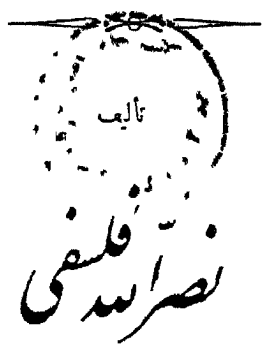


تاریخ اروپا

درقرون نوزدهم و بیستم

تاریخ اروپا

در فزون نوزدهم ویستم



معلم تاریخ دورهٔ سوم متوسطه

مطابق پروگرام و رارت‌حلیلهٔ معارف برای استفادهٔ معلمین کلاسهای چهار علمی و رشد ادبی

دو احاطهٔ مؤلف کسی را حق طبع و تولید نیست

از نشریات مونسهٔ خاؤ

طهران ۱۳۹

درین کتاب از بیان وقایع پانزده سال اول
قرن نوزدهم (از ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۵) چشم می پوشیم،
چه دگر وقایع ایامی که دوران کسولی و سلطنت
ناپلئون مابار و لاسکر کتیها و مملکت گیریهای
اوست خود محتاج کتابی مخصوص است و این محلد
را از حدود برگرام کلاسهای علمی خارج خواهد
ساخت



فصل اول

اوضاع اروپا پس از سقوط حکومت ناپلئون

کنگره وین متفقین^۱ پس از آنکه پاریس را گرفتند و ناپلئون بجزیره^۲ الب^۳ رفت بر آن شدند که نقشه سیاسی اروپا را تغییر دهند و آثار انقلاب فرانسه و فتوحات ناپلئون را محو کنند. پس بتأسیس کنگره وین پرداختند (اکتبر ۱۸۱۴ تاژون ۱۸۱۵) کنگره مزبور در شهر وین پایتخت اطریش از نمایندگان تمام دول اروپا تأسیس گشت و مأمور بود که مقدرات نواحی مختلفی را که بواسطه شکست ناپلئون از فرانسه منتزع میشد، مانند ممالک آلمانی ساحل چپ رود رن و بلاد کلنی و مایانس و ترو و اسپیر^۴ و قسمتی از ممالک ایتالیا را معلوم کند و در خصوص برخی ممالک دیگر هم که ناپلئون از نظر سیاسی خارج از مملکت فرانسه تأسیس کرده بود، مانند گراندوشت و ورشو و غیره بحث نماید.

متفقین نخست درصدد بودند که بوسیله نمایندگان مختار خویش قبلا مجلسی سری تشکیل دهند و در آن مجلس مسائل مختلف فیه را

۱ - روس و انگلیس و پروس و روسیه .

۲ - در آغاز سال ۱۸۱۴ متفقین ناپیه سیار از مشرق بحاک فرانسه حمله کردند و ناپلئون ار عهده دفع ایشان برنیامد . و سپاه دشمن پاریس را متصرف شد و ناپلئون چهار از سلطنت استعفا کرد و متفقین پادشاهی جزیره کوچک الب (Elbe) و آنرا بین جزیره کرس و ایتالیا را بدو تقویض کردند .

۳ - Spire ' Trêve ' Mayence ' Cologne .

۴ - مترنیچ (Metternich) صدر اعظم اطریش ، ناسارد (Nesselroide) صد اعظم روس ، هوملت (Humboldt) و هاردبرک (Hardenberg) وزرای آلمان ، لرد کاستریک (Castlereagh) و ولینگتن (Wellington) نمایندگان مختار انگلستان .

بصوابدید یکدیگر حل کنند و از آپس نیات خویش را در کنگره عمومی بر ممالک دیگر تحمیل نمایند ، در آغاز امر حضور نماینده فرانسه را نیز برخلاف مصالح خویش می پنداشتند ، ولی لوئی هجدهم دست نشاندۀ ایشان بود و هرگاه نماینده وی را بکنگره نمی پذیرفتند بدینی مردم فرانسه نسبت بدوفزونی می یافت و از طرفی متفقین مکرر گفته بودند که ایشانرا با ملت فرانسه جنگی نیست و تنها با شخص ناپلئون میخالفند ، پس ناچار بدعوت نماینده فرانسه راضی شدند و برنس **تالی ران** از جانب لوئی هجدهم مامور کنگره وین گردید .

تالی ران در سیاست سخت ماهر بود و چون بکنگره وین راه یافت نخست بامهارت تمام متفقین را از تشکیل مجلس سری باز داشت . از طرفی **الکساندر اول** تزار روسیه و **فردریک ویلهلم سوم** پادشاه پروس در حقا با یکدیگر معاهده کرده بودند که گراندوشت و رشو بروسیه و **ساکس** ^۱ پروس و انگدار شود و دول انگلیس و اطریش را با این معاهده موافقت نبود ، زیرا دولت انگلیس نمیخواست که روسیه بورشو دست یابد و از ینراه بمرکز اروپا نزدیک شود ، دولت اطریش نیز با ضمیمه شدن ساکس پروس مخالف بود ، چه هرگاه دولت پروس که سرزمین سیلزی را در تصرف داشت بتصرف ساکس نیز نائل میگشت یکباره ایالت **بهیم** ^۲ را از شمال شرقی و شمال غربی احاطه میکرد ، دول روسیه و پروس برای اینکه عملاً بمقصد خویش نائل آیند و کنگره وین را بقبول مقاصد خود وادار کنند ، لهستان ^۳ ساکس اشکر کشیدند و این امر خود موجب اختلاف شدید متفقین شد ، چنانکه ظهور جنت بین ایشان قطعی مینمود ، لکن چون فوای روس و پروس تقریباً با فوای اطریش و انگلیس برابر بود هرب از طرفین بر آن شد که فرانسه را ، خود منفق سازد و بدینوسله بر

قوای حریف غالب آید ، تالی ران ازین اختلاف استفاده کرد و بر خلاف میل تزار روس با انگلیس و اطیش پیوست و با آن دو دولت برضد مقاصد روس و پروس یعنی منضم شدن لهستان بروسیه و ساکس پروس معاهده کرد و دول کوچک آلمان مانند **وورتمبر** و **باویرا** و غیره نیز با آن معاهده موافقت کردند ، درین حال ناپلئون از جزیره الب باز گشت و اختلاف دول چهارگانه ، که تالی ران را از آن خیال استفادهای بسیار بود ، بموافقت کامل مبدل شد .

وضع سیاسی اروپا کنگره عمومی وین ، با آنکه نمایندگان عموم دول در درسال ۱۸۱۵ آنتهر حاضر شده بودند هیچگاه منعقد نشد و تها معاهدات انفرادی چند بین برخی از دول در شعب کنگره بامضا رسید ، و چون خبر بازگشت ناپلئون انتشار یافت دول معظم همگی معاهدات انفرادی مزبور را امضاء کردند و دول کوچک را نیز طبعاً جز قبول آن چاره نبود (۹ ژون ۱۸۱۵) .

پس از آنکه ناپلئون در جنک **واترلو**^۲ شکست یافت ، متفقین معاهدات وین را در پاریس کامل کردند و اروپا را میان پنج مملکت بزرگ (فرانسه ، انگلیس ، پروس ، اطیش ، روسیه) و چندین مملکت ، کوچک بطریق ذیل تقسیم نمودند :

فرانسه از شمال و شمال شرقی کوچک شد و محدود پیش از انقلاب محدود گشت .

انگلستان که دارای سیادت بحری بود ، مالت و ایونی را در بحر الروم و سرزمین **گویان** و جزائر **تاباگو** و ترینیتی^۳ ته را در آمریکا و **کاپ** را در آفریقا و جزیره **سیلان** را در آسیا متصرف شد و این قطعات جمعدگی از متصرفات فرانسه و متحدین دوره انقلاب و امپراطوری آن یعنی اسپانیول و هلند بود .

دولت پروس قسمتی از لهستان (گراندوشه پرون^۱) و وستفالی^۲،
[در ساحل راست رود رن | و اکسلاشاپل^۳ و قسمتی از ساکس و برخی
دیگر از نواحی آلمانی را که از فرانسه منتزع میشد تصرف کرد و
ازینراه دومیلیون بر جمعیت خویش بیفزود .

دولت اطریش ایالت سالزبور^۴ را از آلمان و لمباردی و
وینیز^۵ را از ایتالیا و دالماسی را از شبه جزیره بالکان متصرف شد و
چهارمیلیون بر جمعیت آن اضافه گشت . لکن بلژیک و برخی از نواحی
جنوبی آلمان را از دست داد و با تصرف لمباردی و وینیز به منظور
قدیمی خویش که تسلط بر ایتالیا بود ناآل آمد .

دولت روسیه در ساحل دریای بالتیک سرزمین فنلاند را از دولت
سوئد گرفت و در ساحل رود دونوب ایالت بسارابی را از عثمانی منتزع
کرد و در کنار رود ویستول گراندوشه ورشو را متصرف شد و
بدینطریق فریب پنج میابون بر جمعیت آن بیفزود .

گرد فرانسه نیز برای آنکه از معالای مرکزی جدا باشد سه
مملکت کوچک تأسیس کرد : اول مملکت هلند که مرکب از
بلژیک و هلند کنونی بود و سلطنت آن یکی از شاهزادگان خانواده
ارانتز^۶ و کننر^۷ بود . دوم نواحی متحده سوئیس که از زیست ودو
ناحیه ییطرف تأسیس یوت و دور اروپا بطرفی همیشگی آراضیات
کردند . سوم مملکت ساردنی^۸ | بین ایتالیا و فرانسه | که از ولایت
ساوآدنیس و پیوینی^۹ بدید آمد .

در آلمان برخی از مملکتی که ناپلئون^{۱۰} جاد کرده و داده
مملکت باویر و وورتمبر و ساکس جدا خویش باقی ماند و ولایات
هانوفر^{۱۱} نیز مملکتی تأسیس شد و سایر مملکات سی و نه گانه آلمان به

۱ - Asch - Chapeau - Westphalie - Posen -
Sax - Silesie - Danzig -
Hannover -

با یکدیگر متحد شده بریاست اطریش اتحادیه دول آلمانی را تشکیل کردند . ولی ایالات غیر آلمانی اطریش مانند **هنگری و ونسی**^۱ و همچنین پروس و ایالاتی که از لهستان بدان منضم شده بود در اتحادیه مزبور مداخله نداشتند .

ایتالیا نیز بتقسیمات مختلفه منقسم گشت . چنانکه قسمتی از مرکز آن مملکت بعنوان **ممالك کلیسا**^۲ مجدداً بتصرف پاپ درآمد و سرزمین ناپل باز بخانواده **بوربون سی سیل** واگذار شد و چنددوک نشین کوچک مانند **تسکان و پارم**^۳ و غیره نیز تأسیس گشت که شاهزادگان اطریشی بر آن حکومت داشتند .

در شبه جزیره **ایبری** تغییری روی نداد و ممالك اسپانیول و پرتغال بصورت قدیم بازگشته مجدداً بتصرف فرمانروایان پیشین درآمد . در شمال اروپا نروژ را از دانمارک گرفته بسوئد دادند و در شبه جزیره اسکندیناوی مملکتی واحد تأسیس گشت و **برنات**^۴ مارشال قدیمی فرانسه که از جانب شارل سیزدهم پادشاه سوئد بفرزندی پذیرفته شده بود بنام شارل چهاردهم پادشاه آن سرزمین گردید . دانمارک نیز بجای نروژ دوک نشین **شلزویک و هلمستاین و لونبورگ** را تصرف کرد . عهدنامه های ۱۸۱۵ برای برخی از دول سودمند افتاد ، لکن برخی دیگر مانند فرانسه و بلژیک و آلمان و ایتالیا از آن خرسند نبودند ، راضی نبودن فرانسه از آنچه بود که پس از عظمت و افتدار دوره امپراطوری ناپلئون دیگر بر کوچک شد و حتی از حدود پیش از انقلاب نیز تنزل کرد و سرحدات طبیعی خود را از دست بداد . مردم بلژیک نیز از منضم شدن بهلند خوشدل نبودند . زیرا نژاد و زبان ایشان فرانسوی و مذهب آنان مذهب کاتولیک بود ، در صورتیکه اهالی هلند از نژاد ژرمن و پیرو مذهب پروتستان

بودند و همین اختلافات سبب شد که سرانجام در سال ۱۸۳۰ انقلابی
برخاست و رشته اتحاد آندولت را بگست .

آلمان و ایتالیا نیز بواسطه آنکه بمقصد حقیقی خود یعنی
تأسیس دولت واحد آلمان و ایتالیا نائل نیامده بودند راه مخالفت می
سپردند . بالجمله عهدنامه‌های ۱۸۱۵ ظاهر آچندی از جنگهای خارجی
جلوگیری کرد . ولی جنگهای داخلی را بنیان نهاد و موجب انقلابات
چند شد که از آنجمله انقلابات آلمان و ایتالیاست . علاوه برین
جنگهای نیمه دوم قرن نوزدهم را نیز از نتایج معاهدات ۱۸۱۵ باید شمرد .

تأثیرات انقلاب فرانسه و امپراطوری ناپلئون در اروپا

انقلاب فرانسه پس از اصلاح مذهبی لوتر از مهمترین و مؤثرترین
وقایع تاریخ اروپاست . زیرا چنانکه لوتر مذهب را اصلاح کرد .
انقلاب فرانسه نیز در اصول سیاسی و اجتماعی تغییراتی پدید آورد
و فکر آزادی و مساوات و حکومت ملی را در اروپا منتشر ساخت .
حکومت فرانسه در دوره بیست و سه ساله انقلاب و امپراطوری برهر
مملکتی دست یافت بنیان ملوک الطوائفی را برادخت و امتیازات طبقه
ممتاز را لغو کرد و حقوق مدنی را که ناپلئون بر اساس مساوات
عموم مردم در برابر قانون استوار کرده بود منتشر ساخت . و ممالک
بلژیک و هاند و ایالات ساحل چپ رود رن و قسمتی از ممالک غربی
آلمان و لمباردی و ونسی از آنجمله است . انقلاب فرانسه مرتبه اروپا
را هشیار کرد و آنانرا بمحدود ساختن امتیازات مطلقه سلاطین و
درخواست قانون اساسی و مداخله در امور حکومت رهبری نمود .
چنانکه پس از کنگره وین کم که آثار انقلاب فرانسه در سار ممالک
اروپا نیز آشکار شد و در ظرف نیم قرن برخی از ممالک که تا آن
زمان دچار استبداد مطلق بودند بحکومت مشروطه با جمهوری نرسیدند .

آمدند و برخی دیگر مانند آلمان و ایتالیا که از حکومت‌های کوچک ترکیب شده بودند، با یکدیگر متحد شده دولتی واحد تأسیس کردند.

اوضاع اروپا پس از کنگره وین

پس از آنکه در سال ۱۸۱۵ حکومت امپراطوری ناپلئون اتحاد مقدس پایان آمد و سلطنت بسلسلهٔ بوربن بازگشت و متفقین بموجب معاهدات کنگره وین ممالکی را که ناپلئون تسخیر کرده بود میان خود قسمت کردند. تأمین صاحب بین ممالک معظم اروپا لازم بنظر میرسید و مخصوصاً تزار روسیه و امپراطور اتریش و پادشاه پروس را بدین امر توجه کامل بود.

الکساندر اول تزار روسیه زمانیکه با متفقین خویش در پاریس بود برای نیل بدین مقصود و مخصوصاً برای جلوگیری از انتشار فکر آزادی خواهی و مساوات و حفظ حکومت مطلقهٔ سلاطین بامپراطور اتریش و پادشاه پروس پیشنهاد کرد که با یکدیگر متحد شوند و بین رعایای ممالک خویش همان عدالت و اخوتی را که حضرت عیسی گفته است برقرار کنند. امپراطور اتریش و پادشاه پروس نیز رأی تزار را پذیرفتند و اتحادی بین ایشان برقرار شد که باتحاد مقدس معروفست. انگلیس و فرانسه هم بلافاصله مقررات اتحاد مزبور را قبول کردند و متحدین جمله‌گی قرار بر آن نهادند که از آن پس بر یکدیگر چون برادر بشمارند و در مواقع لازم با هم یاری کنند و چون در امور سیاسی ممالک ایشان اشکالی پدید آید کنگره‌هایی ترتیب دهند و از ظهور جنک و خونریزی جلوگیری کرده حتی الامکان صلح و سلامت را در اروپا پایدار سازند.

مترفینخ صدر اعظم اتریش که مردی مستبد و خود خواه بود

و خویشتن را « ستون دنیا » و « نایب خدا » و دیگران را جمعی « اباه » و « دلخوش بتخیلات » میخواند . از اتحاد مقدس بنفع حکومت استبدادی استفاده کرد و آنرا وسیله ممانعت از انقلابات ملی و سرکوبی آزادی خواهان ساخت و تقریباً مدت ده سال (۱۸۱۵ تا ۱۸۲۶) بدینوسیله از انتشار آزادی جلو گیری کرد . لکن همین امر خود مرده را بحسبیل آزادی تحریض نمود و آتش انقلابات ملی را دامن زد . چنانکه نخست ملت آلمان و پس از آن مردم ایتالیا و ناپل و بی یوهن و اسپانی سر بشورش برداشتند . متحدین نیز برای فرو نشاندن انقلابات مزبور کنگرهائی تشکیل کردند که آنجمله یکی کنگره وین است (۱۸۱۹ تا ۱۸۲۰) که در نتیجه انقلاب آلمان تأسیس شد و دو دیگر کنگره های قریه و « لایباک » (از بلاد امپراطوری سابق اتریش) که بر اثر انقلاب ایتالیا منعقد شد (۱۸۲۰ تا ۱۸۲۱) و بالاخره کنگره ورن « (از شهرهای ایتالیا) که نتیجه انقلاب اسپانیول بود (۱۸۲۲) .

متحدین برای تسکین انقلابات مذکور و سرکوبی آزادی خواهان علاوه بر تشکیل کنگره بلکشر کشی و جنت نیز که مخالف اصول اتحاد مقدس بود متوسل میشدند ، چنانکه برای اعاده حکومت استبدادی مطلق در مملکت ناپل هشتاد هزار نفر از سپاهیان اتریش را مأمور آسرنزمین کردند و ژنرال پهبه ^۲ پیشوای آزادی خواهان را در محل ری پتی ^۳ شکست داده (۷ مارس ۱۸۲۱) مجدداً فردیناند اول پادشاه آن مملکت را بسلطنت رسانیدند . همچنین در انقلاب اسپانیول صد هزار نفر از سپاهیان فرانسه را بریاست دوک دانگولم ^۴ برادرزاده لوئی هجدهم بدان مملکت فرستادند و اقلایون را مغلوب ساخته ژنرال

ری یگو^۱ پشوی آنان را کشتند و فردیناند هفتم را بار دیگر سخت سلطنت نشانند.

بنیان اتحاد مقدس در سال ۱۸۲۶ متزلزل گشت. زیر احکومت انگلیس بواسطه آنکه از در زمانی مشروطه بود سلطنت استبدادی را نمی پسندید و مخصوصاً با مداخله متحدین خویش بامور داخلی سایر ممالک و جنگ با آزادی خواهان موافقت نداشت، چنانکه چون سپاه فرانسه با سپانیول رفت **کانینگ**^۲ وزیر خارجه انگلیس رسماً بر آن لشکر کشی اعتراض کرد و بهمین سبب نیز دولت انگلیس از اتحاد مقدس کناره گرفت. ظهور انقلاب یونان و شورش مردم آنسرزمین بر ضد حکومت عثمانی، چنانکه در فصول بعد خواهد آمد، روسیه و فرانسه را نیز از اتحاد مقدس دور کرد، زیرا روسیه مایل بود که با آزادی طلبان یونان باری کند و مرنیخ بعنوان اینکه انقلاب یونان با شورش اسپانی و ایتالیا مربوطست و برای متوجه ساختن متحدین بمشرق و آزاد نهادن انقلابیون آندو مملکت برپا شده، با این امر مخالف بود و الاخره پس از مرگ الکساندر اول تزار روسیه (اول دسامبر ۱۸۲۵) **نیکلای اول** جانشین وی از اتحاد مقدس خارج شد و یاری یونانیان برخاست و در اوائل سال ۱۸۲۶ با دول فرانسه و انگلیس هم در باره مساعدت با مردم یونان بمذاکرات پرداخت و بالاخره میان دول سه گانه مزبور درین باب معاهده ای منعقد گردید که بمعاهده لندن معروفست (۶ ژوئیه ۱۸۲۷) بنا برین فرانسه هم از اتحاد مقدس کناره گرفت و دول اطیش و پروس نیز موفق بحفظ آن نشدند و سرانجام رشته اتحاد مزبور بگسست.

شش سال بعد انقراض سلطنت خانواده بوربن در فرانسه و ظهور

انقلاب بلژیک و تجزیه مملکت هلند (اوت ۱۸۳۰) و شور شاهستان (نوامبر ۱۸۳۰) و انقلاباتی که در ایتالیا روی داد بار دیگر دول روسیه و اطریش و پروس را یکدگر نزدیک کرد و دول مزبور باز بر آن شدند که بأمور ممالک متقلبه مداخله کنند ، ولی حکومت فرانسه بایشان اخطار کرد که هرگاه در امور داخلی ممالک میجاور آن مداخله شود بجنک خواهد پرداخت . از طرفی نیز دول چهارگانه انگلیس و فرانسه و اسپانی و پرتغال که هوا خواه حکومت ملی بودند بموجب معاهده ای که در لندن منعقد شد (۲۲ آوریل ۱۸۳۴) با یکدگر متحد شدند و اتحاد آنان دول سه گانه سابق الذکر را از انجام مقاصد خویش باز داشت .



فصل دوم

اوضاع فرانسه از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ .

حکومت مشروطه پس از آنکه ناپلئون در ۴ ماه آوریل ۱۸۱۴ از امپراطوری فرانسه استعفا کرد و جزیره البرفت متفقین لوئی هجدهم برادر کوچک لوئی شانزدهم را به سلطنت فرانسه تعیین کردند و او تا زمان مراجعت ناپلئون از جزیره البر [۲۰ مارس ۱۸۱۵] پادشاهی کرد و چون ناپلئون ناگهان از جزیره البر فرانسه بازگشت و سپاهیان مملکت در همه جا بدو پیوستند، لوئی هجدهم ناچار پاریس را ترک گفته بخاک بلژیک گریخت و در شهر گان امسکن گزید. پس از آنکه حکومت صدروزه ناپلئون پادشاه آمد متفقین باز لوئی هجدهم را پاریس آورده به سلطنت فرانسه گذاشتند و دوره سلطنت ابن پادشاه و برادرش که با انقلاب زون ۱۸۳۰ و اقراض حکومت خانواده بوربن منتهی گردید بدوره بازگشت^۲ سلسله بوربن معروفست پس از استعفای ناپلئون و عزیمت وی به جزیره البر مجلس سنای فرانسه وضع قانون اساسی پرداخت و بنابر قانون مزبور حکومت فرانسه مشروطه شد . بدین معنی که سلاطین مملکت حکمروائی داشتند ولی قانون اساسی اختیارات آنانرا تا حدی محدود میساخت .

قبول قانون اساسی از جمله شرایط سلطنت لوئی هجدهم بود ، ولی او سلطنت را حق موروثی خویش می پنداشت و میخواست که مانند برادر حکومت مطلق داشته باشد . متفقین بواسطه آنکه قبلاً در وضع قانون اساسی موافقت کرده بودند و نیز بدانشیب که افراد سلسله بوربن را [اصلاح ناشدنی] و تفویض حکومت مظان را بدیشان موجب فساد

و ظهور جنگ‌های داخلی می‌پنداشتند در استقرار حکومت مشروطه
 یافشاری کردند و بالاخره لوئی هجدهم با آنکه قانون اساسی مجلس
 سنا را نپذیرفت ناچار بوضع قانون اساسی جدیدی رضایت داد .
 وضع قانون اساسی جدید بهیشتی که از سه نفر نماینده شاه و
 نه نفر اعضای مجلس سنا و ده نفر از هیئت قانون‌گذاران تشکیل شده
 بود و اگذار شد و قانون مزبور در چهارم ماه مه ۱۸۱۴ بامضای شاه
 رسید . قانون اساسی قوه اجرائیه را از قوه مقننه تفکیک میکرد ،
 قوه اجرائیه یعنی فرماندهی قوای بری و بحری و اعلان جنگ وامضای
 معاهدات صلح و معاهدات تجاری و هرگونه امری که مربوط باجرای
 قوانین باشد منحصر بشخص شاه بود و اینگونه امور بدستکاری وزرائی
 مسئول انجام می‌یافت که شاه در عزل و نصب آنان اختیار نام داشت .
 قوه مقننه از مجالس دوگانه **مبعوثان** و **اعیان** بدید می‌آمد ولی شاه
 نیز در آن مداخله داشت . چنانکه اجرای قوانین موضوعه از جانب
 مجلسین بتمدیق شاه امکان ناپذیر بود و حتی شاه میتواندست مجلس
 مبعوثان را بمیل خویش منحل سازد مشروط بدانکه در ظرف سه ماه مجلسی
 جدید مفتوح نماید . اعضای مجلس اعیان از جانب شخص شاه انتخاب
 میشدند و با پادان عمر بدانسمت باقی می‌ماندند و شاه میتواندست آن مقام
 را در خانواده آنان موروثی کند . دوره وکالت و کلای مجلس مبعوثان
 پنج سال بود و انتخاب یک خمس از وکلا همه سال تجدید میشد .
 علاوه برین جمله قانون اساسی حقیقتاً سکالات قضائی مملکت و
 رعایت قانون غیر قابل عزل بودن قضات و قانون مدنی را که از
 آثار دوره امپراطوری ناپلئون بشمار میرفت تثبید کرده بود و آزادی
 شخصی و مذهبی و آزادی مطبوعات نیز از جمله اصول آن محسوب
 می‌شد .

در نتیجه قانون اساسی و تأسیس مجلسین سه حزب مختلف پدید آمد. اول حزب **سلطنت طلبان افراطی** که غالب افراد آن از مهاجرین ایام انقلاب بودند و سلطنت استبدادی مطلق را بر حکومت مشروطه مرجح می‌شمردند و چون در سلطنت طلبی از شخص شاه هم متعصب‌تر بودند آنانرا افراطی می‌گفتند. رئیس این دسته برادر شاه **کنت دارقوا** بود و تقریباً تمام نجبا و اعیان پاریس عضو حزب مزبور بودند. دوم **آزادی طلبان** که هوا خواه حکومت ملی بودند و پادشاهی لوئی هجدهم را بعنوان آنکه بدستکاری بیگانگان سلطنت رسیده است ننگین می‌شمردند. این دسته از آزادی خواهان و وکلای مرافعه و اطباء و محصلین و جمعی از هواخواهان ناپلئون و سربازان قدیمی پدید آمده بود. سوم **مشروطه طلبان** که فی الحقیقه می‌خواستند حکومت استبدادی قدیم فرانسه را با حکومت زمان انقلاب در آه‌بخنه از آن میان حکومتی اعتدالی تشکیل کنند. ولی عمر این دسته کوتاه بود و عاقبت جمعی از افراد آن سلطنت طلبان افراطی و جمعی دیگر آزادی طلبان پیوستند. از آغاز پادشاهی لوئی هجدهم سلطنت طلبان افراطی در امور مملکت فرمانروا شدند و بازار مخالفین و طرفدارای افراد طبقه خویش پرداختند. چنانکه اعمال ناپسندیده ایشان در دوره سلطنت ده ماهه لوئی هجدهم از قبیل اخراج بیست و دو هزار نفر از صاحب‌منصبان دوره امپراطوری و بخدمت پذیرفتن صاحب منصبان قدیمی مهاجر و تفویض مناصب عالیه باشخاص بی کفایت، بالاخره مردم را بناپلئون متوجه ساخت و وسائل بازگشت وی را از جزیره الب فراهم آورد. پس از حکومت صدروزه ناپلئون نیز این دسته اعمال گذشته را پیروی کردند و مخصوصاً در قتل و آزار و شکنجه طرفداران بنابارت افراط نمودند و بسیاری

از بزرگان و مردم بیگانه را بجرم تجاوزات، ناپلئون هلاک ساختند، و از آن جمله یکی مارنای، ۱۴ - مرداد - معروف ناپلئون است که در ۷ دسامبر ۱۸۱۵ اعدام شد. سائویرین لوئی هجدهم باموافقت مجلس مبعوثان تمام اعضای «مجلس کنوانسیون» را که در زمان انقلاب بکشتن لوئی شانزدهم رأی داده بودند بتبعید ابدی محکوم ساخت و برای کسانی که از خانواده... زن بزننتی نام میبردند یا از دوره امپراطوری و شخص ناپلئون تمجید میکردند مجازاتهای سخت تعیین نمود. از آزادی شخصی و آزادی مطبوعات فی الحقیقه نامی بیش باقی نمانده بود. چه مردم در اعمال خود آزاد نبودند و جرائد با آزادی اظهار عقیده نمیتوانستند کرد. بالاخره تعذبات لوئی هجدهم و طرفداران وی و مخصوصاً وضع قوانین جدیدی که منافی آزادی و حکومت ملی بود مردم را برضد حکومت برانگیخت و آزادی طلبان در چندین شهر سربشورش برداشتند. لکن بواسطه قتل عدّه شورشیان حکومت بریشان غالب آمد و هسپین شورش را از میان برداشت.

سلطنت شارل دهم

لوئی هجدهم در ۱۶ سپتامبر ۱۸۲۴ درگذشت و برادرش کنت دارتوا بنام شارل دهم جانشین وی گردید. شارل در آغاز سلطنت پسر خود دوک دانگولم را ولیعهد خواند و قانون غرامت املاک را از مجلس گذرانید. بموجب قانون مزبور بهر یک از ملاکین و سلطنت طلبانی که در زمان انقلاب کبیر فرانسه املاکشان توقیف و فروخته شده بود غرامتی تأدیه شد که معادل با بیست برابر عایدی ملک آنان در سال ۱۷۹۰ بود و برای پرداخت غرامات مزبور مبلغ ۶۲۵ میلیون فرانک از خزانه دولت بمصرف رسید.

در سال ۱۸۳۰ شارل دهم و مجلس مبعوثان را اختلافی پدید آمد و شاه مجلس را منحل کرد (۱۶ مه ۱۸۳۰) و در پنجم ژوئیه همانسال سپاهیان فرانسه که مأمور تسخیر الجزیره بودند پیشرفتی کرده شهر الجزیره را متصرف شدند . چون انتخابات تجدید شد برخلاف گمان شاه و طرفداران وی و باوجود مداخلات نامشروع آنان عده وکلای مخالف از مجلس پیش تجاوز کرد و شارل بار دیگر حکم با انحلال مجلس داده بموجب فرمانی آزادی را از جرائد و مطبوعات سلب نمود . بالتسلیحه مردم پاریس شورش کردند و در ظرف چهار روز (از ۲۶ تا ۲۹ ژوئیه ۱۸۳۰) دست خانواده بوربن را از سلطنت فرانسه کوتاه ساختند .

علت عمده سقوط حکومت شارل دهم سلب آزادی جرائد و مطبوعات بود که با قانون اساسی مخالفت کامل داشت و چون این امر جرائد را بکباره مطیع دولت میساخت مدیران روزنامهها مجدداً بر آن شدند که علی رغم فرمان شاه جرائد خویش را آزادانه انتشار دهند . لکن مدیران مطابع از بیم حکومت حاضر بطبع روزنامهها ننشده مطابع خود را بستند . بکاری کارگران مطابع آنانرا بمخالفت بادولت برانگیخت و بالتسلیحه کارگران سایر کارخانههای شهر و عده ای از محصلین و سپاهیان قدیم نیز بدیشان پیوسته انقلابی برپا کردند و در روز ۲۹ ژوئیه ۱۸۳۰ بین قوای دولت و انفلییون جنگی سخت روی داد و در آن جنگ از طرفین فریب هفت هزارتن مقنول و مجروح شدند و سرانجام پاریس بتصرف شورشیان درآمد .

بر اثر ظهور انقلاب و پیشرفت انفلییون وکلای مجلس نیز دلیر شده بفرمان شاه اعتراض کردند و با انفلییون همداستان گشته

در روز سیام ثوبه دوک درلئان^۱ پسر فیلیپ^۲ اگالیه^۳ نواده فیلیپ اول برادر لوئی چهاردهم را باسلطنت دعوت نمودند و شارل دهم ناچار در دوم اوت از پادشاهی استعفا کرد و با امر حکومت جدید بانگلستان رفت.

سلطنت لوئی فیلیپ

دوک درلئان در ۹ اوت ۱۸۳۰ از جانب مجلس مبعوثان و اعیان پادشاهی فرانسه انتخاب شد و خود را لوئی فیلیپ خواند و در مجلس سوگند خورد که قانون اساسی را محترم شمارد.

لوئی فیلیپ با آنکه ظاهراً از جانب ملت پادشاهی رسیده بود و خود را طرفدار عامه معرفی میکرد در باطن مانند لوئی هجدهم و شارل دهم خویشتن را بر رعایا حاکم مطلق می پنداشت و مایل بود که امور مملکتی بدیخواه شخص وی اداره شود. در آغاز سلطنت لوئی فیلیپ در فرانسه احزاب جدید پیدا شد که از آنجمله دو حزب قوی باسلطنت وی مخالف بودند، یکی **حزب طرفداران سلطنت قدیم** که از همان سلطنت طلبان افراطی سابق پدید آمده بود و این حزب لوئی فیلیپ را غاصب سلطنت میدانست، و دیگری **حزب جمهوری خواهان** که اصولاً با حکومت مشروطه مخالف بود و مخصوصاً سلطنت لوئی فیلیپ را بعنوان اینکه مجلس در انتخاب وی از جانب ملت فرانسه اختیار نداشته است مخالف قانون مبشمرد.

لوئی فیلیپ در آغاز سلطنت زندگانی ساده اختیار کرد و از تجملات و تشریفات سلطنتی احتراز نمود، چنانکه غالباً در شهر پیاده میگشت و با افراد مردم بمهربانی سخن میگفت. لکن چنانکه در فوق گذشت چون باطناً مایل باسلطنت استبدادی بود پس از اندک زمانی حقیقت خود را ظاهر ساخت و بر آن شد که اراده شخصی خویش را بر مجلسین تحمیل کند و در مملکت صاحب اختیار مطلق گردد.

بدین سبب مخالفین وی نیز دربرانداختن سلطنت او کوشنده‌تر شدند و در بلاد مختلفه مملکت انقلاباتی ایجاد کردند که مهمترین آنها انقلابات جمهوری‌طلبان در سالهای ۱۸۳۲ (هژون) و ۱۸۳۴ (۱۴ آوریل) است ، انقلاب اخیر نفعی در ده‌شهر ظهور کرد و در پاریس بکشتاری عظیم منجر شد .

در زمان سلطنت لوئی فیلیپ از لحاظ سیاست خارجی دو موضوع قابل ذکر است . یکی موضوع تفتیش سفائن و دیگری موضوع پر پیچار^۱ و این هر دو برای دولت فرانسه زیان آور و مایه سرشکستگی بود .

موضوع تفتیش در سال ۱۸۱۵ دولت انگلیس در کنسفره وین پیشنهاد سفائن کرد که برده فروشی را در عالم موقوف کنند ، سایر دول نیز با پیشنهاد مزبور موافقت کردند و بنا بر درخواست دولت انگلیس قرار بر آن نهادند که از آن من سفائن جنگی هر دولتی بتواند در ساحل افریقا کشتیهای نجاری را که حامل برده می‌پندارد تفتیش کند . لوئی هجدهم و شارل دهم در دوره پادشاهی خود با این امر موافقت نمودند ، چه بحریه دولت انگلیس بر سایر دول برتری داشت و دولت مزبور می‌توانست همیشه بعنوان تفتیش بحری سفائن دیگران را تفتیش کند و از اسرار نجاری آنان آگاه شود . لیکن لوئی فیلیپ بر خلاف آندو در سال ۱۸۳۱ با حق تفتیش بحری موافقت نمود و حتی قبول کرد که تفتیش مزبور علاوه بر سواحل افریقا در سایر نقاط اقیانوس اطلس نیز صورت گیرد ، و چون مجلس مبعوثان فرانسه در سال ۱۸۴۲ از تصویب قرار داد مزبور خودداری نمود . لوئی فیلیپ مجلس را منحل کرد .

موضوع در سال ۱۸۴۴ یکی از امیرالبحر های فرانسه پر پیچار موسوم به دوپوتی توار^۲ که فرمانده سفائن آندولت در اقیانوس کبیر بود مجمع الجزائر سوسی یته^۳ و جزیره

تائی تی^۱ را برای فرانسه تسخیر کرد. پس از چندی یک نفر انگلیسی موسوم به پریچار که در جزیره تائی تی عنوان قونسولی داشت بومیان جزیره را بر ضد دولت فرانسه بر انگیزت و جمعی از ملاحان فرانسه را بکشتن داد. حکومت فرانسه چون پریچار را مسبب انقلاب میدانست او را دستگیر کرده چند روزی توقیف نمود ولی حکومت انگلیس برین امر اعتراض کرد و حتی مطالبه غرامت نمود و لوئی فیلیپ بر خلاف میل مردم از آن دولت معذرت خواسته غرامتی پرداخت و آن ملک را چیزی نهمرد.

انقراض سلطنت از سال ۱۸۴۱ در مجلس فرانسه احزاب مخالف لوئی فیلیپ همه سال پیشنهاد میکردند که در قانون انتخابات تفسیراتی داده شود و شرائط دشواری که در قانون اساسی برای انتخاب کنندگان و وکلاء قید شده بود. سهاثر گردد. لیکن لوئی فیلیپ معتقد بود که هر گونه تفسیری در قوانین بزیان مملکت خواهد بود. مخالفین برای پیشرفت مقصود خویش تبلیغ پرداختند و در مدت هفت سال (از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۸) بسیاری از مردم پاریس و ولایات را با خود همدستان کردند و چون مقصود آنان بحال کارگران نیز مفید بود ایندسته هم بدیشان پیوستند و از آغاز سال ۱۸۴۸ بنظاهراتی پرداخته تغییر قانون انتخابات را بشدت خواستار شدند. لیکن لوئی فیلیپ و رئیس الوزرای محبوب وی گیزو^۲ بر تظاهرات مزبور مدیده بی اعتنائی نگریستند و سرانجام استبداد رأی شاه و اصرار شدیدی که مخالفین و مخصوصاً جمهوری طلبان در بر انداختن سلطنت وی دانستند موجب انقلاب فوریه ۱۸۴۸ گردید و مردم پاریس از روز ۲۲ فوریه سال مزبور علناً بمخالفت حکومت برخاسته در چندین محل با قوای دولتی زد

و خورد پرداختند . بالاخره چون آتش انقلاب هر ساعت تندتر میشد لوئی فیلیپ ناچار بدلیخواه انقلابیون گیزو را از ریاست وزرائی معزول نمود . امکن باز آتش انقلاب فرو نشست و بی احتیاطی قوای دولت که بی جهت جبهی از اهالی شهر را گلوله باران کردند مردم را نسبت بشاه غضبناکتر ساخت . عاقبت درروز ۲۴ فوریه لوئی فیلیپ ناگزیر از سلطنت کناره گرفت و مانند شارل دهم بانگستان رفت و ده سال بعد در گذشت .

پس از استعفای لوئی فیلیپ جمهوری طلبان از یازده نفر روزنامه نگار که **لامار تین** اشاعر معروف فرانسه نیز از آنجمله بود **حکومتی موقتی** تشکیل کردند .

آثار مفیده در دوره سلطنت لوئی فیلیپ سه قانون مفید وضع شد . سلطنت لوئی فیلیپ که پس از وی موجب ترقی مملکت فرانسه گردید . **اول قانون تعلیمات ابتدائی** که تأسیس مدارس ابتدائی را در ایالات و ولایات فرانسه اجباری ساخت ، **دوم قانون طرق قراء و قصبات** که وسیله ایجاد راههای فرعی گشت ، **سوم قانون راء آهن** که بموجب آن نه خط اصلی از شهر باریس بسرحداث مختلفه فرانسه کشیده شد .



فصل سوم

اوضاع انگلستان در نیمه اول قرن نوزدهم

دولت انگلستان در میان ممالك اروپائی تنها دولتی است که در قرن نوزدهم با هیچگونه انقلاب شدید داخلی مواجه نشده است. این دولت در آغاز قرن مزبور از لحاظ قدرت مستعمراتی و تجاری در مرتبه اول بود و نیز قوای بحری آن بر تمام دول عالم برتری داشت و در سیاست عمومی دنیا، خاصه در امور ممالك شرقی مداخله تام مینمود.

در سال ۱۸۱۵ زمانیکه ناپلئون بجزیره سنت هلن تبعید شد. در ظاهر ژرژ سوم بر انگلستان سلطنت داشت (از ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰) ولی چون پادشاه مزبور بواسطه پیری نایب و ناتوان شده بود از سال ۱۸۱۱ پسر بزرگش ژرژ بعنوان نیابت سلطنت بامور مملکتی رسیدگی میکرد. مردم انگلستان باطناً بژرژ نایب السلطنه نیک بین نبودند، زیرا در شراخواری افراط میکرد و در زندگانی خصوصی حرکات ناشایسته داشت و علاوه برین شخصاً نه میلیون لیره مقروض بود. پس از آنهم که نام ژرژ چهارم رسماً بسلطنت رسید | ۲۹ ژانویه ۱۸۲۰ | باز اعمال دیرینه را تکرار نگفت و مخصوصاً بمات بهتان بیجائی که بر زن خویش روا داشت بر بدینی مردم بیفزود. در سیاست نیز بیک طریق نرفت و با آنکه در زمان نیابت سلطنت با آزادی طلبان همداسان بود چون پادشاهی رسید با انجام مقاصد ایشان مخالفت کرد.

ژرژ چهارم فرزندی داشت و چون در گذشت سلطنت برادرش گیوم چهارم رسید (۲۵ ژوئن ۱۸۳۰)

گیوم چهارم در آغاز پادشاهی شصت و چهار ساله بود و

بهمین سبب هفت سال پیش سلطنت نکرد و پس از مرگش (۲۰ ژون ۱۸۳۷) چون وارث مستقیمی نداشت برادر زاده وی ویکتوریا، دختر دوک دکنت^۱، بجای وی نشست.

ویکتوریا در آغاز سلطنت هجده ساله بود و پادشاهی او شصت و سه سال دوام یافت، دوره سلطنت وی پر افتخار ترین ادوار تاریخ انگلستانست. چه در این دوره بر نفوذ و اقتدار خارجی آنملک، به مراتب پیروز و درات مزور بر بسیاری از فطاحت عالم دست یافت و بواسطه ازدیاد قوای بحری ر اقیانوسها و دریاها مسلط شده در تجارت نیز بر سایر دول معظمه دنیا برتری گرفت.

طرز حکومت انگلستان در آغاز قرن نوزدهم

پس از آنکه سلطنت انگلستان در قرن هجدهم به بنالواده هانور انتقال یافت (اوت ۱۷۱۴) اختیارات، ماده یکباره از امور سیاسی سلب گردید، زیرا چون پادشاهان اول خندان ماور ماند در راول و دوم خندان بامر سلطنت انگلستان علاقه نداشتند و نظر آنان بر رونوجه ولایت هاور بود اداره امور مداکبی کم کم بدست وزراء و مجلسین لرنها و عامه افتاد و این امر بر وزیرانام ا حباه قوای مملکتی بنسار آمد، چنانکه امروز هم سخن بنالایا دریاور ساکنه اختیاری بدست و همانطور که از بدست سال بدست در انگلستان گفته می نمودند فقط سلطان می کند و از حکومت محروم است.

بنابرین در آغاز قرن نوزدهم نیز اختیارات امور مملکت در دست وزراء و مجلسین لردها و عامه بود. مجلس لردها از استقفا و لردها تشکیل میشد و بدست بنالایا مورونی بود. مجلس عاده از وکلای ملت بدبد می آمد و هفت سال یکبار تجدید میشد. آنزمان در انگلستان دو حزب

قوی وجود داشت. یکی حزب آزادی طلبان که طرفدار حکومت ملی و تحدید اختیارات شاه و دزد و آنانرا و بنگ^۱ میگفتند و این حزب از صنعتگران و تجار ثروتمندان تشکیل شده بود دیگر حزب محافظه کاران معروف به قری^۲. که بیشتر از ملاکین ممالک بودند و مداخله شاه را در امور ممالک لازم میشد، کردند. مجلس عامه از وکلای این دو دسته تشکیل می یافت و رئیس هر دسته که در مجلس اکثریت داشت از جانب شاه بر پاست و وزرائی از انتخاب میشد و بدین طریق حکومت انگلیس گاه در دست آزاد طلبان و گاه در دست محافظه کاران بود.

طرز انتخاب طرز انتخاب وکلای مجلس عامه انگلستان در آغاز وکلای مجلس عامه قرن نوزدهم با آنچه در قرن چهاردهم معمول بود تفاوتی نداشت. بدین معنی که تمام ملت انگلیس در انتخابات شرکت نمیتوانستند کرد و این حق منحصر بدو دسته از مردم بود. در خارج شهرها و قصبه فقط ملاکینی که عایدی سالیانه آنان از ملک خویش لا اقل بچهل شیلینگ (قریب بازده تومان) بالغ میشد حق شرکت در انتخابات داشتند و در شهرها و قصبه تنها افراد اتحادیه های اصناف ازین حق استفاده میتوانستند.

بهین سبب عده انتخاب کنندگان ممالک انگلیس بهیچوجه با جمعیت آن متناسب نبود، چنانکه در سال ۱۸۱۵ ازیست میلیون جمعیت آن مملکت ۴۴۰ هزار نفر در انتخابات حق شرکت داشتند در صورتیکه این عده بایستی ۶۵۸ وکیل انتخاب کنند.

تقسیم بندی وکلا بین قسمتهای مختلف انگلستان نیز بی تناسب بود. چنانکه مملکت ایرلند با شش میلیون جمعیت صد فقر و مملکت اکس^۳ با دو میلیون سکنه ۴۵ نفر وکیل انتخاب میکرد ولی مملکت

انگلیس با دوازده میلیون نفوس ۵۱۳ نفر وکیل داشت . بدین طریق در ممالك ایرلند و اکس بهر دسته ۵۵ هزار نفری و در مملکت انگلیس بهر دسته ۲۳ هزار نفری يك وکیل میرسید و فی الحقیقه مردم انگلیس در مجلس دو برابر سایر قطعات برتانی کبیر نماینده داشتند . علاوه برین تقسیم وکلای مجلس بین شهر ها و قصبات نیز چون بر طبق صورتی که در قرن چهاردهم تنظیم شده بود انجام میگرفت با وضع مملکت در آغاز قرن نوزدهم متناسب نبود . مثلاً عدّه وکلای شهر لندن با آنکه شهر مزبور در قرن چهاردهم پنجاه هزار نفر و در قرن نوزدهم يك میلیون جمعیت داشت بهیچوجه تغییر نکرده بود . و همچنین قصبه ای که پیش از آن بواسطه کثرت افراد چندین وکیل انتخاب میکرد با آنکه در قرن نوزدهم کوچک شده و جمعیت آن بیک خانواده انحصار یافته بود باز حق انتخاب چندین وکیل داشت و چون اینگونه قصبات کوچک بیشتر متعلق بملاکین نزرک بود ازین امر استفاده کرده غالباً یا مقام وکالت را بدوستان و رفقای خویش می سپردند و یا آنرا بدیگران میفروختند . نتیجه آن بود که همیشه اکثریت وکلای مجلس از طبقه ملاکین انتخاب میشد و حکومت مملکت نیز طبعاً بدست ایشان میفتاد و بدینواسطه رعایا و کارگران بیوسته در رنج و مسکنت بسر می بردند .

قانون تحدید در سال ۱۸۰۴ که ناپلئون فرمان محاصری بری راسدار ورود غلات کرد و بنادر اروپا را بروی کشتیهای تجاری انگلستان بست و فی الحقیقه تجارت اروپا را با آن مملکت ممنوع داشت . در وضع اقتصادی و اجتماعی انگلستان انقلابی عظیم پدید آمد ، زیرا محصولات مستعمراتی و داخلی آن مانند آهن و پنبه و پارچهای پشمی وغیره بی خریدار ماند و گندم که مورد احتیاج آن مملکت بود ازسائر

ممالك نرسید و بهمین سبب قیمت گندم در انگلستان سخت ترقی کرد .
 پس از شکست باپائون و استقرار صلح ، ملاکان انگلیس که
 در مجلس اکثریت داشتند برای اینکه از قیمت گندم کاسه نشود
 و منافع ایشان محفوظ ماند قانونی گذراندند که بقانون **تحدید ورود غلات**
 معروفست و کار گران آنرا **قانون قحطی** خوانده اند . بموجب
 قانون مزبور ورود گندم خارجی محدود شد و بالتیجه قیمت گندم
 در سالهای فراوانی هم تنزل یافت .

تغیر قانون چون فشار و تحمیلاتی که از جانب ملاکین بطبقات زیر
 انتخابات دست وارد میشد نتیجه اکثریت داشتن و کلای آنطبقه در
 مجلس و بالاخره متناسب نبودن قانون انتخابات با اوضاع مملکت بود ،
 در سال ۱۸۱۶ مردم در صدد تغییر قانون مزبور برآمدند و مدت
 شانزده سال درینراه مجاهدت کردند ، تا عاقبت در سال ۱۸۳۰
 پیشرفت آزادی طلبان فرانسه در برانداختن حکومت خانواده بوربن
 در انگلستان نیز مؤثر افتاد و حکومت از محافظه کاران با آزادی
 طلبان رسید و آنان تغییر قانون انتخابات را رسماً در مجلس طرح
 کردند . مجلس عامه انگلستان نخست بتغییر قانون مزبور تن نداد .
 (آوریل ۱۸۳۱) لکن **لرد گره** رئیس الوزرای مملکت که پیشوای
 آزادی طلبان بود مجلس را منحل کرد و در انتخابات جدید حزب
 آزادی طلب در مجلس اکثریت یافت و بالتیجه قانون جدید
 انتخابات تصویب رسید .

پس از آنکه مجلس عامه قانون جدید را تصویب کرد مجلس **لردها**
 با آن موافقت نمود و بدینواسطه در سراسر مملکت انقلاباتی بظهور
 رسید ، عاقبت جمعی از آزادی طلبان بشاه پیشنهاد کردند که در
 مجلس **لرد ها** تغییراتی دهد و آن مجلس را اعضاء جدیدی انتخاب

کند. انتشار این خبر موجب نگرانی لردها گردید و بالاخره در
۱۸۳۲ ثون با قانون جدید موافقت کردند .

موضوع آزادی پیروان مذهب کاتولیک

زمانی که دسته ای از مردم انگلستان در راه تغییر قانون
انتخابات می کوشیدند ، دسته ای دیگر نیز از سال ۱۸۲۹ در طریق
تحصیل آزادی پیروان مذهب کاتولیک مجاهدت میکردند .

در قرون شانزدهم و هفدهم برتستانهای انگلستان با کاتولیکها
سخت مخالفت کرده و مخصوصاً در زمان سلطنت چارلز دوم بوسائل
گوناگون آنانرا از خدمات دولتی و حق وکالت و انتخاب وکیل
محروم ساخته بودند (۱۶۷۸) . در سر زمین ایرلند نیز روزگار
کاتولیکها بمراتب سخت تر میگذشت . چه مملکت مزبور با آنکه
در قرن سیزدهم بتصرف انگلستان در آمد مذهب کاتولیک را ترک
نگفت و حتی در سال ۱۶۴۱ زمانی که چارلز اول پادشاه بود
بر ضد دولت انگلیس سر ستورش برداشت . نه سال پس از آن
تاریخ کرمول^۱ برای تشبیه کاتولیکهای آن مملکت بریشان ظلم بسیار
روا داشت و علاوه بر آزار و شکنجه فراوان املاک و اراضی
ایشانرا نیز بگرفت و آفوم را بکشت و زرع املاک لردهای انگلیسی
مجبور ساخت و نیز حق خرید و فروش و انتقال املاک را ازیشان
سلب کرد و ورود بخدمات دولتی و حق انتخاب و وکالت مجلس
ایرلند را که آئزمان هنوز مابدار بود برآنان ممنوع داشت (۱۶۵۰) .
در اواخر قرن هجدهم بواسطه ظهور انقلاب فرانسه مردم
انگلیس اندکی از ستمکاری خویش بر کاتولیکهای ایرلند کاسند
و ایشانرا در انتخابات حق رأی عطا کردند [۱۷۹۳] و چندی بعد
بواسطه انقلابی که برضد حکومت انگلیس در ایرانند پدید آمد
استقلال ظاهری آن مملکت را لغو کرده جزیره مزبور را برخلاف

میل مردم آن مانگستان ضمیمه کردند و مجلس ایرلند در سال ۱۸۰۰ با مجلس انگلستان نوأم گشت . در نتیجه انضمام ایرلند در احوال کاتولیکهای انگلیس و ایرلند از لحاظ سیاسی اختلافی پدید آمد ، زیرا چنانکه گذشت بکاتولیکهای ایرلند در انتخابات آن مملکت حق رأی داده شده بود و پس از انضمام مجلس ایرلند بمجلس انگلیس طبعاً در انتخابات مجلس خبر نیز حق رأی یافته بودند . در صورتیکه این حق هنوز بکاتولیکهای انگلیس داده نشده بود .

کاتولیکهای انگلستان مدت هفده سال در راه تحصیل آزادی و حق انتخاب و وکالت کوشش کردند ، تا بالاخره بنیروی مجاهدت و پایداری یکنفر ایرلندی موسوم به **دانیل اکونل**^۱ و تدبیر و بصیرت رئیس الوزرای زمان **رابرت پیل**^۲ که از حزب محافظه کار بود بمقتضود خویش نائل آمدند .

دانیل اکونل که از وکلای مرافعه و در میان مردم ایرلند صاحب نفوذ بود در سال ۱۸۲۳ از کاتولیکها انجمنی تأسیس کرد و در طریق مقصود سر جرائد و تذکرات ، اخذات ، پرداخت و نش سال با حکومت انگلستان ، ارزش ۱۰۰۰۰۰۰ پوند در آوریل ۱۸۲۹ فرمان آراد کاتولیکها را تحصیل کرد . از آن پس هر کاتولیک و پرتستانها امیازر اندید .^۳ اخیر در این صورت ، مالکیتی چیزه عام ریاست مجاری لر و حکومت ایرلند نائل آمدند و احراز آن در مقام تا سال ۱۹۰۹ نیز برشان ممنوع بود .

موضوع امتداد آراد بکاتولیکهای انگلیس پس از تحصیل آراد آمده و تفسیر شده و در اینجا - خدا را شاهد بدارد - اکثر حق دو موضوع در کاتولیکهای ایرلند واجب می نمود . که از آزادی مالز اراد و دیگری اسناد انجمنی و نیز کاتولیکهای ایرلندی که از سال ۱۸۰۰ بزور انبشان گرفته شده بود .

از دو موضوع فوق کاتولیکهای ایرلند تنها موضوع نخستین را دنبال کردند و درین امر نیز پششوی ایشان اکتونل بود که در راه اعاده استقلال ایرلند مجاهدت بسیار نمود ولی با آنکه عموم اهالی آنسر زمین و حتی پرستانهای ایرلندی نیز پشتیبان وی بودند بواسطه مخالفت حکومت انگلیس بمقصود نرسید و بالاخره قحطی عظیم سال ۱۸۴۶ که موجب هلاکت پانصد هزار نفر و مهاجرت يك میلیون از مردم ایرلند گردید یکبارہ بر موضوع استقلال آنمملکت پرده فراموشی کشید .

چنانکه سابقاً گذشت قانون انتخابات انگلستان در سال ۱۸۳۲ تغییر یافت ، لکن با تغییر مزبور فقط وکلای طبقه متوسط که خود از جمله ثروتمندان انگلیس بودند بمجلس عامه راه یافتند و باز کارگران و طبقات پست را در مجلس راهی نبود . از طرفی گرانی گندم مانند پیش دوام داشت و حکومت بهیچوجه در رفع آن چاره‌ای نمی‌آندیشید . بالنسبه کارگران و طبقات زیر دست سر بمخالفت و شورش برداشتنند و مجدداً در صدد تغییر قانون انتخابات بصلاح طبقه کارگر بر آمدند ، اسکن درین امر نیز حکومت بسختی روی مخالفت نشان داد و ما آنکه کارگران قریب سیزده سال (از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۸) در دایره مقصود پایداری کردند بالاخره تغییر قانون انتخابات صورت نگرفت .

آزادی تجارت	بزرگترین عامل توفیق نیافتن کارگران بنسیر
و العاء قانون تحدید	قانون انتخابات الغای قانون تحدید ورود غلات
ورود غلات	بود که تا حدی از قیمت گندم سکاوت و

زندگانی را بر کارگران سهاتر کرد و بالنسبه آنانرا از تغییر قانون انتخابات منصرف نمود .

در اواخر سال ۱۸۳۸ یکی از صنعتگران جوان منچستر موسوم به **ریشار کبدن**^۱ اطاق تجارت آنشهر را برآنداشت که الغاء فوری قانون تحدید ورود غلات را از دولت خواستار شود و نیز برای حفظ آسایش عامه و ترقی صنایع مملکت ورود و خروج مال التجاره را بآنگلستان آزاد نموده اخذ عوارض گمرکی و امثال آنرا که مانع ترقی تجارتست مروت سازد.

منظور کبدن و رفقای او از آزادی تجارت آن بود که اولاً گندم و سایر ارزاقی که مورد احتیاج طبقات کارگر است ارزان شود و موجب بهبودی حال آنان گردد. ثانیاً بوسیله الغاء عوارض گمرکی بازار صنایع داخلی رونق گیرد و از طریق سرمایه کارگران بفرایند، ثالثاً در نتیجه ورود و خروج مال التجاره دایره تجارت توسعه یابد و در اوضاع اقتصادی مملکت ترقیاتی بدید آید. کبدن در طریق مقاصد دوگانه خویش مجاهدت بسیار نمود و با وجود مخالفت شدید ملاکین در سال ۱۸۴۰، واکالت مجلس عامه نائل آمد و بالاخره در سال ۱۸۴۵ ربرت پیل رئیس الوزرای محافظه کار را که با الغاء قانون تحدید گندم مخالف بود با خویشن همدانسان کرد و مجلس بنا بر پیشنهاد پیل قانون مزور را لغو نمود (مه تازون ۱۸۴۶).

چند سال بعد مقصود دیگر وی نیز انجام یافت و دولت انگلیس طرز تجارت آزاد را تصویب کرد و بموجب قرار داد هائی که با برخی از دول معظمه مانند فرانسه، معقد شد ورود بسیاری از مال التجارهای آندول بآنگلستان و صدور مال التجاره انگلیس بدول مزبور آزاد گشت و طرفین از اخذ حقوق گمرکی که مانع ترقی امر تجارتست چشم پوشیدند.

چنانکه مشاهده شد تفسیر قانون انتخابات انگلیس و آزادی کاتولیکها و الغای قانون تحدید ورود غلات با اینکه از مسائل مهم مملکتی بود در انگلستان بدون انقلاب شدید و خونریزی انجام یافت ، در صورتیکه غالباً نظیر اینگونه مسائل در فرانسه و برخی دیگر از ممالک دنیا موجب انقلابات خونین گردیده است . در انگلستان هیچگاه طبقه محافظه کار در عقیده و مقصود خویش تعقیب و معاندت نمی نمود و آنجا که عقیده خود را برای مملکت زیان آور میدید از تعقیب آن چشم می پوشید . بهمین سبب در قرنی که فرانسه دچار سخت ترین انقلابات بود در انگلستان هیچگونه انقلاب شدیدی رخ نمود و آنمملکت بدینواسطه در امور سیاسی و تجاری بر سائر دول برتری یافت .

فصل چهارم

انقلابات سال ۱۸۴۸

سال ۱۸۴۸ را باید سال انقلابات اروپا نامید ، چه درین سال اکثر ممالك اروپائی دچار انقلابات سخت گردید و گذشته از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه ، که در فصل دوم بدان اشاره کردیم ، در تمام ممالکی که از تقسیم سر زمین ایتالیا پدید آمده بود و همچنین در ممالك آلمان و اطریش انقلابات عظیم ظاهر شد ، مهمترین انقلابات مزبور بترتیب ظهور هریک در ممالك دوسیسیل^۱ و اطریش و پروس و در سر زمین لمبارد و ونیز و در بهم و کروآسی^۲ و هنگری و ممالك کلیسا^۳ رویداده است .

انقلابات مذکور را با انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه مقایسه میتوان کرد ، چه انقلاب فرانسه در حقیقت انقلابی سیاسی واجتماعی بود و فرانسویان فقط برای تغییر دادن طرز انتخابات که دولت فرانسه بدان مایل نبود و مخالفت با استبداد رأی لوی فیلیپ سر بشورش برداشتند . لکن انقلابات سایر ممالك اروپا انقلابات ملی و برای تغییر طرز حکومت و تحصیل آزادی بود . برخی از ملل مانند مردم لمبارد و ونیز و کروآسی و هنگری برای اینکه دست تسلط دولت بیگانه را از وطن کوناہ کنند بشورش برخاستند و برخی دیگر مانند ملت آلمان و اهالی ممالك کلیسا و دوسیسیل و ساردنی برای ایجاد اتحاد حقیقی میان قطعات مختلفه مملکت و تشکیل دولت واحد طریق انقلاب سپردند .

دولت اطریش که از سال ۱۸۱۵ بواسطه وجود هترینخ کانون

۱ - Croatie -

۲ - Lombard - Vénitien -

۳ - Les Deux Siciles -

۴ - Les Etats de L'Eglise -

استبداد بود بیش از ممالک دیگر دچار انقلابات شد و علاوه بر انقلابات شدید داخلی که در ایالات بهم و کروآسی و هنگری روی داد در متصرفات ایتالیائی خویش و در آلمان نیز با انقلابات و مخالفت‌های چند مراجه کثرت .

مهمترین نتیجه انقلابات سابق‌الذکر تشکیل دول دوگانه عظیم آلمان و ایتالیاست .

۱ - انقلابات ایتالیا

سرزمین ایتالیا در زمان ناپلئون تقریباً دارای حکومت واحد بود . لکن پس از شکست و تبعید ناپارت در سال ۱۸۱۵ بموجب معاهدات کنگره وین بهفت حکومت مختلف تقسیم شد . در قسمت شمالی آن ممالک ساردنی^۱ و لمباردو و ونیز و دوک نشین های پارم^۲ و مدن^۳ تأسیس گشت و در قسمت جنوبی گراندوشه^۴ تسکان^۵ و ممالک کلیسا و دولت دوسی سیل تشکیل یافت . حکومت ممالک ساردنی که مرکب از جزیره ساردنی و ناحیه پیه من^۶ بود بخانواده ساووا^۷ واگذار شد که بر قسمتی از ساووا^۸ و نیس^۹ هم حکومت داشتند . سرزمین لمباردو و ونیز را هم دولت اطریش تصرف کرد و دولت مزبور از لحاظ سیاسی بر دوک نشین های پارم و مدن و تسکان نیز مداخله میکرد . چه دوک نشین های سه گانه مذکور از مستملکات شاهزادگان اطریشی بود . بر مملکت کلیسا که در مرکز شبه جزیره ایتالیا از مغرب بدریای تیره نی^{۱۰} و از مشرق بدریای آدریاتیک محدود بود پاپ حکومت میکرد . حکومت مملکت دوسی سیل نیز با خانواده بوربن ناپل از اخلاف لوئی چهاردهم بود و استبداد مطلق بتحریر دولت اطریش یا بموافقت آندولت بر تمام ممالک مزبوره حکمرانی داشت .

طبقه وطنخواه و آزادی طلب ایتالیا از تقسیم آن سرزمین و

۱ - Sardaigne . ۲ - Parme . ۳ - Modène . ۴ - Toscane .

۵ - Piémont . ۶ - Nice . ۷ - Savoie . ۸ - Tyrhénie .

مخصوصاً از فشار حکومت استبدادی سخت خشمگین بود و این طبقه بیشتر از صاحب منصبان قدیمی ناپلئون و جمعی از اشراف و طبقات ممتازة متوسطین تشکیل شده بود . آزادی خواهان در آغاز امر برای انجام مقاصد خویش بتأسیس مجالس سری پرداخته ازین طریق انقلابانی ایجاد کردند و از آنجمله یکی انقلاب دوسی سیل در سال ۱۸۲۰ بود که موجب تشکیل کنگره **لایبک** گردید .

در سال ۱۸۳۱ نیز انقلابات دیگر در دوک نشین های پام و مدن و در ممالک کایسا پدید آوردند ، لکن هیچک از آن انقلابات نتیجه نرسید و هر بار دولت اطیش بر قوای انقلابی غالب گشته مسببن شورش راهبوس و معدوم ساخت .

پس از سال ۱۸۳۱ آزادی طلبان ایتالیا برای نیل بمقاصد خویش طریق دیگر پیش گرفتند و مجالس سری را بمجامع علنی و تبلیغات آشکار بدل کردند . لکن در جمع ایشان دو عقیده مختلف وجود داشت . برخی معتقد بودند که اتحاد ایتالیا بایستی با انقلاب عمومی و سرنگون ساختن کاخ استبداد و استقرار حکومت جمهوری انجام گیرد و پیشوای ایندسته یکی از اهالی ژن موسوم به **مازینی**^۱ بود . برخی دیگر انقلاب عمومی را زیان آور پنداشته بنحصول قانون اساسی و تشکیل اتحاد ایتالیا بریاست اخلاقی و معنوی پاپ و سلطنت پادشاه ساردنی قانع بودند و رئیس ایشان کشیش فیلسوفی موسوم به **ژیوبرتی**^۲ بود . در سال ۱۸۴۶ **گرگوار شانزدهم** که مستبدترین پاپها بود در گذشت و **پی نهم**^۳ جانشین وی شد . پاپ جدید مردم ممالک کلیسا را نا حدی آزادی عطا کرد و محبوسین قدیم را عفو نموده در طرز حکومت صلاح و دلخواه عامه تغییراتی پدید آورد و بدین سبب محبوب مات خویش و آزادی خواهان سایر ممالک ایتالیا گردید .

اعمال پی نهم **لویولد دوم دوک تسکان** و **شارل آلبر** پادشاه

ساردنی را نیز بر آن داشت که در برخی امور خاصه در امر مطبوعات بر عایای خویش آزادی دهند . لکن فردیناند دوم پادشاه دوسی سیل برخلاف آندو مردم را کمافی السابق از آزادی محروم داشت و حتی با پاپ نیز آغاز مخالفت کرد . بالتلیجه مردم دوسی سیل سر بشورش برداشتند و بر اثر شورش آنان آتش انقلاب سراسر ایتالیا را فرا گرفت و انقلابیون در همه جا بر حکومت غالب شدند ، چنانکه سر انجام تا اواسط ماه مارس ۱۸۴۸ در تمام ممالك مستقل ایتالیا حکومت مشروطه برقرار گشت .

انقلاب لمبارد پس از غلبه آزادی طلبان ممالك مستقله ایتالیا حکومت وونیز استبدادی فقط در سرزمین لمبارد و وونیز که از جمله متصرفات اطریش بود دوام داشت و دولت مزبور در آن سرزمین از هیچگونه ستمکاری دریغ نمیکرد . عاقبت مردم آن مملکت نیز سر مخالفت حکومت بیگانه اطریش برداشتند و انقلابی پدید آوردند و اتفاقاً در همان ضمن مترنیخ صدر اعظم اطربش نیز بواسطه انقلابی که در وین روی داد و شرح آن خواهد آمد ناگزیر بانگلستان گریخت | مارس ۱۸۴۸ | او فرار او موجب جسارت انقلابیون لمبارد و وونیز گشت ، اهالی شهر وونیز بدون خونریزی از طریق ندیسر دولت اطریش راضی کردند که سپاهیان خود را از آن شهر احضار کند ، ولی در شهر میلان بین انقلابیون و سپاه اطربش جنگی سخت در گرفت و بالاخره پس از پنج روز زدو خورد سپاهیان اطربش منهزم شده شهر را خالی کردند و بلاد وونیز و میلان خود را مستقل شمرده هر يك حکومتی موقتی اختیار نمودند .

زمانیکه دوات اطربش در میلان با آزادی طلبان سر گرم جنگ بود ، اهالی دوک نشینهای نارم و مدن هم سر از اطاعت فرمانروایان خود پیچیدند و مردم جزیره سی سیل

جنگ ملل ایتالیا
با اطربش

نیز خود را از ناپل مجزا و مستقل شمردند و بالاخره ملل ممالك مختلفه ایتالیا همگی بر ضد اطیش یاری آزادی خواهان لمبارد و ونیز برخاستند. شارل آلبر پادشاه ساردنی درین امر پیش قدم شد و با سپاهی از ملت خویش رو بجانب لمبارد و ونیز نهاد. در آغاز کار سپاهیان ممالك کلیسا و تسکان نیز با وی مساعدت کردند و متفقاً در چندین محل سپاه اطیش را در هم شکستند. لیکن عاقبت نردید رأی شارل آلبر و پیمان شکنی فردیناند دوم پادشاه دوسی سیل موجب غلبه دشمن گشت و شارل آلبر ناچار با دولت اطیش از در صلح در آمد (۹ اوت ۱۸۴۸). مردم ایتالیا شکست شارل آلبر را بخیان فرمانروایان ممالك کلیسا و تسکان و دوسی سیل منسوب شمردند و بدین واسطه اهالی شهر رم و گراندوشه تسکان نیز با دولت آغاز مخالفت کرده از پی تحصیل جمهوری برخاستند. در ممالك کلیسا پاپ در برابر جمهوری طلبان سخت پایداری کرد ولی چون قصرش را محاصره نموده یکی از وزیرانش را بهلاکت رسانیدند ناچار تسلیم شده با انجام مقاصد مردم که تشکیل مجلس شوری و اعلان جنگ با دولت اطیش بود موافقت نمود. خشونت مردم با پاپ نتایج سوء پدید آورد و پی نهم که تا آن زمان خودخواه آزادی بود تغییر عقیده داد و بر آن شد که بار دیگر حکومت استبدادی قدیم خویش را مستقر سازد. پس پنهانی از رم بممالك دوسی سیل گریخت و از فردیناند دوم و پادشاهان سایر ممالك کاتولیک یاری طلبید. اهالی رم نیز پس از فرار وی بریاست مازی نی حکومت موقتی ثلاثه ای تشکیل کرده بتأسیس مجلس مؤسسان پرداختند و جمهوری بودن ممالك کلیسا را رسماً اعلام نمودند (۹ فوریه ۱۸۴۹).

در شهر فلورانس مرکز دوك نشین تسکان هم پس از چند روز حکومت جمهوری استقرار یافت (۱۸ فوریه ۱۸۴۹).

تجدید جنگ پس از استقرار حکومت جمهوری در رم و فلورانس با اطریش اهالی بی یه مون بگمان اینکه یاری جمهوری طبان ممالك کلیسا و دوک نشین تسكان با دولت اطریش مقابله میتواند کرد. مجدداً شارل آلبر را بجنگ با دولت مزبور برانگیختند. لکن این بار نیز شارل شکستی سخت خورد و ناچار در ۲۳ مارس ۱۸۴۹ سلطنت را پسر خود **ویکتور امانوئل دوم**^۱ سپرده پرتقال رفت و پس از چهار ماه در گذشت. شاه جدید نیز ناگزیر از اطریش در خواست صلح نمود و حکومت اطریش قبول صلح را پرداخت دهیست میلیون غرامت و تصرف قسمتی از سرزمین پی یه من موکول شمرد.

بازگشت حکومت پس از شکست شارل آلبر سپاهیان اطریش دوک نشینهای استبدادی با رم و مدن و تسكان و قسمت شمالی ممالك کلیسا را تصرف کرده بتحریر یکی از مخالفین پاپ رو بجانب رم نهادند. درین ضمن حکومت جمهوری فرانسه هفت هزار سپاه از طریق دریا بایطالیا فرستاد تا مگر پاپ را با مردم روم آشتی دهد و بدنبوسیله از تجاوز سپاهیان اطریش ممانعت کند. ولی مردم رم با سپاهیان فرانسه بجنگ پرداختند و بالاخره لشکریان آندولت ناچار رم را محاصره کرده پس از یکماه حکومت جمهوری را سرنگون ساختند و پاپ را بار دیگر بحکومت رسانیدند.

در دوسی سیل نیز عاقبت فردیناند دوم براهالی سی سیل غالب شد و باز حکومت استبدادی را در سراسر ممالک مستقر ساخت. در سر زمین لمبارد و ونیز هم حکومت اطریش از هیچگونه ستمکاری فروگذار نکرد و مسبب انقلاب را بکلی معدوم نمود. لکن در ممالك ساردنی تغییری پدید نیامد و دولت اطریش بوساطت فرانسه غرامت هنگفتی را که از ویکتور امانوئل مطالبه میکرد تا هفتاد و پنج میلیون تخفیف

داد و حاضر شد که اگر ویکتور امانوئل حکومت استبدادی مطلق را در ممالک خود تجدید کند دوک نشین پام را نیز بدو بخشد. ولی پادشاه ساردنی بقبول این شرط تن نداد.

بالجمله با آنکه مملکت ایتالیا تا حدی بآزادی و استقلال و وحدت نائل آمده بود ناگهان بوضع قبل از ۱۸۴۶ بازگشت و استبداد مطلق بر سراسر شبه جزیره مزبور حکمروائی یافت و دست تسلط اطریش بر آن سرزمین دراز تر شد، زیرا قسمتی از ممالک کلیسا و دوک نشین تسکان را نیز بر متصرفات پیشین بیفزود.

۲ - انقلابات اطریش در سال ۱۸۴۸.

انقلاباتی که در سال ۱۸۴۸ در اطریش روی داد به مراتب از انقلابات ایتالیا شدید تر بود، چه ملل مختلفه اطریش علاوه بر تغییر طرز حکومت استبدادی بحکومت مشروطه. هر یک در صدد تحصیل استقلال تام بودند و بیم آن بود که دولت اطریش یکباره متلاشی شود و بدولتهای مستقل کوچک تبدیل یابد. علت عمده ظهور انقلابات اطریش اختلاف آشکاری بود که بین ملل مختلفه آن سرزمین وجود داشت. چه ملت اطریش از چهار نژاد مختلف اسلاو و ژرمن و مغول و لائین ترکیب شده بود که بهیچوجه در مذهب و تاریخ و نژاد و زبان بایکدگر مشابهت و مناسبتی نداشتند و یلانه واسطه ارتباط آنان وحدت حکومت بود. در هر یک از نژادهای مزبور نیز اختلافاتی بنظر میرسید. چنانکه نژاد اسلاو خود چندین دسته مختلف تقسیم میشد. اسلاوهای شمالی از چکها و اسلاواکها و لهستانیها، و اسلاوهای جنوبی از کروآتها و سربها و دالمانها مرکب بودند و هر یک ازین اقوام در قسمتی از خاک اطریش مسکن داشت. زبان ملل مزبور هم متفاوت بود و

از لحاظ مذهب نیز با یکدیگر اشتراکی نداشتند و چون مسکن نژاد اسلاو و لاتین در سرحدات مملکت و مسکن نژاد ژرمن و مغول یعنی آلمانها و مجارها در مرکز بود . اقوام دوگانه اخیر از لحاظ سیاسی نیز بردیگران برتری یافته بودند و بدین سبب کینه و رقابت و دشمنی مذهبی و سیاسی در میان ملل مختلفه اطیش کاملاً حکمروائی داشت . حکومت اطیش پیوسته میکوشید که دشمن های نژادی و مذهبی را براندازد و ملل مختلفه مملکت را با یکدیگر متحد و بحکومت مرکزی متوجه و علاقمند سازد . لکن از کوشش خوبش نتیجه نگرفت و اقوام مختلفه عاقبت از پی تحصیل استقلال و آزادی برخاستند . یکی از علل عمده انقلاب نیز ، علاوه بر آنچه گذشت ، ترقی معارف اطیش و ازدیاد کتب و جرائد و تبلیغات نویسندگان و شعرا بود که نژادهای مختلف آن مملکت را بحفظ استقلال مذهب و زبان ملی برانگیخت .

ظهور اعلامات
انتشار خبر انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه دفعه سراسر
امپراطوری اطیش را بهیجان آورد و از هر گوشه
ملل مختلفه تحصیل آزادی و استقلال را کمر بستند . چنانکه مجلس ملی (دیت)^۱ هنگری بنابر پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس موسوم به کسوت^۲ از دولت مرکزی درخواست کرد که وزارتخانه ملی مستقلی بملت هنگری عطا شود و آن وزارتخانه مسئول ملت مزبور باشد (سوم مارس ۱۸۴۸) . اهالی بهم نیز پس از چند روز نظیر این امتیاز را خواستار شدند و علاوه بر آن درخواست کردند که دولت نالسنه ملل مختلفه مملکت آزادی دهد و هیچیک را بر دیگری برتر نشمارد . در شهر وین هم محصلین و کنافروشان و جمعی از صنعتگران و تجار آزادی جرائد و مطبوعات و نشر بودجه مملکتی و تشکیل مجلس

ملی را خواستار شدند و در نتیجه این درخواست جنگی بین قوای دولتی و محصلین روی داد [۱۳ مارس ۱۸۴۸] و شورشی پدید آمد و بالاخره مترنخ ناچار از مقام خود کناره گرفت و مخفیانه با انگلستان گریخت (۱۵ مارس) .

ظهور ناگهانی انقلابات مزبور **فریدیناند اول** پادشاه اتریش و مشاورین او را بیمناک ساخت و ناچار با درخواستهای ملل مختلفه موافقت کردند و بالتیجه اهای جنگری و بهم بتحصيل وزارتخانههای مخصوص و مردم وین بمقاصد خویش که تشکیل مجلس ملی از آن جمله بود، نائل آمدند .

در آن ضمن چکهای بهم متحد ساختن اسلاوهای مملکت امپراطوری اتریش را لازم دیدند . زیرا
نسبت انقلابیون از طرفی نمایندگان ممالك مختلفه آلمان در شهر **فرانکفورت** ^۱ گرد آمده چنانکه در صفحات بعد خواهیم گفت در صدد ایجاد وحدت ممالك آلمان بودند ، و از طرفی مجارها برای اینکه از ترقیات ملی نژاد اسلاو جلوگیری شود در صدد بودند که اسلاوهای جنوبی را با خود متحد سازند . پس در شهر **پراگ** ^۲ از نمایندگان اسلاوهای ممالك امپراطوری اتریش مجلسی تشکیل یافت تا در باب اتحاد نژاد مزبور مشاوره کنند . لکن ناگهان اتفاقی عجیب روی داد و شخص مجهولی زن حاکم شهر پرنس **وین دیش گراتز** ^۳ را در خانه وی بقتل رسانید و حاکم ازین جنایت خشمگین شده سه روز شهر را گوله باران کرد و مجلس نمایندگان اسلاو را برهم زده امتیازاتی را که بچکهای بهم داده شده بود لغو کرد (ژوئن ۱۸۴۸) .
چهار ماه بعد نیز نظیر این واقعه در وین روی داد : در روز

ششم اکتبر دولت برای فرونشاندن آتش انقلاب هنگری که روز بروز تندتر میشد عده سپاهی را مأمور آنسرزمین کرد. محصلین و کارگران که در خفا با مجارهای هنگری رابطه داشتند سر بشورش برداشته حرکت سپاهیان دولت را مانع شدند و وزیر جنگ اطریش 'لاقور' را در خاله‌اش بدار آویختند، بآنتیچه امپراطور با وزرای خویش از شهر خارج شد و وین دیش گراتز بریاست کل سپاه منصوب گشته با شصت هزار نفر شهر را محاصره و گلوله باران کرد و مسبین انقلاب را تماماً بکشت (۳۰ اکتبر).

چندی بعد فردیناند از سلطنت کناره گرفته پادشاهی را برادر زاده خود فرانسوا ژرف^۱ که در آن زمان هجده ساله بود سپرد (۲ دسامبر ۱۸۴۸). فرانسوا ژرف بلافاصله مجلس ملی وین را منحل کرد و در عوض قانون اساسی جدیدی که شامل تمام ملل امپراطوری اطریش میگشت وضع نمود.

در اوایل سال ۱۸۴۸ چنانکه گذشت مجلس ملی هنگری از دولت اطریش وزارتخانه ای مستقل درخواست نمود و چون آسان بدین مقصود رسید جرأت یافته باقدماتی عظیم ترپرداخت و طرزحکومت ملوک الطوائفی را نسخ نموده روستائیان مجار را آزادی عطا کرد.

ضمناً مردم هنگری چنانکه سابقاً اشاره شد از پی تحصیل استقلال کامل بودند و برخی ملل دیگر امپراطوری اطریش مانند سربها و کرواتها نیز بواسطه مناسبات مختلفی که با هنگری داشتند در طریق تحصیل استقلال با مجارها موافقت میکردند. لکن چون مجارها استقلال را فقط برای خود میخواستند بالاخره میان ایشان و سربها و کرواتها ره خورد و سرانجام ملل دوگانه اخیر بایکدیگر متحدشده بتحرک امپراطور

اطریش با مجارها از در جنگ درآمدند .
 مجارها نیز بریاست کسوت حکومتی مستقل تشکیل کرده با دولت
 مرکزی آغاز مخالفت نمودند و چون فرديناند استعفا کرد فرانسوا ژرف
 را بسلطنت نشناختند . در همان زمان دولت بر اقلایون شهر وین
 تسلط یافت و سپاهیان اطریش و کروات و سرب از اطراف رو بجانب
 هنگری نهادند . مجارها بریاست کسوت نخست بر مهاجمین غالب آمدند
 و در ۱۴ آوریل ۱۸۴۹ رسماً استقلال هنگری را اعلام نمودند .
 لکن عمر این استقلال سخت کوتاه بود ، چه در همان اوقات دولت
 اطریش بر اقلایون ایتالیا غلبه کرد و سپاهیان آن مملکت از ایتالیا
 باز گشته مأمور هنگری شدند . از طرفی نیکلای اول پادشاه
 روسیه نیز ، از بیم آنکه مبادا انقلاب هنگری بلهستان روسیه سرایت کند ،
 بکمک پادشاه اطریش برخاست و ۱۵۰ هزار سپاه بسرداری پاسکیویچ^۱
 بجانب هنگری فرستاد . سرانجام مجارها شکست یافتند و حکومت
 اطریش یاری سپاهیان روسیه بر هنگری غالب آمد و سران انقلاب
 را بجز کسوت که بجا عثمانی گریخته بود تماماً بکشت .

بنابرین انقلابات سال ۱۸۴۸ در اطریش نیز مانند ایتالیا ب نتیجه
 نرسید و چنانکه در فصول آتیه خواهد آمد ، حکومت استبدادی ده سال
 دیگر با توانائی تام در آن مملکت پایدار ماند . قانون اساسی جدیدی هم
 که فرانسوا ژرف بعموم ملت اطریش عطا کرده بود هیچگاه مجری نشد
 و عاقبت در ۳۱ دسامبر ۱۸۵۱ رسماً ملغی گشت . سرزمین هنگری
 بایالات مختلفه تقسیم شد و برای هریک از آنها حاکمی آلمانی نژاد که زبان
 مجارستان را هم نمیدانست تعیین گردید و از مجلس ملی هنگری نیز اثری
 نماند . نسبت با سلاوهای جنوبی هم با آنکه برضد مجارها با دولت

مرکزی مساعدت کرده بودند همین گونه رفتار شد و حکومت استبدادی مطلق دیگر باره بر سراسر اطریش حکمروائی یافت.

۲- انقلابات آلمان در سال ۱۸۴۸

اتحادیه ناپلئون پس از آنکه بر آلمان دست یافت آن مملکت را تا حدی بطریق وحدت رهبری کرد و از سیصد دول آلمان و شصت دولت آن سر زمین قریب سیصد و چهل دولت را از میان برداشت. پس از انقراض حکومت بنایارت، چنانکه سابقاً گذشت، متفقین برخی از شاهزادگان قدیم را بار دیگر سلطنت عطا کرده در خاک آلمان بریاست اطریش سی و نه دولت متحد پدید آوردند. بموجب قراردادی که در هشتم ژون ۱۸۱۵ در شهر وین بین دول متحده مزبور بامضاء رسیده بود از نمایندگان آن دول مجلسی بریاست امپراطور اطریش در شهر فرانکفورت تشکیل یافت که آنرا مجلس دول متحده یا **بوندستاگ**^۱ میخواندند. مجلس مزبور را فی الحقیقه هیچگونه اختیاری نبود و نمایندگان هریک از دول در آن مجلس مانند سفیران در هیچ امری بی اجازه حکومت خویش اظهار رأی نمیتوانستند کرد و بدینواسطه نمایندگان مجلس در هر موضوع کوچکی چندین سال مشاوره میکردند و غالباً هم از مشاورات خویش نتیجه نمیگرفتند. بنا برین اتحادیه دول در مواقع لزوم بهیچ امری آسان اقدام نمیتوانست کرد و اتحاد فی الحقیقه سودی نداشت.

اتحادگرمرکی پس از چندی ملل ممالك مختلفه آلمان بر آن شدند که اتحاد ظاهری را باتحادی معنوی و واقعی تبدیل کنند، سلاطین و فرمانروایان ممالك مزبور نیز خود بدین نکته پی

برده بودند که اتحاد واقعی آنان موجب ترقیات سیاسی و اقتصادی خواهد بود و بهمین نظر نخست حکومت پروس بسایر دول پیشنهاد کرد که از اخذ حقوق گمرکی از مال التجاره یکدیگر چشم پوشند و جماعتی گمرک واحد مشترکی در سرحدات خارجی ممالک متحده تأسیس کنند . این پیشنهاد در ظرف ۱۷ سال (از ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۶) از جانب تمام دول متحده آلمان بجز دولت اطریش پذیرفته شد و بالنتیجه تجارت آلمان رو بترقی نهاد و جمع عوائد گمرکی در ظرف ده سال مضاعف گشت .

پس از تشکیل اتحاد گمرکی ملت آلمان باز در پی ایجاد مجلس مؤسسان وحدت حقیقی آلمان بود
مراکه و ر

در اواخر سال ۱۸۴۷ جمعی از آزادی طلبان ممالک جنوبی آلمان بتأسیس مجلس ملی و ایجاد حکومت واحد بین ممالکی که در اتحاد گمرکی شرکت داشتند برخاسته و بالاخره از نمایندگان دول متحده مجاسی موقتی تشکیل کردند و آن مجلس بتأسیس مجلس مؤسسانی که وکلای آن از جانب عموم اهالی آلمان انتخاب میشد رأی داد . سلاطین و فرمانروایان دول متحده نیز با این امر مخالفت نکردند و حتی برخی ازیشان خود روی موافقت نشان دادند . چه انقلاب ممالک ایتالیا و اطریش و فرانسه آنانرا بیمناک ساخته بود و مخصوصاً انقلاب وین و سقوط حکومت مترنخ و انقلابی که در ران بدید آمد ایشان را یکباره مطیع میل آزادی طلبان ساخت .

مجلس مؤسسان در هجدهم ماه مه ۱۸۴۸ در شهر فرانکفورت سور مین^۱ تشکیل شد و بتهیه قانون اساسی پرداخت و قریب هشت ماه در کار مشغول بود . سرانجام در ۲۸ مارس ۱۸۴۹ قانون اساسی بمصوب

مجلس رسید . قانون مزبور وضع قوانین را از وظائف مجلسی ملی موسوم به **ولکس هوس**^۱ که وکلای آن بموجب آراء عامه انتخاب شوند و اجرای قوانین را از تکالیف امپراطوری که از ملت آلمان باشد و سلطنت بآرث بدورسیده باشد شمرده بود ، علاوه برین مجلس مؤسسان دولت اطریش را نیز از مملکت واحد آلمان که بموجب قانون اساسی تشکیل می یافت خارج ساخته (سوم ژانویه ۱۸۴۹) **فردریک ویلهلم چهارم** پادشاه پروس را بامپراطوری برگزید (۲۸ مارس ۱۸۴۹) .

انحلال مجلس
لکن عمر مجلس مؤسسان فرانکورت سخت کوتاه بود ، زیرا دولت اطریش که در دوران سال مؤسسان ۱۸۴۸ سرگرم انقلابات ایتالیا و هنگری و بهم و

غیره بود در آغاز سال ۱۸۴۹ برانفلیبون ممالک مزبور غالب شد و بار دیگر متوجه اوضاع آلمان گردید و فرانسوا زف بهحض اینکه حکومت اسبیدادی را بر سراسر اطریش حکمروا ساخت نمایندگان آلمملکت را از مجلس مؤسسان فرانکفورت احضار نمود (آوریل ۱۸۴۹) . دول آلمان هم که تا آنزمان بواسطه نوجه ملت خویش روی موافقت نشان داده و برضد آنمجلس اقدای نهی کردند ، جرأت بافته مندرجاً باحضار نمایندگان خود پرداختند عاقبت فردریک ویلهلم چهارم پادشاه پروس نیز از قبول امپراطوری آلمان خود داری کرد . احضار نمایندگان دول مختلفه در ساکس و **گراندوشه باد**^۲ افلا بانی بدید آورد ، لکن انقلابات مزبور بواسطه مقاومت شدید دولها بنسبجه نرسید و بالاخره از اعضاء مجلس مؤسسان که در آغاز تأسیس آن مجلس ۵۵۰ نفر بودند ۱۵۰ نفر بشی باقی نماند . عاقبت مجلس مزبور از فرانکورت بشهر **اشتوتگار**^۳ منتقل شد و در آنجا پادشاه

وورتامبر جمعی از نمایندگان را توفیق نمود بقیه را منفرد ساخت
و عمر مجلس مؤسسان آلمان پایان آمد (۱۹ ژون ۱۸۴۹)،

زمانیکه مجلس مؤسسان فرانکفورت در صدد ایجاد
ایالات پروس وحدت آلمان و در مملکت پروس نیز انقلاباتی

و تشکیل روی داد. از سال ۱۸۱۵ **فردریک ویلهلم سوم**
مجلس مؤسسان برپای خویشت و عده حکومت مشروطه داده و د. لکن
این وعده تا سال ۱۸۴۷ وفا نشد. در سال مزبور

فردریک ویلهلم چهارم که از ۱۸۴۰ بجای پدر نشسته بود. در نتیجه
اصرار مردم پس از نردید بسیار فرمانی صادر کرد و بنا بر آن فرمان
اجازه داد که نمایندگان ایالات هشتگانه پروس در برلن گرد آمدند
راجع بمالیاتهای جدید و قوانینی که شخص شاه وضع میکند مشاوری
کنند، ولی تشکیل مجلس نمایندگان مزبور و قبول آراء ایشان
باز مدیخواه شاه بنه بود. **مجلس نمایندگان ایالات** بموجب فرمان
سلطنتی در ۱۱ آوریل ۱۸۴۷ مفتوح شد ولی چون نهانشه کان
با رخی از فاسد شاه موافقت نکردند فردریک و مجلس را پس از
دو ماه منحل ساخت.

مردم پروس از انحلال مجلس نمایندگان ایالات سخت خشمگین
شدند و مخصوصاً چون خبر انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه و اقدام آزادی طلبان
ممالک جنوبی در ایجاد وحدت آلمان انتشار یافت بر جرأت آنان
بفزود و مقدمات انقلاب در برلن ظاهر گشت. انقلاب وین و سقوط
حکومت مترنیک نیز فردریک و ببلهم را بیمناک ساخت. چنانکه ناچار
در ۱۷ مارس ۱۸۴۸ فرمانی دیگر صادر نموده بمطبوعات آزادی
مطلق عطا کرد و وعده داد که مجلس نمایندگان ایالات راتا پایان ماه آوریل
همانسال بار دیگر مفتوح سازد. بر اثر انتشار فرمان شاه جمع کثیری

از اهالی برلن برابر قصر سلطنتی گرد آمدند تا وی را سپاسگزار شوند (شنبه ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ، لکن ناگاه از میان جمع صدای گلوله‌ای برخاست و قراولان سلطنتی هراسان شده مردم را هدف گلوله ساختند . بالنتیجه زدوخوردی سخت در گرفت و جنگ مردم با قوای دولتی تا غروب آ نروز ادامه یافت . بالاخره فردریک و یلهلم سپاهیان را امر داد که دست از جنگ بکشند و خود از انقلابیون دلجوئی کرد و در ششم آوریل فرمان انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان پروس را امضاء کرد و مجلس مزبور برای اینکه در باب طرز جدید حکومت پروس با شاه مشورت کند ، در یست و دوم ملا مه مفوض گشت .

مجلس مؤسسان مدت ششماه (ناه دسامبر) پایدار ماند . لکن چون فردریک در باطن مایل باعطای آزادی نبود در هیچ امری با وکلای مجلس مزبور موافقت ننمود و بالاخره چون خبر یافت که دولت اطریش بر انقلابیون وین غالب آمده است (۳۱ اکتبر) از پی بهانه جوئی برخاست و مجلس را منحل کرد (۵ دسامبر) .

پس از انحلال مجلس فردریک بلافاصله ملت خویش را **قانون اساسی** عطا کرد . بموجب قانون مزبور فوّه مفتنّه مملکت از دو مجلس پدید میآمد ، یکی مجلس اعیان که وکلای آن از جانب شخص شاه انتخاب میشدند . و یکی مجلس مبعوثان که ظاهراً انتخاب وکلای آن از جانب عموم ملت انجام میگرفت . ولی در معنی عموم ملت را در انتخاب وکلای مزبور اختیاری نبود . و بواسطه شرائط دشواری که برای انتخاب کنندگان قائل شده بودند جز طبقات ممتازه مملکت . که طبعاً هواخواه مقاصد شاه بودند . کسی در انتخابات شرکت نمیتوانست کرد .

پس از اعطای قانون اساسی فردریک ، که خود تاج امپراطوری آلمان را از مجلس مؤسسان فرانکفورت پذیرفته بود ، بر آن شد که باموافقت سایر سلاطین و فرمانروایان ممالك آلمان مقصود اصلی مجلس مزبور را انجام دهد و در میان حکومتات مختلفه وحدت واقعی پدید آرد ، پس بعموم سلاطین پیشنهاد کرد که برای حفظ استقلال داخلی و خارجی آلمان مجدداً بایکدگر متحد شوند و اطیش را نیز از جمع خود بیرون کنند . بموجب پیشنهاد مزبور ریاست اتحاد جدید بجای امپراطور اطیش پادشاه پروس تفویض میگشت و اداره امور سیاسی و لشکری آلمان بدو سپرده میشد . سلاطین ساکس و هانور و هفده مملکت کوچک دیگر با پیشنهاد فردریک موافقت کردند . لکن سلاطین باویر و وونامبر از در مخالفت در آمدند و چون دولت اطیش بر انقلابیون هنگری غالب شد ، ساکس و باویر نیز از پروس کناره گرفتند و اتحاد جدید دول آلمان که منظور فردریک بود به اتحاد محدودی که از پروس و هفده دولت کوچک تشکیل میگشت مبدل شد . سرانجام نیز در نتیجه اتمام حجت « اولتیماتوم » دولت اطیش فردریک ویلهلم ناچار اتحاد محدود را نیز برهم زد و دول آلمان باز بریاست اطیش اتحاد قدیم را تجدید کردند .

بنابراین انقلابات آلمان نیز مانند انقلابات ایتالیا و اطیش نتیجه نرسید و اوضاع آن مملکت باز بصورت نخستین باز گشت .

فصل پنجم

ادبیات و علوم و صنایع ظریفه اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم
نیمه اول قرن نوزدهم را در تاریخ ادبیات اروپا از لحاظ حیات
معنوی و مادی اهمیت بسیار است. چه درین زمان ادبیات و علوم و
صنایع ظریفه ترقی فراوان کرد و در اکثر ممالک، خاصه در آلمان
و انگلستان و فرانسه، شعرا و نویسندگان و علما و صنعتگران بدید
آمدند که غالب آنانرا در قرون گذشته نظیری نمیتوان یافت و
شاید در قسمت ادبیات و صنایع ظریفه در قرون آینده نیز بواسطه توجه
شدید بشر بحیات مادی نظیر آنان پیدا نشود.

۱ - ادبیات

ادبیات آلمان و انگلیس از اواخر قرن هجدهم طریق تجدد
و ترقی میسر و در نیمه اول قرن نوزدهم مقام ادبیات این هر دو
مملکت بواسطه وجود شعرا و نویسندگان زبردستی که اسامی و
شرح زندگانی هر یک جداگانه نگاشته خواهد شد، بحد کمال رسید.
مملکت فرانسه بواسطه ظهور انقلاب و امپراطوری ناپلئون و لشکر
کشیها و کشمکشهای داخلی و خارجی یکچند از پیروی کاروان ادب
باز ماند. لکن پس از انقراض سلطنت ناپلئون و استقرار حکومت
مشروطه فرصت از دست رفته را جبران کرد و در اندک زمانی
بدستکاری شعرا و نویسندگان زبردست خویش در ادبیات بر سائر
ملل اروپا برتری گرفت.

ادبیات نیمه اول قرن نوزدهم را از لحاظ سبک جدیدی که
شعرا و نویسندگان زمان در شاعری و نویسندگی اتخاذ کردند اهمیت

بسیار است و چون شور و غوغای سبک جدید که آنرا رمانتیسم^۱ مینامند در فرانسه سخت تر از سایر ممالک بوده و سبک مزبور درین مملکت بیروان متعصبتری داشته است. تاریخ ادبیات فرانسه را بر ممالک دیگر مقدم میداریم .

ادبیات فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم

سبک جدید رمانتیسم در فرانسه تقریباً از سال ۱۸۲۰ پدید آمد و دوران زد و خورد این سبک با سبک قدیم، که آنرا کلاسیسیسم^۲ میگفتند، تا سال ۱۸۵۰ دوام یافت . برای اینکه علل ایجاد سبک جدید و تفاوت آن با سبک کهن آشکار شود نخست با ادبیات فرانسه پیش از ظهور انقلاب ۱۷۸۹ مراجعه باید کرد .

ادبیات فرانسه پیش از انقلاب ۱۷۸۹ دایره معارف فرانسه سخت محدود بود . علاوه بر آن بواسطه نبودن آزادی پسران اغلام و مداخله و تقییش دولت در کتب و جرائد و معات بیمی که مردم از حبس و شکنجه دیرت داشتند . بازار مطبوعات اصولاً روقی نداشت . از طرفی عده طرفداران علم و ادب و کسانی که بموضوعات روحی و معنوی دلبستگی داشته باشند معدود بود و بهمین سبب افراد مردم بنویسندگی و احراز مقام ادبی کمتر متوجه میشدند . در آنزمان جز نجبا و اشراف پاریس و برخی دیگر از شهر های بزرگ فرانسه و جمعی از حکام و وکلای مراومه و امثال ایشان، که جملگی از طبقات ممتاز به شمار میرفتند ، کسی طالب کتاب و مشتاق مطالعه نبود . نویسندگان نیز غالباً از جمله اشراف محسوب میشدند . چه معاشرت آنان پیوسنه با طبقه مزبور بود و در میان طبقات زیر دست هواخواهی نمیتوانستند یافت . در آن عصر مردم بیشتر بواسطه ذوق فطری و برای مشغول داشتن خویش یا اظهار عقیده و انتشار

افکار شخصی نویسندگی می پرداختند و استفاده مادی ازین طریق بندرت میسر میشد .

ادیات را چون جزاشراف طالب و هوا خواهی نبود ، طبعاً رنگ اشرافی داشت و در آثار ادبی بهیچوجه از طبقات زیر دست نامی در میان نبود ، مثلاً نویسندگان ته آتر معمولاً سرگذشت طبقات عالیّه مانند سلاطین و درباریان را موضوع ته آتر خویش میساختند و از نمایش احوال زارعین و کارگران و طبقات پست احتراز میکردند . شعرا و نثر نویسندگان نیز عموماً در طرز فکر و سبک شاعری و نویسندگی اساتید قدیم یونان و روم را تقلید میکردند و انحراف از سبک نویسندگان عهد عنیق را مخالف شئون و اصول ادبی مینداشتند بهمین سبب تاریخ و ادبیات یونان و روم قدیم در فرانسه رواج کامل داشت ، چنانکه اشتیاق غالب مردم نسبت بناریخ و ادبیات معالمت مزبور از تاریخ و ادبیات فرانسه بیشتر بود . نویسندگان حتی الامکان موضوع کتاب یا نه آتر خویش را از کتب و آثار قدیمه یونان و روم اقتباس میکردند و در قواعد نویسندگی نیز رعایت مقررات قدیم را از جمله واجبات میشمردند . چنانکه چون نویسندگان یونان قدیم در ته آترهای خویش نمایشهای خنده آورا و حزن انگیز را بایکدیگر نامیخته بودند ، آنان نیز از آمیختن آندو احتراز می نمودند و بدین سبب آثار ایشان کلیه منسابه و یکنواخت بود .

ادیات فرانسه در اوائل قرن نوزدهم ادبیات فرانسه صورتی دیگر یافت و از جامه اشرافی بدر آمد . نویسندگان و پس از انقلاب شعرا از پیروی اساتید یونان و روم قدیم خودداری کرده در نویسندگی و شاعری بافکار و عقاید و احساسات خویش متکی شدند ، از طرفی بواسطه آزادی محدودی که در دوره بازگشت

خانواده بوربن بجرائد داده شد و در آغاز سلطنت لوئی فیلیپ نیز با زادی مطلق تبدیل یافت ، بر عده خوانندگان و طالبان مطبوعات بیفزود و نویسندگی بر خلاف سابق از جمله مشاغل و وسیله تحصیل معاش گردید . ادبات که تا آن زمان طبقه نجبا و توانگران اختصاص داشت در دسترس عامه قرار گرفت و فی الحقیقه انقلاب فرانسه در همانحال که مساوات را از لحاظ سیاسی میان مردم مسفر کرد از لحاظ ادبی نیز تمام طبقات را بایکدیگر برابر ساخت . کم کم قدر و بهاء ادبات قدیم یونان و روم نیز بکاست ، زیرا مترجمین بسیاری از آثار نویسندگان جدید انگلستان و آلمان مانند شکسپیر^۱ و شیلر^۲ را ترجمه کردند و با نشر افکار بدیع و سبک دلپسند و عبارات شیرین نویسندگان مزبور مردم را از مطالعه آثار کهن منصرف ساختند . بالنسبه که آثار نویسی صورت دیگر یافت و در آمیختن موضوعات حزن انگیز و خنده آور چنانکه شکسپیر و شیور نیز معمول داشته بودند مداول گشت ، از طرفی تاریخهم در ادبات راه یافت و بدنبواسطه نویسندگان از نفلبد آثار یونان و روم قدیم چشم پوشیدند و موضوع نه آرها و حکایات خوبش را از تواریخ قرون وسطی و قرون جدیده افباس نمودند و از منجهه دائره انتشار قصرو حکایات وسعت گرفت و اشتیاق مردم افکار تازه و مطالعه کتب و آثار نویسندگان جدید زباده گشت . شعرا نیز از نفلبد سبک قدیم و بکار بردن مضامین کهن احراز جسته مصائب و آلام با سرور و نشاط درونی خوبش را موضوع اشعار قرار دادند .

تغییرات سابق الذکر جمله گی بدسیاری جمعی از شعرا و نویسندگان صاحب فریحه زبر دست انجام یافت که سال ۱۸۲۰ مبدأ انتشار آثار

گرا نه‌های ایشانست و این دسته را در اصطلاح ادبی فرانسه - چنانکه سابقاً گذشت - پروان رمانتیسیم میخوانند .

رمانتیسیم و هوا داران آن

رشتهٔ نبت در زبان فرانسه السنه ای را که از لاتینی مستنق شده است، مانند زبانهای ایتالیائی و فرانسه و اسپانیولی و پرتغالی رمانسیم السنهٔ رمان^۱ میخوانند و این کلمه از اغت لاطینی رمانوس^۲ یعنی رومی بدید آمده است . همچنین مللی را که بالسنهٔ مزبور متکلمند ملل رمان^۳ مینامند و چون دوران تکامل و نشوونهای ملل مزبور با فزون وسطی و انتشار دین مسیح مقارن بوده است . نویسنده گان اروپا بیتی از قرن نوزدهم ادبیات و آثاری را که بنیان آن بر تاریخ قرون وسطی و دین مسیح استوار بود و از فریجه واسعداد ملل رمان بدید آمده بود ادبیات و آثار رمانیک^۴ میگفتند و ادبیات و آثار پیش از فزون وسطی یعنی آنچه را که مربوط به روم و پروان بود ادبیات و آثار عتیق یا کلاسیک^۵ میخواندند . نابراین کلمهٔ رمانسیم در ادبیات و صنایع بر سکی که از ذوق و سابقه و اسعاده مردم فزون وسطی و پروان دین مسیح ایجاد شده بود اطلاق میگفت . لکن در اوائل قرن نوزدهم کلمهٔ رمانسیم مفهوم دیگر یافت . در فرانسه از قرن هفدهم نویسندگان به تدریج تقلید ادبیات یونان و روم قدیم را بشئهٔ خود ساخته بودند و این تقلید در قرن هفدهم بدرجهٔ کمال رسید . چنانکه در آثار ادبی آن مملکت به چووجه از اوصاع قرون وسطی و ادبیات آن عصر نامی در میان نبود . کم کم نویسندگان سار ملل اروپائی مانند آلمان و انگلیس نیز آثار ادبای قرن هفدهم فرانسه را که در نظر ایشان ادبیات کلاسیک جدیدی

بود سرمشق خویش ساختند و با پیروی نویسندگان فرانسه آنان نیز مقلد اسانید یونان و روم کهن شدند .

لکن دیری نگذشت که تقلید ادبیات فرانسه بر ملل اروپایی گران آمد و از آغاز قرن هجدهم نخست جمعی از نویسندگان و شعرای آلمان پیروی سبک ادبای فرانسه را ترك گفته با استفاده آثار ایشان و ایجاد سبکی تازه برخاستند . کم کم این مخالفت با انگلستان نیز راه یافت و بالنتیجه در ادبیات و صنایع ظریفه ممالک مزبور در مقابل سبک کلاسیک سبک تازه ای اتخاذ شد که آنرا **رمانتیسیم** نام نهادند .

عقاید هواداران هوا داران رمانتیسیم معنقد بودند که در نویسندگی و شاعری از تقلید اساتید یونان و روم قدیم جسم رمانیسیم باید پوشید و از دائره محدود مضامین کهن فراتر باید رفت و در ادبیات با فکر و احساسات خویش منگی باید بود . می گفتند که نویسنده باید در سبک نگارش از عبود و ملاحظات قدیمه آزاد باشد تا حقایق را چنانکه خود احساس میکند تعریف بنماید کرد . طرفداران رمانیسیم برخی از قواعد ادبی قدیم را مانع پیشرفت و ترقی ادبیات می یندا شنند و با واسطه در انحراف از آن قواعد متعمد بودند .

سبک جدید در فرانسه آسان رواج نیافت و ظهور آن بن نویسندگان اختلافات شدید ایجاد کرد . مخصوصاً تغییر سبک به آثار نویسی و در آمیختن موضوعات حزن انگیز و خنده آور پروان سبک قدیم را سخت متغیر ساخت و موجب خشم و کینه ای گردید که امروز مایه حیرتست . از طرفی هوا خراهان سبک جدید و قدیم را در سیاست نیز اختلاف بود ، چه پروان رمانتیسیم از حزب سلطنت

طابان و دوستداران سبک قدیم از جمله آزادی خواهان بودند، یعنی آنرا که در طریق آزادی ادبیات میکوشیدند، مرام سیاسی استبداد بود و برخلاف در نظر آنانکه آزادی سیاسی را لازم میشمردند، تجاوز از حدود سبک کهن گناهی عظیم بشمار میرفت .

بنابراین اختلاف سیاسی نیز آتش خشم ایندو دسته را دامن میزد و بر تعصب ایشان در جدال ادبی میفزود . حکومت فرانسه نیز در باطن بطرفداران رمانتیسیم متمایل بود چه اولاً این طبع، چنانکه گفته شد، طالب سلطنت مسنده بودند . ثانیاً سلطنت جدید بر انداختن اصول ادبی قدیم را بواسطه آنکه حکومت انقلابی فرانسه و اپائون از آن طرفداری کرده بودند، برخویشتن واجب میشمرد . بدین سبب دو خواهان رمانتیسیم با مساعدت باطنی حکومت و نیروی کوشش و بایرداری و مخصوصاً بواسطه وجود نویسندگان و شعرای زیر دستی که شرح حال ایشان نگاشته خواهد شد . پس از زردو خورد بسیار بر مخالفین - نویسنده غالب شدند و سر انجام بترویج رمانتیسیم و بر انداختن سبک کلاسیک نائل آمدند .

در انقلاب ادبی فرانسه و ترویج رمانتیسیم دو نفر بیشقدم بوده اند، یکی **شانویریان**^۱ و دیگری **مادام استال**^۲ . و وجود این هردو نویسندگان در رواج سبک مزبور تأثیر تام داشته است .

شانویریان

شانویریان در سال ۱۷۶۸ در سن مالو^۳ از شهرهای شمال غربی فرانسه متولد شد و نام اصلی وی **فرانسوآرنه**^۴ بود . در سال ۱۷۸۶ با رتبه معین نایبی بخدمت لشکری پرداخت و چون روزگار انقلاب در رسید فرانسه را ترک گفته بامریکا رفت و قریب یکسال در کانادا

۱ - Chateaubriand - ۱
۲ - Madame de Staël - ۲
۳ - Saint - Malo - ۳
۴ - François René - ۴

و برخی دیگر از نواحی دنیای جدید، سیاحت گذرانید. سپس در سال ۱۷۹۲، فرانسه بازگشته بکرب شاهزادگان و مهاجرینی که برضد حکومت انقلابی در شهر کوبلنتز^۱ گردآمده بودند. شتافت و در آنجا مجروح گشته بانگلستان رفت. چندی بعد چون ناپلئون بمقام کنسولی نائل گشت شاتوبریان بار دیگر پاریس آمده بدویوست، لکن دیری نگذشت که علتی سیاسی او را از بناپارت رنجیده خاطر و بامخالفان وی همدستان ساخت. پس راه سفر بیت المقدس پیش گرفت (۱۸۰۶) و ممالک یوان و شام و مصر و تونس و اسپانی را سیاحت نمود، در دوره بازگشت خانواده بوربن شاتوبریان باز قدم بمیدان سیاست نهاد و بمقامات سفارت و وزارت خارجه نائل شد و در سال ۱۸۳۰ بواسطه انقراض سلطنت خانواده بوربن حیات سیاسی را ترک گفته، بقیه عمر بنویسندگی پرداخت و سرانجام در سال ۱۸۴۸ در پاریس وفات یافت.

مهمترین آثار شاتوبریان که در ادبیات فرانسه تأثیر خاصی داشته عبارتست از حکایات آتالا^۲ و رنه^۳ که مظهر احساسات شخصی نویسنده است، و کتب شهیدان^۴ و منقبت دین مسیح^۵ که هر دو حاکی از عقائد دینی اوست.

شاتوبریان بواسطه سبک داپسند و احساسات بی آرایش و وسعت تصورات شاعرانه و قدرتی که در نمایش و وصف مناظر طبیعی داشت، خوانندگان را تا حدی از سبک یکنواخت و بیروح قدیم منحرف ساخت و فکر ایجاد یک جدید را در نویسندگان و شعرای جوان ایجاد کرد، چنانکه فی الحقیقه ظهور رمانتیسم در فرانسه نتیجه آثار گرانهای اوست.

مادام استال

مادام آن لویز ژرمن فکر^۱ معروف بمادام استال دختر فکر وزیر نامی لوئی شانزدهم و اصلاً سوییسی بود، که در سال ۱۷۶۶ در پاریس تولد یافت، مادر او بادیات اشتیاق تام داشت و بدین واسطه با نویسندگان و ادبای عصر خویش معاشرت بسیار می نمود، پس مادام استال نیز طبعاً در ایام جوانی به مجمع نویسندگان راه یافت و سرانجام دل بر ادبیات نهاد. و در سال ۱۷۸۶ با **بارون استال هولشتاین**^۲ سفیر سوئد در دربار فرانسه مزاجت کرد. در زمان انقلاب زندگانی او با بیم و اضطراب فراوان گذشت. چه او خود از جماعه شاه طلبان و خانه وی مرکز هواخواهان سلطنت بود و حتی زمانی از پی نجات ماکه **ماری آنتوانت**^۳ برخاست و چون بدین مقصود نائل نیامد روبوسی و وطن اصلی خویش نهاد و در سال ۱۷۹۶ مجدداً بفرانسه باز گشت. چون نوبت حکومت ناپلئون رسید مادام استال بر آن شد که بدو پیوندد و در امور سیاسی مداخله کند، لکن بنا بر ائتلاف از زنانیکه در سیاست مداخله میکردند متفرق بود و بدین سبب او را سخت براند و از آن زمان بین آن دو خصومتی شدید پیدا شد و چون مادام استال با مخالفین ناپلئون آمیزش داشت در سال ۱۸۰۳ او را از پاریس تبعید کردند. پس بآلمان سفر کرد و در آنجا با **شیلر** و **گوته** آشنائی یافت و از آنجا با ایتالیا رفته بار دیگر بفرانسه باز گشت. در سال ۱۸۱۰ مهمترین آثار وی که **راجع بآلمان**^۴ نگاشته بود منتشر شد و چون خصومت وی با حکومت و شخص ناپلئون از کتاب مزبور پدیدار بود انتشار آنرا جلوگیری کردند و توقف مادام استال در فرانسه ممنوع گشت. کتاب مزبور

۱. Baron Staël-Holstein - ۲

۳. Anne Louise (Germaine) Neker - ۱

۴. De l'Allemagne - ۱

۲. Marie Antoinette - ۲

را از لحاظ ادبی اهمیت بسیار است و مانند آثار شاتوبریان آنرا سرمشق سبک جدید باید شمرد. مادام استال درین کتاب نه آثرهای شیروگوته را تعریف کرده و محسنات آنرا از لحاظ اینکه بتقلید ته آثرهای حزن انگیز کلاسیک نگاشته نشده است بیان نموده . مادام استال نیز مانند هواخواهان رمانیسم معتقد بود که باید از تقلید نویسندگان کهن چشم پوشید و از قواعد ادبی آنچه را که مانع ترقی فکر نویسندگان و نمایش حقایقست بدور افکند. مادام استال در زمان تبعید سفری چند باطریش و انگلستان و روسیه و سوئد کرد و در زمان سلطنت لوئی هجدهم بفرانسه بازگشت و کتاب دیگر خویش موسوم به **دو سال تبعید**^۱ را انتشار داد و در سال ۱۸۱۸ درگذشت. کتاب دیگر وی موسوم به **ملاحظات چند در باب انقلاب فرانسه**^۲ یکسال پس از مرگ او منتشر گردید .



نهال رمانیسم که دست شاتوبریان و مادام استال در بوسنان ادبیات فرانسه نشانه نده بود . سخت دیر بهر رسید . چه انتشار کتاب مادام استال در دوره امپراطوری ناپلئون سالی چند ممنوع بود و اصولا در زمان حکومت ناپارت ادبیات فرانسه نیز صورت رسمی و دولتی داشت و میتوان گفت که حکومت امپراطوری نویسندگی و شاعری بسبک کلاسیک را ترویج و حمایت میکرد . لکن پس از آنکه دوره سلطنت ناپلئون پایان آمد و حکومت دیگر بار بخوانده بوربن انتقال یافت ، از مداخلات و نظارت دولت در ادبیات ناحدی کاسته شد و نویسندگان و شعرا در اظهار عقائد خویش آزاد شدند . تاریخ ادبیات فرانسه از سال ۱۸۲۰ ل ۱۸۳۰ بنام چهار شاعر

۱ - Deux années de l'exil -

۲ - Les Considérations sur la Révolution française -

مرکز آراسه اس که رواج رمانیسم و علمه آن بر سبک کلاسیک
مرهون فرجه و استعداد و بردستی و بند طبعی اساست و آن چهار
لامارین و هوگو^۱ و وین یی^۲ و موسه^۳ می نامند.
لامارین

آلفونس دولارمارین^۴ از حماه سعرا و سیاسیون مرکز
فراسه است که در سال ۱۷۹۱ در شهر ماکن^۵ از بلاد حوب
سرفی فراسه قدم برصه و خود نهاد و در سال ۱۸۶۹ در گدس^۶
امام حوایی اس ساعر



بررگوار در دهکده
میل یی^۲ بردل ماکن
گدس^۶ . حصلا
وی را در کودکی
برسی بود حاکمه
گاه رمان لاسی می
آموح و گاه مطالعه
کتاب اساند مدم و
حددمی برداح^۷ .
در نسب و پحصلاگی
سفری باطلال کرد و
دو سال در آن مملک

ساحب بلاد فلورانس^۸

و رم^۸ و نابل^۹ گذراند و کتاب گراهای او و سوم^۹ گرازیلا^{۱۰}
که حاکی از احساسات و عواطف بی آلائش امام حوایی اوس

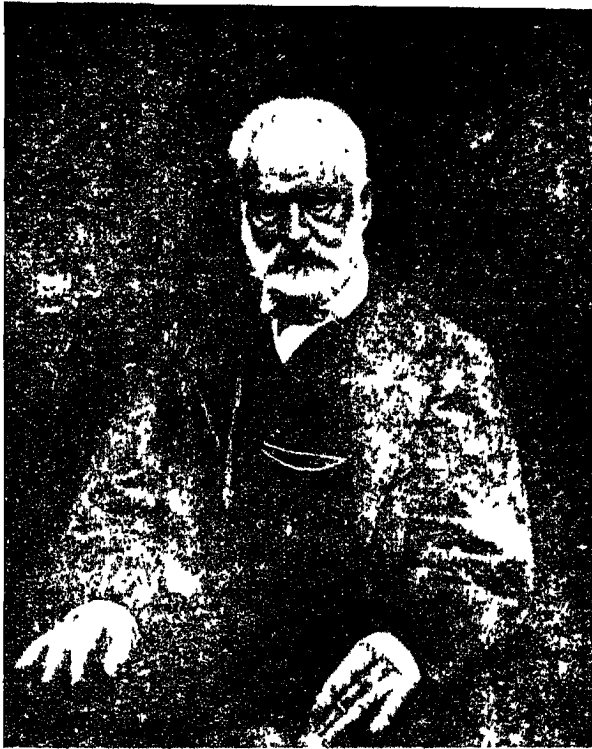
	Muscat ^۲	Vigny - ۲	Hugo - ۱
Milly ۲	Micon ۵	Alphonse de Lamartine ۴	
Graziella - ۱	Naples - ۹	Rome ۸	Tloence - ۷

از معانی آن سراسر است . در سال ۱۸۲۰ هجری قمری از اشعار حوشت را
عنوان **مکرات شاعرانه** دادند که از احاطه احساسات شاعرانه ساهکار
ادبیات فرانسه است . اما از اشعار مروری موجب شهرت نام لا مار س
گردید . چه با آنرا عاری از سرنوشت و تأثیر سنده سنده و در
اشعار لاهری ، حال در مردم مؤثر آمد و نام وی بداماده مشهور
حاصل شد . کتب آن حکومت فرانسه بر سونتی و را بر حوشت لاهری
مردم را سراسر را در سراسر حائز ادب و آراستگی پس در
لندن را در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
حوشت و سراسر . **مکرات شاعرانه** در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
را در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا

در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
۱۸۳۳ در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
کتاب های ریاضی و جبر و حساب و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
مردم و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
۱۸۴۸ مقرر شد . در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا و در آفریقا
بار و کالامحاج گشت ولی پس از گودای دانتون سوم (دانتون
۱۸۵۱) که شرح آن در فصول بعد خواهد آمد ، از مناسب کماره
گرفت و در عمارت محبدا دل را دانتون نهاد و همه عمر را در محبدا
سراسر برد .

ویکتور هوگو

ویکتور هوگو^۱ در ۲۶ فوریه ۱۸۰۲ در شهر بزانسون^۲ متولد شد و پدر او کنت سی‌ژیسپر^۳ هوگو نام داشت. خانواده هوگو در سال



Victor Hugo

۱۸۱۱ پس از مسافرت کونااهی ایتالیا و اندک توقفی در پاریس باستانیول منتقل شد. چه در آن هنگام ژوزف بناپارت^۴ رادرناپلئون

۱ - Victor Hugo - ۲ - Besancon - ۳ - Comte Sigisbert Hugo - ۴ - Joseph Bonaparte

پادشاهی اسپانبول منصوب شده و در هر گروه، که سمت ژنرالی داشت، از جمله همراهان وی بود. لکن سالی پیش نگذشت که هوگو با مادر خویش پاریس بازگشت و بمدرسه شبانه روزی داخل شد و چون او را بادبیت اشتیاق فراوان بود در سال ۱۸۱۸ مدرسه را با نوشته ادبی فراوان از غزلیات و قصائد و ته آثرها و غیره ترك گفت.

در سال ۱۸۲۲ قسمتی از دیوان قصائد و ترجیعات خویش را که در آن از خانواده توربن هواخواهی کرده بود انتشار داد و بدین سبب لوئی هجدهم او را سالی هزار فرانك وظیفه معین کرد. یکسال بعد حکایت معروف هان دیسلاند را منتشر ساخت و انتشار کتاب مزبور که بسبك رمانتیک و برخلاف اصول سبك کلاسیک نگاشته شده بود ادبا و نویسندگانی را که پیرو سبك اخیر بودند سخت برهوگو خشمگین ساخت و مخصوصاً چون در سال ۱۸۲۶ قسمتی دیگر از دیوان قصائد و ترجیعات را منتشر کرد و در دیباچه آن اصول نظم و نثر قدیم را انتقاد نمود. نزاع و غوغائی عجیب بین نویسندگان زمان پدید آورد. کلاسیکها او را دیوانه و نادان بشمرند و از هیچگونه دشمنی درباره وی خود داری ندارند.

پیش از هوگو نیز، چنانکه سابقاً گذشت، آثار رمانسیم در کتب شابوریان و هادام اسال و لامارتین ظاهر شده بود. لکن چون هوگو در ترویج سبك مزبور به تقدم شد و در راه مقصود از موانع نهراسید و از تهمت و خصومت محالین بمی بدل راه داد او را مبتکر و موجد رمانسیم میخوانند.

ویکتور هوگو در سال ۱۸۲۷ ته آتو کرمول را نوشت و در مقدمه آن باز از توصیف سبك جدید مضایقه نکرد . پس از آن قسمتی دیگر از دیوان قصائد و ترجیعات و دیوان اشعار شرقی^۱ و کتاب اجتماعی آخرین روز يك محكوم^۲ را نگاشت : کتاب اخیر شرح حال محكوم باعدامیست که اندیشه ها و مطالعات یومیه خویش را بیان می کند و هوگو بدینوسیله قوانین ناپسند و عاجز کش اجتماعی را انتقاد کرده است . در سال ۱۸۳۰ ته آنر ارنانی^۳ و حکایت معروف فتردام دوباری^۴ و کتبی دیگر را انتشار داد و در سال ۱۸۴۱ پس از مخالفت های بسیار بعضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد . در ۱۸۴۸ نیز باشت هزار رأی بنماینده گی ملت انتخاب گشت ، لکن بهیچیک از مراکز سیاسی متکی نشد و برای نشر عقاید و افکار خود روزنامه ای بنام حوادث^۵ تأسیس کرد .

در سال ۱۸۴۸ که لوئی ناپلئون بریاست جمهور فرانسه منتخب شد ، هوگو را با انتخاب او موافقت نبود ، لذا در مجلس بر ضد وی نطقها کرد و در عزل او از آن مقام کوشش بسیار نمود . در دوم دسامبر ۱۸۵۱ ناپلئون کودتا کرد و بالنتیجه جمعی از مخالفین وی که هوگو از جمله سران ایشان بود از فرانسه تبعید شدند و او شرح این کودتا و تفصیل متواری شدن خویش را در کتاب تاریخ يك جنایت^۶ مفصلاً بیان کرده است .

تبعید ظاهراً بر جبهه طلبی هوگو از لحاظ سیاسی شکنجی وارد ساخت ، ولی در معنی برای تحريك قریحه ادبی او مہمید افناد . پس از آنکه چند مالا در بروکسل اقامت گزید . از آنجا نیز بنابر

۱ - Les Orientales . ۲ - Le dernier jour d'un condamné . ۳ - Hernani . ۴ -

Notre Dame de Paris . ۵ - Evénements . ۶ -

Histoire d'un crime . ۲

هیل دولت فرانسه رانده شد و بجزیره ژرزه^۱ بنه برد و کتاب **مکافات** را در آنجا برشته نظم کشید. سپس بهمراهی شصت نفر از تبعید شدگان روزنامه ای بنام **انسانیت**^۲ تأسیس کرد، لکن در ۱۸۵۵ از جزیره مزبور نیز اخراجش کردند و ناگزیر بجزیره **گرنزه**^۳ منتقل شده نگارش نخستین قسمت **افسانه قرون**^۴ را که از بدایع قریحه اوست آغاز نمود. در سال ۱۸۶۰ شاهکار معروف خویش **تیره بختان**^۵ را که در ۱۸۴۵ شروع کرده بود پایان رسانید. این کتاب شاهکار ادبیات فرانسه است و بلکه در ادبیات اروپا نیز نظیر آنرا کمتر میتوان یافت. پس از آن حکایات دیگر خویش **اتدکارگران دریا**^۶ و **مردیکه میخندد**^۷ و **نودوسه**^۸ را که هر یک از شاهکارهای ادبی عالم بشمار است انتشار داد، هوگو در پنجم سپتامبر ۱۸۷۰ پاریس بازگشت و زمانی که سپاهیان آلمان شهر پاریس را محاصره کرده بودند در آن شهر بود. در سال ۱۸۸۲ هوگو بسن هشتاد رسید و مردم فرانسه بدین افتخار جشنی گرفتند و ششصد هزار تن از مردم پاریس و ولایات برای ادای مراسم تهنیت برابر خانه وی گرد آمدند و چون هوگو با اطفال خویش در ایوان خانه ظاهر شد فریاد مسرت و شادی برکشیدند. شاعر پیر از خوشحالی میگریست و مردم او را سر سلسله آزادی و مظهر مردمی میخواندند.

بالاخره در ۲۲ ماه ۹۰ ۱۸۸۵ در خانه کوچه **ایلو**^{۱۰}، که امروز بکوچه ویکتور هوگو معروفست، بدرود زندگانی گفت. تشییع جنازه او با شکوه و جلالتی که هنوز هم در فرانسه نظیر نیافته است انجام گرفت

۱ - Jersey . ۲ - Les 'hâtements . ۳ - Humanité . ۴ - Guernesey . ۵ - La Légende des siècles . ۶ - Les Misérables . ۷ - L' homme qui rit . ۸ - Les travailleurs de la mer . ۹ - Quatre vingt treize . ۱۰ - Eylan .

و جسدش را بمراقبت دوازده نفر از معارف شعرا بطاق نصرت بردند و شب بیست و سوم مه را در آنجا بآرامی بخت تا پایان قرن نوزدهم چنان می نمود که هوگو نمرده است، زیرا آثار طبع نشده او پیاپی منتشر میشد و چنان بود که هوگو هنوز بآزمایش فرجه مشغول است، گفنی مرك سرد نیز بر فکر آتشین و طبع تند وی فائق نمیتوانست شد.

آلفرد دووین بی

تقریباً در همان اوقاتی که ویکتور هوگو نخستین قسمت قصائد و ترجیعات خویش را منتشر ساخت، مجموعه اشعاری نیز بعنوان ساده اشعار^۱ در پاریس انتشار یافت که از نام سراینده آن ذکر نشده بود. مجموعه بنور نخستین انرا دبی صاحب منصب جوانی بود که آلفرد دووین بی^۲ نام داشت و پس از چندی در شاعری و نویسندگی با شعرا و نویسندگان بزرگ فرانسه همسری یافت.

آلفرد دووین بی در سال ۱۷۹۷ در شهر لوش^۳ (واقع در مرکز فرانسه کنار رود اندر^۴) متولد شد و از سال ۱۸۱۴ بخدمت لشکری پرداخت و در ۱۸۲۳ بر بنه سلطانی تائل آمد. لکن او را بادیات اشتیاق فراوان بود و چنانکه گفته شد در سال ۱۸۲۲ مجموعه ای از اشعار خویش را که سبک رمانتیک سروده بود انتشار داد. چهار سال بعد نیز مجموعه دیگری بنام اشعار قدیم و جدید^۵ و حکایتی ناریخی بنام سن ماریس^۶ منتشر ساخت و شهرت وی ازین زمان آغاز شد. آثار آلفرد دووین بی در لطافت و تأثیر از اشعار لامارتین و در مهارت و استحکام از آثار هوگو مستثنی می نمود. لکن او را هنری دیگر بود که افکار فلسفی را با عبارات و الفاظی شیرین در ضمن اشعار خویش ادغامی کرد.

۱. Poemes - ۱ ۲. Comte Alfred de Vigny - ۲ ۳. Loche - ۲
۴. Indre - ۲ ۵. Poèmes antiques et modernes - ۵ ۶. May-Mais - ۲

وین بی در سال ۱۸۲۷ از خدمت لشکری کناره گرفت و نویسندگی پیشه کرد و تا سال ۱۸۳۵ مدیریت کتب استلو^۱ و بندگی و عظمت لشکری^۲ و نه آثر شاعر قن^۳ را انتشار داد. ته آثر اخیر را متوان شاهکار ته آثر نویسی بسبک رمانیک شمرد ، چنانکه انتشار و نمایش آن نیز بر شهرت وین بی بیفزود و او را با ادبای بزرگ فرانسه برابر ساخت .

در سال ۱۸۴۵ آلفرد دو بن بی به آکادمی فرانسه داخل شد و حیات ادبی وی نیز تقریباً درین سال پایان آمد ، چه از آن پس تا سال ۱۸۶۳ که تاریخ وفات اوست کمتر بسرودن اشعار پرداخت و ازودر سنوات مزبور دجز قطعات معدودی مانند مقدرات^۴ و مرگ گری^۵ برجای نمانده است .

آلفرد دموسه

آلفرد دموسه^۶ در شهر پاریس نولد بافت (۱۸۱۰) و در آغاز جوانی نخست بتحصیل طب و حقوق و نقاشی پرداخت . لکن طبع شاعر او با هیچیک ازین حرف موافقت نمود و سرانجام از آنجمله چشم پوشیده شاعری پیشه کرد. نخستین اثر منظوم او نام حکایات اسپانی و ایتالیا^۷ در سال ۱۸۳۰ منشر شد و او نیز در شاعری پیرو رمانیسم بود . پس از آن در سال ۱۸۳۶ کتاب معروف او موسوم به اعتراف یکی از کودکان این زمان^۸ انتشار یافت و کتاب مزبور حاوی سرگذشتهای دوران شباب و نماینده احساسات و عواطف ایام جوانی آلفرد دموسه است. موسه در غزل سرایی اسناد بود . اشعار وی بسیار شیرین و دلشین و تأثر انگیز است . چه غالباً از ناکامی ها و آلام و مصائب روحی شاعر حکایت میکند و چون زاده احساسات لطیف اوست خواننده

۱ - Stello . ۲ - Scrvitude et Grandeur militaire . ۳ - Chatterton .

۴ - Les destinées . ۵ - La mort de loup . ۶ - Alfred de Musset .

۷ - Conte d' Espagne et d' Italie .

۸ - 'Confession d' un enfant du siècle .

را نیز در آلام درونی با وی شریک میسازد . مهمترین آثار نظمی موسه قطعهٔ شبها^۱ است که از حیث شیرینی و لطف و تأثیر باینکوترین اشعار لامارتین برابر است . موسه در ته‌آتر نویسی نیز استاد بود ، چنانکه در اندک زمانی بیش از دوازده نه‌آتر نگاشت که هریک در مقام خویش شاهکاریست .

موسه در ۱۸۵۲ عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد و در آن زمان چهل و دو سال داشت و جوانترین اعضاء آکادمی بود ، لکن پنجسال بیش از آن مقام ادبی استفاده نکرد و در چهل و هفت سالگی گرفتار مرگ شد (۱۸۵۷) . گرانبهارین آثار منشور وی در اواخر عمر حکایات شیرین و دلکشی است که بعنوان سرگذشت **طرقة‌ای سفید**^۲ نگاشته و در زیبایی الفاظ و لطافت معانی آن استادی نموده است .



بجز اساتید بزرگوار و شعرائی که نام و شرح احوال و آثار آنان نگاشته شد ، سبک رماتیسم را از جملهٔ شعرا پیروان و هواخواهان دیگری نیز بوده است که از لحاظ شاعری در مرتبهٔ دومند و از معاریف ایشان یکی سنت بو و دیگری **توفیل گوتیه** است .

سنت بو

شارل اگوستن دسنت بو^۳ در سال ۱۸۴۰ متولد شد . قسمتی از ایام جوانی وی بتحصیل طب گذشت ولی چون طبعاً شیفتهٔ ادبیات بود از طبابت چشم پوشیده شاعری و نویسندگی پیشه کرد . از آثار منظوم او کتب **دلداریه‌ها**^۴ و **افکار ماه‌آوت**^۵ معروفست ، لکن چون در شاعری بنیایهٔ لامارتین و هوگو و دیگر اسانید زمان نرسید ناچار

۱ - Les Nuits - ۲ - L'histoire d'un merle blanc -

۳ - Charles Augustin de Sainte-Beuve - ۴ - Les Consolations -

۵ - Les Pensées d'août -

دست از سرودن اشعار بشت و بانقاد. که بنا بر قول لامارتین قدرت ناتوانست، پرداخت و ازین طریق شهرتی حاصل کرد. مقالات انتقادی او که غالباً در روزنامه کنستی قوسیونل^۱ بعنوان مکالمات دوشنبه^۲ درج میشد اکنون جداگانه بطبع رسیده و حاوی انتقادات و عقاید سنت بو نسبت بآثار منظوم و منثور نویسندگان و شعرای قدیم و اخبار اروپاست. سنت بو در سال ۱۸۴۰ بآکادمی فرانسه پذیرفته شد و در ۱۸۶۹ در گذشت.

تئوفیل گوتیه

تئوفیل گوتیه در سال ۱۸۱۱ تولد یافت. در جوانی یکچند از پی هاشی رفت، وای در آن فن پیشرفتی نکرد و بشاعری روی نمود. نخستین اثر منظوم وی بنام اشعار در ۱۸۳۰ انتشار یافت او نیز از هواخواهان رهاسسم و مدافعین صدیق و یکمورهوگو بود. از حمله آمار وی کتب مضحکه مرگ^۳ و اشک شیطان^۴ معروفست.



از مشخصات شعرای قرن نوزدهم یکی تنوع آمار اسان ود. چه هریک از آنان طبع خود را علاوه بر شاعری در دیگر رسهای ادبی نیز می آزمود. چنانکه ویکمورهوگو در فنون شعر و خطاه و ته آترنوبسی و داسان سرائی تماماً طبع آزمائی کرد و در آنجمله اسنادی حوش را آشکار ساخت. غیر از هوگو سار شعرای قرن نوزدهم بسنر بداسنان سرائی می پرداختند وای غلاماً درین فن نویسندگان زیردستی که هر افسان محصراً بگارس حککات بود همسری نمیتوانسد کرد از داسان سراسان معروف سه اول قرن

نوزدهم بذکر اسامی و مختصر شرح حال **بالزاک** و **ژرژسان** و
آلکساندر دومای بزرگ قناعت میکنیم .

بالزاک

هونوره دو بالزاک^۱ از جمله معارف داستان سربان و فقه
پردازان فرانسه است که در سال ۱۷۹۹ در شهر **تور**^۲ قدم عرصه
وجود نهاد . در آغاز جوانی بکچند بشرکت دیگران و امر طبع
پرداخت و سرانجام خرد داستان سرائی پیشه کرد و در ۱۸۲۹ کتبی
بعنوان **اژنی گرانده**^۳ و **بابا گوریو**^۴ و **روستائیان**^۵ و غیره انتشار داد.
در آثار خویش بیشتر بنوصیف و نمایش احوال اجتماعی زمان خود
متوجه بود . در وصف و تعریف اشخاص داستانهای خوبی چنان
مهارت بکار برده است که اشخاص حکایات او امروز غالباً در فرانسه
ضربالمثل شده اند . در بیان اخلاق و آداب و وضع زندگانی مردم
زمان خود نیز چنان دقیق و باریک بین بوده است که مورخین گتمهای
وی را از جمله مدارک صحیح تاریخی می شمارند . بالزاک در سال
۱۸۵۰ وفات یافت .

ژرژسان

ژرژسان^۶ نام ساختگی **بارون دودوان**^۷ نواده **موریس دساکس**^۸
فاح معروف **فوقه نر**^۹ بود . نخستین کتاب وی بنام **اندیانان**^{۱۰} در سال
۱۸۳۲ انتشار یافت و داستان مزبور مقدمه شهرت او گشت . ژرژسان
چون باجمه‌وری طلدان و برخی از هواخواهان مسلک سوسالسم رابطه
داشت شایسته افکار و عقاید ایشان شد و حکایاتی چند در تعریف
و تشریح مسلک مزبور نگاشت . پس از آن بانشار حکایات روستائی

۱ - Honoré de Balzac - ۲ - Tours - ۳ - Eugène Grandet -

۴ - Le Père Goriot - ۵ - Les Paysans - ۶ - Georges Sand -

۷ - Baronne du devant - ۸ - Maurice de Saxe - ۹ - Fontenoy -

(۱ - میل در بلوک است و در آنجا یکی بسرمداری ژنرال موریس دساکس رسد اکینیل)

در زمان او ، دهم روی داد وسپاهیان انگلیس مغلوب شدند) ۱۰ - Indiana

پرداخت و ازینجهت شهرت بسیار یافت. ولادت او در سال ۱۸۰۴ و مرگش در سال ۱۸۷۷ بوده است.

آلكساندر دوما

آلكساندر دوما^۱ یکی از اساتید نویسندگان ته آتر و حکایات بسبك رمانتيك است که چندی با ویکتور هوگو در درام نویسی دعوی همسری داشت . تولد او در سال ۱۸۰۳ روی داد و واسطه آنکه پدرش در ۱۸۰۶ وفات یافت ، تحصیلات وی با نهایت بی ترتیبی انجام گرفت . نخستین اثری که موجب شهرت وی گردید درام **هانری سوم و دربار او** بود که آنرا در سال ۱۸۲۹ نمایش دادند . دوران شهرت کامل او زمان سلطنت لوئی فیلیپ است ، چه در بن زمان درامها و حکایات تاریخی بسیار نگاشت . اهمیت داستانهای الکساندر دوما بیشتر بواسطه جنبه تاریخی آن و بسبك ساده و مهارت و شیرین زبانی نگارنده است که موجب شهرت وی در سراسر عالم گشته است . مهمترین حکایات تاریخی او که مشهور خاص و عامست ، داستان **کنت منت کریستو**^۲ و **سه تفنگدار**^۳ است که اولی متدرجاً از سال ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۵ و دومی در سال ۱۸۴۴ انتشار یافت . دوما در ۱۸۶۰ سمری بجزر ژرزی سیل و باطل کرد و پس از بازگشت بفراسه در سال ۱۸۷۰ در گذشت . هیچیک از نویسندگان فراسه در وسعت فکر و قدرت فریحه داسنان پردازی بایه او نرسیده و مانند وی از خویشن آمار فراوان رجای نهاده است . غیر از کتب معروف سابق الذکر داستانهای بسیاری در تاریخ سلطنت لوئی سزدهم و چهاردهم و دوران انقلاب و امپراطوری فرانسه نگاشته که کتب **ژرف بالسامو**^۴ و **آئز پیتو**^۵ و **کنتس دشارنی**^۶

۱ - Alexandre Dumas - ۲ - Comte de Monte Cristo - ۳ - Les trois Mousquetaires - ۴ - Joseph Balsamo - ۵ - Ange Pitou - ۶ - Comtesse de Charny

و گردن بندملکه^۱ و شوالیه دمزن روژ^۲ از آنجمله است .

مورخین

پیش از قرن نوزدهم و در آغاز قرن مزور تا سال ۱۸۲۵ تاریخ نویسی در اروپا ترتیب صحیحی نداشت، چه تا آن زمان غالب مورخین فقط بیان وقایع و ذکر سنوات پرداخته، بی آنکه مدارک اساسی مراجعه کنند، بشرح و بسط آثاره نقد مبن یا بگرد آوردن خلاصه ای از تواریخ قدیم قناعت میکردند. تتبع و تحقیق و انقاد و مراجعه بآثار و شواهد تاریخی مرسوم نبود و مورخ بهیچوجه از اخلاق و آداب و احوال اجتماعی و لشکری و تمدن و طرز فکر و زندگانی پستینبان سخنی نمی گفت. چنانکه در تاریخ وی فی المثل شرح حال یکی از سلاطین قرون وسطی با آنچه درباره یکتن از پادشاهان قرن هجدهم می نگاشت متشابه بود و خواننده از مطالعه تاریخ جز يك سلسله حوادث چیزی استنباط نمیکرد و باحوال روحی و اجتماعی نیاکان پی نمیتوانست سرد. پس از آنکه ادبیات اروپا بواسطه ظهور رمانیسم رنگ دیگر گرفت در تاریخ نویسی نیز تغییراتی پدید آمد و مورخین مطالعه در احوال اجتماعی و روحی و اخلاق و طرز زندگانی پیشینار را از ذکر حوادث و شرح منازعات و بیان دسائس سیاسی برتر شمردند. سبك جدید تاریخ نویسی در فرانسه مرهون استعداد و همت و کوشش **اگوستن تییری^۳** و **میشله^۴** است که با مراجعه بآسناد و مدارک اساسی بجستجوی حقایق تاریخی پرداختند و احوال اجتماعی و روحی مخصوص هر عصری را از مطالعه وقایع آن عصر دریافتند.

اگوستن تییری

نخستین کسی که طرز نگارش تاریخ را تغییر داد **اگوستن تییری**

بود (۱۸۰۵ تا ۱۸۵۶) که در سال ۱۸۲۰ با تقداد سبک تاریخ نویسی قدیم پرداخت و پس از پنج سال کتاب معروف خویش **تاریخ فتح انگلستان** از جانب فرماندها^۱ را نگاشت که سرمشق تاریخ نویسی بسبک جدید و مبتنی بر تحقیقات و تبعات فاضلان^۲ه نویسنده است. چندی بعد آگوستن تی پری بواسطه مطالعه بسیار نایناشد ، ولی باز از فن خود دست نکشید و در زمان سلطنت لوئی فیلیپ کتبی چند نگاشت که مهمترین آنها شرح دوران حکومت مرو و نژیها^۳ است .

میشله

قسمتی از تاریخ فرانسه. قسمی که آگوستن تی پری مایل بود، توسط ژول میشله (۱۷۹۸ الی ۱۸۷۴) نگاشته شد . میشله فرزند یکی از مدیران مطابع بود که در زمان سلطنت نابلیون بامر طبع اشتغال داشت و در ۱۸۱۰ بواسطه آنکه نابلیون عده ای از مطابع را تعطیل کرد، ورشکست گردید، میشله در کودکی یکچند در مطبعه پدر بحروف چینی مشغول بود ، پس از آن بواسطه ذوق فطری بمدرسه رفت و در سال ۱۸۲۱ تحصیلات خویش را پایان رسانیده بمقام معلمی مدارس عالیه نائل آمد و در سال ۱۸۳۳ بتألیف تاریخ مفصل فرانسه پرداخت و سی و چهار سال درینراه رنج برد و سرانجام بنیروی همت و اشتیاق در ۱۸۶۷ کتاب مزبور را پایان رسانید . آثار میشله غالباً از جمله شاهکار های تاریخی و ادبی فرانسه است .

فلاسفه

از فلاسفه معروف فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم فقط بذکر نام و مختصری از شرح احوال آگوست کنت^۴ که پس از دکارت^۵ بزرگترین فلاسفه فرانسه است، فاعت میکنیم .

۱. Histoire de la conquête de l'Angleterre par les Normands - ۱

۲. Descartes - ۲ . Auguste Comte - ۳ . Récits des temps mérovingiens - ۴

اگوست کنت در سال ۱۷۹۸ در شهر من پللیه^۱ از بلاد فرانسه تولد یافت و تحصیلات مقدماتی را در آن شهر پایان برد. سپس در هجده سالگی پاریس رفت و در آنجا بادامه^۲ تحصیل پرداخت. زمانی شاگرد فیلسوف معروف فرانسوی سن سیمون^۳ (۱۷۶۰ تا ۱۸۲۵) بود، لیکن از سال ۱۸۲۴ از پیروی وی چشم پوشید و پس از چندی کتاب اساسی خویش را که در فلسفه استدلالی یا اثباتی نگاشته بود انتشار داد. اگوست کنت در سال ۱۸۵۷ درگذشت^۴.

ادبیات انگلیس و آلمان در نیمه اول قرن نوزدهم

نیمه اول قرن نوزدهم را در تاریخ ادبیات انگلستان و آلمان اهمیت بسبار است، چه ادبیات این دو مملکت در اواخر قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم بواسطه وجود شعرا و نویسندگانی که ظهور رمانیسم و ترقی ادبیات اروپا فی الحقیقه مرهون قریحه ایشانست، ترقی بسیار کرد.

۱- ادبیات انگلستان.

تاریخ ادبیات انگلستان از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۲ بوجود دو شاعر زبردست غزلسرا آراسنه است، یکی **لرد بایرن**^۵ و دیگری **شلی**^۶.

لرد بایرن

لرد بایرن از خانواده استوار^۷ بود و در سال ۱۷۸۸ قدم بعرصه وجود نهاد. دوره تحصیلات وی در دارالفنون کمبریج پایان رسید و نخستین اشعار او بعنوان **ساعات بیکاری**^۸ در سال ۱۸۰۸ انتشار یافت. چون اشعار مزبور غالباً سست و نارسا بود مورد انتقاد یکی از مجلات انگلیسی شد و شاعر جوان بدین واسطه آزرده خاطر گشته منظومه ای

۱ - Montpellier . ۲ - Saint - Simon .

۳ - چون ذکر عقاید فلاسفه از موضوع بحث ما خارجست عقیده فلسفی اگوست کنت را این بگردید:

۴ - Lord Byron . ۵ - Shelley . ۶ - Stuart .

۷ - Les heures de loisir .

بنوان هجو شهرای انگلیسی و منتقدین اکسی^۱ در هجو منتقدین انتشار داد و ازینراه شهرتی یافت . سپس در سال ۱۸۰۹ بعزم ایران و هندوستان راهسفر پیش گرفت و ممالک پرنفال و اسپانی و یونان و عثمانی را سیاحت کرد ، و چون بقسطنطنیه رسید از سفر ایران و هند چشم پوشید . لکن اینمسافرت در استعداد ادبی وی مؤثر افتاد و دو قسمت اول از منظومه معروف خویش موسوم به چایلد هرلد^۲ را درین سفر برشته نظم کشید. منظومه مزبور حاوی آلام و مصائب روحی و احساسات باطنی شاعر است . بایرن در ۱۸۱۲ بانگلستان بازگشت. ولی باز در زندگانی شخصی وی وقایعی روی داد که ناگزیر در ۱۸۱۶ بار دیگر وطن را ترک گفته در ممالک اروپا سیاحت پرداخت و منظومه چایلد هرلد را در سویس پایان رسانید . بالاخره در سال ۱۸۲۳ یونان سفر کرد و یاری انقلابیون آنسرزمین با ترکان عثمانی بجنگ پرداخت و در محاصره شهر می سولونقی^۳ بهلاکت رسید از آثار او منظومه دن ژون^۴ و درام مانفرد^۵ معروفست .

شلی

شلی در ۱۷۹۲ تولد یافت و تربیت و تحصیل او در ایام جوانی بواسطه سختگیریهای پدر و معلمین از طریق صواب منحرف گشت . عاقبت نیز بعزت طلاق گفمن زن و دور ماندن از کودکان خویش انگلستان را ترک گفته بدریا نوردی پرداخت و سرانجام در سی سالگی گرفتار امواج دریا گشت ، و امواج پیکر وی را بساحل ایتالیا افکند. در آنجا لرد بایرن و تنی دیگر از دوستانش جسد او را بسوختند . از آثار شلی منظومه ملکه ماب^۶ و آزادی پرته^۷ که آمیخته بنکات فلسفی و زاده احساسات شخصی او میباشد معروفست .

۱ - La Satire des Poètes anglais et des Critiques écossais

۲ - Don Juan - ۳ - Missolonghi - ۴ - Childe Harold

۵ - Manfred - ۶ - La Reine Mab - ۷ - Prométhée délivré

داستان سرایان انگلیس والتر اسکات

از داستان سرایان معروف انگلستان در نیمه اول قرن نوزدهم یکی **والتر اسکات**^۱ است (۱۷۷۱ تا ۱۸۳۲) ، که در جوانی از جماعه شعرا و بیرو رماتیسیم بود ، لکن چون اشعار لرد بایرن انتشار یافت از شاعری چشم پوشیده بنگارش داستانهای تاریخی پرداخت و ازینطریق در انگلستان و دیگر ممالک اروپا شهرت بسیار یافت . کتب **آی ونهو**^۲ و **عتیقه فروش**^۳ و برخی کتب دیگر که از جماعه شاهکار های او و ادبیات اروپاست ، بهحض انتشار بسائر السئه اروپائی و مخصوصاً بفرانسه ترجمه میشد و مردم فرانسه را بقرائت کتبوی اشتیاق فراوان بود . فی الحقیقه رواج داستانهای اسکات در میان مردم فرانسه برای داستان سرایان فرانسوی مانند آلکساندر دوما و امثالوی بسیار مفید افتاد ، چه حکایات شیرین و دلکش و التراسکات پیش از آنکه در فرانسه داستانی انتشار یابد ، فرانسویان را بقرائت حکایات و قصص مایل و مشتاق ساخت .

شارل دیکنس

یکی دیگر از داستان سرایان انگلستان **شارل دیکنس**^۴ است (۱۸۱۲ تا ۱۸۷۰) که موضوع حکایات خویش را غالباً از اخلاق و احوال اجتماعی مردم اتخاذ میکرد و چون خود نخست روزنامه نگار بود از اخلاق و احوال مردم آگاهی کامل داشت . کتب سرگذشت **نیکلانیکی**^۵ و **اوراق کلوب پیک و یک**^۶ از آثار معروف اوست و مخصوصاً کتاب دومین معرف ذوق و استعداد مخصوص او در مطایبات و فکاهیاست .

۱ - Walter Scott - ۲ - Ivanhoe - ۳ - L' Antiquaire - ۴ - Charles Dickens - ۵ - Nicolas Nickleby - ۶ - Les papiers posthumes du club Pickwick

مورخین انگلیس

سبک جدید تاریخ نویسی در انگلستان بعد از فرانسه رواج یافت و معروفترین کسی که موجب ترویج آن گردید **لرد ماکوله**^۱ است.

لرد ماکوله

لرد ماکوله فرزند یکی از تاجران اکس بود که در سال ۱۸۰۰ متولد شد و در سی سالگی بوکالت مجلس عامه انگلستان مائل آمد. سپس بهندوستان سفر کرد و پنج سال در آن سرزمین بانجام دأموریتی سیاسی اشتغال داشت. در سال ۱۸۳۹ مجدداً به انگلستان بازگشته، وزارت جنگ منصوب گشت. ماکوله نخست شاعر بود، لکن ذوق فطری او را به مطالعات تاریخی برانگیخت. ماکوله نیز مانند آگوستن نیبری و میشه معتقد بود که تاریخ بایستی آئینه دنیای گذشته باشد، چنانکه خواننده از مطالعه آن بحقیقت احوال پیشینیان و علل حوادث تاریخی پی بواند برد. مطالعه در اوضاع اجتماعی و اخلاق و طرز زندگی پیشینیان در نظر ماکوله اهمیت بسیار داشت، چنانکه در یکی از کتب خوبش می نویسد: «بہتر است کہ مورخین گاہ در شرح منازعات ملل و ذکر دسائس سیاسی باختصار پرداختہ در عوض اندکی باخلاق و آداب و احوال اجتماعی نیاکان توجہ کنند.» مهمترین آثار ماکوله **تاریخ انگلستان از آغاز جلدوس ژاک دوم** میباشد. وفات او در سال ۱۸۵۹ روی داد.

کارلایل

یکی دیگر از مورخین معروف انگلیس در نیمه اول قرن نوزدهم **توماس کارلایل**^۲ است. این مرد نامی در سال ۱۷۹۵ موالد شد و در ۱۸۸۱ درگذشت. او نیز مانند ماکوله از اهالی اکس بود. در جوانی بتعلیم ریاضیات و علوم اشتغال داشت ولی سخت بیفتنه آراء ادبی

شیلر و گوته بود و آندو شاعر زبر دست را «ارواح دو گانه آلمان» میخواند و همین شیفتگی نیز او را بترجمه بسیاری از آثار گوته و نگارش شرح حال شیلر برانگیخت .

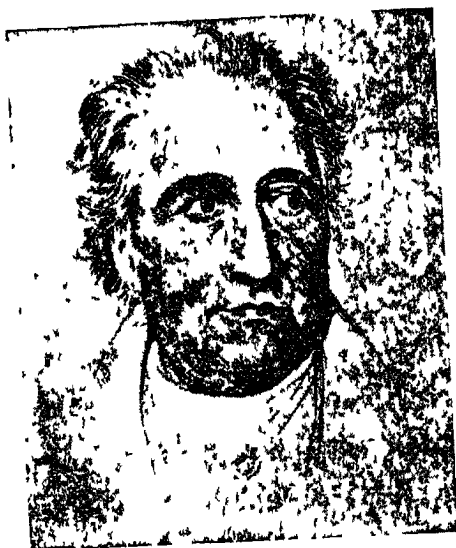
از کتب معروف او یکی تاریخ انقلاب فرانسه است . در کتاب مزبور انقلاب فرانسه و افکار رجال دوران انقلاب را سخت انتقاد کرده و ازینجهت فرانسویان او را پیرو احساسات شخصی خویش میشمرند و برآند که چون آلمان را دوست میداشته با فرانسه دشمن بوده است . معروفترین آثار کارل لایب کتایست که بعنوان **بزرگان**^۱ نگاشته (۱۸۵۰) و در آن کتاب بمطالعه احوال چند تن از مشاهیر عالم مانند حضرت رسول و کرمول و فردریک دوم پرداخته است .

۲ - ادبیات آلمان

ادبیات آلمان تا اواسط قرن هجدهم اساس صحیحی نداشت و نویسندگان و شعرای آنمملکت بیشتر پیرو ادبیات فرانسه بودند چنانکه نویسندگان و شعرای کلاسیک فرانسه سرمشق ایشان بود . انقلاب ادبی آلمان از اواسط قرن هجدهم آغاز شد و از مسبین معروف آن یکی **لئسینگ**^۲ بود (۱۷۲۹ تا ۱۷۸۱) که از پیروی آثار نویسندگان فرانسه چشم پوشید و بانقاد ته آثرهای حزن انگیز آنمملکت پرداخته درامهای شکسپیر را از آثار **گرفی و راسین** برتر شمرد . پس از وی دو نفر شاعر و نویسنده زبر دست بوجود آمدند که برتو وجود ایشان محیط تاریک ادبیات آلمان را روشنی بخشید و آنمملکت را از لحاظ ادبی با ممالک فرانسه و انگلیس برابر ساخت و نام آندو **بزرگوار گوته** و **شیلر** است .

گوته

ژان ولفگانگ گوته^۱ شاعر و فیاسوف و نویسنده آلمانی در سال



۱۷۴۹ در شهر فرانکفورت
 بوجود آمد. پدر او از
 جمله ترومنندان و فقهای
 معروف آلمان بود.
 گوته ایام جوانی را
 در شهرهای لایپزیک^۱
 و استراسبورک^۲ تحصیل
 علم حقوق و فقه گذراند
 و چون برتبه دکتری
 نائل آمد دل بر ادبیات

بست و در شهر ویمار^۳ اقامت گزید.

نخستین نگارش ادبی او درام گتزدوبر لیخن گن^۴ است که در سال
 ۱۷۷۲ و نشه و دومین کتاب وی که فی الحقیقه شاهکار ادبی اوست
 سرگذشت ورتفر می باشد که در سال ۱۷۷۴ منسخر شد. کتاب اخیر
 شرح حالی از ایام جوانی شخص شاعر است که نمایندة احساسات
 باطنی و عواطف بی آلاش اوست. گوته نیز ماسد و بکورهوگو در
 تمام رنهای ادبی از نثر و نظم و به آثر نوبسی و داسان سرائی
 و از نهاد اسناد بود و سنت و او را « بررگسرن مسعد عصر حدید،
 خوانده است. از علوم طبیعی و گماه شناسی نیز اطلاع کامل داشت.
 چنانکه کتبی چند در باب سات و الوان و غره نگاشه است.
 مهمرن آثار وی پس از ورنر به آثر حرن انگیز ایشی ژنی

در تورید^۱ و منظومه هرمان و دروئه^۲ و ته آتر مذهبى فوست^۳ است. نه آتر اخير در سال ۱۷۹۸ منتشر شد و فى الحقیقه مظهر دوره کامل زندگانی و معاشقات و اسرار و عقاید شاعر است. گوته در ۱۷۹۴ با شیلر دوستی گزید. در سال ۱۸۰۸ نیز نابلائون در شهر ارفورت^۴ بدیدار او رفت و ساعتی چند بمصاحبت وی گذرانیده او را نشان لژیون دونوره عطا کرد. در سال ۱۸۱۵ گوته کتب حقیقت شعر و یادداشتهای من و دیوان شرقی و قسمت دوم و سوم فوست را نگاشت و سرانجام در بیست و دوم ماه مارس ۱۸۳۲ در شهر ویمار بدرود زندگانی گفت.

شیلر

ژان کریستوف فردریک شیلر^۵ دهسال از گوته جوانتر بود. پدر شیلر نخست درسپاه آلمان سمت جراحی داشت و کم کم بصاحب منصبی نائل شد. خانواده وی مردمانی عالیمقام نبودند و مشاغل ایشان از قبیل نانوائی و مدیری مهمانخانه و امثال آن بود. شیلر نخست بنابر میل پدر و مادر بتحصیل علوم الهی پرداخت و از آن پس چندی در کسب علوم طب و حقوق رنج برد. لکن روح شاعر او بهیچیک از علوم مزبور مایل نبود و در خفا برائى ذوق فطرى از مطالعه کتب ادبى غافل نمى نشست.

شیلر هفت سال تمام در مدرسه شهر اشتوتگارت بسربرد، چنانکه از دنیای خارج مدرسه بکلی بی اطلاع میزیست و بواسطه تصورات شاعرا و مطالعه کتب روسو و امثال او برنوع بشر بدیده خصومت می نگریست و این دشمنی در آثار دوران جوانی او مانند درامهای

۱ - Iphigénie en Tauride - ۲ - Hermann et Dorothee -

۳ - Faust - ۴ - Erfurt • Legion d'honneur •

۵ - Jean Christophe Frederic Schiller -

راهنزان^۱ و خدعه و عشق^۲ بخوبی آشکاراست. شیلر عاقبت از مدرسه بگریخت و پس از تحمل سرگردانیها و مشقات فراوان در سال ۱۷۸۷ بشهر ویمار رفته چندی بعد با گونه دوستی گرید و رشته دوستی آندو چنان محکم شد که آثار ادبی خود را باموافقت و صوابدید یکدیگر انتشار میدادند. کم کم بواسطه مطالعه کتب فلسفی کانت^۳ توجه شیلر بسوی فلسفه معطوف گشت و برای اینکه افکار فلسفی خویش را تقویت کند از ادبیات دوری جسته بندریج کتب تاریخی و فلسفی خود مانند تاریخ انقلاب هند و تاریخ جنگ سی ساله و غیره را انتشار داد. توجه شیلر بتاریخ و فلسفه افکار او را یکباره دگرگون ساخت و خصومتی را که نوع بشر داشت از خاطر وی دور کرد. ته آتر هائی که در اواخر عمر نوشته است، مانند ته آتر ماری استوار و ژاندارک و ویلهلم تل جمله گنجی حاکی از عقاید فلسفی اوست. شیلر در سال ۱۸۰۵ وفات یافت.

هانری هاین

پس از گوته و شیلر معروفترین شاعر آلمان در نیمه اول قرن نوزدهم هانری هاین^۴ است که اصلاً یهودی بود و در سال ۱۷۹۹ در شهر دوسلدورف از بلاد آلمان متولد شد. هانری هاین نخست بتجارت و امور صرافیه و تحصیل علم حقوق پرداخت، لکن عاقبت نویسندگی بشه کرد و در بیست و هفت سالگی بواسطه انتشار کتب تأثرات سفرها^۵ و کتاب ترانها^۶ سخت منهور گشت، سپس در سال ۱۸۳۱ باریس رخت و چون مجلس ممالک متحده آلمان بنابر سیاست اتحاد مقدس کتب او را نیز از جمله کتب مخالف مذهب شمرده

۱ - Les Brigands . ۲ - Intrigue et amour . ۳ - Kant .

۴ - Henri Heine . ۵ - Impressions de voyages .

۶ - Le livre des Chansons .

توقیف کرد، در فرانسه اقامت گزید و تا ۱۸۵۶ که سال وفات اوست در آن مملکت بسر برد .

فلاسفه آلمان

سرزمین آلمان همچنانکه در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، در ادبیات طریق کمال سپرده بود، در فلسفه نیز ترقی بسیار کرد و در آن مملکت فلاسفه بزرگی پدید آمدند که آثار ایشان بنیان نهضت فلسفی قرن نوزدهم گردید. از معارف فلاسفه آلمان درین دوره یکی **کانت** و دیگری **هگل** است .

کانت

امانوئل کانت^۱ فرزند مردی سراج و اصلاً از مردم اکس بود که در شهر **کنیگس برگ**^۲ از بلاد آلمان تولد یافته (۱۷۲۴) هم در آن شهر تربیت و بمرور، زندگانی کانت را وقایع قابل ذکری نیست، چه مدت عمر را تماماً سرگرم افکار و عقاید فلسفی خویش بود، چنانکه حتی از تولد گاه خود نیز فرسنگی چند فراتر نرفت . کانت در مدت ده سال سه کتاب اساسی بنام **انتقاد عقل نظری**^۳ و **انتقاد عقل عملی**^۴ و **انتقاد قوه حاکمه**^۵ نگاشت و این هر سه کتاب از جمله شاهکارهای عقلی بشر است . همچنانکه ادبیات آلمان در اواخر قرن هجدهم در ترقی ادبیات فرانسه و سایر ملل اروپائی مؤثراندا، افکار فلسفی کانت نیز در بسیاری از نویسندگان معاصر وی تأثیر کرد و موجب ظهور عقاید فلسفی جدید در سایر ممالک اروپا گردید . کانت در سال ۱۸۰۴ در گذشت .

هگل

هگل^۶ در سال ۱۷۷۰ تولد یافت و دوران جوانی را در

۱ - Emmanuel Kant . ۲ - Kanigsberg .

۳ - La Critique de la raison pure .

۴ - La Critique de la raison pratique .

۵ - La Critique du jugement . ۶ - Hegel .

دارالعلوم هددبرگ^۱ و برلن تحصیل گذرانید. در سال ۱۸۱۶ کتابی بنام منطق^۲ نگاشت و چندی بعد عقاید فلسفی خویش را بعنوان دائرة المعارف علوم فلسفی^۳ منتشر ساخت. منتقدین بزرگ اروپا هگل را در قوای عقلی با ارسطو و کانت برابر شمرده اند. هگل از لحاظ سیاسی معتقد بود که افراد و خانواده‌ها جزئی از اجزاء دولتند، پس دولت میتواند در انجام مقاصد خویش بر آنها چون آلات و ادوات کاربند گردد، و نیز چون هر دولتی در مجموعه دول و هرملتی در مجمع ملل جزئی بیش نیست. پس دول و ملل قویتر، که قوت آنها خود دلیل برتری آنهاست، حق دارند بر دول و ملل ضعیف حکومت کنند. هگل در سال ۱۸۳۱ وفات یافت.

ترقی علوم در نیمه اول قرن نوزدهم

با آنکه ادبیات و صنایع طریقه اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم ترقی بسیار کرد، میتوان گفت که از لحاظ تاریخی درین مرحله پایه علوم نرسیده است، زیرا مهمترین اکتشافات و اختراعات علمی، مانند اختراع کشتی و ماشین بخار و تلگراف و کشفیات شیمیائی، که زندگانی بشر را یکباره دگرگون ساخت، جمله‌گی از آثار نیمه اول قرن نوزدهم است. تجسس و تحقیق در علوم پیش از قرن نوزدهم نیز معمول بود، چنانکه در قرن هفدهم علماء و دانشمندان بزرگی مانند گالیله^۴ و قریلسی^۵ ایتالیائی و کپلر^۶ و لیبنیتز^۷ آلمانی و دکارت^۸ و پاسکال^۹ فرانسوی و باکن^{۱۰} و نیوتن^{۱۱} انگلیسی در راه ترقی علوم و اختراعات مفیده رنج بسیار برده بودند و نیروی کوشش و زحمات ایشان در علوم ریاضی و طبیعی و نجوم و امثال آن پیشرفتهای فراوان

۱ - Heidelberg . ۲ - La Logique .

۳ - Encyclopédie des Sciences philosophiques .

۴ - Galilée . ۵ - Torricelli . ۶ - Képler . ۷ - Leibntz .
۸ - Descartes . ۹ - Pascal . ۱۰ - Bacon . ۱۱ - Newton .

حاصل شده بود لکن علمای مزبور يك رشته از علوم قناعت نکرده در يكحال برشتهای مختلف می پرداختند ، چنانکه فی المثل دکارت و پاسکال در ریاضیات و علوم طبیعی توأمأ کار میکردند و بهمین واسطه استعداد و قریحۀ ایشان در ترقی علوم چنانکه سزاوار بود مؤثر نمی افتاد .

در قرن هجدهم تحقیقات و تبعات علمی بیشتر رائج شد و بسیاری از نویسندگان بدین امر توجه کردند که از آنجمله یکی ولتر^۱ نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسویست . علاوه بر آن علما از اتخاذ رشتهای مختلف چشم پوشیده تخصص در يك علم را بر معلومات متعدد ناقص ترجیح دادند و بالتیجه در هر يك از علوم پیشرفتهای سریع پدید آمد و از زحمات محققین نتایج مفید حاصل گشت .

در قرن نوزدهم نیز علوم ترقی بسیار کرد ، چه از طرفی هر يك از علماء رشته خاصی را برگزید و از طرف دیگر عدۀ علمای این قرن بمراتب بیش از قرون گذشته بود . علاوه بر آن علمای قرن نوزدهم بیش از پیش با یکدیگر رابطه داشتند و ازدیاد مدارس و طرز تعلیم جدید و انتشار جرائد و مجلات نیز در ترقی علوم تأثیر فراوان داشت .

علمای ریاضی و منجمین

در دورۀ انقلاب فرانسه چند نفر ریاضی دان معروف در آن مملکت پدید آمدند که از آنجمله بذکر نام و آثار لاگرانژ^۲ و مونتر^۳ و لاپلاس^۴ قناعت میکنیم . این سه نفر در بیست سالگی استاد بودند و هر سه در تأسیس دارالعلم و دارالمعلمین پاریس شرکت

۱. Monge - ۲

۲. Lagrange - ۳

۳. Voltaire - ۴

۴. Laplace -

داشتند و ناپلئون بریشان بدیده احترام می‌نگریست .

لا گرانژ

لا گرانژ (۱۷۳۶ تا ۱۸۱۳) در شهر تورن^۱ واقع در ایتالیا متولد شده بود . پس از اتمام تحصیلات بآلمان سفر کرده بمدیبری آکادمی برلن انتخاب شد و کتاب معروف خود موسوم به **مکانیک تحلیلی**^۲ را که نتیجه بیست و پنجسال زحمت بود در آنجا منتشر ساخت و چون انقلاب فرانسه ظهور کرد بفرانسه رفت ، لاگرانژ یکی از موجدین سیستم **متریک** است .

مونژ

مونژ (۱۷۴۶ تا ۱۸۱۸) در بیست و دو سالگی پس از اتمام تحصیلات بمعلمی یکی از مدارس شهر **متز**^۳ پرداخت و در آنجا **هندسه ترسیمی**^۴ را اختراع کرد . چون اصول علمی مونژ در بنای قلاع جنگی تاثیر فراوان داشت ، اصول مزبور بامر حاکم متز یکچند مخفیانه تدریس میشد ، تا سپاهیان اجنبی که در خاک فرانسه بودند بدان پی نبردند و در بنای قلاع جنگی از آن استفاده نکنند . در زمان **لاب مونژ** بوطن خویش خدمات بسیار کرد ، چه در تهیه باروت و پولاد و در ساختن اسلحه طرق تازه ای نشان داد که در پیشرفت امور لشکری انقلابیون سخت مؤثر افتاد .

لاپلاس

همانسانی که مونژ در مدرسه متز بتدریس پرداخت ، **لاپلاس** (۱۷۴۹ تا ۱۸۲۷) نیز در مدرسه نظام پاریس بمعلمی ریاضیات انتخاب شد ، نام او بواسطه دو کتاب معروف **چگونگی تشکیل عالم**^۵ و **بحث**

۱ - Turin . ۲ - La Mécanique analytique . ۳ - Metz . ۴ - Géométrie descriptive . ۵ - L'Exposition du système du Monde .

در حرکات سماوی^۱ جاوید مانده است. کتاب اخیر که فی الحقیقه حاوی خلاصه علم نجوم می باشد در سال ۱۸۲۵ بانجام رسد .

هرشل

در همان عصری که علمای سابق الذکر در فرانسه میزیستند منجم معروفی نیز در انگلستان زندگی میکرد که نام او هرشل (۱۷۳۸ تا ۱۸۲۲) است . این مرد بزرگ اصلا از شهر هانور بود و در ایام جوانی بموسیقی عشق فراوان داشت، لکن عاقبت دل بنجوم بست و چون او را برای خریدن تلسکوپ سرمایه کافی نبود ، خود تلسکپی ساخته بتماشای آسمان پرداخت و بالتبجه سیاره اورانوس^۲ را کشف کرد (۱۷۸۱) و ثابت نمود که کهکشان مرکب ازستارگان بسیار کوچکیست که منظومه شمسی ما خود از اجزاء آنست .

علمای علوم طبیعی و شیمی

بزرگترین علمای طبیعی و شیمی در نیمه اول قرن نوزدهم که اختراعات ایشان در تمدن بشری تأثیرات فراوان داشته است ، عبارتند از فرسنل^۳ و آمپر^۴ و آراگو^۵ و لوساک^۶ فرانسوی و فاراده^۷ و دالتن^۸ و داوی^۹ انگلیسی و برزیلیوس^{۱۰} سوئدی .

فرسنل

فرسنل (۱۷۸۸ تا ۱۸۲۷) مهندس طرق و شوارع بود و در مبحث نور تحقیقات بسیار کرد و سرانجام بساختن چراغهای دریائی^{۱۱} نائل آمد و ازینطریق بدریا نوردی و تجارت خدمتی بسزا کرد .

آمپر و آراگو

آمپر (۱۷۷۵) در شهر لیون متولد شد و پس از اتمام تحصیلات

۱ - Le Traité de mécanique céleste . ۲ - Uranus . ۳ - Fresnel .
 ۴ - Ampère . ۵ - Arago . ۶ - Lussac . ۷ - Faraday .
 ۸ - Dalton . ۹ - Davy . ۱۰ - Berzelius . ۱۱ - Phare .

فصل ششم

جمهوری دوم فرانسه

چنانکه در فصول پیش گذشت ، استبداد رأی لوئی فیلیپ و مخالفت او با تغییر قانون انتخابات و اصرار جمهوری طلبان فرانسه در برانداختن حکومت استبدادی وی بالاخره موجب انقلاب ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ گردید و لوئی فیلیپ ناچار از سلطنت چشم پوشیده بانگلستان رفت و جمهوری طلبان حکومتی موفقی تشکیل کردند .

حکومت موقتی بمحض تشکیل جمهوری بودن فرانسه را اعلام نمود و پس از نه روز در ۵ مارس ۱۸۴۸ فرمان انتخاب وکلای مجلس ملی مؤسسان را امضاء کرد . مجلس مزبور از نهصد نفر نماینده تشکیل می یافت و برخلاف گذشته عموم مردان فرانسوی که بیست و چهار سال داشتند در انتخاب وکلای مجلس مزبور شرکت می توانستند کرد و نیز هر یک از مردان فرانسه که بیست و پنج سال داشت بمقام وکالت می توانست رسید . علاوه برین حکومت موقتی وکلای مجلس را حقوقی معین کرد و ازین طریق وکالت را، که سابقاً بطبقه توانگران انحصار داشت، بر طبقات فقیر سهل نمود .

با آنکه انقلاب ۲۴ فوریه در پاریس ناگهانی بدد آمد. عموم ولایات فرانسه آنرا بخرسندی پذیرفتند و هیچ کس بمخالفت آن برخاست. حتی یکی از پسران لوئی فیلیپ هم که در الجزیره فرمانده سپاه بود، چون از اقراض سلطنت پدر و ظهور انقلاب آگاه شد ، بیدرنک باطاعت حکومت موقتی گردن نهاده اختیارات لشگری خود را یکی

از زیر دستان (ژنرال کاونیاک) سپرد. مع هذا حکومت موقتی بامشکلاتی چند مواجه شد که از آنجمله اصرار سوسیالیستها در اجرای مقاصد حزبی خویش و عسرت خزانه ممالکت از همه سخت تر بود .

از زمان انقراض سلطنت شارل دهم ، یعنی از مقاصد سوسیالیستها سال ۱۸۳۰ ، در فرانسه دو حزب جدید پیدا و اداره مساعل دولی شده بود . یکی حزب سوسیالیست و دیگری حزب کاتولیک . حزب سوسیالیست از کارگران و جمعی از طبقات متوسط تشکیل بافته و مرام آن تغییر وضع اجتماعی مملکت و تسهیل امر معاش کارگران بود . پیشوای معروف این حزب **لوئی بلان** نامداشت که از نویسندگان و مورخان فرانسه بشماراست و کتابی بعنوان **تقریب کار** بهواخواهی کارگران نگاشته و خود از جمله اعضاء حکومت موقتی بود. حزب کاتولیک رانیز جمعی از هوا خواهان مذهب تشکیل کرده بودند و مرام ایشان تجزیه مذهب از سیاست و تحصیل آزادی تعلیم و تربیت بود .

حزب سوسیالیست در زمان حکومت موقتی طرفداران بسیاریافت. و چون مملکت در آنزمان از لحاظ مالی سخت در عسرت بود و علاوه بر آن بواسطه خشکسالی سنوات ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ در غالب ایالات مملکت مردم دچار قحطی شده بودند. حکومت موقتی نیز بسوسیالیستها و کارگران روی مساعدت نشان داده با بسیاری از مقاصد آنان موافقت نمود . لکن موافقت حکومت سوسیالیستها را جسور کرد ، چنانکه هر روز در خواستی تازه نموده غوغائی بر پا میکردند . بالاخره حکومت موقتی ناچار شد که کارگران را بکارگمارد و در ۲۷ فوریه

باتفاق آراگو طبیعی دان و منجم معروف فرانسوی (۱۷۸۶ تا ۱۸۵۳) در باب الکتریسینه بمطالعات پرداخت و آندر عالم بزرگوار پس از چندی بکشف الکتریسینه مفناطیسی نائل آمدند.

در اواخر قرن هجدهم بکن از اطباء ایتالیا موسوم به **ولتا** (۱۷۴۵ تا ۱۸۲۷) وسیله نولبد جریان دائمی الکتریسینه را با اختراع پیل الکتریک، کشف کرده بود. در نتیجه کشف مزبور آمبر در سال ۱۸۲۰ متوجه شد که دو جریان مخالف الکتریسینه در بگدگرتا بر دارد و ممکنست بتبادل جریان بگدگر را تغییر دهد. آراگو نیز در همان حال بدین نکته پی برد که هرگاه گرد تبغه ای از فولاد سیمی بیچند که جریان الکتریسینه از آن بگذرد، آن تبغه نا زمانیکه الکتریسینه در جریانست مانند آهن ربا جذاب خواهد بود. اکتشافات دو گانه مذکور یکی از علمای آلمان موسوم به **گس** را باختراع تلگراف رهبری کرد.

فاراده

فاراده (۱۷۹۴ تا ۱۸۶۷) در یکی از قصبات حوالی لندن نولد یافته بود. در علوم طبیعی و شیمی رنج بسیار برد و سرانجام باختراع ماشینهای **مانیه تو الکتریک** و **دینامو الکتریک** که مولد نور و حرکتست نائل گشت.

گه لوساک

گه لوساک (۱۷۷۸ تا ۱۸۵۰) نیز در علوم طبیعی و شیمی توانما کار میکرد و مخصوصاً در **قانون انبساط گاز و ابخره** که **دالتن** انگلیسی هم در جستجوی آن بود مطالعات بسیار نمود. در سال ۱۸۰۴ نیز برای مطالعه در اوضاع جوی، و اثبات اینکه هرچه

از زمین دور شوند قوه جاذبه آن کمتر است ، دو بار با بالون ۷۰۰۰ متر صعود کرد .

دالتن

دالتن انگلیسی (۱۷۶۶ تا ۱۸۴۴) نیز از علمای بزرگ طبیعی و شیمی است و درین علوم کشفیات بسیار کرده ، از آثار او کتاب اصول فلسفه شیمیائی^۱ معروفست .

داوی

داوی [۱۷۷۸ تا ۱۸۲۹] شیمی دان معروف انگلیسی نخستین کسی بود که آبرا بوسیله بیل الکتربسته تجزیه کرد و پس از آن بکشف مواد پتاسیوم و سودیم و کالسیوم و مانیزه زیوم نائل شد و در سال ۱۸۱۷ چراغی ساخت که جان کارگران معدن زغال را از خطر حریق نجات بخشید .

برزلیوس

برزلیوس سوئدی (۱۷۷۹ تا ۱۸۴۸) یکی از مسببین شیمی جدید است که درین علم تحقیقات و تتبعات بسیار کرده ، از آثار معروف او یکی کتابست بنام آبهای معدنی و مصنوعی^۲ و دیگری کتابی موسوم به بحث در باب علوم طبیعی و شیمی و معدن شناسی^۳ .

۱ - Système de philosophie chimique -

۲ - Les eaux minérales et artificielles -

۳ - Mémoire de physique chimie et de minéralogie -

آن محسوب میگشت. رئیس جمهور چهار سال یکبار انتخاب میشد و چون دوره ریاست وی پایان میرسید انتخاب مجدد او بدان مقام بلافاصله امکان ناپذیر بود. انتخاب وزراء و اعضاء ادارى مملکت و امضاى عهدنامهها و اجراى قوانین و ترتیب امور لشکرى از وظائف رئیس جمهور محسوب میشد و او خود مسئول مجاس مقنن بود. علاوه برین جمله قانون اساسى جدید ملت را آزادى مذهب عطا کرده در اجتماع و تعلیم و گفتن و نوشن و طبع کردن آزاد نهاده بود

دوره ریاست جمهور لوئی ناپلئون

پس از وضع قانون اساسى چهار نفر نامزد ریاست جمهور شدند. یکی ژنرال **کلونیاک** که مجلس مؤسسان قوه مجریه را پس از انقلاب ماه ژون بدو سپرده بود. یکی **لامارتین** که از اعضاء باکدامن و هنرمند حکومت موقتى بود. دیگری **لدورویلن** رئیس حزب رادیکال و دیگری **لوئی ناپلئون بناپارت** ۱.

لوئی ناپلئون بناپارت پسر لوئی بناپارت پادشاه هلند و برادر زاده ناپلئون کبیر بود که پس از سقوط حکومت امپراطورى بامادر خود ملکه **هورتانس** ۲ چندی در باویرو سوئیس بسر برد و بالاخره بواسطه افکار انقلابی، که از تعلیمات آموزگارش درو پدید آمده بود. در سال ۱۸۳۲ با آزادى طلبان ممالك کلیسا مساعدت کرد و در زمان حکومت لوئی فیلیپ نیز دوبار در بلاد استراسبورگ و بولونى انقلاباتى ایجاد نمود تا مگر سلطنت موروثى را بازگیرد. لکن هردوبار مغلوب شد و بالاخره در سال ۱۸۴۰ بحبس ابد محکوم گشت و شش سال بعد از محبس گریخته بلندن رفت و تا ظهور انقلاب ۱۸۴۸ در آن شهر بسر برد. پس از سقوط حکومت لوئی فیلیپ لوئی ناپلئون بفرانسه

یازگشت . دوستانش نیز از آغاز انقلاب بطرفداری وی تبلیغاتی میکردند و بالاخره شهرت نام ناپلئون بزرگ سبب شد که از جانب چهار ایالت بوکالت مجلس مؤسسان انتخاب گردید .

لوئی ناپلئون چون بوکالت مجلس مؤسسان رسید ، برای اینکه وسائل ریاست جمهور خویش را فراهم سازد با حزب کاتولیک و سلطنت طلبان ، که بر ریاست **تی یو** و **منت آلامبر** حزبی تازه تشکیل کرده بودند . همدستان گشت و بالاخره با مساعدت احزاب دوگانه مزبور و بواسطه توجه و علاقه ای که مردم ولایات بخانواده ناپلئون داشتند ، با پنج ملیون و پانصد هزار رأی بر ریاست جمهور فرانسه انتخاب شد (۱۰ دسامبر ۱۸۴۸) . پس از انتخاب رئیس جمهور مجلس مؤسسان برای وضع برخی قوانین متمم قانون اساسی تا ماه مه ۱۸۴۹ نیز مفتوح بود و در ماه مذکور مقام خود را بمجلس مقنن سپرد . و کلای مجلس مقنن در سیزدهم ماه مه ۱۸۴۹ انتخاب شدند و چون غالب مردم و مخصوصاً طبقات پست بواسطه حوادث ماه ثون ۱۸۴۸ از جمهوری طلبان ناراضی بودند . کرسیهای مجلس با افراد حزب کاتولیک و طرفداران سلطنت رسید و نمایندگان حزب جمهوری خواه در اقلیت ماندند . بالنتیجه از قدرت جمهوری طلبان کاسته شد و اداره حکومت جمهوری فرانسه فی الحقیقه بدست طرفداران حکومت استبدادی و هواخواهان سلطنت خانواده ارلئان ، که تی یو پیشوای آنان بود ، افتاد . مجلس مقنن نخست ناامکاء اکثریت قانون انتخاباتی را که مجلس مؤسسان تصویب نموده و چنانکه سابقاً گذشت ، عموم فرانسویان را حق انتخاب عطا کرده بود . تغییر داد و جمعی از طبقات ملت را ازین حق محروم ساخت (۳۱ مه ۱۸۵۰) . علاوه بر آن آزادی مطبوعات را هم محدود کرد و بسیاری

۱۸۴۸ فرمانی صادر کرده عموم کارگران بیکار را بمشاغل که از جانب دولت معین میشد دعوت نمود و آنانرا بتسطیح خیابانها و ساختن توقفگاههای راه آهن و امثال آن گماشت و برای هر کارگری در روز دو فرانک مزد معین کرد . نتیجه فرمان مزبور آن شد که بیکاران و کوچه گردان پاریس و ولایات ازهرسو بادهای که دولت برای اینگونه مشاغل تأسیس کرده بود روی آوردند و چون حکومت برای کارگرانی هم که بواسطه کثرت افراد بیکار میماندند روزی یکفرانک و نیم مزد معین کرده بود ، روز بروز بر تعداد بیکاران بیفزود ، چنانکه در ماه مه اداره مشاغل دولتی هر روز ۱۱۷۰۰۰ نفر را مزد میداد و این خود تحمیل فرق العاده ای برخزانۀ مملکت بود . بعلاوه چون ادامه این وضع بصلاح سوسیالیستها و کارگران بود . سعی میکردند که حتی الامکان از تشکیل مجلس مؤسسان و تأسیس حکومت دائمی جاو گیری نموده حکومت موقتی را حفظ کنند .

مجلس مؤسسان بالاخره با آنکه سوسیالیستها با انحلال اداره مشاغل و شورش کارگران تشکیل آن مخالف بودند ، در ۴ ماه مه مفتوح شد و روز بعد نیز حکومت موقتی اختیارات خویش را بهیئت مجریه ای که مرکب از پنج نفر بود ، تفویض کرد و اعضای معروف هیئت جدید لامارتین شاعر و لدرورولن^۲ رئیس حزب رادیکال و آراگو طبیعی دان مشهور بودند .

مجلس مؤسسان در ۲۱ ژون اداره مشاغل دولتی را تعطیل کرد ، چه خزانه مملکت تهی بود و دولت از آن یش کارگران را مزد رایگان نمیتوانست داد . پس از تعطیل اداره مزبور کارگرانی که

از هجده تا بیست و پنج سال داشتند بخدمت لشکری دعوت شدند و بقیه را نیز دولت توصیه کرد که بولایات روند و بکار هائی که در آنجا از جانب دولت رجوع خواهد شد پردازند . لکن این امر بر کارگران، که باخذ حقوق مفت معتاد شده بودند، سخت دشوار مینمود . پس در ۲۳ ژون شورشی برپا کردند و در پاریس با قوای دولتی بجنگ پرداختند . مجلس مؤسسان نیز ژنرال **کاونیاک**^۱ را در فرونشاندن آن انقلاب اختیار مطلق داد .

جنگ سپاهیان دولت و انقلابیون چهار روز ادامه یافت و کارگران که بنا بر گفته یکتن ازیشان « با گلوله از پا در آمدن را بر مردن از گرسنگی ترجیح میدادند » نخست بر قوای دولت غالب شدند و قریب هزار نفر از طرفین بهلاکت رسید . لکن عاقبت ژنرال **کاونیاک** بتوپخانه توسل جست و از ایالات فرانسه هم لشکریانی بکمک مجلس مؤسسان رو پاریس آورده کارگران را مغلوب ساختند و دولت یازده هزار تن ازیشان را محبوس نموده سه هزار نفر را بی محاکمه به الجزیره فرستاد .

در اوائل ماه نوامبر ۱۸۴۸ مجلس مؤسسان بوضع قانون اساسی جدید
قانون اساسی جدید پرداخت . بموجب قانون
مزبور حکومت فرانسه از آن پس بملت تفویض
شد و نماینده ملت مجلس مقنن بود که وکلای آن هفتصد و پنجاه نفر بودند . این مجلس سه سال یکبار تجدید میشد و وضع قوانین و مالیاتها و ترتیب بودجه مملکتی از وظائف آن بشمار میرفت . اجرای قوانین نیز با قوه مجریه بود که رئیس جمهور فرانسه نماینده

از جرائد جمهوری طلبان و سوسیالیستها را بعنوانین مختلف توقیف نمود. از طرفی لوئی ناپلئون نیز در اندیشه حفظ مقام خویش بود و برای انجام این مقصود بجلب قلوب مردم ایالات و افراد سپاه پرداخته حتی الامکان دست مخالفین خود را از امور دولتی کوتاه میکرد ، و چون بموجب قانون اساسی دوره ریاست جمهور وی در سال ۱۸۵۲ پایان میرسید و انتخاب مجدد او نیز بلافاصله امکان ناپذیر بود . میکوشید که مگر در قانون اساسی تغییراتی دهد ، لکن اکثریت مجلس با مقصود وی موافقت نمیکرد .

کودتای دوم دسامبر ۱۸۵۱

ناپلئون چون از طریق قانونی بانجام آمال خود نائل نیامد و اکثریت مجلس را با خویشتن مخالف یافت ، برآن شد که مقاصد خود را بتهدید وزور انجام دهد . پس نخست ژنرال سنت آرنو را که از دوستان وی بود ، بوزارت جنگ گماشت و قوای لشکری را نیز بطرفداران خویش سپرد و در شب سه شنبه دوم دسامبر ۱۸۵۱ مخفیانه احکامی چند امضا کرد و بموجب احکام او صبح روز بعد افراد پالیس بسیاری از مخالفین وی مانند قی پر و کاونیاک را توقیف کردند . سپس فرمانی صادر نموده مجلس مقنن را منحل ساخت و ملت را دعوت کرد که بدو اجازه وضع قانون اساسی جدید دهد .

اقدامات لوئی ناپلئون و کلای مجلس را سخت بیهوده ساخت . نمایندگان دست راست یعنی کاتولیکها و سلطنت طلبان در صدد برآمدند که از طرق قانونی دست او را از حکومت کوتاه کنند . لکن ناپلئون جملگی را توقیف و محبوس نمود . جمعی از وکلای جمهوری

طلب مانند هوگو نیز بر آن شدند که با افراد حزب خویش مسلح گشته بچنک بردازند، ولی چون دولت در نتیجه انقلاب ماه ژوئن ۱۸۴۸ اسلحه افراد شهر را جمع کرده بود، اقدام بچنک ظاهراً امکان ناپذیر می نمود. مع هذا در روز سوم دسامبر جمعی از جمهوری طلبان در خیابانهای شهر با قوای دولت بچنک پرداختند. ولی افراد سپاه بانهایت بیرحمی مقاومت کرده حتی غابریل و مردم بیطرف را هدف ساختند و بالاخره بر جمهوری طلبان غالب شدند. در ولایات نیز عده ای از طرفداران جمهوری مسلح گشته روی پایتخت نهادند، لکن قوای دولت بریشان نیز غالب شدند و ناپلئون ۲۷ هزار نفر را در پاریس و ولایات دستگیر نموده، جمعی را بی محاکمه به گویان و الجزیره فرستاد و برخی دیگر را مانند دزدان و مجرمین از حقوق سیاسی و مدنی محروم شمرده باعمال شاقه محکوم کرد و بالاخره باتکاء سر نیزه با هفت میلیون و پانصد هزار رأی از ملت اجازه گرفت که قانون اساسی را تغییر دهد، هشتاد و چهار تن از وکلای مجلس هم، که ویکتور هوگو و تی بر نیز از آن جمله بودند، بعنوان اینکه وجود ایشان در مملکت بحال عامه مضر است از فرانسه تبعید شدند.

دوره پادشاهی لوئی ناپلئون

پس از انحلال مجلس و تبعید مخالفین لوئی ناپلئون بنا بر اجازه ملت در قانون اساسی تغییراتی پدید آورد. بموجب قانون اساسی جدید، که در روز ۱۴ ژانویه ۱۸۵۲ انتشار یافت، حکومت مملکت با رئیس جمهوری بود که ده سال یکبار انتخاب میشد و شخصاً مسئول ملت فرانسه بمشار میرفت و فی الحقیقه بر قوای مجریه و مقننه حکمروائی داشت و نیز فرماندهی قوای بحری و بری و اعلان جنک و امضای معاهدات از جمله اختیارات شخصی وی بود. علاوه برین قانون

اساسی جدید تشکیل سه مجلس بنام مجلس سنا و مجلس مقنن و شورای دولتی را نیز لازم شمرده بود تا در وضع قوانین مملکتی با رئیس جمهور مشارکت کنند

مجلس سنا از صد و پنجاه نفر تشکیل میشد. ازین عده جمعی از سرداران و کاردینانها و امیرالبحرها بودند که عضویت مجلس مزبور حق قانونی ایشان بود. بقیه اعضاء سنارا نیز رئیس جمهور انتخاب میکرد و آئین مقام تا پایان عمر بدیشان تفویض میشد، وظیفه مجلس سنا شور در قوانین مجلس مقنن و تصویب آن بود و هیچ قانونی پیش از تصویب مجلس سنا رسمی نمی توانست شد. علاوه مجلس سنا میتواند بموجب احکام مخصوص راجع بآنچه در قانون اساسی پیش بینی نشده بود حکم دهد.

مجلس مقنن مرکب از ۲۶۱ وکیل بود که شش سال یکبار انتخاب میشدند. قانون اساسی جدید در آغاز امر برای وکلای مجلس مقنن حقوقی قائل نشده بود، لکن از دوم دسامبر ۱۸۵۲ هریک ازیشان را ۲۵۰۰ فرانک حقوق ماهیانه معین کردند. تشکیل مجلس مقنن بسته بمیل رئیس جمهور و دعوت مخصوص وی بود و رئیس جمهور میتواندست که جلسات مجلس مزبور را بتأخیر اندازد، یا آنکه اساساً مجلس را منحل کند، رئیس مجلس و نائب رئیس نیز بصوابدید رئیس جمهور انتخاب میشدند و مجلس مقنن فقط در باب مالیاتها و طرح قوانینی که از جانب رئیس جمهور پیشنهاد میشد و مشاورین دولتی بنام وی مدافع آن بودند، مشاوره اظهار رأی میتواندست کرد. وزراء نیز از وکالت مجلس مقنن محروم بودند و حضور ایشان در آن مجلس ممنوع بود.

شورای دولتی از چهل تا پنجاه نفر عضو تشکیل می یافت که یکایک

آنانرا رئیس جمهور انتخاب میکرد و وظیفه شورای مزبور تهیه طرح قوانین و دفاع از آن در مجالس مقنن و سنا بود .
 اکنون ناپلئون بدین حد نیز قناعت نکرد و بنا بر دستور او در اوایل نوامبر ۱۸۵۲ مجلس سنا بپیشنهاد نمود که در باب اعاده امپراطوری و تعیین لوئی ناپلئون بدان مقام از ملت فرانسه رأی گیرند و بالنتیجه در ۲۰ نوامبر این مقصود انجام گرفت و سلطنت ناپلئون با هفت میلیون و هشتصد و سی و هشت هزار رأی تصویب گشت . در دوم دسامبر همان سال لوئی ناپلئون خود را نام ناپلئون سوم امپراطور فرانسه خواند و برای خود دربار سلطنتی باشکوهی مرتب داده با ماداموازل اژنی دومونتئی ژوا دختری یکی از سرداران قدیم ناپلئون که اصلاً اسانیوایی بود مزاجت کرد

پس از احراز مقام
 سلطنت ناپلئون حکمی
 صادر نموده جرائد را
 سخت محدود ساخت
 و روزنامه‌های مخالف
 را باندک بهانه‌ای توقیف
 کرد و بموجب حکمی
 دیگر اخبارایی را که
 مجلس مقنن در امور
 مالی مملکت داشت از
 آن مجلس سلب نمود .
 چنانکه بموجب حکم
 اخیر مجلس ناگزیر بود



ناپلئون سوم

اعتبارات هر وزارتخانه را بنا بر پیشنهاد وزیر مسئول یکجاء تصویب کند و در جزئیات عوائد و مخارج مداخله ننماید. علاوه بر آن در مواقعی که مجلس مفتن تعطیل بود امپراطور میتوانست بموجب احکام شخصی مخارج فوق العاده ای را تصویب کند

نابلیون آزادی اسخانات را نیز از مردم فرانسه سلب کرد و برای اینکه وکلای مجلس از طرفداران وی انتخاب شوند، حکمی بحکم ولایات فرستاد که هنگام انتخابات مردم را انتخاب کسانیکه دولت و کات ایشانرا مقضی مبداء لازم سازند و حتی امر داد که از تبلیغات مخالفین دولت جلوگیری کرده و جماع سیاسی آنانرا بر هم زند

نابلیون سوم بدین طریق تا سال ۱۸۵۹ با بهایت خود سری و استبداد سلطنت کرد. هیچک از احزاب سیاسی فرانسه نیز با وی یاری مخالفت نداشت، زیرا اکثر کرسیهای مجلس را طرفداران خویش اختصاص داده و احزاب توانای سابق، مانند حزب طرفدار خانواده ارلئان و حزب جمهوری خواه را بواسطه تبعید کردن سران و مدیران حزب مراکنده و نانوان ساخته بود.

در سال ۱۸۵۸ یکسفر ابطالبائی موسوم به ارسینی^۱ که ارباری نکردن نابلیون با ایتالیا برضد اطربش ناراضی بود، سه بمب بر کالسکه وی انداخت (۱۴ ژانویه) و بالنتیجه ۱۵۶ نفر را مجروح و مفنول ساخت، نابلیون چون در کالسکه نبود از مرك نجات یافت، و نی آنسوء قصد را نهانه کرده بنام حفظ آساش عامه، قانونی از مجلس گذرانید که بموجب آن منوانست اشخاصی را که در انقلاب ثون ۱۸۴۸ و حوادث ماه دسامبر ۱۸۵۱ مداخله داشته اند و دولت وجود ایشانرا در مملکت مخل آساش عامه می پندارد، بی محاکمه توقیف

و تبعید کند و بدینوسیله سیصد نفر را که بهیچوجه سوء قصد ارسینی بدیشان مربوط نبود دستگیر و تبعید کرد .

در سال ۱۸۵۹ ناپلئون اندکی از استبداد خویش کاست و کسانی را که سابقاً بعلل سیاسی محکوم و تبعید شده بودند عفو نموده اجازه بازگشت داد . دو سال بعد در ۳۱ دسامبر ۱۸۶۱ نیز بموجب حکم مجلس سنا اختیاراتی را که از مجلس مقنن سلب کرده بود مجدداً بدان مجلس باز داد و مجلس مزبور را در رد و قبول جزئیات بودجه مملکتی آزاد نهاد .

یکی از علل تغییر طرز حکومت آن بود که در سال ۱۸۵۹ ناپلئون بطرفداری ایتالیا با دولت اطیش جنگ برداخت و چنانکه در فصول آینده خواهد آمد ، عنوان جنگ مزبور نجات دادن مردم ایتالیا از بند تسلط و حکومت استبدادی اطیش بود . بنابراین شایسته نبود که ناپلئون خون سپاهیان فرانسه را در راه آزادی ملت بیگانه‌ای بریزد و ملت خویش را از آزادی محروم دارد . علت دیگر تغییر طرز حکومت نیز انحلال حزب طرفداران خانواده بناپارت و تأسیس حزب توانای جدیدی بنام **حزب مخالف** بود که افراد آن باحکومت امپراطوری مخالف بودند .

در سال ۱۸۶۰ ناپلئون با دولت انگلیس عهد نامه ای تجارتی منعقد ساخت و بموجب عهد نامه مزبور دولت انگلیس از حقوق گمرکی محصولات فلاحتی فرانسه بکاست و دولت فرانسه نیز در حقوق گمرکی محصولات صنعتی انگلیس تخفیف فراوان داد . در نتیجه مصنوعات انگلیس در فرانسه ارزان شد و صنعتگران مملکت ناچار از قیمت اجناس خود کاستند و چون دولت مسبب زیان ایشان بود جمله‌گی از طریق مخاصمت به حزب مخالف پیوستند . از طرف دیگر چون مردم فرانسه باطناً مایل

باعاده آزادی بودند ، روز بروز بر عده مخالفان میفزود و نیز بواسطه شکستهای چندی که سیاست شخصی ناپلئون بفرانسه وارد ساخت ، ثبوت رسید که حکومت شخصی برای مملکت زیان آور است .

حکومت امپراطوری فرانسه تا سال ۱۸۶۰ در سیاست خارجی کامروا بود . چنانکه در جنگهای کریمه (۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶) و ایتالیا (۱۸۵۹)^۱ فایز شد . لکن از آغاز سال ۱۸۶۰ دچار شکستهای پیپی گشت در ماه اکتبر ۱۸۶۱ ناپلئون سوم بواسطه سوء قصدی که در مکزیک نسبت بسفیر فرانسه شده بود و بععلل سیاسی دیگر . باموافقت دول انگلس و اسپانی بحکومت جمهوری مکزیک اعلان جنگ داد و بداسرزمین لشکر کشید . لکن دبری نگذشت که انگلس و اسپانی از جنگ کناره گرفتند و ناپلئون بنهایی نبحسال بجنگید (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۶) و سر انجام پس از آنکه سیصد و پنجاه میلیون فرانک از خزانه فرانسه درین راه صرف کرد و پنج هزار تن از فرانسو بان را بکشتن داد . قسمتی از مکزیک را تسخیر کرده آرشیدوک^۲ ماکسی میلین^۳ برادر امپراطور اطریش را بسلطنت آن مملکت برگزید . عافت نیز مریم^۴ بکر^۵ عموماً بفرماندهی ژوآرز^۶ رئیس جمهور آن مملکت سربشورش بر داشتند و حکومت فرانسه بواسطه تهدید دول منجده آمریکای شمالی ناچار سپاهیان خود را احضار نموده ماکسی میلین را تنها گذاشت و جمهوری طلبان مکزیک نیز اورا دستگیر و تیرباران کردند (۱۹ ژون ۱۸۶۷) . در اروپا هم ناپلئون برترقیات دولت پروس که بادول اطریش ودانمارک جنگیده وغالب برون آمده بود (۱۸۶۴ تا ۱۸۶۶) بدیده بی اعتنائی ناریست وخطری را که از مشرق منوجه

۱ - شرح جنگهای کریمه و ایتالیا در فصول بعد خواهد آمد .

۲ - Archiduc Maximilien . ۳ - Juarez .

فرانسه بود بجزی نشمرد .

در سال ۱۸۶۹ که انتخاب وکلای مجلس مقنن تجدید شد يك نكٔ نمایندگان از جمهوری طلبان و آزادی خواهان که جمملگی مخالف حکومت امپراطوری بودند انجخاب شدند و از عدۀ طرفداران حکومت کاسته شد . پس ناپلئون ناچار مجلس را در بسیاری از امور آزاد نهاده در انجخاب رئیس و وضع قوانین و رسیدگی باقلام جزء بودجۀ مملکتی مختار ساخت و حتی را که سابقاً برای مجلس سنا در تغییر قانون اساسی و تکمیل آن قائل شده بود لغو کرد . لکن عاقبت در سال ۱۸۷۰ واسطۀ شکستهای سختی که در جنگ بادوات بروس بر فرانسه وارد آمد ، کاخ سلطنت ناپلئون وازگون گشت .

ناپلئون سوم با آنکه واسطۀ رانداختن جمهوری خدمات
و استقرار حکومت اسنبدادی در تاریخ فرانسه
نیکنام نیست . معهذا در دوران سلطنت خود
بدانمملکت خدمات بسیار کرده است . ناپلئون طبقات کارگر و زارع
نوجه خاص شاشت و بپوسنه در اصلاح حال آنان میکوشید و از فراهم
ساختن وسائل آسایش ایشان در بفع میکرد علاوه بر بن در ازدیاد
خطوط آهن فرانسه . که ایجاد آن از سال ۱۸۴۱ شروع شده بود ،
کوشش بسیار نمود و طول خطوط مزبور را که تا سال ۱۸۵۱ فقط
بسه هزار و چهار صد کیلومتر رسیده بود ، در مدت حکومت خود
پانزده هزار کیلومتر رسانید . در شهر بارسی نیز تغیرات فراوان پدید آورد
و کوچها و عمارت کهن را بخیا بانها و انبۀ جدید مبدل ساخت همچنین
برای تسهیل امر تجارت با غالب دول اروپا مانند انگلیس و بلژیک
و ایطالیا و سوئیس وهلند و ممالک متحدۀ آلمان قراردادهای تجارتی
منعقد ساخت و با تأسیس بانگها و شرکتهای کشتی رانی و امبال آن

و مساعده دادن بزارعين و صنعتگران و تيجار مردم را بكار مشوق
کرد و ازین طریق بر ثروت مملکت یفزود .

فصل هفتم

ایجاد وحدت ایتالیا و آلمان

مهمترین مسائل تاریخی اروپا در قرن نوزدهم بروز احساسات ملیست که موجب تشکیل ممالك مختلف گردید . درین قرن برخی از ملل مانند مردم بلژیک و هنگری و یونان و صرستان و رومانی و بلغارستان که محکوم دول یگانه بودند ، سر بشورش برداشته بنیروی پایداری و فدا کاری بتحصیل استقلال نائل آمدند و برخی دیگر نیز مانند ملت ایتالیا و آلمان که سر زمین ایشان چندین مملکت مختلف تقسیم شده و هر قسمت مطیع اوامر سلطانی بود ، در صدد تأسیس حکومت واحد برآمده سر انجام در طریق مقصود کامیاب شدند . تأسیس دول واحد ایتالیا و آلمان که تقریباً در آغاز و انجام مشترک بوده است از وقایع مهمه نیمه دوم قرن نوزدهم است (۱۸۵۹ تا ۱۸۷۱) .

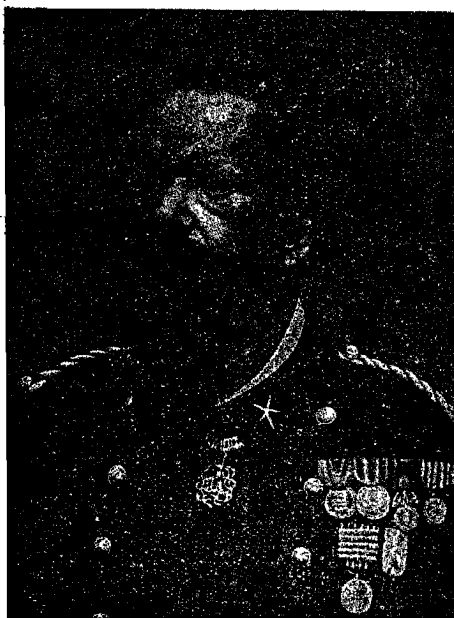
۱ - ایجاد وحدت ایتالیا .

ویکتور امانوئل چون سلطنت رسید بیست و نه سال داشت و در آن زمان استقلال مملکت ساردنی و کاورر بواسطه شکستهای شارل آلبر راه زوال می سپرد .

لکن شاه جوان بنیروی شجاعت و کفایت شکستهای پدر را جبران کرد و قدرت از دست رفته را تجدید نمود و سر انجام ، چنانکه خواهد آمد ، پس از بیست و یکسال با ایجاد وحدت ایتالیا پادشاهی سراسر شبه جزیره مزبور نائل آمد .

ترقی ساردنی و ایجاد وحدت ایتالیا علاوه بر آنچه گذشت مرهون

وجود کاوور^۱ وزیر کاردان و یکشور امانوئل است. کاوور از نجیب زادگان و آزادی خواهان پی یه من بود. این مرد بزرگ ترقی مملکت



را بسته بترقی امور اقتصادی و مخصوصاً تأسیس راه آهن می دانست و معتقد بود که تا ملل مختلفه ایتالیا بواسطه تسهیل امر مسافرت با یکدیگر مأنوس و مربوط نشوند، ایجاد وحدت ایتالیا امکان پذیر نمیتواند بود. در سال ۱۸۴۷ که آزادی طلبان ساردنی در صدد ایجاد وحدت

ویکتور امانوئل

ایتالیا برآمدند، کاوور نیز روزنامه ای تأسیس کرد و در سال ۱۸۴۸ هنگام انتخاب وکلای نخستین مجلس ساردنی بوکالت رسید. لکن در مجلس با جنک ایتالیا و اطیش سخت مخالفت کرد، چه بروی مسلم می نمود که غلبه ساردنی بر اطیش بدون مداخله یکی از ممالک معظمه اروپا امکان پذیر نیست. بالاخره در ماه اکتبر ۱۸۵۰ بوزارت فلاحت و تجارت نائل شد و در اندک زمانی وزارت مالیه و خارجه را نیز پذیرفت و در مملکت نفوذ و اختیار فراوان یافت

مقدمات جنگ ویکتورامانوئل پس از آنکه در سال ۱۸۴۹ از اطیش شکست یافت ، ناگزیر بود که اولاً بر قوای مملکت و اتحاد با ناپلئون که بواسطه آن شکست ضعیف شده بود، بیفزاید و در



ثانی برای حفظ استقلال ساردنی و انجام مقاصد خود بایکی از دول معظم خارجی متحد شود. برای ازدیاد قوای مملکت کاور باصلاح امر زراعت و کشیدن خطوط آهن و ترویج صنایع همت گماشت و قسمت عمده عایدات مملکتی را صرف تهیه قوای بحری و بری نمود

کاور

چنانکه در اندک مدتی از پنج میلیون جمعیت ساردنی بدون آنکه بنظام اجباری توسل جوید ، نود هزار سپاه آماده فراهم ساخت . از میان ممالك خارجی نخستین دولتی که اتحاد ساردنی را پذیرفت فرانسه بود ، چه ناپلئون سوم با ایتالیا توجه خاص داشت و با زادی آن مملکت و ایجاد وحدت ایتالیا همیشه روی موافقت می نمود . چنانکه در سال ۱۸۴۹ چون ویکتورامانوئل از اطیش شکست یافت ، بطرفداری ساردنی باطیش مذاکره کرد و دو بیست میلیون غرامتی را که آن دولت برویکتورامانوئل تحمیل کرده بود تا هفتاد و پنج میلیون تخفیف داد .

جنگ کریمه ، که شرح آن در فصول آتیه خواهد آمد ، موجب نخستین اتحاد رسمی ناپلئون سوم و ویکتورامانوئل گردید . زیرا دولت ساردنی در آنجنگ بافرانسه وانگلیس برضد روسیه اتحاد کرد و پانزده هزار سپاه برداری **دلا مرمورا**^۱ بشبه جزیره کریمه فرستاد (۱۸۵۵) و چون متحدین بر روسیه غالب شدند ، کاوور بنماینده گی ساردنی در کنگره ای که برای عقد معاهده صلح در پاریس تشکیل شده بود ، حاضر شد و در جمع نمایندگان ممالک معظمه فرانسه وانگلیس و روسیه و اطیش و بروس راه یافت و در همانجا مخفیانه با ناپلئون سوم برضد اطربش معاهده کرد و با وجود مخالفت نمایندگان اطربش در جلسه کنگره از اوضاع ابطالیا بنمایندگان دول معظم اروپا شکوه برده از ایشان در اصلاح حال آن مملکت استمداد نمود .

ناپلئون سوم با آنکه از زمان تشکیل کنگره پاریس با اطربش خیال جنگ داشت ، سه سال از بن امر خود داری کرد و در بنمدت باصلاح قوای لشکری فرانسه که بواسطه جنگ کریمه اندکی ضعیف شده بود پرداخت . ضمناً با تزار روسیه در شهر اشتونگار ملاقاتی کرده ازو قول گرفت که هرگاه جنگی بین فرانسه و اطربش روی دهد بیطرفی اختیار نماید (دسامبر ۱۸۵۷) . پس بدون اطلاع وزرای خود کاوور را بفرانسه خواسته مخفیانه باوی مشاوره نمود و در باب جنگ با اطربش و تقسیمات آتیه ایتالیا و شرائط مداخله فرانسه و غیره مذاکره کرد . چند ماه بعد نیز رسماً با ویکتورامانوئل متحد شد (۱۰ دسامبر ۱۸۵۸) و اتحاد آندو با مزاجت دختر ویکتورامانوئل موسوم به پرنسس **کلو تیلد**^۲ و پسر عموی ناپلئون مسیحکم شد .

حك فراسه و ساردنی ناپلئون و ویکتور امانوئل برای اینکه دولت اطریش
را بجنک وادار کنند بوسائل گوناگون متشبث
شدند . مناسبات اطریش و ساردنی از سال ۱۸۵۷

بواسطه حملات سختی که هنگام مسافرت فرانسوا ژرف بلمباردی در
جرائد ساردنی نسبت بدو شده بود ، قطع گشته و دولت اطریش
سفیر خویش را بعنوان اعتراض از دربار ساردنی احضار کرده بود.
روز اول ژانویه ۱۸۵۹ نیز ناپلئون سوم در موقع پذیرائی سفرای
ممالك خارجى در حضور نمایندگان سیاسى دول سفیر اطریش را
مخاطب ساخته گفت : « افسوس میخورم که بنیان دوسنى فرانسه و
اطریش اندکی سست شده است » پس از چندروز نیز ویکتور امانوئل
هنگام افناح مجلس ساردنی علناً اظهار کرد : « گرچه حفظ اعتبار
معاهدات بر هر دولتی واجبست ، لکن دولت ساردنی فریادهای دردناکی
را که از سراسر ایتالیا بلنداست نشنیده نمیتواند انگاشت . »

بالتیجه در اوائل ماه فوریه ۱۸۵۹ دولت اطریش مضطرب گشته
بتجهیز سپاه برداخت . کاور نیز با اجازه مجلس پنجاه میلیون قرض
کرد تا قوای لشکری ساردنی را تکمیل کند . دولت انگلیس که از
نفوذ فرانسه در ایتالیا ناراضی بود بر آن شد که از حدوث جنک
ممانعت نماید ، لکن در همانحال فرانسوا ژرف بدولت ساردنی اخطار
کرد که هرگاه تا سه روز از مقدار سپاهیان خود نکاهد دولت اطریش
بجنک خواهد برداخت و چون ویکتور امانوئل بر آن اخطار بدیده
بی اعتنائی نگریست سپاهیان اطریش در ۲۹ آوریل روجانب پییه من
نهادند . در همانروز لشکریان فرانسه هم از طریق جبال آلپ و بندر
ژنابکمک ساردنی وارد خاک ایتالیا شدند .

دولتین فرانسه و ساردنی دوماه با اطریش مصاف دادند و میدان جنگ سرزمین لمباردی بود. دولت اطریش در ساحل چپ رود پو^۱ ۱۲۰ هزار سپاه بریاست ژوئیه^۲ گرد آورده بود. سپاهیان فرانسه و ساردنی نیز جمعاً به ۱۶۰ هزار میرسید. سردار معروف فرانسه درین جنگ ژنرال ماکماهن^۳ نام داشت که در چهارم ژون ۱۸۵۹ سپاهیان اطریش را از شهر مائزن تا برون راند و با فتح شهر مزبور سرزمین لمباردی را یکباره از تصرف اطریش خارج ساخت. تلفات فرانسه در جنگ مائزن تا ۴۵۰۰ نفر و تلفات اطریش ده هزار نفر بود.

سه هفته پس از جنگ مائزن تا فرانسوا ژرف شخصاً با ۱۲۶ هزار سپاه بر لشکریان فرانسه حمله برد و در محل سولفرینو^۴ جنگی سخت در گرفت و پس از یکروز زدوخورد سرانجام سپاه اطریش در هم شکست و منهزم شد. در جنگ سولفرینو که یکی از مهمترین جنگهای قرن نوزدهم است ۲۶۰ هزار سپاه مداخله داشتند و ازین عده ۱۷۵۰۰ نفر از سپاهیان فرانسه و ۲۲۰۰۰ نفر از لشکریان اطریش مقتول و مجروح شدند (۲۴ ژون ۱۸۵۹) .

با آنکه فتح سولفرینو مقدمه تسخیر ایالت ونسی بود صلح ویلا فرانکا ناگهان در ۶ ژوئیه ناپلئون از فرانسوا ژرف درخواست کرد و پادشاه اطریش نیز در خواست ویرا پذیرفت و دو امپراطور در شهر ویلا فرانکا^۱ یکدیگر را ملاقات کرده موقتاً صلح نمودند و قرار بر آن نهادند که دولت اطریش ایالت لمباردی را بتوسط ناپلئون ایتالیا واگذارند و ایالت ونسی در تصرف اطریش باقی ماند. صلح ویلا فرانکا ملت ایتالیا را بر ناپلئون سخت خشمگین ساخت

و برخی آنرا حمل بر خیانت وی کردند. لکن علت اصلی درخواست صلح از جانب پادشاه فرانسه خطری بود که از طرف رود رن^۱ متوجه فرانسه گشت، چه فتوحات ناپلئون در ایتالیا موجب تحریک کینه آلمان و ایجاد اضطراب در آن مملکت گردید و دولت پروس که پس از جنگ مازن تا بتجهیز سپاه پرداخته بود، چون از فتح سولفرینو آگاه شد بیدرنک ۲۵۰ هزار نفر از لشکریان خود را بساحل رود رن و سرحد شرقی فرانسه فرستاد.

انضمام ایتالیای صلح ویلافرانکا در ظاهر مانع ایجاد وحدت ایتالیا که منظور اساسی وطن پرستان آن مملکت بود گردید. مرکزی ساردی لکن دیری نگذشت که اراده ملت ایتالیا و مهارت کاوور و برخی اتفاقات مساعد بار دیگر وسائل اتحاد ممالک مختلفه آن سرزمین را فراهم ساخت

در زمان جنگ فرانسه و ساردنی باطربش، مردم دوک نشینهای تسکان و پارم و مدن باز سر بشورش برداشته فرمانروایان خویش را از نواحی مزبور برون رانده بودند. پس از صلح ویلافرانکا نیز بواسطه تحریکات کاوور اهالی تسکان و مدن و پارم و **رمانی**^۲ (قسمت شمالی ممالک کلیسا) باز گشت فرمانروایان سابق راضی نشده، جملگی در خواست کردند که نواحی مزبور بساردنی منضم شود. لکن ویکتور امانوئل اظهار کرد که بدون رضایت ممالک معظمه اروپا در خواست آنانرا قبول نمیتواند کرد. ناپلئون هم برای حفظ اعتبار معاهده ویلافرانکا باین امر مخالفت نمود و بالاخره موافقت خویش را منوط بدان شمرد که در خصوص انضمام نواحی مزبور بساردنی، از عموم اهالی آن نواحی رأی گرفته شود. بالنتیجه پس از مراجعه بآراء عمومی انضمام تسکان

و پارم و مدن و رمانی بمملکت ساردنی با کثرت آراء تصویب شد و ویکتور امانوئل نیز با آن امر موافقت کرد و وکلای نواحی مزبور رسماً در مجلس ملی ساردنی که در شهر تورن تشکیل یافته بود پذیرفته شدند. انضمام مملکت نه ماه بعد نیز ممالکت دوسی سیل ساردنی پیوست و این امر بدست یکنفر ایتالیائی وطن پرستی انجام دوسی سیل یافت که **گاریبالدی**^۱ نام داشت و پیوسته در طریق ایجاد وحدت ایتالیا میکوشید. گاریبالدی که در جنگهای ۱۸۵۹ نیز بکمک سپاهیان ساردنی با دشمنان مملکت جنگیده بود، در سال ۱۸۶۰ بدستور کاوور هزار نفر داوطلب در بندر ژن گرد آورده بعنوان مساعدت با مردم سیل که بر ضد شاه جدید خود **فرانسوای دوم** (پسر فردیناند) سربشورش برداشته بودند، با دو کشتی تجارتي رو بسی سیل نهاد و در سیزدهم ماهه در آن جزیره فرود آمد. پس از ورود وی انقلابون مملکت نیز بدو پیوستند و داوطلبان بسیاری هم مجدداً از ژن و سایر نواحی ایتالیا گرد آمدند و گاریبالدی جزیره سیل را با آسانی تسخیر کرده (سوم اوت ۱۸۶۰) از آنجا بر زمین ناپرف رفت و در اندک زمانی بر شهر ناپل نیز مسلط شد. لکن در همان حال پادشاه دوسی سیل با سپاه فراوانی بمقابله وی شتافت و چون گاریبالدی بنهائی یاری مقاومت نداشت، ویکتور امانوئل نیز یاری وی برخاسته به دوسی سیل لشکر کشید و سپاه ناپل را در هم شکسته دست فرانسوا را یکباره از سلطنت کوتاه کرد (۱۳ فوریه ۱۸۶۱).

سپاهیان ساردنی پیش از آنکه وارد ناپل شوند دو ایالت از ممالک کلیسا موسوم به **له مارش** و **امبری** را نیز تصرف کردند و در ۲۶ دسامبر ۱۸۶۰ مجلس ملی ساردنی در شهر **تورن** انضمام

ممالك دوسی سیل و مارش و امبری را بساردنی تصویب نمود و از آپنس
مجلس مزبور بمجلس ایتالیا موسوم شد و در ۱۲ مارس ۱۸۶۱ ویکتورامانوئل
را پادشاه ایتالیا خواند.

انضمام دوسی بنابر آنچه گذشت از نواحی مختلفه شبه جزیره ایتالیا
فقط سرزمین ونسی و ایالت رم هنوز بساردنی منضم نشده
ساردی بود. در ۸ آوریل ۱۸۶۶ ویکتورامانوئل با ویدلهم اول
پادشاه روس متحد شد و چون دولت پروس نیز مانند دولت ایتالیا
در صدد ایجاد وحدت آلمان بود و طبعاً مانند آندولت میخواست دست
نسلط اطربش را از آلمان کوتاه کند، جنگ اطربش و پروس قطعی
می نمود. همین سبب فرانسوا ژرف از اتحاد ایتالیا و پروس هراسان
گشت و راضی شد که ونسی را به ویکتورامانوئل واگذارد مشروط
بدانکه ایتالیا در جنگ اطربش و پروس بیطرفی اختیار کند، لکن
ویکتورامانوئل پس از دوماه با اطربش بجنگ پرداخت و بواسطه خبط
سرداران سپاه خویش در چندین محل از سپاهیان آندولت شکست یافت،
ولی در عوض، چنانکه خواهد آمد، لشکریان پروس سپاه اطربش را
در محل سادوا^۱ درهم شکستند و بالاخره دولت اطربش بموجب عهد
نامه پای پراگ^۲ (۲۶ اوت ۱۸۶۶) و وین (۳ اکتبر) که با آلمان و
اخبارا منعقد ساخت، رسماً ونسی را بویکتورامانوئل وا گذاشت.

تصرف ملت ایتالیا تصرف رم را از سائر نواحی آن سرزمین بیشتر
طالب بود و میل داشت که شهر مزبور پایتخت مملکت
باشد. لیکن این امر آسان انجام نپذیرفت چه تصرف رم
از مسائل بین المللی بشمار میرفت و چون شهر مزبور مرکز پروان
مذهب کاتولیک بود عموماً بدان دلبستگی داشتند. پس هر گاه رم

چنانکه ملت ایتالیا مایل بود پایتخت میشد از اقتدارات پاپ اثری نمی ماند و پیشوای کاتولیک های عالم دست نشاندۀ پادشاه ایتالیا میگشت. کاتولیک های فرانسه نیز با انضمام رم بساردنی مخالف بودند و چون ، چنانکه سابقاً گذشت ، آنرا حزبی قوی بود ، ناپلئون سوم هم ناچار برخلاف میل مردم ایتالیا بایشان موافقت نمود و جمعی از سپاهیان فرانسه را برای حفظ ایالت رم بدانجا فرستاد ، لکن در باطن کوشش داشت تا مگر پاپ را بشرط حفظ استقلال مذهبی بتسلیم ایالت مزبور راضی کند . کاورو جانشین وی ریکازولی^۱ نیز در بن خصوص کوشش بسیار کردید ، ولی پاپ بعنوان این که املاک مسیح را بدیگران نمی تواند داد بتسلیم ایالت مزبور موافقت ننمود .

در سال ۱۸۶۴ ناپلئون چون مردم ایتالیا را برخود خشمگین دید ، سپاهیان فرانسه را از رم احضار کرد و در مقابل باویکتور-امانوئل معاهده نمود که بایالت رم تجاوز نکنند و از آن پس شهر فلورانس رسماً پایتخت ایتالیا گردید ، لکن بمحض عزیمت سپاهیان فرانسه گاریبالدی بتصرف رم برخاست و ویکتور امانوئل بموجب عهدنامه ای که با ناپلئون بسته بود دوبار از وی جلوگیری کرد ، ولی چون مردم ایتالیا جملگی مایل بودند که رم پایتخت آن مملکت باشد و برای انجام این مقصود از هر سو سپاهیان گاریبالدی می پیوستند ، بالاخره گاریبالدی در سال ۱۸۶۷ وارد اراضی رم گردید و چون ویکتور امانوئل فی الحقیقه قرض عهد کرده بود ناپلئون سوم باز سپاهانی بایتالیا فرستاده گاریبالدی را شکست داد و لشکریان فرانسه

تا سال ۱۸۷۰ در اراضی رم باقی ماندند. در سال ۱۸۷۰ چون جنگ فرانسه و پروس آغاز شد، ناپلئون سوم ناچار سپاهیان خود را از رم احضار کرد و بالتیجه ویکتور امانوئل موقع را غنیمت شمرده بدانسر زمین لشکر کسبید و در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ ابن ابالت را نیز ضمیمه ساردنی ساخت.

ویکتور امانوئل پس از تصرف رم برای اینکه آتش خشم کاتولیکهای سائر ممالك را فرو نشاند رسماً در مجلس ایتالیا اظهار کرد که استقلال مذهبی یاپ را کاملاً محفوظ و محترم خواهد داشت و ضمناً مجلس را بتصویب قانونی رهبری کرد که موجب آن استقلال مذهبی یاپ تصدیق شده و شخص وی مقدس و محترم بشمار آمد و نیز بموجب قانون مزبور دولت ایتالیا قصر و **اتیکان**^۱ را بپاپ سپرد تا مرکز حکومت مذهبی وی باشد و منقبل شد که همه سال ۳۲۲۵۰۰۰ فرانک برای مخارج دربار او پردازد، لکن پی نهم قانون مزبور را نپذیرفت و جانشینان وی نیز بدین امر راضی نشدند.

پس از تصرف رم و ویکتور امانوئل آتشهر را پایتخت ایتالیا خواند و ادارات دولتی را بدانجا برد و بالاخره وحدت ایتالیا که مقدمات آن از دیرزمانی فراهم شده بود انجام یافت. مع هذا باز تمام مللی که بزبان ایتالیائی متکلم بودند دارای حکومت واحد نشدند، چه ایالات **تیرل**^۱ و **ترانتن**^۲ و **ایستری**^۳ و **تریست**^۴ هنوز در تصرف اطرش بود و ایالات مزبور بالاخره در نتیجه جنگ بین المللی و شکست اطرش و اقراض سلطنت خانواده هابسبورگ در سال ۱۹۱۹ ضمیمه ایتالیا گردید.

۲- ایجاد وحدت آلمان

وحدت آلمان نیز مانند وحدت ایتالیا در ظرف سالهای ۱۸۴۸

تا ۱۸۷۱ اجام باف و ابن امر در نتیجه جنگهای که ولهاهم اول ادسا
پروس سحرک بیسمارک^۱ صدراعظم آن مملکت اطرش وراسه
کرد، صورت گرفت

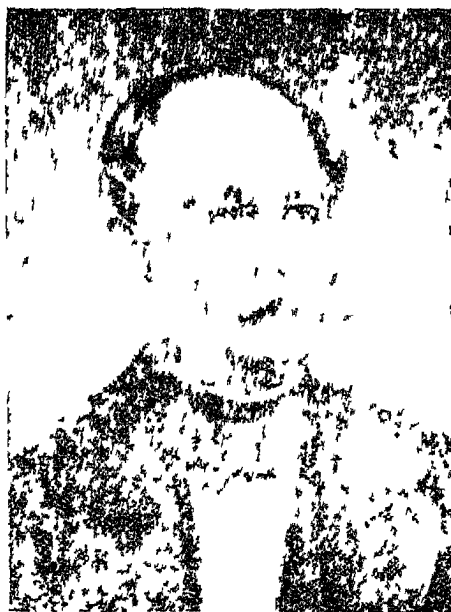
۱- مقدمان وحدت آلمان و جنگ دوك نشینها

پس از آنکه در ذاب واهام چهارم در نتیجه تهدید دولت اتریش
بحار اتحادیه ای را که خود از برخی مسائل آلمان سکتل کرده و-
رهم ردو از دیگر عصب اتحادیه دول آلمان را از دست اطرش
ندرم، و طبرسل پروس عموماً سبب دولت اتریش حاکم در
واهام را که رسید را در ساه که واهام نام داشت و حدس وی
بسمار میرو از حاکم و طبرسل درین امر معصبت بر بود و عموماً
آزرو منکر که روری بویس دولت اتریش را ملافی کند

حون در سال ۱۸۵۸ مردربل گوم چهارم احلال حواس سلا
شده بود واهام ذات ساطب رسید و سه سال بعد در دوم راهونه
۱۸۶۱ پس از مرگ برادر حای وی سبب

واهام اول حون ساطب رسید شصت و کسالت داشت و از
آغار پادشاهی اصلاح امور اسکری و اردباد ساه برداشت خدمت
لسکری در پروس بموجب قانونی که در سوم سپتامبر ۱۸۱۴ صورت
سده ود برای تمام افراد دکور پروس از سبب سالگی احاری
بود و ندین سبب دولت پروس همسه ساهی منظم و قوی داشت
که تعداد افراد آن هسگام صاحب نه ۱۳۰ هزار و هسگام حلت نه
۲۱۵ هزار میرسند، واهام اول برآسد که تا وضع فواس حدت
عده سبایان مملکت را مضاعف سارد و از سطرین وسائل اجام
مقاصد خویش را فراهم نماید، لکن مجلس پروس نایسهاد وی
در مسیر تسکلات اسکری مخالف کرد و مخالف ساه و مجلس

سالی حمد دوام یافت و کلاهی مجلس در آغار امر گرچه ماتشکیلات
حدید لسکری محال بودید محارح آبرا بصوب نمودید ولی در



سال ۱۸۶۲ بواسطه
احلافی که ساسان
وردرال رون اوریس
حد ممالک روی
داد هرگونه اعشاری
را که برای سکا
حدیده ارح دوای
حواسه سدرد کردید
درهمان امام و امام
اول سمارک را رباب
وررئی رگریندوآ
مرد کاردان در طرف
هش سال و حدت آلمان

وینلهلم اول

را که امری دسوار می نمود سروی بدس وریر دسی احمد داد

بارن انو ادوارد لئوولد فرنیس دوویسمارگ^۱ در سال
سمارک

۱۸۱۵ تولد نامیه و ار حب رادگان براندرویرک^۲ بود

ایام حوایی وی تحصیل و خدمات اداری اسعمال و تأمر فلاح
گدست و در سال ۱۸۴۸ حصوب مجلس مؤسسان پیروس اسجاب
گست سپس وکالت محاس معومان رسید و در محاس ر حکومت
اسسدادی سجب طرفداری نموده با حکومت عامه (دموکراسی) مخالفت

Baton Otto Lolo ۱ L opold Prince de Bismark - ۲ Roon - ۱

Brandbontg - ۳

کرد . در سال ۱۸۵۸ او را بوزارت مختار پروس در دربار روسیه برگزیدند و بالاخره چنانکه گذشت بمقام ریاست وزراء رسید .



بیسمارک نیز مانند ویلهلم خواهان وحدت ممالك آلمان بود و کوشش داشت که این مقصود را بدستاری پروس و اصلاح آن ممالک انجام دهد . در راه مقصود از هیچگونه اقدامی دریغ نمیکرد و فرانسه و روس و اطریش و انگلیس را بیک دیده می نگریست .

بیسمارک

معنفد بود که مسائل مهمه را جز با آهن و خون انجام نمیتوان داد و در ایجاد وحدت آلمان نیز همین خقیده را بروی کرد . چنانکه در ظرف شش سال با دول دایمارک و اطریش و فرانسه سه جنگ بزرگ کرد و آتش جنگهای اطریش و فرانسه را در طریق مقصود بعمد بر افروخت .

ویلهلم اول زمانیکه بیسمارک را بریاست وزراء برگزید از بهشرفت منظور خویش در اصلاح امور لشکری و تهیه مقدمات وحدت آلمان نومید بود و بهمین سبب میخواست از سلطنت کناره گیرد . لکن بیسمارک او را امیدواری داده مطمئن ساخت که در انجام مقاصد وی

خواهد گوشید و مخالفت مجلس را نیز بچیزی نخواهد شمرد . سپس چنانکه گفته بود باصلاح امور لشکری و کشوری پرداخت و بر مخالفت مجلس وقعی تنهاده چهار سال (تا ۱۸۸۶) امور مملکتی را با استبداد نام اداره کرد و مجلس را چندین بار منحل ساخته جرائد مخالف را توقیف نمود .

جنگ پروس و اطریش با دانمارك يا جنگ دوک نشینها

علت ظهور جنگ دانمارك اختلافی بود که در باب دوک نشینهای شلسویگ و هولشتاین و لونبور بین پادشاه دانمارك و اتحادیه ممالک آلمان روی داد و بهمین سبب جنگ مزبور را **جنگ دوک نشینها** نیز گفته اند . چنانکه در فصول پیش گذشت بموجب معاهداتی که در کنگره وین منعقد گشت ، سرزمین نروژ که تا آن زمان متعلق بدولت دانمارك بود ، پادشاه سوئد تسلیم شد و دانمارك در عوض دوک نشینهای سه گانه سابق الذکر را صرف کرد . لکن پادشاه دانمارك بر دوک نشینهای مزبور بعنوان سلطت حکومت نمیکرد و در آن سه محل فقط عنوان دوک داشت . از دوک نشینهای سه گانه اهالی هولشتاین و لونبور کاملاً آلمانی نژاد و مردم دوک نشین شلسویک نیمی آلمانی و نیمی دانمارکی بودند ، بهمین سبب دوک نشینهای دو گانه اول منسوب باتحادیه آلمان و دوک نشین سوم بین آلمان و دانمارك مورد اختلاف بود و همین اختلاف بالاخره بجنگ منتهی شد .

آلمانیان شلسویک مایل بودند که دوک نشین مزبور باتحادیه ممالک آلمان پیوندد و اتحادیه آلمان هم از آنان حمایت میکرد . دانمارکیها نیز میخواستند که شلسویک جزئی از مملکت دانمارك محسوب شود و پادشاه دانمارك هم طرفدار عفیده ایشان بود . این اختلاف که از

سال ۱۸۴۸ پدید آمده بود. در سال ۱۸۵۲ بواسطه مداخله ممالك معظمه اروپا و معاهده ای که در لندن منعقد شد تا حدی رفع گردید . یازده سال بعد از معاهده لندن ، در آغاز سال ۱۸۶۳ فردریک هفتم پادشاه دانمارک در مملکت خود قوانین اساسی جدیدی وضع کرد و دوک نشین شلسویک را نیز مشمول آئین شمرد . چون این امر ظاهراً مقدمه انضمام دوک نشین مزبور بدانمارک بود مجلس اتحادیه دول آلمان^۱ بفردریک اعتراض کرده اورا بجنک تهدید نمود . لکن فردریک بر اعتراض مجلس مزبور وقعی ننهاد و بر خلاف آشکارا در صدد منضم نمودن شلسویک بدانمارک بسر آمد ولی اجل مهلتش نداد (۱۳ نوامبر ۱۸۶۳) .

پس از فردریک ، چون اورا فرزندی نبود ، سلطنت دانمارک بشوهر دختر عم وی دوک کربستیان گلو کسبورگ^۲ رسید و دوک مزبور پس از احراز مقام سلطنت کربستیان نهم لقب یافت و بانجام مقصود شاه سابق ، که انضمام شلسویک بدانمارک بود . همت گماشت . بالت نتیجه مجلس اتحادیه دول آلمان بوی اعلان جنک فرساده و رسماً اخطار نمود که از دوک نشینهای سه گانه دولت آلمانی جدیدی تشکیل خواهد کرد .

ناگهان بسمارک . که منرصه موقع بود از جانب دولت پروس درین امر مداخله کرد و بعنوان اینکه مجلس اتحادیه آلمان طریق خشونت پیوده است ، از دولت اطریش دعوت نمود که با پروس در حل اختلاف آلمان ودانمارک مساعدت کند . سپس دولتین متحدانه کریسیان نکلیف کردند که از انضمام شلسویک بدانمارک چشم پوشد و چون او بدین امر راضی نشد با نود هزار سپاه بدانمارک حمله بردند (اول فوریه ۱۸۶۴) .

سپاهیان کریسینان از سی و پنج هزار متجاوز نبود و بهمین سبب در ظرف پنج هفته شکستی سخت یافت و تقریباً سراسر شبه جزیره ژوئاند بتصرف لشکریان اطریش و پروس در آمد . پس دولت دانمارک ناگزیر درخواست صلح کرد (۹ مه ۱۸۶۴) و سرانجام بموجب عهدنامه ای که در وین منعقد شد ، کریسینان رسماً از دوک نشینهای سه گانه چشم پوشید . پس از آن دولت پروس دوک نشین لونبور را تصرف کرد و دولت اطریش نیز در عوض بانزده میلیون بعنوان غرامت از دوک نشین مزبور بگرفت . حکومت دوک نشینهای دو گانه دیگر را نیز دولتین منفقاً قبول کرده قرار بر آن نهادند که ساسوبک را پروس و هلستاین را اطریش اداره کند .

۲ - جنگ پروس و اطریش

بسمارک از جنگ دانمارک و غلبه سپاهیان پروس دریافت که مفاسد خویش را از طریق جنگ آسان انجام میتواند داد . پس بدرنگ رآن شد که بین پروس و اطریش نیز جنگی ایجاد کند و بزور سرنیزه دولت اطریش را از اتحادیه دول آلمان خارج سازد . لکن برای اینکه دولت پروس را بفتح و پیروزی نزدیک کند نخست باناپلئون سوم از در دوستی در آمد و او را راضی کرد که در جنگ پروس و اطریش بیطرفی اختیار نماید . سپس با ویکتورامانوئل نیز برضد اطریش معاهده کرد (۸ آوریل ۱۸۶۶) و چون کاملاً اطمینان یافت که هیچیک از دول هسایه با اطریش مساعدت نخواهد کرد آندولت را متهم ساخت که در حکومت هلستاین از رعایت منافع مشترک دولتین انحراف جسته است و بدین عنوان دسته ای از لشکریان پروس را بدوک نشین مزبور فرستاد (ژون ۱۸۶۶) . پس از آن بار دیگر موضوع تغییر وضع اتحادیه دول آلمان را پیش کشید و بمجلس دول متحده پیشنهادی کرد که از

آنجمله یکی اخراج اطریش از اتحادیه دول مزبور بود. دولت اطریش نیز بر پیشنهادات وی اعتراض نموده از مجلس درخواست کرد که سپاهیان اتحادیه را برضد پروس تجهیز کند. مجلس هم بنابر میل دولت اطریش اعلان تجهیز سپاه داد (۱۶ ژون ۱۸۶۶)

جنگ سادوا بیسمارک که آتش جنگ را خود بر افروخته و دامن زده بود ، بیدرنک برخاک اطریش حمله برد ، چنانکه سپاهیان پروس یکروز پس از اعلان جنگ بلاد درسدن و هانور را که پایتخت ممالک ساکس و باویر متحدین اطریش بود ، تصرف کردند و لشکریان باویر را یک حمله درهم شکستند . اکنون شکست بزرگی که اطریش را بدرخواست صلح وادار کرد ، در ایالت بهمیران مملکت وارد آمد . سپاهیان پروس که از پیش مجهز و آماده بودند و عدد آنان بالغ بر ۲۸۰ هزار تن بود، بسرمداری فردریک فرزند ویلهلم اول و فردریک شارل برادر زاده وی از جانب شمال بر ایالت بهمیران حمله بردند و در اندک زمانی بر ۲۰۰ هزار سپاه اطریش و ساکس ، که مارشال بنه دک فرمانده آنان بود ، غالب شده سپاه مزبور را در محل سادوا شکستی سخت دادند و سیصد هزار تن اطریشی را اسیر کرده ۱۸۷ توپ بغنیمت گرفتند (۳ ژوئیه ۱۸۶۶) . در جنگ سادوا ۳۱۰۰۰ تن از سپاهیان اطریش و ۱۰۰۰۰ نفر از لشکریان پروس مجروح و مقتول شدند .

صلح یراک پس از جنگ سادوا دولت اطریش را یارای مقاومت نماند ، چنانکه سپاه پروس در ظرف سه هفته برود دانوب و سرحد هنگری رسید و قسمتی از آن سپاه نیز تا شصت هزار متری شهروین پیشرفت . پس دولت اطریش ناگزیر درخواست

صلح کرد و معاهده ای بین دولتین در شهر پراگ^۱ منعقد گردید
(۲۳ اوت ۱۸۶۶) .

بموجب معاهده پراگ اطیش با انحلال اتحادیه آلمان موافقت
کرد و خود را بکباره از اتحادیه مزبور خارج شمرد و نیز موافقت
نمود که دولت پروس هر يك از دول شمالی رود من^۲ را که
مایل باشد ضمیمه خاك خویش نماید و بدینخواه خود از دول آلمان
اتحادیه جدیدی تشکیل کرده ریاست آنرا بعهده گیرد .

دولت پروس در فتح سادوا که تمام دول معظم اروپا
عال غلبه پروس را هراسان ساخت . مرهون وجود مارشال رون
وزیر جنگ و ملتکه^۳ رئیس ارکان حرب سپاه آن مملکت است .
چه رون بنیان قوای لشکری پروس را استوار ساخت و ملتکه از
طریق تدبیر پیش از آنکه جنگ پروس و اطیش آغاز شود ، سپاه
مملکت را آماده ساخت و هنگام جنگ نیز از وسائل جدید ارتباط
مانند راه آهن و تلگراف استفاده کرد و بدین طریق پیش از آنکه
دشمن آماده دفاع باشد ، چنان بروی حمله برد که او را یارای
پایداری نماند . علاوه برین اسلحه سپاهیان پروس و اطیش را
اختلاف بسیار بود . لشکریان پروس با تفنگی مسلح بودند که در
هر ثانیه پنج یا شش گلوله مینداخت ، در صورتیکه تفنگهای اطیش
در هر دقیقه بیش از يك گلوله خالی نمیتوانست کرد ، بهمین سبب
چنانکه سابقاً گذشت ، تلفات اطیش تقریباً سه برابر پروس بود .
گذشته ازین جمله در سرزمین اطیش بواسطه اختلاف نژاد و
زبان و غیره اصولاً ملل مختلفه آن مملکت باستقلال دولت امپراطوری
دلبستگی نداشته و فتح یا شکست دولت در دیده آنان یکسان بود .

بالجمله در نتیجه فتح سادوا و معاهده پراك دولت پروس
 نتائج غلبه پروس
 دوك نشينهاى شلسويك وهلسناين وممالك هانور و
 فرانكفورسورلومن و برخى نواحى ديگر را ضميمه خاك خود كرد
 و ازين طريق پنج ميليون بر جمعيت آن ييفزود و از جانب مغرب با
 فرانسه همسايه گشت . سپس سيسمارك از ممالك شمال رود رين
 اتحاديه جديدى بنام اتحاديه آلمان شمالى تشكيل كرد (آوريل ۱۸۶۷)
 كه ۲۲ مملكت يعنى تمام دول آلمان غير از دول جنوبى و مملكت
 باوير و هامبورك و گراندوشه باد در آن شركت داشتند . اتحاديه
 جديد را يك مجلس و يك رئيس بود . **مجلس اتحاديه** ^۱ از
 وكلاي تشكيل ميشد كه بنا بر آراء عمومى ملت آلمان انتخاب
 ميشدند و مجلس مزبور وسيله ارتباط ملل ممالك مختلفه آلمان كه
 از آن پس همگى چون ملتى واحد بشمار مى آمدند بود . ضمناً مجلس
 ديگرى بنام **شوراي اتحاديه** ^۲ نيز تأسيس گشت كه فى الحقيقه نظير
 مجلس اتحاديه سابق بود و اعضاي آن نمايندگان حكومات مختلفه آلمان
 بودند . رياست اتحاديه جديد نيز موروثى بود و رئيس مزبور بكمك
صدراعظم اتحاديه تمام امورى را كه مربوط بسياست خارجى اتحاديه
 بود مستقيماً اداره ميكرد . قواى لشكرى اتحاديه نيز از سپاهيان تمام
 دول عضو اتحاديه تشكيل مى يافت كه همگى بصورت لشكريان پروس
 در مواقع صلح و جنگ مطيع فرمان رئيس اتحاديه بودند . مخارج
 مشترك اتحاديه و مخصوصاً مخارج لشكرى را نيز عموم دول متحده
 مشتركاً بنسبت جمعيت خوبش مى پرداختند . بنا برين استقلال داخلى
 تمام دول منحلده كمافى السابق محفوظ بود ، لكن چون همگى رئيس

و سپاهی مشترك داشتند جمع آنان از لحاظ سیاست خارجی چون دولتی واحد بشمار میرفت .

پس از تشکیل اتحادیه جدید ریاست موروثی آن پادشاه پروس واگذار شد و آن پادشاه فرمانده ۸۰۰،۰۰۰ سپاه گردید . سایر ممالك آلمان مانند باویر و وورتامبر و گران دوشه بادهم ، که در اتحاد ممالك شمالی شرکت نداشتند ، هر يك جدا گانه با دولت پروس متحد شده سپاهیان خود را هنگام جنگ با اختیار آندولت نهادند و بدین طریق دولت پروس تقریباً دارای يك میلیون سپاه منظم گردید . در صورتیکه هبچیک از همسایگان آندولت را چنین سپاهی آماده نبود .

۳- جنگ فرانسه و آلمان

پس از جنگ اطریش و غلبه پروس ، بیسمارک جنگ پروس و فرانسه را نیز لازم میدید ، چه میخواست بدینوسیله در آلمان وحدت حقیقی ایجاد کند و با تحريك عداوت فدیمی آلمان و فرانسه ، کینه‌ای را که ملل جنوبی آلمان از پروس در دل داشتند از خاطر آنان دور سازد . لکن چون برای ایجاد جنگ آلمان و فرانسه بهانه‌ای لازم بود بیسمارک بزبردستی از حوادث استفاده کرد و بهانه‌ای تولید نمود .

مقدمات پس از فتح سادوا و غلبه پروس بر سبسنمداران اروپا جنگ

فرانسه و پروس را نیز پیش‌بینی کردند و این امر چنان

حك مسلم می‌نمود که هیئت وزراء فرانسه تجهیز سپاه را

لازم دید و صدور فرمان آنرا از ناپلئون سوم خواستار شد . لکن

ناپلئون که میخواست حتی الامکان در مخارج مملکتی صرفه جوئی

کند و بواسطه کسالت و ضعف مزاج نیز از جنگ هراسان بود بدان

امر تن نداد و بر آن شد که خطر جنگ را از طریق مسالمت و صلح

جوئی بر طرف سازد ، لکن در همان حال مرتکب خطبی عظیم گشت

و با آنکه از کینه ملت آلمان نسبت بفرانسه آگاه بود از یسمارک خواستار شد که بانضمام قسمتی از سرزمین باویر و شهر مایانس^۱ بفرانسه موافقت کند (۵ اوت ۱۸۶۶) ولی یسمارک بدو جواب داد که « چنین درخواستی بمنزله اعلان جنگست » و ناپلئون ناچار از مقصود خویش چشم پوشید .

موضوع انضمام در ۲۰ ماه اوت ۱۸۶۶ ناپلئون در صدد بر آمد که لوکزامبورک را تصرف کند و به یسمارک وعده لوکزامبورک داد که اگر دولت پروس با این امر موافقت نماید او نیز با هرگونه مداخلات پروس در ممالک جنوبی آلمان موافقت خواهد کرد . یسمارک بدون آنکه ناپلئون را مایوس سازد مخفیانه نیات وی را بسلاطین باویر و ووتمبر اطلاع داد و بدینطریق در ممالک جنوبی آلمان نیز از فرانسه کینه ای ایجاد نمود و همین امر موجب اتحاد ممالک جنوبی آلمان با ویلهلم اول گردید .

گRAND DUCHÉ DE LUZEMBOURG بموجب معاهدات ۱۸۱۵ ملک شخصی پادشاه هلند بود ، لکن در همانحال از جمله ممالک متحده آلمان نیز محسوب میشد و پایتخت آن یکی از قلاع مستحکم آلمان شرقی و در تصرف سپاهیان پروس بود . مذاکرات ناپلئون و یسمارک در باب انضمام لوکزامبورک بفرانسه تا آغاز سال ۱۸۶۷ ب نتیجه نرسید . در ماه ژانویه این سال گیوم سوم پادشاه هلند بواسطه مناسبات دوستانه ای که با ناپلئون داشت ، راضی شد که GRAND DUCHÉ DE LUZEMBOURG را بنودمیلیون فرانک بفرانسه بفروشد . لکن این امر نیز انجام نگرفت ، چه انتشار خبر آن در آلمان هیجانی عظیم پدید آورد و یسمارک پادشاه هلند را مجبور کرد که از فروش لوکزامبورک چشم پوشد ، و بیم آن بود

که مناسبات سیاسی فرانسه و پروس قطع گردد، ولی چون هیچیک از دولتهای خود را آماده جنگ نمی‌دید. طرفین طریق مسالمت پیمودند و در کنفرانس بین‌المللی لندن قرار بر آن نهادند که سباهیان پروس از لوکزامبورگ خارج شوند و قلعه نظامی آن ویران گردد و گراندوشه مزبور بدولت مستقل بیطرفی مبدل شود و دول معظمه اروپا بیطرفی دائمی آنرا ضمانت کنند (۱۱ مه ۱۸۶۷)

موضوع سلطنت در ماه سپتامبر ۱۸۶۸ در سرزمین اسپانی انقلابی روی داد که منجر بشعید ملکه ایزابل دوم دختر اسپانی و جانشین فرد بناند هفتم گردید و رؤسای انقلاب که از آنجمله یکی مارشال پوریم^۲ نامداشت در صدد انتخاب شاه جدیدی بر آمدند. از پنجم اکتبر ۱۸۶۸ در ضمن اسامی اشخاصیکه نامزد سلطنت اسپانی بودند نام پرنس لئوپولد^۳ بسرعم پادشاه پروس نیز بمیان آمد و انتشار این خبر موجب اضطراب حکومت فرانسه گشت. چهره گالا یکی از شاهزادگان پروس بسلطنت اسپانی میرسید. فرانسه از دو جانب محصور حکومت خانواده هوهنزولرن^۴ میشد و مملکت مزبور سخت در خطر میفتاد. بهمین سبب نیز ناپلئون بیدرنک پادشاه پروس اطلاع داد که انتخاب مزبور بر خلاف مصالح فرانسه است و رد آن مقام را از جانب پرنس لئوپلد خواستار شد. لئوپلد نیز چون اسپانیالیها در ماه سپتامبر ۱۸۶۹ رسماً مقام سلطنت را بدو تفویض کردند از قبول آن خودداری کرد.

بیسمارک از مداخله ناپلئون در امر انتخاب پادشاه اسپانی دریافت که ازین طریق آتش جنگ فرانسه و پروس را روشن میتواند کرد، پس نهانی در موضوع سلطنت اسپانی مداخله نمود و بوسائل گوناگون

زعمای اسپانیول را وادار کرد که بار دیگر در ماه فوریه ۱۸۷۰ قبول سلطنت آنمملکت را از لئوپلد خواستار شدند و از جانب دیگر لئوپلد را بعنوان اینکه قبول مقام مزبور، از لحاظ حفظ منافع آلمان بروی واجبست بدان امر راضی نمود. بالتیجه در ۲۴ ماه مه ۱۸۷۰ لئوپلد رسماً تاج سلطنت اسپانی را « برای اینکه خدمتی بوطن خود کند » پذیرفت و بادشاه پروس نیز با پادشاهی وی موافقت کرد. لکن دولتین پروس و اسپانی اینموضوع را تا یکماه از سائر دول مخفی داشتند و ناگهان در دوم ژویه آنرا آشکار ساختند.

چون خبر قبول سلطنت اسپانی از جانب لئوپلد، در فرانسه انتشار یافت در مجلس و محافل سیاسی اضطراب و هیجان تازه ای پدید آمد و حکومت فرانسه بیدرنک بسفیر خود در آلمان که بندتی^۱ نامداشت دستور داد که نزد وایلهم رفته رسماً استعفاء لئوپلد را از مقام سلطنت اسپانی درخواست کند. مع هذا هیچیک ازدولتین فرانسه و پروس مایل بچنک نبود. چنانکه مخصوصاً ناپلئون برای جلوگیری از حدوث چنک دول اطربش وانکلیس وروس را بر آنداشت که دوسانه باوایلهم اول مذاکره کردند و لئوپلد را بار دیگر از سلطنت اسپانی منصرف ساختند.

پس از رد سلطنت اسپانی از جانب لئوپلد چنک فرانسه و پروس ظاهراً بعید بنظر میرسید و ناپلئون نیز کاملاً ازین پیش آمد راضی بود. لکن برخی از اطرافیان وی و مخصوصاً ملکه از لحاظ اغراض شخصی چنک دولین را لازم می شمردند. ملکه معتقد بود که هرگاه ناپلئون بادوات پروس نبجنگد و باغلبه بر آندولت قدرت نمائی نکند، فرزند وی پس از مرگ پدر بسلطنت نخواهد رسید.

بالاخره ناپلئون را برآن داشتند که موضوع ختم شده را تجدید کرد و دوک دوگرامون^۱ وزیر خارجه فرانسه بدستور وی در روز ۱۲ ژوئیه ۱۸۷۰ به بندتی تلگراف کرد که نزد پادشاه پروس رفته از جانب دولت فرانسه ازو قول رسمی بگیرد که « مجدداً با انتخاب لئوپلد به سلطنت اسپانی موافقت نخواهد کرد »، لکن پس از مخابره تلگراف مزبور ناپلئون چون از جنگ بیزار بود ، مصمم شد که جواب پادشاه پروس هرچه باشد دیگر موضوع را دنبال نکند .

روز سیزدهم ژوئیه بندتی ویلهلم را در قریه امس^۲ ، که محل آبهای معدنیست ، ملاقات کرد و او را از درخواست دولت فرانسه آگاه ساخت . ویلهلم که موضوع را ختم شده مینداشت ، از تجدید آن متعجب شد و قبول درخواست فرانسه را امکان ناپذیر شمرد . لکن به بندتی گفت که پس از چند ساعت استعفای رسمی لئوپلد را از سلطنت اسپانی بدو اطلاع خواهد داد .

در ضمن اینوقایع دوک دوگرامون بسفیر پروس در پاریس تکلیف کرد که پادشاه پروس را بارسال مراسله ای بعنوان امپراطور فرانسه « مبنی بر اظهار تأسف از پیش آمد اخیر و اظهار خوشوقتی ازینکه موضوع سلطنت اسپانی بدلخواه ناپلئون انجام یافته است » وادار سازد . سفیر پروس نیز فوراً اینموضوع را بویللم تلگراف کرد و تلگراف وی ظهر روز سیزدهم ژوئیه ، یعنی همانروزی که پادشاه پروس بندتی را ملاقات کرده بود به امس رسید . ویلهلم از تکلیف وزیر خارجه فرانسه که توهینی بمقام وی بود ، سخت خشمگین شد و چون استعفای رسمی لئوپلد از سلطنت اسپانی بدورسید ، بجای

آنکه بندتی را احضار کند ، اورا بتوسط آجودان مخصوص خویش از وصول استعفا نامه آگاه ساخت وبدو پیغام داد که « جز آن چیزی برای سفیر نخواهد فرستاد ». مع هذا باز بندتی بوسیله آجودان مخصوص با پادشاه پروس مذاکره کرد وبالاخره در ساعت شش همانروز ویلهلم وعده داد که باستعفای لئوپلد موافقت کند . بندتی نیز بدین حد قناعت نمود وبدینطریق خطر جنگ فرانسه وپروس بازاز میان برخاست . در همانحال بیسمارک در برلن برافروختن آتش جنگ مشغول بود . بعد از ظهر همانروز هنگامیکه با **رون و ملتکه** صرف ناهار اشتغال داشت از شاه تلگرافی بدو رسید که حاکی از تفصیل ملاقات وی بابندتی ومضمون پیغام او بسفیر فرانسه توسط آجودان مخصوص خویش بود . پس از قرائت تلگراف مزبور **رون و ملتکه** یکباره حیران شدند . چه باستعفای لئوپلد جنگ فرانسه وپروس که آرزوی آنان بود امکان ناپذیر مینمود . لکن بیسمارک بیدرنک قلم برداشته در عبارات تلگراف شاه اندک تغییری داد و آنرا بدین صورت در آورد که «سفیر فرانسه از اعلیحضرت پادشاه پروس اجازه خواست تا از جانب ایشان بدولت خود اطلاع دهد که من بعد بهیچوجه با سلطنت افراد خانواده هوهنزولرن در اسپانی موافقت نخواهند کرد . لکن اعلیحضرت درخواست ویرارد کرده دیگر اورا بحضور خویش نپذیرفند و بتوسط آجودان خود بدو اطلاع دادند که دیگر با او کاری ندارند » . سپس تلگرافی را که بدینگونه تغییر داده بود عیناً به سفرای پروس در ممالک خارجه مخابره کرد وسواد آنرا برای جرائد برلن فرستاد .

انتشار خبر مزبور . چنانکه بیسمارك مایل بود ، درفرانسه و آلمان هیجان و غوغائی پدید آورد . مردم آلمان بگمان اینکه دولت فرانسه بشاه آنان توهین کرده است برآندوات خشمگین شدند و ملت فرانسه بتصور اینکه پادشاه پروس احترام سفیر او را رعایت ننموده است درغضب شد . شدت خشم طرفین چنان بود که در آلمان دولتهای جنوبی یعنی مخالفین پروس مانند ووتانمبر و باویر و بادن نیز جنگ بافرانسه را کمر بستند و در فرانسه مردم بسفارت آلمان ریخته درو پنجره آنرا بشکستند .

نابلیون پیش از آنکه بجنگ پردازد باوزراء خود مشورت
ظهور جنگ کرد . وزیر جنگ و خارجه و برخی دیگر از وزراء که مایل بجنگ بودند بدو اطمینان دادند که فرانسه فاتح خواهد گشت . وزیر جنگ مطمئن بود که در ظرف پانزده روز ۸۰۰۰۰ سپاهمیا خواهد کرد و وزیر خارجه یقین داشت که پس از چند ساعت دول اطریش و ایتالیا را با فرانسه متحد خواهد ساخت و ممالک جنوبی آلمان را نیز لاقلاً بر آن خواهد داشت که بیطرفی اختیار کنند . بالاخره روز سه شنبه ۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ نابلیون رسماً بدولت پروس اعلان جنگ داد . ولی جنگ پانزده روز بعد (۲ اوت) آغاز شد و تا ششماه دوام یافت .

جنگ ششماهه پروس و فرانسه را بدو دوره تقسیم باید کرد ، یکی جنگ نابلیون سوم که مدت آن یکماه بود و بشکست سپاهیان فرانسه و انقلاب ۴ سپتامبر پاریس و خلع نابلیون از سلطنت منجر شد و یکی دفاع ملت فرانسه که دوران آن پنجماء بود و باز بشکست فرانسه منتهی گردید ،

اتحاد فرانسه باطریش وایتالیا ، برخلاف تصور وزیر خارجه صورت نگرفت ، چه پوست^۱ صدر اعظم اطریش میخواست از حوادث استفاده کند و با دولت غالب متحد شود . بنابراین پیش از وقوع جنگ و تشخیص قوای طرفین حاضر بمقدمه معاهده نبود . بعلاوه آلکساندر دوم پادشاه روسیه نیز . که خواهر زاده ویلهلم بود و بدو علاقه تام داشت ، فرانسوا ژرف اخطار کرد که هرگاه اطریش بافرانسه متحد شود روسیه نیز پیروس خواهد پیوست . درایتالیا نیز ویکتورامانوئل حاضر شد که اگر فرانسه رسماً بانضمام ایالت رم بساردنی موافقت کند با آندولت برضد پروس متحد شود . لکن ناپلئون بعنوان اینکه « برای حفظ شرافت فرانسه در ساحل رن از شرافت فرانسه در ساحل تیر چشم نمیتواند پوشید » بدان امر تن نداد .

سپاه فرانسه نیز برخلاف آنچه وزیر جنگ آنمملکت (مارشال لوبوف^۲) گفته بود از ۲۰۰،۰۰۰ تجاوز نکرد . در صورتیکه سپاهیان آلمان در ساحل چپ رود رن ۵۰۰،۰۰۰ نفر بود .

بالحملة سپاهیان آلمان در ماه اول جنگ یعنی زمانیکه ناپلئون سوم هنوز امپراطور بود ، بواسطه فنوحاتی که در ویسمبورگ^۳ (۴ اوت ۱۸۷۰) و فرشوویلر^۴ (۶ اوت) نصب آنان گشت ابالت آلزاس را تصرف کردند و نیز بواسطه فنوحات فرباک^۵ (۶ اوت) و جنگهای برنی^۶ (۱۴ اوت) و رزفویل^۷ (۱۶ اوت) و سن پریوا^۸ (۱۸ اوت) و محاصره قسمت معظم سپاه فرانسه در شهر میس^۹ برایالت لرن تسلط یافتند . سردار سپاه فرانسه در میس مارشال بازن^{۱۰} نام داشت که

۱ - Beust . ۲ - Marechal le Baul . ۳ - Wissembourg . ۴ - Fiaschviller . ۵ - Forbach . ۶ - Borny . ۷ - Rezonville . ۸ - Saint - Privat . ۹ - Metz . ۱۰ - Bazame .

پیش از آن در جنگهای کریمه و مکزیک فرانسه خدماتی کرده بود، لکن در مسی بوطن خیانت کرد و چون در میان سپاه آلمان، که فردریک شارل فرمانده آن بود، محصور شد، برای نجات سپاهیان خود بهیچوجه اقدام مؤثری نکرد و چون ناپلئون در نتیجه انقلاب پاریس مخلوع شد، بجای آنکه مطیع جمهوری طلبان و ملت فرانسه گردد، شخصاً بابسمارك مذاکرات صلح پرداخت و بالاخره چون سپاهیان او را آذوفه ای نماید ناچار شهر را تسلیم کرد. بالنتیجه ۱۷۳۰،۰۰ تن از لشکریان فرانسه اسیر شدند و سپاهیان آلمان ۵۶ یرق و ۱۵۷۰ توپ و ۲۶۰ هزار نفك و ۲۴ میلیون فشنك بقتیمت بردند (۲۷ اکتبر ۱۸۷۰).

زمانیکه سپاه مس در محاصره بود، در محل سدان^۱ نیز ۱۲۴،۰۰۰ تن از لشکریان فرانسه بسرمداری **ماك ماهون**^۲ محصور شدند و ماك ماهون در آئجنك مجروح شد و ۱۷۰،۰۰ نفر از فرانسویان بهلاکت رسیدند. بالاخره ناپلئون که خود در آئجنك حاضر بود از دشمن امان خواست و فلعاً سدان را با سپاهبانی که در آنجا بودند به ملتکه تسلیم نمود و خود وی نیز اسبر و مجبوس گشت (۲ سپتامبر).

شکست سپاهیان ناپلئون سه علت داشت: اول قلت
عده آنان که در غالب جنگها نغریباً عشر لشکریان
دشمن بود دوم بدی اساحه فرانسه و دبر
علل تنكس
راسه
رسیدن فشنك سپاه بو اسطه کمی وسائل حمل و نقل. سوم لاق
تبودن سرداران فرانسوی و تنست رأی اسان.

توپهای فرانسه در جنك ۱۸۷۰ برخلاف توپهای آلمان سربر بود و بدینواسطه خالی کردن آن دیر انجام میگرفت. علاوه برین

تیررس توپهای فرانسه قرار گرفته سپاهبان آن مملکت را گلوله باران میکرد . معهذا شکست فرانسه بیشتر بواسطه بی اطلاعی ونالایق بودن سرداران سپاه روی داد .

حکومت دفاع چون خبر تسلیم قلعه سدان پاریس رسید ، مردم آنشهر سریشورش برداشتند و در چهارم سپتامبر ملی جمعی مسلح بمجلس شتافته عزل شاه را خواستار

شدند . سپس سه تن از وکلای مجلس موسوم به **ژول فاور**^۱ و **گامبتا**^۲ و **ژول فری**^۳ ببلدیه شهر رفته رسماً جمهوری بودن حکومت فرانسه را اعلام نمودند . لکن برای اینکه حکومت انقلابی بدست سوسیالیستها نیفتد حکومتی بنام **حکومت دفاع ملی** مرکب از یازده نفر وکیل از وکلای پاریس تشکیل کردند و ژنرال **تروشوا** حاکم شهر را برباست حکومت مزبور برگزیدند . انقلاب پاریس بدون اینکه قطره خونی ریخته شود انجام یافت و همانروز ملکه فرانسه از پاریس گریخته بانگلستان پناه برد .

محاصره در زمان تشکیل حکومت دفاع ملی فرانسه را فقط ۹۵۰۰۰ سپاه بود که افراد آن در پاریس و ایالات پاریس مملکت پراکنده بودند . معهذا حکومت جدید اعلان کرد که دست از جنگ نخواهد کشید و بتسلیم «یک وجب از خاک فرانسه یا یک سنک از قلاع مملکت تن نخواهد داد» .

یس ازفتح سدان سپاه آلمان شهر پاریس را محاصره کرد و قصر ورسای را مرکز ارکان حرب خویش ساخت (۱۹ سپتامبر) . سرداران آلمانی دویست هزار پیاده وسی و چهار هزار سوار بانهدتوپ بمحاصره پاریس گماشته بودند و گمان داشتند که آنشهر را در ظرف

چهار هفته تسخیر می‌توانند کرد ، لکن پاریس چهار ماه مقاومت نمود .
زمانیکه آلمانها پایتخت فرانسه را محصور نمودند ، در آنشهر
از افراد سپاه و داوطلبان و غیره قریب ۵۰۰۰۰۰ مرد آماده جنگ بودند ،
ولی این عده فی المثل سیاهی اشکر بود و در آرمیان مرد جنگی
کمتر یافت میشد مردم پاریس چندین بار از شهر خارج شده بردشمن
حمله بردند ، لکن هربار بواسطه عاری بودن از فنون جنگ و نداشتن
سرداران قابل شکست یافتند و بالاخره چون زمان محاصره بطول
انجامید و سال ۱۸۷۱ در رسید ، سپاه آلمان بگلوله باران کردن شهر
پرداخت و در ظرف چند روز ۱۵۰۰۰ گلوله بر سر مردم پاریس
فرو ریخته چهار صد نفر را از پای در آورد . ضمناً دوام محاصره
موجب قحط و غلا گردید ، چنانکه موش خانگی در پایتخت فرانسه
ده فرانک ارزش یافت و چون در زمستان سخت آنسال چوب و زغال
نیز نایاب بود جمعی از سرما بهلاکت رسیدند .

بالاخره در ۲۳ ژانویه ۱۸۷۱ ، چون قحطی سخت شد ،
ژول فاوور که یکی از اعضاء حکومت دفاع ملی بود از جانب مردم
شهر پاریس بدسر ورسای رفته از بیسمارک درخواست صلح کرد .
بیسمارک نیز بشرط گرفتن اسایحه سپاهیان شهر و تصرف تمام قلاع
پاریس و دریافت ۲۰۰ میلیون غرامت بصلح راضی شد و حکومت دفاع
ملی نیز ناچار برای آنکه آذوقه ا ، بشهر رساند شرائط وی را
پذیرفت .

در همانحال مردم فرانسه نیز با سپاهیان آلمانی می جنگیدند
گام بتا که از اعضاء حکومت دفاع ملی بود ، در نهم اکتبر ۱۸۷۰
بابالون از شهر پاریس بشهر تور رفته ، بزبردستی ۶۰۰۰۰۰ سپاه

از مردم ایالات گرد آورد و سپاه مزبور در چندین محل بالشکریان
آلمان مصاف داد ، لکن باز بعلت اینکه افراد آن جنک آزموده
نبودند و آنانرا سرداران ماهر و اسلحه کامل نبود در همه جاشکست یافتند.
صلح فرانکفورت حکومت دفاع ملی چون فقط نماینده شهر پاریس بود
و نمیتوانست مستقیماً با آلمان صلح کند ، پس از
صلح پاریس در صدد تشکیل مجلس ملی بر آمد. ضمناً تی‌پرو و
ژول فاور در قصر ورسای بایسمارک بمذاکرات مقدماتی پرداختند
(۲۶ فوریه) و بالاخره در دهم ماه مه ۱۸۷۱ مصالحه رسمی در
شهر فرانکفورت صورت گرفت. بموجب مصالحه مزبور تمام ایالت
آلزاس و قسمت شمالی ایالت لرن با قلعه مسی که جمعاً قریب
۱۶۰۰۰۰ جمعیت داشت ، بآلمان تسلیم شد و دولت فرانسه متعهد
گشت که مبلغ پنج میلیارد نیز بعنوان غرامت جنک بدشمن پردازد ، و
قرار بر آن نهادند که تا مبلغ مذکور پرداخته نشده است جمعی از
سپاهیان آلمان در نواحی شمالی و شرقی فرانسه بمانند و مخارج
آنان از خزانه آنمملکت تأدیه شود .

تأسیس امپراطوری آلمان

در ضمن جنک فرانسه وپروس وحدت آلمان نیز انجام یافت.
چه در ماه نوامبر ۱۸۷۰ ممالك جنوبی آلمان نیز باتحادیه دول شمالی
پیوستند و بالذبحه عنوان اتحادیه دول آلمان بعنوان امپراطوری آلمان
تبدیل شد . در روز ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ ویلهلم اول در قصر ورسای
مجلس جشنی برپا کرد و در آنمجلس سلاطین ممالك مختلفه آلمان
رسماً او را بامپراطوری سراسر آلمان برگزیده درین باب سوگند
یاد کردند . از آن پس امپراطوری در خانواده هوهنزرن موروثی
گشت و از ممالك مختلفه آنسرزمین دولتی واحد تشکیل یافت .

فصل هشتم

مسئله مشرق -

از اواسط قرن نوزدهم که دوات امپراطوری روم سر می‌مغرض شد و ترکان عثمانی بر سبزه جزیره بالکان و سواحل دریای سیاه و بحر الرود دست یافتند. اخذ دولت و کمکهائی چند بین ممالک اروپا و دوات عمار روی داد که مورخین آنجه را مسئله مشرق ۱ عنوان کرده‌اند. استقرار ترکان در شبه جزیره بالکان و حوالی دریای سیاه و بحرالروم بگمان اروپائیان برای آنقطعه خطرناک بود و بهمین سبب ممالک معظمه اروپا پیوسته در صدد بودند که دست سلاطین ترك را از اروپا کوتاه کنند. مسئله مشرق را تا آغاز قرن نوزدهم اهمیت بسیار نیست، چه تا آنزمان دولت عثمانی هنوز توانا بود و با دولین اطیش و روسیه که دشمنان زورمند او بودند مقابله می توانست کرد. لکن از آغاز قرن نوزدهم، بواسطه املاکات متعددی که تحریک ممالک اروپائی در خاک عثمانی روی داد و منتهی بنجریه آنممالک گردید، مسئله مشرق اهمیت خاص یافت.

امپراطوری عثمانی در آغاز قرن نوزدهم ممالک عثمانی مرکب بود از شبه جزیره بالکان در اروپا، آسیای صغیر و در آغاز قرن نوزدهم ارمنستان و شام و فلسطین و بن النهرین و عربستان در آسیا و مصر و طرابلس غرب در افریقا. و مردم این ممالک جماعی سلطان را امیرالمؤمنین خوانده لاقول در امور مذهبی اطاعت او را بر خود واجب می‌شمردند.

در سراسر خاک عدائی استبداد مطلق حکمروائی داشت.

سلطان در جان و مال رعایا مختار بود و بدستکاری وزیر اعظم و چنان وزیر بر مملکت حکومت میکرد. ممالك امپراطوری بولایات مختلف تقسیم شده بود و حکمران هر ولایت را والی یا پاشا میخواندند پاشایان عثمانی در قرون هفدهم و هجدهم که سلطان قدرت کامل داشت مطیع فرمان وی بودند، لکن در آغاز قرن نوزدهم که از قدرت سلطان نامی بیش باقی نمانده بود، هر يك از ایشان در قلمرو حکومت خویش بخيال استقلال افتاد و سر از اطاعت احکام سلطان پیچید. سپاه عثمانی مرکب از پیاده نظامیانی بود که آنانرا **ینی چری** یعنی سپاه جدید میگفتند ینی چریها در آغاز امر بسیار کار آزموده و جنگاور و رشید بودند چنانکه رشادت ایشان در ممالك اروپا مشهور بود، لکن در ابتداء قرن نوزدهم از شجاعت و رشادت در آنان اثری دیده نمیشد و جز تعصب و بیرحمی و جهل و مخالفت با اصلاحات لشکری هنری دیگر نداشتند.

احوال عیسویان در قرن نوزدهم با آنکه قریب سیصد سال از آغاز تسلط ترکان بر سواحل بحر الروم و دریای سیاه گذشت ممالك عثمانی بود، معهدا در اوضاع داخلی متصرفات ایشان هیچگونه تغییری بنظر نمرسید و سلاطین عثمانی نتوانسته بودند ملل مختلفاً مملکت را بملتی واحد تبدیل کنند. وحدت زبان و وحدت قوانین در ممالك عثمانی وجود نداشت و پس از سیصد سال هنوز رفتار مسلمانان با عیسویان رفتار غالب بر مغلوب بود.

سلطان بر رعایای عیسوی خویش بدیده دیگر می نگریست و در باره ایشان قوانین مخصوصی وضع کرده بود. مالیانی که از عیسویان گرفته میشد بمراتبش از آن بود که از مسلمانان می گرفتند عیسویان در زندگی عادی نیز سحت مقید بودند، چنانکه براسب نسنن و حمل اسلحه بر آنان ممنوع بود و اطاعت امر مسلمانان از حوائط وظائف ایشان سمار مرفت.

ملک عیسوی عثمانی عبارت بودند از رومانیها و بلغارها و صربها و یونانیها. رومانیها در شمال رود دانوب ساکن ولایات **بسارابی**^۱ و **مِلداوی**^۲ و **والاشی**^۳ بودند و وضع زندگانی ایشان از دیگر اقوام عیسوی بهتر بود، چه فقط خراجگزار سلطان بودند و حکومت ترک در امور داخلی آنان مداخله نمیکرد. **بلغارها** در جنوب دانوب در بلغارستان کنونی و **روملی**^۴ سکنا داشتند و مسکن **صربها** در صربی و ایالات **بسنی**^۵ و **هرزگووین**^۶ و **راسی**^۷ بود. یونانیان نیز در شبه جزیره بالکان و شبه جزیره **مره**^۸ و جزائر **ایونی**^۹ و مجمع-الجزائر دریای اژه^{۱۰} میزیستند.

در قرن نوزدهم ستمکاری سلاطین عثمانی و حکام آنان موجب طغیان ملل مختلفه سابق الذکر گردید. تحریکات روسیه و برخی دیگر از ممالک معظمه اروپا مانند فرانسه و انگلیس و اطریش نیز بر آتش طغیان آنان دامن زد و سرانجام بتجزیه امپراطوری عثمانی و ایجاد ممالک مستقله یونان و رومانی و صربی و بلغاری منتهی گشت. انقلاب صربها از میان ملل عیسوی مذهب عثمانی نخست اهالی صربستان سریشورس برداشتند. علت شورش آنان در آغاز و علل آن امر ستمکاری بنی چریها بود که علاوه بر مالیات مبالغ گزافی نیز بعنوانین مخلفه از زارعین صربی نزور میگرفتند. اهالی صربستان چون از ظلم بنی چریها بجان آمدند، بر آن شدند که شکایت بسطان برند، لکن این امر رؤسای بنی چری را بریشان خشمگین ساخت، چنانکه هفتاد و دو نفر از معارف آنانرا بگناه بقتل رسانیدند.

۱ - Bessarabie. ۲ - Moldavie. ۳ - Valachie. ۴ - Roumélie. ۵ - Bosnie. ۶ - Herzégovine. ۷ - Rascie. ۸ - Morée. ۹ - Ionie. ۱۰ - Egée.

ارتکاب این جنایت کاسه صبر وطن پرستان و آزادی خواهان صربستان را لبریز ساخت و آنانرا برضد حکومت عثمانی برانگیخت. مقصود انقلابیون در آغاز امر فقط کوتاه کردن دست تسلط یابی چربها بود و خود را کاملاً مطیع اوامر سلطان میشمردند، بیشوای آنان قیامی نداشت و در شجاعت و جسارت مشهور بود. قره ژرژ در ظرف چهار ماه تمام قلاعی را که در تصرف یی چربها بود بگرفت و دست آنانرا از ولایت بلغراد کوتاه کرد. سلطان عثمانی هم با انقلابیون روی موافقت مینمود. چنانکه چون رؤسای یی چربها از بلغراد گریختند، بنابر درخواست قره ژرژ جمله آنانرا دستگیر نموده تسلیم انقلابیون کرد و آنان آنجمله را بقتل رسانیدند. پس از آن نمایندگان سلطان از شورشیان خواهش کردند که چون بمقصود خود نائل آمده اند دست از سلاح برداشته بامور عادی خویش مشغول شوند. لکن اهالی صربستان بتسلیم اسلحه راضی نشدند و پس از یکسال در صدد تحصیل استقلال برآمدند. سلطان عثمانی نیز برضد ایشان اعلان جهاد کرد و در سال ۱۸۰۶ سپاهیان ترك از هرسو بصربستان حمله بردند. لکن قره ژرژ با ۷۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سوار و دو توپ که بانه درخت ساخته بود بریشان غایه کرد. و ترکان هزیمت شدند و ۳۰۰ توپ از آنان بدست شورشیان افتاد.

معاهده انقلابیون صربستان میدانستند که بالاخره با پایا قلیل خویش بر لشکریان ترك غالب نمینوانند شد و ازینرو در صدد پیدا کردن حامی و متحدی برآمدند و بآلکساندر اول سزار روسیه و پادشاه اطریش و ناپلئون متوسل شدند، لکن جز پادشاه روسیه کسی درخواست ایشان را اجابت نکرد. تزار روسیه چون خود در آنزمان با سلطان عثمانی در جنگ بود سپاهیان بصربستان فرستاده

قوای ترك را در هم شکست ولی چون در همانحال ناپلئون کبیر در صدد حمله بروسیه بود باچار در بخارست باسلطان صالح کرد (۱۶ مه ۱۸۱۲) و قرار بر آن نهادند که سلطان شورشیان صربی را عموماً عفو کند و آنانرا تا حدی در حکومت داخلی استقلال دهد، لکن همینکه روسیه با ناپلئون سرگرم جنگ گشت پادشاه عثمانی پیمان شکنی کرده سپاه بسیاری بصریستان فرستاد و انقلابیون را شکستی سخت داد، چنانکه قره ژرژ ناچار بخاک هنگری گریخت و دیگران تسلیم شدند (۲ اکتبر ۱۸۱۳).

استقلال پس از شکست شورشیان و تصرف صریستان سپاهیان ترك بقتل و غارت پرداختند و از هیچگونه ستمکاری درباره داخلی انقلابیون و بستگان آنان دریغ نکردند و حتی کودکان ایشانرا در آب جویان انداختند. بالنتیجه باز آتش انقلاب زبانه کشید و جمعی از شورشیان برباست میلوش ابرنویچ^۱ نام در چندین محل قوای ترك را در هم شکستند، و چون در همین حال ناپلئون در واترلو شکست یافت سلطان از بیم آنکه مبادا تزار نیز برو حمله کند با میلوش از در صلح در آمد و حاضر شد که صربستان را نیمه استقلال داخلی عطا کند. میلوش نیز بدین امر راضی شد و سلطان اجازه داد که مردم صربستان از میان خود رئیس انتخاب کنند و در امور قضائی و مالی آنسرزمین مداخله نمایند. پس میلوش برباست انتخاب گردید.

میلوش در دوران ریاست خویش باسلطان مبارزه کرد و از بروز انقلابات جدید ممانعت نموده بنیروی تدبیر برخورد صربستان بنزد و چون در سال ۱۸۲۹، چنانکه در صفحات بعد خواهد آمد، بین

سلطان و تزار روس مجدداً جنگی روی داد، یطرفی اختیار کرد. بالتیجه در سال ۱۸۳۰ سلطان فرمانی صادر نموده او را امیر صربستان لقب داد و امارت را در خانواده وی موروثی شمرده مالیاتی را که از مردم آنسر زمین میگرفت لغو نمود و بأخذ مبلغ سالیانه معینی قناعت کرد. بدینطریق مردم صربستان پس چهار صد سال زیر دستی و تحمل صدمات بی پایان آزاد شدند و خاك ایشان از تصرف عثمانی خارج شده تحت الحمايه آن دولت گشت.

انقلابات یونان

انقلابات یونان از فوریه سال ۱۸۲۱ آغاز شد و در سپتامبر ۱۸۲۹ بانجام رسید. انقلاب مزبور را نخست جمعی از یونانیان مقیم شهر ادسا بنیان نهادند و در آنشهر برای تهیه مقدمات آزادی یونان جمعیتی سری تشکیل کردند. دولت روسیه نیز نهانی با ایشان مساعدت مینمود و وسائل پشرفت مقاصد آنانرا فراهم میساخت، چنانکه جمعیت مزبور در ظرف پنج سال (از ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۰) هشتاد هزار نفر عضو یافت.

در سال ۱۸۲۰ پاشای املت اپیر^۱ یا یاشا نشین ژانینا^۲ که علی نامداشت و از راهزنی بدانمقام رسیده بود سر از اطاعت سلطان عثمانی پیچیده خود را مسنفل شمرد. سلطان محمود ثانی که پادشاهی فعال و در صدد تجدید قدرت از دست رفته عثمانی بود بر آن شد که علی را تنبیه کند، پس سپاه فراوانی بدفع وی فرستاده او را در ژانینا محاصره کرد و با آنکه علی از یونانیان استمداد نمود آنان نیز یاری وی برخاستند، او را مغلوب و مقتول ساخت. لکن این امر خود مقدمه انقلاب یونان گردید.

ظهور انقلاب تاریخ آزادی یونان را بدو قسمت باید کرد ، یکی جنگ یونانیان با ترکها که دوران آن قریب شش سال بود (فوریه ۱۸۲۱ تا اکتبر ۱۸۲۷)، و دیگری جنگ دول روس و فرانسه و انگلیس با عثمانی و مداخله ایشان در امور بالکان که دو سال دوام یافت و با استقلال یونان منتهی گردید (اکتبر ۱۸۲۷ تا سپتامبر ۱۸۲۹) انقلابیون یونان در آغاز امر از یکدیگر متفرق بودند و هر دهکده ای جداگانه با سپاه عثمانی میجنگید. ولی مقصود جمله گی آزادی یونان بود . از سال ۱۸۲۲ شورشیان باهم متفق شدند و متحداً در صدد تحصیل استقلال بر آمدند .

جنگ عثمانی و آزادی طلبان یونان چنانکه اشاره شد شش سال دوام یافت و طرفین از هیچگونه خونریزی و قساوت دریغ نکردند، چنانکه یونانیان چون بر شهر **تریپولیتزا**^۱ واقع در شبه جزیره **موره**^۲ غالب شدند ۱۲۰۰۰ مسلمان را سر بریدند و ترکان نیز بانقام این فعل ناپسند جزیره **شیو**^۳ را آتش زده ۲۳۰۰۰ تن از ساکنین آنرا کشتند و ۵۰۰۰۰ نفر را بر دگی فروختند .

تسال ۱۸۲۵ آزادی طلبان بواسطه اختلافات داخلی و رقابنها و حسادتهای سرداران سپاه ترك بر دشمن غالب بودند ، لکن در سال ۱۸۲۵ سلطان محمود از پاشای مصر **محمد علی پاشا** کمک خواست و محمد علی که لشکربانی کار آزموده و منظم داشت **ابراهیم پاشا** فرزند خویش را با (۱۷۰۰۰ سپاه) یاری سلطان عثمانی فرستاد و کار بر آزادی طلبان سخت شد . ابراهیم با سبه جزیره مره را باسانی تسخیر کرد و بر شهر **می سولوفی** هم که محکومین فاعه شورشیان بود پس از بازده ماه محاصره دست یافت و آنرا بزمصرف

شد (ژون ۱۸۲۷)، چنانکه هرگاه دول سه گانه سابق الذکر بیاری یونانیان بر نمی خاستند استقلال یونان امکان نا پذیر می نمود.

مداحه دول آزادی طلبان یونان از آغاز شورش در ممالک معظم اروپا خواهانانی یافتند و در انگلیس و آلمان و فرانسه و سوئیس و ممالک متحدۀ امریکا جمع بنهائی برای کمک مالی و تهیه اسلحه و افراد داوطلب تشکیل یافت. مخصوصاً نویسندگان و شعرا و بزرگان مدال که بر ادبیت و علوم یونان قدیم بدیده احترام میگر بستند با ایشان مساعدتهای فراوان کردند. چنانکه **لرد بایرن** شاعر معروف انگلیسی شخصاً بیاری آنان شافت و در محاصره شهر می سولونقی جان خود را فدای آزادی یونان کرد، و در فرانسه ساری از نویسندگان و رؤسای احزاب و سایر معارف مانند شانوبربان و لافایت و امثال ایشان در طریق مساعدت با آزادی طلبان کوشش بسیار نمودند.

لکن مساعدتهای مذکور جملهگی از جانب افراد ملت بود و دول اروپا رسماً بهیچوجه از شورشیان طرفداری نمیکردند، چه بنا بر عقیده منریخ معدودند که حکومت استبدادی را تفویت باید کرد و فکر آزادی خواهی را ترویج نباید نمود. ولی پس از آنکه آلکساندر اول تزار روسیه در سال ۱۸۲۵ در گذشت، جانشین وی نیکلای اول که در خیال تجزیه ممالک عثمانی بود از پیروی عقائد منریخ جنم پوشیده بیاری یونانیان برخاست و چون دولت انگلیس را درین امر ذبنفع میدید با آندولت نیز مذاکره کرد و بالاخره شارل دهم پادشاه فرانسه را هم با خود متفق ساختند و دول سه گانه بموجب معاهده ای که در لندن منعقد شد (۶ ژوئیه ۱۸۲۷) سه سالان عثمانی اخطار کردند که هرگاه یونان را نیز مانند صربستان استقلال

داخلی عطا نکند بچنگ خواهند پرداخت .

چنگ
ناوارن
سلطان عثمانی بر اخطار دول سه گانه وقعی تهاد و
دول مزبور کشتیهای جنگی خویش را بسواحل عثمانی
فرستادند . دولتین عثمانی و مصر قوای بحری خود
را که مرکب از هشتاد کشتی مختلف با ۲۴۰۰ توپ بود در آغاز
ماه اکتبر در خلیج کوچک **ناوارن** ۱ گرد آورده بودند . کشتیهای
جنگی دول سه گانه که جمعاً ۲۶ فروند و دارای ۱۳۰۰ توپ بود
مدخل خلیج را گرفته راه عبور بر کشتیهای عثمانی و مصر بستند و
در روز ۲۰ اکتبر ۱۸۲۷ جنگ سختی بین قوای طرفین روی داد
که پس از چهار ساعت بانهدام ۶۰ کشتی ترك و قتل ۶۰۰۰ زن از
ترکان منتهی گردید .

سلطان پس این شکست سخت در خشم شد و بدول سه گانه
اخطار کرد که بایستی ازو معذرت خواسته غرامت کشتیهای وی را
پردازند و ضمناً مسلمین را برضد دولت روس بجهاد دعوت نمود،
لکن دولت فرانسه در جواب او سپاهیانی بشبه جزیره مره فرستاده
ابراهیم پاشا و سپاهیان مصر را از آنجا برون راند (اوت ۱۸۲۸)
و نیکلا تزار روسیه نیز باسلطان ازدر جنگ درآمد (آوریل ۱۸۲۸) .

جنگ روس
عثمانی
روس و عثمانی یکسال در زدو خورد بودند. لشکریان
روس در آغاز امر پیشرفت بسیار کردند و در اندک
زمانی بر ملدوای و والاشی دست یافته از رود دانوب
نیز فراتر رفتند . لکن ناگه مرضی بریشان تاخت و آنانرا از جنگ
باز داشت . معهذا در بهار سال ۱۸۲۹ مارشال **دیپچ** ۲ سردار روس
بزبردستی از جبال بالکان گذشته **ادرفه** را تسخیر کرد و چون

قسطنطنیه سخت در خطر افتاد سلطان ناچار درخواست صلح نمود .

در ۴ ماه سپتامبر ۱۸۲۹ دولتین در ادرنه با یکدیگر معاهده ادره صلح کردند و دو عهدنامه در آنجا منعقد گردید .

بموجب عهدنامه نخستین سلطان راضی شد که هر چه دول روس و انگلیس و فرانسه در باره یونان حکم کنند اطاعت کند . دول سه گانه نیز شبه جزیره یونان را با جزائر شرقی اطراف آن از امپراطوری عثمانی مجزا شمرده استقلال کامل عطا کردند .

بموجب معاهده ثانی دولت عثمانی اراضی مصب رود دانوب را بروسیه داد و متعهد شد که ۱۲۵ میلیون نیز بعنوان غرامت جنگ بردارد و قرار بر آن نهادند که تا مبلغ مزبور پرداخته نشده است ، قوای روس در ملداوی و والاشی بمانند . علاوه برین وضع سیاسی ایالات دوگانه مزبور نیز تغییر کرد و بآنها استقلال داخلی عطا گردید و مقرر شد که از آنپس مسلمانان در آندو ایالت مقیم نشوند .

اختلافات مصر و عثمانی

دو سال پس از جنگ روس و عثمانی دولت امپراطوری ترك بکشمکش دیگر دچار گشت و آن جنگ دولت مزبور با محمدعلی پاشا حکمران مصر بود که فرب دهسال دوام یافت و سر انجام باسقلال حقیقی مصر منتهی گردید .

محمدعلی پاشا
محمدعلی پاشا
بود زمانیکه نابالغون بمصر لشکر کشید . محمدعلی
از جانب سلطان مأمور آنسر زمین گشت و با کمال
شجاعت ما دشمن بکنگید و چون نابالغون از مصر بازگشت و ممالک
باز بر آنمملکت دست یافتند محمدعلی بامر سلطان بدفع ایشان
پرداخت و آنانرا بکلی قتل عام کرد و در سال ۱۸۰۵ (۱۲۱۶ هجری)

بحکومت مصر منصوب گشته حجاز و سودان را نیز تسخیر نمود و شهر خرطوم را در ملتقای نیل ایض و ازرق بساخت و لقب پاشائی یافت.



محمد علی پاشا از آغاز حکومت اشتیاق فراوانی بنرقی مصر و تهیه وسائل آبادی آنسرزمین داشت ، و برای انجام این مقصود از قرانسه مسنشاران و فضلائى چند طلبیده بنرمت مصریان همت گماشت . سپس برای اصلاح امر فلاحت جعفر قنوات و ترویج زراعت پنبه و گندم

محمد علی پاشا

پرداخت و نیز در اصلاح امور لشکری مصر رنج بسیار برد . چنانکه قوای بری و بحری وی محتاج الیه سلطان عثمانی گشت و سهامانوی شورشیان یونان را منکوب ساختند .

پس از آنکه محمد علی پاشا جمعی از لشکریان مصر را سرداری ابراهیم پاشا فرزند خود بکمک سلطان عثمانی ب یونان فرستاد و در نتیجه جنگ، ناوارن منحمل خسارات عظیم شد، از سلطان درخواست کرد که در عوض پاشائی و حکومت مصر را در خانواده وی موروثی

کند و حکومت سوریه را نیز بدو بخشید، لکن سلطان هیچیک از درخواستهای او را نپذیرفت . پس محمد علی پاشا بر آن شد که مقاصد خود را بزور سرنیزه انجام دهد و فرزند خود ابراهیم پاشا را با ۵۰۰۰۰ سپاه مأمور فتح شام نمود . ابراهیم پاشا نیز در اندک مدتی عکا و دمشق را مسخر کرده از جبال تروس بگذشت و در محل قونیه سپاهیان ترك را سخت درهم شکسته رو بجانب دریای مرمره و قسطنطنیه نهاد (۲۱ دسامبر ۱۸۳۲) .

مداخله دول پس از شکست قونیه سلطان محمود خان ثانی ناچار به نیکلای اول متوسل شد . نیکلا نیز موقع رامقتم اروپا شمرده ۱۵۰۰۰ سپاه بسواحل بغاز بوسفر فرستاد . دول انگلیس و فرانسه و اطریش از مداخله روسیه سخت مضطرب شدند و برای اینکه دست روسیه را زودتر از سواحل دریای مرمره کوتاه کنند، سلطان را مجبور کردند که در خواستهای محمد علی - پاشا را بپذیرد . سلطان نیز ناچار تن برضا داد و بموجب معاهده کوتاهیه (۵ مه ۱۸۳۳) حکومت شام و نواحی خلیج اسکندرون را نیز بمحمد علی پاشا بخشید و پاشای مصر از آن تاریخ بر مملکتی حکمران شد که اهمیت آن بمراتب از عثمانی بیشتر بود .

معاهده خونکار پس از معاهده کوتاهیه نیکلای اول ناچار سپاهیان خود را از سواحل بسفر احضار کرد ، لکن ضمناً اسکله سی در محل خونکار اسکله سی^۱ با سلطان عثمانی عهد اتحادی بست (۸ ژوئیه ۱۸۳۳) . بموجب عهدنامه مزبور دولت روسیه متعهد شد که هر گاه خطری متوجه عثمانی شود سپاهیان خود را بکمک سلطان فرستد و بدین طریق فی الحقیقه سلطان تحت الحمايه روسیه

گشت . دولت عثمانی نیز ملتزم شد که بغازهای داردانی و بسفر را بر جهازات جنگی عموم دول بجز روسیه ببندد و دریای سیاه را مأمن جهازات جنگی روسیه سازد .

معاهدهٔ خونکار اسکله سی در سیاست دول معظم اروپا سخت مؤثر افتاد و توجه آنانرا نسبت بأمور عثمانی بیشتر ساخت . از آن پس دول انگلیس و اطیش و فرانسه برای اینکه از مداخلات و نفوذ روسیه در امور عثمانی معانت کنند، خود از آندولت حمایت کردند و چنانکه خواهد آمد بکمک عثمانی باروسیه جنگ برداختند .

جک دوم پنجاه سال پس از معاهدهٔ کوتاهیه محمد علی پاشا بار دیگر ابراهیم پاشا را بفتح آسیای صغیر مأمور کرد
مصر عثمانی و این بار نیز ابراهیم پاشا ۱۰۰۰۰۰ سپاه ترک را در شمال

اسکندرون درهم شکسته ۱۲۰۰۰ نفر را اسیر کرد و ۲۵۰۰۰ تفنگ و ۱۶۰ توپ بغنیمت برد . چون خبر شکست سپاه ترک بقسطنطنیه رسید سلطان محمود از غصه بمرد و فرزند شانزده ساله اش عبدالعجید بجای وی نشست . در همانحال کاپیتان پاشا امیر البحر عثمانی نیز بوطن خبانت کرد و جهازات عثمانی را باسکندریه برده تسلیم محمد علی پاشا نمود . بنا برین امپراطوری عثمانی سخت در خطر افتاد و بیم آن بود که محمد علی پاشا قسطنطنیه را تسخیر کند و خلافت آل عثمان را منقرض سازد .

لکن دول معظم اروپا آسوده نشستند و مخصوصاً انگلیس و اطیش از ترس آنکه مبدا دولت روسیه بعنوان حمایت عثمانی و بموجب عهدنامهٔ خونکار اسکله سی قسطنطنیه را تصرف کند ، سایر دول را بمداخله در امر اختلاف مصر و عثمانی دعوت کردند . دولت فرانسه که محمد علی پاشا را تحت الحمايهٔ خود می نداشت و از زمان ناپلئون کبیر نیز بمصر نظری داشت، مایل بود که اختلاف

دولتین را بصلاح مصر رفع کند، ولی دولت انگلیس تشکیل دولت مقتدر مصر را در راه هندوستان مخالف مصالح خویش میدید و بدین سبب کوشش داشت که از قدرت محمد علی بکاهد. عاقبت نیز انگلیسان غالب شدند و وزیر خارجه آن مملکت پالمرستون اتزار روسیه و دول اطریش و پروس را با خویشان همداستان ساخته در لندن بصلاح سیاست انگلستان معاهده ای منعقد کرد (۱۵ ژوئیه ۱۸۴۰). بنا بر معاهده لندن مقرر شد که خدیوی مصر در خانواده محمد علی پاشا موروثی باشد، ولی حکومت شام و ناحیه عسکا فقط تا پایان حیات بدو تفویض شود. لکن چون محمد علی بدین امر راضی نشد دول معظمه بر آن شدند که جز مصر بدو چیزی ندهند، پس دسته ای از جهازات انگلیس و اطریش با سکندریه رفت و محمد علی پاشا را بگلوله باران کردن آن بندر تهدید نمود. محمد علی پاشا نیز ناگزیر تن برضا داده سپاهیان خود را از شام احضار نمود و اختلافات مصر و عثمانی برطرف گشت.

پس از انعقاد معاهده لندن که بکلی بر خلاف مصالح فرانسه بود دولت مزبور نیز دول معظمه را بامضاء قراردادی که معروف به قرارداد بغازهاست دعوت کرد و بموجب قرارداد مزبور عبور کشتیهای جنگی عموم دول حتی روسیه از بغازهای بسفر و داردانل ممنوع گشت و از آن پس جهازات روس در بحر اسود محبوس گردید.

جنگ کریمه

پس از شورشها و انقلابات فراوانی که در مملکت عثمانی پدید آمد برخی از سلاطین آن مملکت در صدد اصلاح اوضاع داخلی و تنظیم سپاه

بر آمدند که از آنجمله یکی سلطان محمود ثانی و دیگری پسرش عبدالمجید (۱۸۳۹ تا ۱۸۶۱) است. این دو پادشاه در نابود کردن ینی چریها و اصلاح امور لشکری و ترویج تمدن اروپا سعی بسیار کردند و مخصوصاً صدراعظم عبدالمجید که رشید پاشا نام داشت و قسمتی از عمر خود را در فرانسه گذرانیده و بزندگان مغرب خو گرفته بود در اصلاح ادارات عثمانی و اعطای مساوات برعیای عیسوی سلطان و امثال آن رنج بسیار برد، لکن باز بواسطه تحریکات روسیه و قدرت کهنه پرستان و مخالفین اصلاحات و مستعد نبودن مردم برای اخذ تمدن زحمات آنان بهدر رفت و دولت عثمانی باز دچار انقلابات داخلی و جنگهای خارجی گردیده راه زوال سپرد.

اقدام سلطان محمود و پسرش باصلاح امور عثمانی نیکلای اول تزار روسیه را مضطرب ساخت، چه نیکلای ضعف عثمانی را، که بگمان وی مریضی محض بود، برای انجام مقاصد خویش لازم میدانست. تزار روسیه در باب عثمانی دو عقیده داشت، یکی آنکه آنمملکت را دول معظمه اروپا دوستانه بین خود تقسیم کنند و یکی آنکه عثمانی را تحت الحمايه روسیه سازد.

تجزیه و تقسیم عثمانی جز باموافقت یکی از دول معظم امکان با پذیر مینمود. نیکلای نخست متوجه دولت انگلیس گردید [۱۸۵۳] و بآن دولت پیشنهاد کرد که ممالک عثمانی را بین خود تقسیم نموده مصر و جزیره کرت را انگلستان تصرف کند و از متصرفات اروپائی عثمانی نیز سه مملکت مستقل تحت الحمايه روسیه بنام صربستان و رومانی و بلغارستان پدید آورند و بندر قسطنطنیه را نیز روسیه متصرف شود، ولی چون دولت انگلیس با وی موافقت ننمود ناچار تنهادست بکارزد و از طریق بهانه جوئی سفیری فوق العاده بدربار عثمانی فرستاد

و سلطان تكليف اتحاد كرد و در مقابل آن اتحاد ازو حق حمايت عموم عيسويان عثمانى را خواستار شده. سلطان عثمانى سفرای انگليس و فرانسه را از موضوع پيشنهاد روسيه آگاه ساخت و بدسنور دول مزبور از قبول آن خود دارى كرد. پس سفير فوق العاده روس كه منچيكف^۱ نام داشت بى درك قسطنطنيه را ترك گفت و نيكلا بايالات ملداوى و والاشى لشكر كشيد.

اتحاد فرانسه و انگليس نيكلا در آغاز امر گمانداشت كه فقط باعثمانى مصاف خواهد داد، لكن پس از آنكه سپاهيان باعثمانى او بولايات ملداوى و والاشى وارد شدند دانست كه فرانسه و انگليس نيز باعثمانى اتحاد كرده اند. دولتين انگليس و فرانسه بتوسعه دائره نفوذ روسيه در بحر الروم مايل نبودند و نمى-خواستند كه دولت مقتدرى بجای دولت ضعيف عثمانى بر سواحل شرقى دريای مزبور مسلط شود، بهمين سبب چون روسيه از در جنگ در آمد. آنان نيز با سلطان عثمانى متحد شدند و بموجب معاهده اى كه در قسطنطنيه منعقد شد (۱۲ مارس ۱۸۵۴) روسيه اعلان جنگ فرستادند. پس از چندی دولت ساردنى نيز بدیشان بوست و متحدين درازاى مساعدت خویش سلطان را ملزم كردند كه باصلاح امور داخلى مملكت خویش همت گمارد و عموم رعايای خود را يك نظر نگرسته امتيازات مذهبى را لغو كند.

حك كريمه جنگ فرانسه و عثمانى و انگليس و ساردنى با روسيه دو سال دوام يافت (مارس ۱۸۵۴ تا مارس ۱۸۵۶) . ميدان جنگ تخت در سرزمين بلغارستان و در سواحل رود دانوب بود، لكن از ماه سبتمبر ۱۸۵۴ شبه جزيره كرمه انتقال يافت و چون زد و خوردهاى

اساسی در شبه جزیره مزبور روی داده است آن را جنگ کریمه نام داده اند.

سپاهیان روس در آغاز امر از رود دانوب گذشته قلعه سیلیستری^۱ را محاصره کردند. لکن مقاومت ننید قلعه مزبور و ورود ۵۰۰۰۰ سپاه فرانسه و انگلیس بندر وارنا^۲ (در ساحل بحر اسود) و تهدید دولت اطیش لشکران روس را مجبور کرد که مداوی ووالاشی را تخلیه کنند. و چون تعقیب ایشان از جانب بسازی. بر متحدین دشوار بود لشکر شبه جزیره کریمه و قلعه محکم سباستوپول^۳ کتیدند محاصره قلعه سباستوپول بازده ماه دوام یافت (۱۹ اکتبر ۱۸۵۴ تا ۸ سپتامبر ۱۸۵۵) در آن محاصره قریب ۲۰۰۰۰۰ تن از سپاهیان روس و ۱۰۰۰۰۰ نفر از متحدین بهلاکت رسیدند. از عده اخیر ۹۰۰۰۰ نفر بعزت حصه و سرمای سخت روسیه تلف شدند.

علت دوام محاصره سباستوپول تا چند ماه بواسطه زمسان سخت روسیه و نشئت آراء فرماندهان سپاه متحدین بود. در ماه مه ۱۸۵۵ سرداری سپاه فرانسه ژنرال پلیسیه^۴ که مردی متهور بود واگذار شد و از آن زمان متحدین بر قلعه سباستوپول حملات سخت کردند و بالاخره در هشتم سپتامبر همان سال قلعه مزبور را بنصرف آوردند

عبدالله زمايکه سباستوپول در محاصره و د نیکلا نزار روسیه از غصه بمرد. پس از مرگ وی و فتح قلعه مزبور دیگر پاریس روسیه را یارای بایداري نماند و آلکسادر دوم نزار جدید روسیه باچار درخواست صالح کرد. پس زاینندگان دول فرانسه و انگلیس و اطیش و روس و ساردنی و روسیه و عثمانی در یاریس گرد آمدند و در آن شهر معاهده ای بستند که بمعاهده پاریس معروفست

(۳۰ مارس ۱۸۵۶)، بموجب معاهده پاریس اولاً بواسطه اصرار دولت اطریش که میخواست روسیه را از رود دانوب دور سازد ولایت بسارابی را که روسیه سابقاً از عثمانی گرفته بود از آندولت باز گرفته به مولداوی و والاشی ضمیمه کردند و آنسه ولایت را مانند صربستان استقلال داخلی دادند. ثانیاً دریای سیاه بیطرف شد و دولتین روسیه و عثمانی از داشتن سفائن و قلاع جنگی در دریای مزبور و سواحل آن محروم شدند. ثالثاً دول معظمه اروپا استقلال عثمانی را ضمانت کردند. بنابراین امتیازاتی که روسیه بموجب معاهدات سابق در شبه جزیره بالکان تحصیل کرده بود باطل شد و راه نفوذ آندولت ببحرالروم مسدود گشت،

اوضاع ممالک بالکان پس از معاهده پاریس

تدائیری که دول اروپائی در معاهده پاریس برای کوناه کردن دست روسیه از ممالک بالکان اتخاذ کردند آندولت را از انجام مقاصد خویش باز نداشت و از سال ۱۸۷۰ که دولت فرانسه از پروس شکست یافت روسیه باز متوجه ممالک بالکان و بحرالروم گشته نخست بیطرفی دریای سیاه را در کنفرانس لندن، که در ماه فوریه ۱۸۷۱ از نمایندگان دول معظمه اروپا منعقد شد با موافقت دول مزبور نفوذ کرد. سپس فوراً بتحریر عیسوبان بالکان و ایجاد شورش در آنسرزمین پرداخت.

علاوه برین اوضاع داخلی عثمانی چنان بود که هیچ تدبیری مانع تجزیه آن مملکت نمیتوانست شد، چنانکه از سال ۱۸۵۶ تا ۱۹۰۰ ولایات ماداوی و والاشی و صربستان و بلغارستان از مملکت مزبور مجزا شده ممالکی مستقل تشکیل کردند و ولایات بسنی^۱ و هرزگوین^۲ نیز بدست اطریش افتاد.

تشکیل عهدنامه پاریس ولایات ملداوی و والاشی را در حمایت دولت رومای ولایت برای خود قانون اساسی وضع کنند. پس از انعقاد معاهده پاریس مردم ولایات مزبور نخست بر آن شدند که با یکدیگر متحد شوند و مملکتی بنام رومانی تشکیل کنند، چه اهالی آن هر دو ولایت از نژاد واحد و از اخلاف مهاجرینی رومی بودند که در قرن دوم میلادی تراژان امپراطور روم در ساحل چپ رود دانوب متمکن ساخته بود دولت اطریش بواسطه اینکه خود رعایائی از نژاد رومی داشت با اتحاد ولایات دو گانه مزبور مخالف بود، ولی ناپلئون سوم پادشاه فرانسه بنا بر عقیده شخصی و آلکساندر دوم تزار روس برای تلافی خصومتی که دولت اطریش هنگام عقد معاهده پاریس نسبت بروسیه نموده بود آندو ولایت را با اتحاد تشویق کردند و بالاخره از اتحاد ولایات مزبور در سال ۱۸۵۹ دولت رومانی تشکیل یافت و سلطان عثمانی و دول اروپا هم آندولت را رسمی شمردند. در سال ۱۸۶۶ نیز مردم رومانی یکی از افراد خانواده هوهنزلرن موسوم به کارل را که پسر عموی ناپلئون سوم و پادشاه پروس بود پادشاهی برداشتند و سلطنت را در خانواده وی موروثی کردند از آن پس اختیارات سلطان عثمانی یکباره از رومانی سلب شد و دولت مزبور فقط سالی ۹۰۰۰۰۰ فرانک بعنوان خراج بساطان می پرداخت

اعلامات مردم صربستان نیز پس از آنکه باستقلال داخلی نائل آمدند از پی تحصیل استقلال کامل برخاستند و محرك و پشتیبان صربستان ایشان درین امر ناپلئون پادشاه فرانسه بود. در اوضاع صربستان از آغاز استقلال داخلی تغییرات فراوان پدید آمد. در سال ۱۸۳۹ مردم آن سرزمین میلوش ابرنویچ را بواسطه آنکه باستبداد حکومت

میکرد خلع و تبعید نموده پسرش پرنس میشل را بجای وی انتخاب کردند و پس از سه سال او را نیز از فرمانروائی محروم نموده پسر قرة ژرژ نخستین آزاد کننده صربستان را که آلکساندر نام داشت بحکومت برداشتند. لیکن حکومت الکساندر نیز دوامی نیافت و چون در امور مملکتی کاملاً مطیع اوامر سلطان عثمانی بود مردم برو شوریده بار دیگر حکومت را به میشل سپردند (سپتامبر ۱۸۶۰)

میشل چون حکومت رسید بر آن شد که دست سلطان عثمانی را بکباره از صربستان کوتاه کند و انسر زمین را با استقلال نام رساند سلطان عثمانی در آن زمان علاوه بر خراجی که سالیانه از صربستان میگرفت در ارگهای بلاد آن مملکت بنز سالیانی داشت در سال ۱۸۶۲ مس ساه ترك و مردم بلغراد اختلافی بدید آمد و نرکان شهر زور را گوله باران کرده جمعی را بقتل رساندند نالئون سوم باد ساه فراسه که هوا خواه استقلال کامل صربستان بود ان واقعه را پناه کرده سلطان عثمانی را مجبور ساخت که ساهان خود را از آن مملکت احضار نماید (۱۸۶۷)

در مجاورت صربستان دو ولایت ام سنی و عمرز گوبن بود که مردم آن اصرار بارتك آزاد بودند و بدین واسطه و ه گور آرو داشتند که هم بآدان خود بپوسه مانند اواخر قرون وسطی دولت صربستان کبر را تأسیس کنند. لیکن نساط عثمانی و مخالفت اطربس مانع ارجام این امر بود.

دوات روسیه که بواسطه معاهده یاربس در امور ممالک بالکان مداخله مساوت کرد انهای نجرات عبسوان ولایات دو گانه زور ارجا و در سراه ارجا خارج سبار نیز دریغ بکرده عاقبت مردم را مسعد شورس ساخت

در ماه ژوئیه ۱۸۷۵ مأمورین عثمانی از مردم هرز گوبن مالیاتی

مطالبه کردند که تاحدی دور از انصاف بود. مردم نیز موقع را مناسب دیده سر بشورش برداشتند و انقلاب در ظرف بیست روز سراسر بسنی و هرز گوین رافرا گرفت و انقلابیون باسانی مختصر سپاه ترك را برون رانده انضمام ولایات دو گانه را صربستان اعلام نمودند .

مسئله سنی و هرز گوین فرب دو سال دول اروپا را مذاکرات سیاسی ما در بار عثمانی مسغول داشت . برخی از دول مزبور مانند اطربش اتحاد ولایات دو گانه با صربستان مایل نبودند و کوسنی دانسد که مگر سلطان عمای را تغییر طرز حکومت و اصلاح حال عبسویان ممالک بالکان راضی کنند ، لکن مذاکرات آنان بواسطه تحریکات پنهانی **دیسرا ائلی** ^۱ رئیس الوزراء انگلستان که با مقاصد روسیه مخالف بود . بی نتیجه ماند در اواخر آوریل ۱۸۷۶ نیز سلطان عثمانی مختصر انقلابی را که در بلغارستان پدید آمده بود . بپایه کرده سپاهبانی بدانسر زمین غرساد و ۷۹ دهکده را سوزا ۲۰۰۰۰ تن از مردم بلغارستان را هلاک ساخت

حاکم صربستان
سیمکاری سلطان عثمانی در بلغارستان مردم صربستان را
خشمگین ساخت و آنانرا رصد دولت عثمانی را گت
و عمای (ژوبه ۱۸۷۶) مقصود اصلی امالی صربستان مساعدت

با هم نژادان سنی و هرز گوین و نسکمل دولت عظمه صربستان بود . چون جنگ آغاز شد ساهبان صربستان که بالغ ر ۸۰۰۰۰ نفر بودند . از ۲۰۰۰۰ سپاه ترك نسکست بافند و ممالکت ابلان سخت در خطر افاد ، لکن تزار روسیه بیاری آنان برخاسه با موافقت سایر دول سلطان عثمانی را مجبور کرد که دست از جنگ بکشد

انقلاب در همانحال آزادی طلبان ترك در قسطنطنیه شورش کردند و سلطان عبدالعزیز را از سلطنت خام نموده برادر زاده وی سلطان مراد پنجم پسر عبدالمجید را بیادشاهی بر داشتند . ولی سلطنت وی نیز دوام نیافت و پس از سه ماه برادرش عبدالحمید ثانی بجای وی نشست . انقلاب قسطنطنیه بدستگیری جمعیت جوانان ترك و یکی از وزرای متجدد عثمانی موسوم به مدحت پاشا که هوا خواه تشکیلات جدید و مخالف مداخلات اجانب در امور عثمانی بودند ، انجام گرفت . مدحت پاشا و رفقای وی برای انجام مقاصد خویش بوضع قانون اساسی پرداختند بموجب قانون مزبور حکومت عثمانی مشروطه شد و عموم مردم در برابر قانون یکسان شدند و مجالس دو گانه مبعوثان و سنا که مسئول وضع قوانین مملکتی بودند مفتوح گشت ، لکن عبدالحمید که مایل بحکومت استبدادی بود بر آنجمله واقعی تهاد و پس از يك سال مدحت پاشا را تبعید نموده قانون اساسی را لغو کرد .

جك روس در سال ۱۸۷۷ آلكساندر دوم تزار روسیه با مردم رومانی و صربستان و قره طاغ همدست شده بعنوان نجات دادن و عثمانی اسلاوها از ستمکاری دولت عثمانی با آن دولت جنگ پرداخت سپاهیان روس در آغاز جنگ بسرعت از رود انوب گذشتند و از راههای کوهستانی بالکان عبور کرده رو بقسطنطنیه نهادند . لکن ناگهان سردار رشید ترك موسوم به عثمان پاشا در شهر پلونا راه بریشان تنگ کرد و در سه جنگ بزرگ بسیاری از سپاهیان روس را هلاك ساخت . ولی عاقبت محصور شد و در محاصره تازمانیکه آذوقه داشت پایداری کرد . چون آذوقه اش باتمام رسبد از شهر بیرون ساخت تا صف سپاهیان روس را در هم شکسته خود و

لشکریان را نجات دهد ، ولی در آنحمله مجروح و دستگیر شد
(۱۰ دسامبر ۱۸۷۷) .

پس از تسخیر پلونا سپاه روس با وجود سرمای بسیار بلاد
صوفیا و فیلی پوپولی و ادرنه را نیز متصرف شده بقریه سان استفانو
نزدیک قسطنطنیه رسید و سلطان ناچار در خواست صلح کرد
(ژانویه ۱۸۷۸) .

آلکساندر دوم بدون آنکه با دول دیگر مشورت کند در محل
سان استفانو با عبدالحمید صلح کرد و بموجب معاهده ای که در
آن محل بسته شد صربستان و رومانی با استقلال نام و بستی و هرزگوین
با استقلال داخلی نائل آمدند و مملکت جدیدی نیز بنام بلغارستان
از ولایت بلغارستان و روملی شرقی و مقدونیه تأسیس شد و متصرفات
عثمانی در اروپا بسواحل اژه و ولایات قسطنطنیه و سالونیک و
آلبانی منحصر گشت (۳ مارس ۱۸۷۸) .

چون معاهده سان استفانو انتشار یافت دول انگلیس و
کنگره برلن اطریش بر آن اعتراض کردند ، زیرا دولت انگلیس
بتجزیه عثمانی مایل نبود و دولت اطریش از آن نمد
کلاهی میخواست . پس دول مزبور با موافقت آلمان روسیه را
مجبور کردند که بتجدید نظر در معاهده سان استفانو رضایت دهد
و کنگره ای بریاست بیسمارک در برلن تشکیل کرده (ژوئیه ۱۸۷۸)
مواد معاهده سان استفانو را بطریق ذیل تغییر دادند :

اولا بلغارستان بسه قسمت گشت ، بلغارستان اصلی استقلال
داخلی و حق انتخاب فرمانفرمائی از جانب اهالی داده شد . روملی
شرقی نیز با استقلال داخلی نائل آمد . لکن مقرر شد که حاکم
عیسوی آنرا سلطان انتخاب کند ، مقدونیه نیز بسلطان مسترد گشت ،

ثانیاً ولایات بسنی و هرزگوین را مجدداً بعثماني باز دادند
لكن اداره امور آندو ولایت باطربش واگذار شد .
ثالثاً ممالك سه گانه روماني و صربستان و قوه طاغ باسقلال
كامل نائل شدند و بر هر يك از آنسه مملكت نیز اراضی جدیدی
اضافه شد .

رابعاً دولت روسیه ولایت سارابی را در اروپا و قلعه قاریس
و بندر باطوم و قسمتی از اراضی ارمنستان عثمانی را در آسیا
متصرف شد .

خامساً دولت انگلیس جزیره فبرس را تصرف کرد .
عهد نامه برلن که ناشی از خود خواهی دولت انگلیس و
حرص دولت اطربش و اغراض بیسمارك بود اوضاع بالکان را سخت تر
کرد ، چه با باز دادن مقدونیه بعثماني از قسمتی از عیسویان بالکان
گرفزار ستمکاری حکومت ترك شدند و همین امر موجب اختلافات
بسیار گشت . تجزیه رومانی و بلغارستان هم بر خلاف مصلحت مردم
ولایات مزبور بود و بس از چندی موجب اختلاف درستان و
بلغارستان و جنگ آندو مملکت گردید . تسلیم بسنی و هرزگوین
باطربش نیز چون دست آنه مملکت را بر ممالك بالکان دراز کرد
موجب اضطراب فرانسه و سایر ممالکی که مداخله را اطربش در حوالی روم
مخالف مصالح سیاسی خوش می نداشتند گردید و بین دول روس
و اطربش نیز در شبه جزیره بالکان رقابتی شدید ایجاد نمود .
لكن معاهده مزبور رای فرانسه مفید افتاد ، چه دولت روسیه که
تا آنزمان بدوستی آلمان محقق بود دانست که فریب خورده است
و بقصد تلافی با فرانسه متحد شد .

تشکیل دولت
بلغارستان
در سال ۱۸۸۵ بلغارهای ولایت روملی حاکمی را
که سلطان عثمانی معین کرده بود از فیلی پوپولی
رانده انضمام روملی را ببلغارستان اعلام نمودند .

پادشاه صربستان موسوم به میلان^۱ که مایل بوسعت بلغارستان نبود
سر بمخالفت برداشته با بلغارستان بجنگ پرداخت ، ولی در حمله
اول شکست یافت و سپاهیان بلغارستان قسمتی از مملکت وی را
تصرف کردند و سرانجام با مداخله دولت اطریش طرفین با یکدیگر
صلح نمودند و بالتیجه ولایت روملی رسماً ضمیمه بلغارستان گشت .
سلطان عثمانی و سایر دول اروپا نیز بدین امر رضایت دادند .

استقلال داخلی
جزیره کرب
در سال ۱۸۹۷ عیسویان جزیره کرت هم که از جور
عمال ترك بجان آمده بودند سر بشورش برداشتند
و برادران یونانی خویش را نیز یاری طلبیدند .

حکومت یونان هم ازیشان هوا داری کرده سپاهیان جزیره مزبور
فرستاد و حتی بر آن شد که مقدونیه را نیز بعنوان اینکه جمعی از
ساکنین آن یونانی نژادند تصرف کند . بالتیجه بین عثمانی و یونان
جنگی سخت پدید آمد و یونانیان از هر سو شکست یافتند و عاقبت
مداخله دول اروپا موجب صلح دولتین شد و یونان قسمتی از ولایت
تسالی^۲ را بعثمانی تسلیم کرد . لکن فرانسه و انگلیس و روسیه و
ایتالیا جزیره کرت را تصرف نموده آنها را استقلال داخلی عطا کردند
و پسر کوچک پادشاه یونان را که ژرژ نامداشت بحکومت آنجزیره
گماشتند . جزیره کرت تا سال ۱۹۱۲ بدانحال باقی بود و در سال
مزبور رسماً یونان پیوست .

انقلاب
 سلطان عبد الحمید سلطانی مستبد و خود خواه بود
 و مخصوصاً نسبت بعیسویان جور بسیار روا میداشت،
 جوانان ترك چنانكه در ماه اوت ۱۸۹۶ دویت و بقولی سیصد
 هزار تن از ارامنه آسیای صغیر را سر برید و از خون ایشان جویها
 جاری ساخت . در مقدونیه نیز از کشتن عیسویان دریغ نمیکرد .
 در سال ۱۹۰۳ دولتین روس و انگلیس بد رفتاری سلطان را نسبت
 بعیسویان مقدونیه بهانه کرده بر آن شدند که آنولایت را نیز مانند
 جزیره کرت استقلال داخلی دهند . انتشار این خبر در عثمانی موجب
 هیجان آزادی طلبان ترك گشت و با وجود سختگیریهای دولت جوانان
 ترك در شهر سالونيك جمعیتی بنام اتحاد و ترقی تشکیل کرده در
 صدد تغییر طرز حکومت بر آمدند و بالاخره در ۲۳ ماه ژوئیه ۱۹۰۸
 (۱۳۲۵ هجری) بكمك سپاهیان مقدونیه مشروطیت عثمانی را رسماً
 اعلان کرده رو بجانب قسطنطنیه نهادند . عبد الحمید نیز ناچار با
 ایشان موافقت کرد و قانون اساسی سال ۱۸۷۸ را رسمی شمرد .
 در بنحال دولین اطربش و بلغارستان از انقلابات داخلی عثمانی
 استفاده کرده یکی بسنی و هرزه گوین را رسماً تصرف کرد و
 دیگری استقلال داخلی را با استقلال تام مبدل ساخت (آوریل ۱۹۰۹) .
 انقلابیون عثمانی هم بالاخره چون عبد الحمید را مانع مقاصد
 خویش دیدند او را در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ از سلطنت خلع کرده
 برادرش محمد خامس را سلطان خواندند و دولت عثمانی از آتاریخ
 در عداد ممالك مشروطه در آمد .

اتحاد ممالك الكان
 پس از غلبه انقلابیون ترك امید آن بود که در
 احوال عیسویان عثمانی تغییری حاصل شود و
 حکومت نسبت بدیشان مهربان گردد . لکن این
 و حك ۱۹۱۲

امید بخطا بود ، چه حکومت سابق با آنکه نسبت به عیسویان ظلم بسیار روا میداشت در زبان آنان مداخله نکرده بود . حکومت جدید چون میخواست در سراسر عثمانی وحدت ملی پدید آورد زبان ترکی را در تمام مدارس اجباری ساخته تدریس السنّه مختلفه را ممنوع داشت و این اقدام موجب ناخرسندی اهالی مقدونیه و سایر ممالك بالکان گردید .

پس از تشکیل دولت واحد آلمان ، چنانکه در فصول بعد خواهد آمد ، بسمارك از ممالك آلمان و اطیش و ایتالیا اتحادیه ای بنام اتحاد مثلث تشکیل کرد و چون دول انگلیس و فرانسه و روس را که رقبای اتحاد مزبور بودند در آسیا و افریقا متصرفات بسیار بود ، بر آن شد که از عثمانی حمایت کند و با اصلاح امور لشکری آن مملکت و طرفداری از سلطان عثمانی که خلیفه مسلمان بود بر نفوذ آلمان در ممالك اسلامی افزوده بخلیج فارس و هندوستان نیز راه یابد .

روسیه و انگلستان از زیاد شدن نفوذ آلمان در عثمانی و از دست یافتن اطیش بر قسمی از شبه جزیره بالکان و اتحاد ایتالیا با آلمان و اطیش خرسند نبودند و بهمین سبب برای اینکه شکستی به عثمانی وارد سازند در سال ۱۹۱۱ دولت ایتالیا را بتصرف طرابلس غرب که متعلق به عثمانی بود تحریض کردند . ایتالیا قریب یکسال با عثمانی بجنگید ، ولی بواسطه یابداری مسلمان بتصرف طرابلس ناتوانامد ، پس روسیه و انگلیس از دول بالکان برضد عثمانی اتحادیه ای تشکیل کردند و دول مزبور را بعنوان طرفداری از عیسویان مقدونیه بجنگ با عثمانی بر انگيختند .

دولت عثمانی چون یارای مقاومت با چندین دولت را در خود

ندید ناچار طرابلس را با مطالبات تسلیم کرد و در اکتبر ۱۹۱۲ با دول
بالکان جنگ پرداخت ، لیکن سپاهیان ترك از هر سو شکست یافتند
و بسیاری از متصرفات عثمانی در بالکان بتصرف متحدین درآمد . عاقبت
وزیر خارجه انگلستان نمایندگان دول متخاصم را بلندن دعوت کرده
با حفظ مصالح انگلیس و روسیه باصلاح کار آنان پرداخت .

دولت اطریش که مایل نبود صربستان بدریای آدریاتیک راه
یابد در کنفرانس لندن پیشنهاد کرد که کنار دریای مزبور مملکتی
نام آلبانی تأسیس کنند ، تا بدینوسیله دست بونان و صربستان از
آندرباکوتاه شود و چون ممالک معظمه را در تصویب این امر مردد
دید امر بنجهاز سپاه داده اخطار کرد که هرگاه با مقصود وی موافقت
نشود بنهائی آنرا انجام خواهد داد .

در همانحال بین بلغارستان و صربستان نیز بر سر تقسیم مقدونیه
اختلافی پدید آمد . پس دولت اطریش از آن اختلاف استفاده
کرده بلغارستان را جنگ تحریض نمود و سپاهیان آن مملکت ناگهان
بر لشکر صربستان شبخون زدند ، لیکن ازین خیانت سودی نبرده
مغلوب شدند و سرانجام بموجب معاهده ای که در بخارست منعقد
شد ولایت سی ایستری^۱ را برومانی و سالونیک را یونان و
موناستیر^۲ را بصرستان و ادرنه را عثمانی تسلیم کردند (ژوئیه ۱۹۱۳) .

معاهده بخارست ظاهراً آتش جنگهای بالکان را خاموش کرد
ولی باز در باطن هیچیک از دول شبه جزیره مزبور خرسند نبودند .
دولت رومانی آرزو داشت بر بسارایی و ترانسیلونی هم که یکی
در تصرف روسیه و دیگری در تصرف اطریش بود دست یابد ، چه

ساکنین آنهردو ولایت با مردم رومانی از يك نژاد بودند . اهالی جنوب هنگری و ولایات بسنی و هرزه گوین نیز جملگی از نژاد اسلاو بشمار میرفتند و وطن پرستان صربستان را چشم حسرت بر آن ولایات بود و حتی آرزو داشتند که روزی بشکلی صربستان کبیر نائل گشته تمام اسلاو های جنوبی را در مملکتی واحد گرد آورند . تصرف ناحیه اپیر و سواحل آسیائی بحر الروم و جزائر بحر اژه نیز از جمله آمال یونانیان بود . دولت بلغارستان بر مقدونیه چشم طمع می نگریست و ترکان که هنوز بر منصرفات اروپائی از دست رفته دلبستگی داشتند ، انتقام را فرصی میجستند .

بنابرین حل مسئله مشرق امری دشوار می نمود و مینوان گفت که در آغاز قرن یسنم مسئله مشرق بمسائل مشرق مبدل شده بود .

مقاصد دول	علاوه بر اختلافاتی که میان ممالك بالکان موجود بود ،
مطمئه اروپا	دول معظمه اروپا نیز هر يك بجبهاتی چند بر شبه جزیره مزبور نظر داشتند . ایتالیا و اطریش که دولت سست

بنیان آلبانی را در کنار دریای آدریاتیک ایجاد کرده بودند . می خواستند بر بهرین بنادر آنسر زمین موسوم به **والنا** دست یافته بر دریای مزبور حکمروا شوند . علاوه بر آن اطریش چون مستعمره ای نداشت مایل بود که ممالك بالکان را مرکز فروش مال التجاره خویش سازد و تجارت آنرا بخود اختصاص دهد و درین مقصود مخالف زورمند او تزار روس بود که خویشتن را حامی اسلاو های جنوبی میشمرد و میداشت که از اسلاو های ولایات جنوبی اطریش و بالکان مملکتی واحد تأسیس شود . بعلاوه کوشش تزار در آن بود که بغازهای دار داندل و بسفر را آزاد کند و ازین طریق بدریای آزاد راه یابد .

دولت انگلیس برای اینکه بر تسلط خویش در هندوستان و مصر
ببافزاید و متصرفات افریقائی و آسیائی خود را بیکدیگر نزدیک
کند ، میخواست نواحی عرب نشین آسیائی عثمانی را نیز برمستملکات
خویش ببافزاید . دولت فرانسه هم برای حفظ منافع مادی و معنوی
خود در مشرق چشم طمع بر سوریه دوخته بود و رقیب ابن دو
دولت آلمان بود که بعنوان حمایت عثمانی باصلاح امور لشکری
آنمملکت پرداخته، و با ساختن راه آهن قسطنطنیه ببغداد از لحاظ
سیاسی و اقتصادی در عثمانی نفوذ کامل یافته بود .

بنابراین مسئله مشرق از جهت روابط بین المالی اهمیت بسیار
داشت و کوچکترین تغییری در اوضاع آن سر زمین ممکن بود
باختلافات و جنگهای عظیم منجر شود ، چنانکه سرانجام نیز تجاوز
اطریش بصرستان در سال ۱۹۱۴ موجب ظهور جنگ بین المللی گردید .

فصل نهم

اوضاع روسیه در قرن نوزدهم

سلاطین روسیه برای ازدیاد تسلط و نفوذ سیاسی خویش در شبه جزیره بالکان سه بار در قرن نوزدهم بر خاک عثمانی حمله بردند (۱۸۲۹ ، ۱۸۶۴ تا ۱۸۶۶ و ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸) و عنوان حملات مزبور آزاد ساختن مردم یونان و صربستان و بلغارستان از بند حکومت استبدادی عثمانی بود ، لکن در همان حال رعایای روسیه خود از آزادی محروم بودند و مملکت مزبور گرفتار مستبدترین حکومتها بود .

حکومت روسیه در آغاز قرن نوزدهم از لحاظ سیاسی و اجتماعی با قرن هفدهم و هجدهم یگسان بود . تزار در سراسر روسیه با استبداد مطلق سلطنت میکرد و در جان و مال رعایا اختیار کامل داشت . اداره امور مملکتی ریاست شخص تزار در دست شورای دولتی و مجلس سنا و وزراء بود . از میان وزراء وزیر امور خارجه مقام صدر اعظمی و ریاست وزرائی داشت . افراد ملت در اظهار عقیده سیاسی آزاد نبودند و اجتماع مردم برای مذاکره در امور سیاسی ممنوع بود . سراسر امپراطوری روسیه بحکومت نشینهای چند و هر حکومت نشینی چندین ایالت تقسیم میشد و حکام در قلمرو حکومت خویش با استبداد مطلق حکومت میکردند . ملت روسیه مرکب از چهار طبقه مختلف بود ، اول نجبا که عده آنان در تمام مملکت از صد هزار نمیکداشت و قسمت عمده اراضی روسیه بدیشان تعلق داشت . دوم روحانین که عموماً مردمی

فادان و خشن و عاری از آداب اجتماعی بودند . سوم متوسطین مانند تجار و اعضاء ادارات که غالباً در شهرها میزیستند و عده ایشان نیز نسبت بجمعیت روسیه کم بود . چهارم روستاییان که نه عشر جمعیت مملکت ازیشان تشکیل می شد و در سال ۱۸۵۷ که روسیه ۶۱ میلیون جمعیت داشت عده افراد این طبقه پنجاه میلیون بود . روستائیان روسیه غالباً مانند سرفهای قرون وسطی با زمینی که زراعت میکردند از مالکیتی بمالک دیگر منتقل میشدند و رفتار مالکین با آنان چون رفتار مولائی باینده خویش بود . اینگونه روستائیان از حق تملک و خرید و فروش و انتقال و حق وصیت نیز محروم بودند .

فلاند درجوار دولت امپراطوری روسیه طرزحکومت دولتین
 و لهستان فلاند و لهستان نوع دیگر بود . گراندوشه فلاند
 با آنکه بموجب معاهدات کنسکره وین رسماً بروسیه
 داده شده بود استقلال داخلی داشت و قوانین و محاکم و تقود
 آن کاملاً با روسیه متفاوت بود . حکومت فلاند را مجلس سنای
 آنسرزمین که از نمایندگان ملت فلاند تشکیل میشد اداره میکرد
 و سر زمین مزبور را با روسیه جز از جهت شخص تزار که بر
 هر دو مملکت سلطنت داشت هیچگونه اشتراکی در میان نبود .
 لهستان نیز مانند فلاند استقلال داخلی داشت . الکساندر اول
 پس از آنکه بموجب معاهدات کنسکره وین بر گراندوشه و رشودست
 یافت برای جلب قلوب مردم آنسرزمین ایشان را اجازه وضع قانون
 اساسی عطا کرد و گراندوشه مزبور را عنوان دولت لهستان داد .
 بموجب قانون لهستان قوه مجریه و قسمتی از قوه مقننه در اختیار تزار
 بود و تزار یکی از بستگان خویش یایکتن از افراد ملت لهستان را

بنیات خود برگزیده بدان مملکت میفرستاد ،
 وضع مالیات و مذاکره در طرح قوانینی که بنام شاه تقدیم میشد
 'بامجلس سنا ومجلس نونسا'^۱ بود ودیت لهستان از آن دو مجلس
 پدید میآمد . مجلس سناسی نفر عضو داشت که آنانرا شخص تزار
 انتخاب میکرد و مجلس نونسا را شصت نماینده بود که از جانب
 نجبا ومردم بلاد مملکت انتخاب میشدند . روستائیان لهستان از سال
 ۱۸۰۷ از قید بندگی آزاد شده بودند ودر املاک اشراف مملکت
 چون کارگران روزه زد یامسأجرین جزء زراعت میکردند .

آلکساندر اول نخست یکتن از مردم لهستان را بنیات خویش
 در لهستان برگزید ، لکن پس از اندک زمانی برادر خود کراوندوک
 کنستانتین^۲ را که فرمانده سپاه لهستان بود بدانسمت تعیین کرد . مملکت
 لهستان تا پنجسال اندکی از آزادی بهره مند بود ، ولی در سال ۱۸۲۰
 بین دیت لهستان وتزار در باب یکی از قوانین اختلافی پدید آمد و
 بالنتیجه تزار دیت را تعطیل کرد وتابابان سلطنت خویش (۱۸۲۵)
 نیز از تشکیل آن خودداری نمود .

سلطنت نکلا در زمان آلکساندر اول برخی از صاحب منصبان
 و شورش سیهان روسیه که در جنگهای ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ فرانسه رفته
 و پس از تبعید ناپلئون نیز چندی در آن مملکت
 زیسته بودند ، بواسطه افکار انقلابی که دریشان از اقامت در فرانسه
 پدید آمده بود در صدد تغییر طرز حکومت روسیه ودد . لکن
 این امر با وجود تأسیس مجامع سری وتبلیغات بسیار در زمان حیات
 آلکساندر اول بریشان میسر نگشت . پس از مرگ الکساندر چون
 او را فرزندی نبود سلطنت برادر کوچکترش کنستانتین نایب السلطنه
 لهستان میرسبد . ولی کنستانتین نهانی از سلطنت کناره گرفت تا

برادر دیگرش نیکلا^۱ پادشاه شود . صاحب منصبان آزادی خواه روسیه این امر را بهانه کرده چنین نمودند که نیکلا می خواهد سلطنت را غصب کند و جمعی از افراد سپاه هم که نسبت به کنستانتین سوگند وفاداری خورده بودند بدین گمان با ایشان همداستان شده در شهر سن پترزبورگ شورشی برپا کردند و سخن از تغییر طرز حکومت بمیان آوردند . لکن این شورش بجائی نرسید ، زیرا قسمت عمده سپاه روس سرطاعت نیکلا نهاده بودند و شاه جدید با آسانی بر انقلابیون غالب شده جمعی از ایشان را معدوم و جمعی دیگر را محبوس ساخت .

انقلاب انقلاب سپاهیان سن پترزبورگ نیکلا را بر آن داشت که تا پنج سال از تشکیل دیت لهستان خود داری نمود . درین مدت پنج سال سخت گیری های دولت روسیه در لهستان و توقیف جرائد و امثال آن بر بدینی و کینه مردم آن سرزمین نسبت بروسیه بیفزود و آنانرا به تحصیل آزادی کامل و تشکیل حکومت مشروطه یا جمهوری مستقل لهستان برانگیخت .

تا سال ۱۸۳۰ اقدامات آزادی خواهان در انجام مقصود بی نتیجه ماند ، لکن در سال مزبور شورش آزادی طلبان فرانسه و بلژیک و کامروائی آنان در تحصیل آزادی ، موجب امیدواری لهستانیان گردید . در همان حال شهرت یافت که تزار روسیه یاری شارل دهم پادشاه فرانسه برخاسته است و گروهی از سپاهیان روسیه و لهستان را بفرانسه خواهد فرستاد . پس جمعی از آزادی طلبان لهستان سر بشورش بر داشته در شب ۲۹ نوامبر ۱۸۳۰ از پی دستگیر کردن کنستانتین نائب السلطنه برآمدند و او چون ازین قصد آگاه شد بادهسته ای از لشکریان روس لهستان را ترك گفته بروسیه گریخت .

انقلابیون نخست باتزار از درمسالت درآمدند و ازود درخواست کردند که سپاه روس را از لهستان احضار کند و چون نیکلا درخواست آنانرا نپذیرفت ۸۵۰۰ سپاه گرد آورده بچنک پرداختند ، درآغاز امرسپاه انقلابیون فاتح بود . ولی بالاخره ، چون اساعه کافی نداشتند و تعداد لشکریان روسیه نیز ازیشان بمراتب بیشتر بود ، شکست یافتند و سپاه روس از رود ویستول گذشته ورشو را باآسانی تسخیر کرد . پس از تسخیر ورشو و شکست آزادی طلبان نیکلا قانون اساسی لهستان را لغو کرد و آنسرزمین را ضمیمه خاک روسیه ساخته لهستانیان را از ادارات دولتی اخراج نمود و زبان روسی را زبان رسمی شمرد .

نیکلای اول سی سال بر روسیه سلطنت کرد و روسیه در دوران

درینمدت کاملاً آنمملکت را از اروپا برکنار سلطنت نیکلا

داشت ، چنانکه بافرا دملت روسیه اجازه مسافرت بسایر ممالک اروپا داده نمیشد و ورود جرائد و مجلات و کتب اروپائی بخاک روسیه ممنوع بود . پس از انفلاتات ۱۸۴۷ نیکلا ، بگمان اینکه افکار انقلابی ناشی از علم و معرفتست ، تعداد شاگردان مدارس را محدود ساخت و از عدد معامین نیز کاسته مطالعه کتب اروپائی را ممنوع داشت . در سال ۱۸۴۹ پلیس سن پترزبورغ انجمنی از جوانان روسی را کشف کرد که گرد هم کتب اروپائی مطالعه می کردند ، پس حکومت روسیه آنانرا بعنوان فتنه جوئی توقیف و محاکمه کرد و بیست و یک نفر ازیشان را بمرك محکوم ساخت . ولی هنگام اجرای حکم محکمه تزار مجازات آنانرا تخفیف داده جملگی را بسبیری تبعید کرد و از آن بیست و دو نفر یکی دستویوسکی^۱ بود که پس از چندی از نویسندگان بزرگ اروپا گشت .

نیکلادر سال ۱۸۵۰ در گذشت و پسرش الکساندر
سلطت الکساندر دوم
جانشین وی شد . **آلکساندر دوم** چون با سلطنت
و آزادی روستائیان
رسید سی و هفت سال داشت و برخلاف پدرمایل
بانتشار تمدن و تغییر وضع اجتماعی روسیه بود . پس نخست مسافرت
بممالک اروپائی و خواندن کتب و جرائد خارجی را آزاد کرد و
دائرة معارف مملکت را توسعه داد . سپس بتغییرات اساسی ترپرداخته
روستائیان روسیه را که چون سرفهای قرون وسطی میزیستند آزاد
نمود و اراضی را بین جمع ایشان و مالکین تقسیم کرد . پس از آن
نیز برای اینکه تاحدی مردم را در اداره امور مملکتی شریک سازد،
در ولایات و نواحی مختلفه مجالس **شورای ولایتی** تشکیل کرد و از
نمایندگان مجالس مزبور نیز در مراکز حکومتی هریالت مجالس دیگری
بنام **شورای حکومتی** تأسیس نمود . وظیفه مجالس شورای ولایتی و
حکومتی مذاکره در مسائل اقتصادی و وضع مالیاتهای برای ساختن
طرق و مدارس و کلبساها و رسیدگی بامور صحتی و امثال آن بود .
تشکیل مجالس مذکوره در آغاز امر مردم را خرسند ساخت ، لکن
چون تزار بحکام ایالات اجازه داد که هرگاه نیات مجالس را برخلاف
مصالح دولت می پندارند با آن موافقت نکنند ، امید عامه بیأس
مبدل گشت .

چنانکه سابقاً گذشت نیکلای اول چون بر شورشیان
اقلاد تائی
لهستان غالب شد آن سرزمین را از استقلال داخلی محروم
لهستان
نموده ضمیمه خاک روسیه ساخت ، لکن این امر در

حیات ملی لهستانیان تأثیری نکرد و کینه ای را که از حکومت روسیه
در دل داشتند زائل ننمود . پس از آنکه نیکلا در گذشت و آلکساندر
دوم بجای وی نشسته در اوضاع اجتماعی روسیه تغییراتی پدید آورد،

مردم لهستان گمان بردند ، که لا اقل استقلال داخلی آنانرا نیز باز خواهد داد و بدین گمان از تزار جدید درخواست کردند که قانون اساسی سابق را معتبر شمارد و در لهستان حکومتی موافق آداب و رسوم ملی آنسرزمین ایجاد کند . لکن آلکساندر بادرخواست ایشان موافقت نکرد و چون پایداری کردند سختی نموده در ظرف ششماه پانزده هزار نفر از آنانرا محبوس ساخت (۱۸۶۲) . چند ماه بعد نیز برای اینکه آزادی طبان و محصلین وطن پرست و جوانان لهستان را که محرك انقلابات بودند منفرق سازد ، بر آن شد که آنانرا بخدمت لشکری گماشته بادهسته های سپاه روسیه بنواحی مختلفه مملکت فرستد . لکن این اقدام موجب ظهور انقلاب شد (۱۸۶۳) .

انقلاب ۱۸۶۳ نیز بزبان مردم لهستان پایان رسید ، چه آنان را بیش از هشت هزار مرد مسلح نبود و دول خارجی مانند آلمان و فرانسه و انگلیس و اطریش هم یاری ایشان بر نخاستند . حکومت روسیه پس از غلبه بر انقلابیون بسیاری از آنانرا بکشت و جمع کثیری را تبعید کرد . سپس برای اینکه اساس ملیت لهستان را بر اندازد کلیساهای کاتولیک را بسنه تکلم بزبان لهستانی را نیز ممنوع ساخت و آموختن زبان روسی را در مدارس لهستان اجباری نمود .

پس از غلبه بر شورشیان لهستان آلکساندر دوم تأثیر انقلاب لهستان
در روسیه
بحکومت استبدادی متوجه شد و بامقاصد آزادی
طلبان و طبقات روشن فکر روسیه مخالفت نمود .
بالتیجه در طبقات مزبور احزاب و دسته های مختلف پیدا شد که
از آن جمله یکی **فی هیلیست** اها بودند . فی هیلیست هاتمام مقررات
و قوانین اجتماعی روسیه را زشت و قابل تغییر می شمردند ، ولی عده

آنان از دویاسه هزار نفریش نبود .

از طرفی مسلک سوسیالیسم نیز از سایر ممالک اروپا بروسیه راه یافت و مبلغ آن مسلک نخست باکونین^۱ بود که میگفت املاک و اراضی مملکت متعلق بعموم زارعین است .

از سال ۱۸۷۸ آزادی طلبان روسیه بر آن شدند که آلکساندر را با زور بانجام مقاصد خود و تغییر طرز حکومت روسیه مجبور سازند . پس جمعیتی سری تشکیل کرده بکشتن مخالفین آزادی و طرفداران حکومت استبدادی پرداختند و در یکسال سیزده نفر از مستخدمین عالی رتبه دولت را بقتل رسانیدند . دولت روسیه نیز سراسر مملکت را بشش حاکم نظامی سپرده بدیشان اختیار تام داد ، تاهرکس را مخالف باحکومت می پندارند در محاکم نظامی محاکمه کرده اعدام نمایند . لکن استقرار حکومت نظامی و سختگیری دولت بر خشم آزادی طلبان بیفزود ، چنانکه قتل شخص تزار را کمر بستند و بالاخره در سیزدهم مارس ۱۸۸۱ او را هلاک ساختند .

پس از قتل آلکساندر دوم پسرش بنام آلکساندر
سلطنت
آلکساندر سوم
سوم بجای وی نشست و چون مانند جد خود

نیکلای اول افکار اروپائی را برای مملکت زیان آور می پنداشت ، بر آن شد که اوضاع روسیه را بحالت زمان نیکلای باز گرداند . پس بازار آزادی طلبان پرداخت و بالاخره اجتماعات سری آنانرا کشف کرده بسیاری ازیشان را بکشت . جرائد و مطبوعات را نیز سخت محدود ساخت و بار دیگر ورود جرائد و کتب خارجی را ممنوع داشت . سپس در صدد برآمد که در روسیه وحدت ملی پدید آورد و زبان و مذهب روسیه را در میان ملل مختلفه آن مملکت رائج

سازد ، و چون ملت روس را با آلمانیانی که در روسیه بسر میکردند عداوت بود ، این امر را بهانه کرده بر آلمانیان ساکن ایالات لیبونی^۱ و استونی^۲ و کورلاند^۳ (واقع در ساحل دریای بالتیک) ستمکاری بسیار روا داشت و از آنجمله زبان آلمانی را که در ایالات مزبور زبان ملی و رسمی بود برانداخت و آنانرا آموختن زبان روسی مجبور نمود .

آلکساندر نسبت بقوم یهود هم ، که عده آنان در خاک روسیه پنج یاشش ملیون میرسید ، ظلم بسیار کرد و بهانه ای چند که شرکت در انقلابات نیز از آنجمله بود . آنانرا مجبور نمود که از اوطان خویش مهاجرت کرده در ایالات پانزده گانه غربی روسیه اقامت گیرند . علاوه برین آنانرا از خرید اراضی و املاک و برخی مشاغل آزاد نیز محروم ساخت .

آلکساندر سوم در ماه نوامبر ۱۸۹۴ بمرد و سلطنت نیکلای دوم پسر نیکلای دوم جانشین وی گشت . تزار جدید نیز دهسال مانند پدر با استبداد کامل حکومت کرد ، لکن شکستهای روسیه از ژاپون در سال ۱۹۰۴ ، از آزادی طایبان را بر حکومت چیره کرد و چون نیکلای نیز در قبول مقاصد ایشان مسامحه می نمود ، سراسر روسیه گرفتار انقلابات سخت گردید . انقلابیون که بیشتر از جمله کارگران و محصلین و طبقات روشن فکر مملکت بودند نخست بر انداختن وزرای استبداد خواه و مخالفین آزادی کمر بسته جمعی ازیشان را هلاک ساختند ، سپس ، برای اینکه تزار را بتغییر طرز حکومت مجبور کنند ، باعتصابات و دست کشیدن از کار و تعطیل مؤسسات صنعتی و تجارتی توسل جستند و در ماه اکتبر سال ۱۹۰۵ تمام کارگران دولت امپراطوری روسیه اعتصاب کردند .

دولت نیز بسختی پایداری کرد و انقلاب و اعتصاب را با حبس و شکنجه و اعدام جواب گفت . ولی عاقبت پس از شکست قطعی روسیه از ژاپون در ملامه ۱۹۰۵ نیکلا ناچار بقبول مقاصد آزادی خواهان تن داد و فرمانی صادر کرده اجتماعات و جرائد و مطبوعات را آزاد نمود . سپس امر بتأسیس مجلس ملی دوما^۱ داد و نخستین مجلس را در دهم ماه مه ۱۹۰۶ با تشریفات بسیار مفنوح ساخت . وظائف دوما تصویب بودجه مملکتی و شور و بحث در قوانینی که وزراء تقدیم میکردند بود . علاوه بر دوما تزار مجلس دیگری نیز بنام **شورای امپراطوری** تأسیس کرد که نیمی از اعضای آن از جانب شخص وی و نیم دیگر از طرف مجامع ایالتی انتخاب میشدند و فی الحقیقه بمنزله مجلس اعیان بود .

از آنس بین تزار و دوما اختلافات بسیار روی داد ، چه تزار میخواست حتی الامکان حکومت اسببدادی خویش را محفوظ دارد و دوما میکوشید که از اختیارات وی بکاهد . اختلافات مزبور غالباً بانحلال مجلس منتهی میشد ، چنانکه تزار دومای نخستین را ۸۲ روز پس از تأسیس و دومای ثانی را ۱۰۳ روز پس از تشکیل منحل ساخت .

علاوه بر مشکلات سیاسی دولت روسیه با اشکال دیری نیگز دست و گریبان بود که میتوان آنرا اشکال ارضی و فلاحی خواند . در زمان الکساندر دوم که روستائیان را آزاد نموده اراضی را بین جمع آنان و مالکین تقسیم کردند ، بهر يك از روستائیان قسمت مختصری رسید ، علاوه بواسطه نادانی زارعین ، اراضی چنانکه شایسته بود زراعت نمیشد و بدینواسطه محصول سالیانه معاش زارعین را

کفاف نمیداد و این طبقه سخت در عسرت میزیست . سختی امر معیشت سبب شده بود که جمعی از زارعین دست از زراعت کشیده بشهرها میرفتند و در کارخانها کارگری اختیار میکردند و جمع دیگر از پی تحصیل اراضی جدید برآمده برای اینکه مالکین را بقبول مقصود خود راضی کنند قصور آنان را آتش میزدند و اموالشان را بیغما می بردند .

دولت روسیه در آغاز قرن بیستم با اینگونه مشکلات در زد و خورد بود . از طرفی تزار روسیه نیز از راه محردی خودآتش انقلاب را دامن میزد و با آنکه ملت را آزادی عطا کرده بود باز گاه بگاه بهانه ای جسته بموجب فرمانهای شخصی آزادی مردم را محدود میساخت . سوسیالیستها نیز روز بروز در روسیه قویتر میشدند و برعهده هم مسلکان ایشان میفزود . ظهور جنگ بین المللی و خساراتی که از آنجهت بر ملت روسیه وارد آمد نیز بر مشکلات موجوده اضافه گشت و از آنجمله انقلاب سال ۱۹۱۷ پدید آمد که یکباره سلطنت خاندان رمانوفها و حکومت دیرین را بر انداخت .

فصل دهم

تاریخ امپراطوری آلمان از سال ۱۸۷۱ تا سال ۱۹۱۴

از سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ سه پادشاه در آلمان سلطنت کردند. ول ویلهلم اول که تا سال ۱۸۸۸ پادشاه بود در نوویک سالگی درگذشت. دوم فردریک سوم پسر ویلهلم که پس از پدر جانشین وی گشت، ولی سه ماه پیش سلطنت نکرد و در ماه ژون ۱۸۸۸ بمرض سرطان وفات یافت. سوم ویلهلم دوم فرزند فردریک که تابایان جنگ بین المللی امپراطور آلمان بود.

ویلهلم دوم از جانب پدر نوه ویلهلم اول و از جانب مادر ویلهلم دوم نوه ویکتوریا ملکه انگلستان بود و چون بامپراطوری رسید بیست و نه سال داشت. ویلهلم از آغاز سلطنت بر حکومت ملی بدیده تحقیر نگرست و مانند جد خویش مایل بحکومت اسبندادی بود. چنانکه سه ریز پس از جلوس در مجلس آلمان حکومت ملی را تفسخ کرده گفت: « وحدت آلمان را سپاهیان آلمان ایجاد کرده اند نه اکثریت مجلس واعتماد من در سلطنت فقط بر سپاهیان مملکت است. » بعلاوه چون مردی خودخواه بود و میخواست در امور مملکتی مختار باشد از ابتدای سلطنت با بیسمارک مخالفت آغاز کرده در یکی از خطابه‌های خویش گفت: « من ملدارم که در مملکت آلمان فقط یک نفر حکومت کند ». از همان زمان بین او و صدر اعظم پیر کدورتی پدید آمد و بالاخره در سال ۱۸۹۰ چون در یکی از امور سیاسی بن آندو موافقت حاصل نمیشد، ویلهلم بیسمارک را معزول کرد و بنا

برگرفته یسمارك از آپس مقام صدر اعظمی را نیز بر امپراطوری اضافه نمود .

ویلهلم مایل بود که ملل ژرمن نژاد مانند مردم هلاند و اسکاندیناوی و قسمتی از بلژیک و سویس را بایکدگر متحد سازد و دربراه کوشش بسیار کرد . همچنین درازد یاد قوای بحری آلمان نیز سعی فراوان نمود و چنانکه در فصول بعد خواهد آمد باز یاد قوای بحری بر مستعمرات مملکت نیز بفزود .

پس از جنگ فرانسه و پروس و ایجاد وحدت آلمان قانون اساسی آلمان اساسی آن مملکت تغییر یافت . بموجب قانون وضع حکومت اساسی جدید حکومت امپراطوری آلمان که غیر از ایالات آلتزاس و لرن از بیست و پنج دولت تشکیل می شد مشروطه گشت . قوه اجرائیه یعنی فرماندهی کل سپاه و اعلان جنگ و امضای معاهدات صالح منحصر بشخص امپراطور بود ، علاوه تشکیل مجلس و انحلال آن نیز از جمله اخبارات وی بشمار میرفت صدر اعظم آلمان رانیز شخص امپراطور احباب میکرد و امور مملکتی را بدستکاری وی انجام میداد . صدر اعظم بمنزله نائب امپراطور بود و تمام وی سیاست عمومی آلمان را اداره کرده بر شورای اتحادیه ریاست می نمود . شش نفر وزیر نیز زبردست وی بودند که بامور خارجه و داخه و بحریه و عدلیه و مالیه و پست و تله گراف رسیدگی میکردند .

قوه مقننه در اختیار شورای اتحادیه با بوفه دسرات و مجلس ملی باریشتاگ بود . شورای اتحادیه از نمایندگان دول مختلفه آلمان پدید میآمد و عده نمایندگان مزبور پنجاه و هشت نفر بود که جملاگی از جانب فرمانروایان دولت خویش انتخاب میشدند . دوات پروس

در آن مجلس هفده نماینده داشت و نمایندگان شورای اتحادیه بی اجازه حکومت خویش در هیچ امری اظهار رأی نمیتوانستند کرد .

ریشتاك نماینده ملت آلمان بود و مجلس مزبور ۳۹۷ وكيل داشت که بنا بر آراء عامه ملت انتخاب میشدند . تا سال ۱۸۸۴ دوره وکالت نمایندگان ریشتاك سه سال بود ، لکن از آن پس پنجسال شد . بموجب قانون اساسی آلمان هر دسته صد هزار نفری از افراد مملکت يك وكيل انتخاب میکرد و تمام مردان آلمانی از بیست و پنجسالگی در انتخابات شرکت میتوانند کرد و وكيل میتوانند شد . ریشتاك را از لحاظ مالی اختیارات فراوان نبود چنانکه در تصویب مخارج مملکتی گاه مخارج چندین سال يك وزارتخانه را قبلاً بایستی تصویب کند و از آنجمله مخارج وزارت جنگ بود که هفت ساله تصویب میشد . در قسمت عوائد مملکت نیز فقط در مالیاتهای جدید اظهار رأی میتوانست کرد . قوانینی که از مجلسین شورای اتحادیه و ریشتاك میگذشت قطعاً اجری میشد و امپراطور در رد قوانین اختیاری نداشت .

اختیارات حکومت آلمان از لحاظ عمومی در حدود روابط و مناسبات بین المللی و معاهدات و قوانین مربوط بسپاه و بحریه و تجارت و گمرک و طرق ارتباطیه و نقود و پست و تلگراف و عدلیه بود و دول متحده در سایر امور مستقل و مختار بودند . دولت باویر استثنائاً هنگام صلح استقلال لشکری نیز داشت و اداره پست و تلگراف آن دولت هم مستقلاً اداره میشد . مخارج مملکت از عوائد گمرکی و مالیاتهایی که بر نمک و قند و نوتون و الکل و امثال آن بسته بودند تأمین میگشت و هر گاه عوائد مزبور مخارج مملکتی را کفایت نمیکرد بربك از دول نسبت جمعیت خویش مبلغی میپرداخت . برای اینکه وحدت آلمان بحقیقت نزدیکتر شود بجای نفوذ

مختلفه ممالك از سال ۱۸۷۵ در سراسر مملکت سكه واحدی موسوم به **مارك** رائج ساختند و بانكى دولتی تأسيس کرده اسکناسهای گوناگون قدیم را نیز باسکناس مخصوص بانک دولتی تبدیل نمودند. تشکیلات قضائی نیز از سال ۱۸۹۶ در تمام دول متحده بکسان گشت.

چنانکه سابقاً گذشت بیسمارك پس از جنگ فرانسه سیاست داخلی و پروس تا سال ۱۸۹۰ در مقام صدر اعظمی باقی ماند. از جمله کارهای مهم او در سیاست داخلی بیسمارك

مملکت یکی مخالفت با حزب سوسیالیست است. این حزب از سال ۱۸۷۱ بواسطه زیاد شدن کارخانهای آلمان و گرانی معیشت و قلت مزد کارگران ترقی بسیار کرده بود و قسمت اعظم افراد آن پیروی عقائد **کارل مارکس**^۱ میخواستند منابع ثروت مانند معادن و اراضی و امثال آنرا اشتراکی کنند و برای اینکه در اوضاع اجتماعی بشری صلاح طبقات زیردست تغییراتی پدید آید کارگران تمام ممالك را با یکدیگر متحد سازند. بیسمارك اینگونه عقاید را برای حکومت مشروطه و حیات اجتماعی بشر زیان آور می پنداشت، پس در سال ۱۸۷۸ سوء قصدی را که از جانب دیوانه ای نسبت بویلهم اول شد بهانه ساختن قوانینی بمخالفت سوسیالیستها از مجلس گذرانید و بموجب آقوانین اجتماعات حزب مزبور را برهم زده جرائد آنرا توقیف کرد و بسیاری از سران حزب را نیز بزندان انداخت. لکن مخالفت وی در بر انداختن حزب سوسیالیست مؤثر نیفتاد، زیرا مرکز حزب مزبور از آپنس بسویس منتقل شد و در آنجا بترویج عقاید خویش و انتشار جرائد حزبی پرداخت.

بیسمارك در همانحال که با حزب سوسیالیست مخالفت میکرد

از ریشتاك قوانینی چند بصلاح طبقات کارگر گذرانید که از آنجمله یکی قانون تأسیس صندوقی برای مساعدت بیماران (۱۸۸۴) و یکی قانون مساعدت بکارگران پیر و ناتوان بود (۱۸۸۹) .

سیاست اجتماعی یسمارك و سعی دولت آلمان در ازدیادسپاه و تهیه اسلحه سخت بر مخارج مملکت افزوده بود ، چنانکه در سال ۱۸۷۱ تمام مخارج امپراطوری آلمان از چهار صد میلیون فرانك میگذشت ، ولی در سال ۱۹۱۳ به ۴۸۱۰۰۰۰۰۰ فرانك رسید . یسمارك برای تأمین مخارج مملکت بر آن شد که بر مالیاتهای غیر-مستقیم بیفزاید و صنایع داخلی را تشویق و حمایت کند ، پس موجب قوانینی چند بر مالیات تونون و الكل و قهوه و حقوق گمرکی برخی از امتعه خارجی که با امتعه داخلی رقابت میکرد بیفزود ، پس از عزل وی نیز ویلهلم دوم برای ترویج و تشویق صنایع داخلی رود خانهای مملکت را با ترعه های چند یکدگر متصل ساخت و بدینوسیله ایالات اطراف رودرن را با ایالات حوالی رود الب مربوط نمود (۱۸۹۴) . سپس با ممالك هشتگانه اطیش و ایتالیا و سویس و بلژیک و روسیه و رومانی و صربی و بلغارستان معاهدات تجارتی و گمرکی مخصوص بست .

احوال ملل پس از ایجاد وحدت آلمان در سرحدات شمالی و شرقی و غربی مللی مانند دانمارکیهای دوک نشین
تابعه آلمان شلسویک و لهستانیان قسمتی از پروس و ایالت پرنانی^۱
و فرانسوبان آلزاس و لرن زندگی میکردند که با مردم آلمان از يك نژاد نبودند . دولت آلمان میکوشید که بر نفوذ ملی خویش در نواحی مزبور بیفزاید و آتش احساسات ملی ساکنین آن نواحی

را سرد کرده دریشان روح آلمانی دمد .

در سال ۱۸۸۶ یسمارك برای انجام این مقصود جمعی از اهالی ایالات مرکزی آلمان را بسرحدات شرقی فرسناد و تدریس زبان لهستانی را در مدارس ابتدائی آنسرزمین ممنوع ساخت . در سال ۱۸۸۶ نیز قانونی از مجلس گذرانید که بموجب آن دولت میتواند اراضی ملاکین لهستان را خریده بین زارعین آلمان تقسیم کند ، لکن از اقدامات مزبور نتیجه مطلوب بدست نیامد .

در آلتزاس و لرن نیز یسمارك برای ازدیاد نفوذ ملی آلمان سعی بسیار کرد ، پس از آنکه ایالات دو گانه مزبور بنا بر مصالحه فرانكفورت ضمیمه آلمان گشت ، دولت آلمان آندو ایالت را متعلق بتمام دول متحده شمرد و حكومت آنرا بشخص صدر اعظم سپرد . یسمارك نیز از جانب خود حكامی بدانسرزمین فرستاده تكلم زبان فرانسه را در محافل عمومی و مدارس ممنوع ساخت و جرائدی را که بفرانسه طبع و نشر میشد توقیف کرد . بالنتیجه قریب ۱۵۸۰۰۰ تن از اهالی آلتزاس و لرن بفرانسه مهاجرت کردند و چون در سال ۱۸۷۴ بمردم ایالات مزبور اجازه داده شد که پانزده وکیل انتخاب کرده بریشتاك بفرستند ، وکلای ایشان در نخستین جلسه مجلس اظهار کردند که « خود را فرانسوی میدانند و ناچار دارند سلطه حكومت بیگانه را نخواهند پذیرفت » ، سپس از مجلس خارج شدند .

از سال ۱۸۷۷ در آلتزاس و لرن حزب جدیدی تأسیس شد که افراد آن هوا خواه استقلال داخلی بودند و میخواستند مانند سایر دول متحده آلمان بایشان نیز در امور داخلی اختیاراتی داده شود . این حزب اندك اندك بامساعدت دولت آلمان قوی شد، چنانکه در انتخابات ریشتاك پنج تن از نمایندگان آلتزاس و لرن از افراد آن

حزب انتخاب شدند . دولت آلمان نیز پیاداش اینکه مردم آن دو ایالت تا حدی از فرانسه روی برتافته اند اندکی از فشار حکومت استبدادی بکاست وایشان را اجازه داد که در برخی از امور داخلی مداخله کنند. لکن در سال ۱۸۸۱ چون حاکم آلزاس و لرن در صدد برآمد که از مردم در باب انضمام آندو ایالت تصدیق رسمی و قانونی تحصیل کند ، بازین دولت آلمان واهالی آنسرزمین اختلاف افتاد ویسمارک حکومت استبدادی را تجدید کرده بار دیگر جرائد فرانسه را توقیف نمود واجتماعات ملی را برهم زد وورود فرانسویان را بجاك آلزاس و لرن بقیود سخت مقید ساخت . در همانحال نیز جمعی از مردم آلمان را بابالات مزبور فرستاده در نواحی مختلفه مسکن داد .

از آغاز قرن بیستم در احساسات ملی مردم آلزاس و لرن اندك تغییری پدید آمد ، چنانکه از آنپس استقلال داخلی را برمنضم شدن بفرانسه مرجح میشمردند. دولت آلمان نیز برای جلب خواطر مردم آنسرزمین در سال ۱۹۱۱ آنانرا استقلال داخلی عطا کرد و ایالات آلزاس و لرن را چون یکی از ممالك متحده آلمان شمرده اجازه داد که سه نفر نماینده بشورای اتحادیه فرسند .

تجهیزات آلمان پس از جنگ ۱۸۷۱ و غلبه رفرانسه از حیث قوای جنگی برسائر ممالك اروپا برتری یافته بود ، معهذا باز آلمان از تجهیز قوای بری و بحری غافل نشست و تا سال ۱۹۱۴ برای اینکه در جنگهای آتیه نیز بررقیبان خویش غالب گرددروز بروز بر قوای مزبور بیفزود . سپاه آلمان که تا جنگ ۱۸۷۱ هنگام صلح ۴۰۰۰۰۰ نفر بود تا سال ۱۹۱۳ به ۸۵۰۰۰۰ رسید و از سال ۱۸۷۴ ویسمارک برای اینکه درازدباد قوای لشکری آزاد باشد بخارج

هفت ساله وزارت جنگ را یکجا بتصویب مجلس رسانید . از آن پس نیز مخارج وزارتخانه مزبور همیشه هفت ساله تصویب میشد و هر بار مقدار هنگفتی بر مبلغ آن میفزود . از سال ۱۹۱۱ دوات آلمان در ازدیاد قوای جنگی کوشنده تر گشت . چنانکه ترقیات قوای مزبور در ظرف سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ بانترقیات چهل ساله آن از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۱ رابر بود . پس از ظهور جنگ بین المللی بر منقضین معلوم شد که آلمان در ساختن توپهای سنگین دورزن و طیارهای جنگی و دیربژابل مراتب ازینسان پیش است . بحریه آلمان نیز در چهل سال اخیر ترقی فراوان کرد ، چنانکه در سال ۱۹۱۳ دوات مزبور از حیث قوای بحری در مرتبه دوم بود .

فصل یازدهم

اوضاع انگلستان از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴

دولت انگلستان در نیمه دوم قرن نوزدهم نیز از لحاظ تجارت و صنعت و قوای بحری در مرتبه اول بود و چون برخلاف سیای از



ممالک اروپا کمتر دچار اختلافات و کشمکشهای داخلی و خارجی گردید در امور سیاسی و تجاری بر سایر دول برتری یافت. از سال ۱۸۵۰ تا

آغاز جنگ بین المللی سه نفر بر انگلستان سلطنت کردند ، یکی ملکه ویکتوریا که از سال ۱۸۳۷ سلطنت رسیده بود و در سال ۱۹۰۱ درگذشت . دیگری

ملکه ویکتوریا

ادوارد هفتم که پس از ویکتوریا از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰ سلطنت کرد . دیگری ژرژ پنجم که در ۱۹۱۰ سلطنت رسید و هنوز هم در آنمهملکت سلطنت است .

سلاطین مزبور هیچگاه از مقام خزیش استفاده سیاسی نکردند و همیشه در برابر احزاب دو گانه محافظه کار و آزادی طلب بیطرفی

اختیار نمودند ، چنانکه چون یکی از احزاب مزبور در انتخابات اکثریت می یافت بیدرنك پیشوای آنحزب را بریاست وزرائی دعوت میکردند . بهمین سبب ملت انگلسنان پیوسته از حکومت مشروطه واقعی بهره مند بود وفی الحقیقه همینه اراده مات در آنسرزمین حکومت میکرد .

بواسطه تغییراتی که از سال ۱۸۳۲ بعد در قانون انتخابات انگلسنان داده شد حیات سیاسی آنمملکت صورت دیگر گرفته است . احزاب انگلیس از آنپس روز بروز منظم تر و تواناتر شده اند . هر يك از احزاب را انجمنی مرکزی وپیشوائی رسمی است که آنرا اداره میکنند . هنگام انتخابات هر حزبی میکوشد که در مجلس اکثریت یابد و چون حزبی اکثریت یافت بی گفتگو پیشوای آن از جانب شاه بریاست وزرائی وتشکیل هیئت وزراء دعوت میشود . اکثریت مجلس را احزاب غالباً بدسنیاری نطق و اعلان ونمایش وامثال آن مربانند و معمولاً برای اینکه مردم را باخویش موافق سازند برخی از آمال ملت را از جمله مقاصد حزبی خود شمرده وعده میدهند که هرگاه حکومت مملکت بدست ایشان افند در انجام آن آمال خواهدکوشید . وکلای مجلس عامه انگلسنان همینه برای هفت سال انتخاب میشوند ، ولی غالباً دولتها از حق قانونی خود استماده کرده بعلم سیاسی مجلس را پیش از هفت سال می بندند و انتخابات را بلافاصله تجدید میکنند .

چنانکه در فصل سوم نیز گذشت در انگلسنان دو حزب محافظه کاران قوی وجود دارد . یکی حزب آزادی طلبان و دیگری و آزادی طلبان حزب محافظه کاران . طرفداران حزب نخستین و کسانی که در انتخابات بیشتر نوکلاهی آزادی طلب رای میدهند غالباً مردم بلاد صنعتی شمال غربی وممالک گال واکس هستند ، چه حزب

مزبور هواخواه کارگراست و کارگران نیز در شهرهای صنعتی بیشترند .
 اتکاء حزب محافظه کار هم بر مردم قراء و قصابات جنوب شرقیست ،
 زیرا ملاکین نواحی مزبور غالباً از جمله ثوانگران و هواخواه
 میزانتاه کاراند . بین محافظه کاران و آزادی طلبان ظاهر اختلافاتی
 موجود است . لکن هیچگاه در مصالح عمومی بایکدیگر مخالفت نمیکند
 و چون یکی از آندو بار بودن اکثریت مجلس بردیگری غالب شد ،
 اصلاحات و تغییراتی را که رقیب وی هنگام حکومت خویش در مملکت
 بدید آورده است محترم میشمارد .

از سال ۱۸۵۰ تا کنون احزاب محافظه کار و آزادی طلب
 بناوب بر انگلستان حکومت کرده اند . در نیمه دوم قرن نوزدهم
 احزاب دوگانه مزبور را دویشوای معروف بود . یکی دیسرائلی^۱
 ودیگری کلادستون^۲ . دیسرائلی اصلاً از خانواده ای یهودی بود و از
 آغاز جوانی با سیاستمداران و ادبای لندن معاشرت میکرد . یگانه
 آرزوی وی آن بود که در نویسندگی و سیاست شهرتی کسب کند
 و در راه این مقصود زحمت بسیار کشید . در آغاز امر نیز از عقاید
 آزادی طلبان هوا داری میکرد ، لکن پس از آنکه در سال ۱۸۳۷
 بوکات مجلس عامه نائل شد بمحافظه کاران پیوست و در اندک مدتی
 بنیروی تدیر و سیاست پبشوایی آنحزب رسید . دیسرائلی در مرام
 حزب محافظه کار تغییراتی بدید آورد و آنرا ناحدی از صورت نخستین
 که بااوضاع اجتماعی زمان مناسبت نبود خارج ساخت و ما آنکه خود
 یسوای محافظه کاران بود بامقاصد کارگران موافقت کرد . ولی در
 همتاحال میکوشید که براخبارات شاه یفزاید و او را بملت نزدیکتر
 کند . در سیاست خارجی نیز دیسرائلی مایل بود که نفوذ سیاسی

انگلستان را در سراسر عالم بسط دهد و بهمین سبب هنگام حکومت خویش در غالب اختلافات سیاسی ممالک دنیا مداخله میکرد. دیسرائلی بواسطه طرفداری از مقام سلطنت نزد ویکتوریا نیز عزیز شد. چنانکه ملکه او را «دوست صدیق و مشاور عاقل و مدبر نبکو رفتار» خویش میخواند. رقیب بزرگ دیسرائلی در سیاست کلادستون رئیس حزب آزادی طلبان بود که از ۲۴ سالگی بوکات مجلس عامه نائل آمد و چون بدستباری یکی از اشراف انگلستان بدان مقام رسیده بود، نخست بمحافظه کاران پیوست. لکن پس از چندی در سال ۱۸۵۹. بواسطه اختلافاتی که بین او و سران حزب مزبور پیدا شده بود. از آن حزب کناره گرفت و با آزادی طلبان ملحق شد. کلادستون در زمان حکومت خویش حکومت ملی را سخت محترم شمرد و در سیاست خارجی نیز برخلاف دیسرائلی بر اختلافات سیاسی سایر ممالک بدیده بی اغنائی نگریست و آزادی مستعمرات را از جمله آمال خویش شمرد. در انجام مقاصد قانونی خویش بر مخالفت محافظه کاران و درباریاسوء ظن عامه واقعی نمی نهاد. بی اعتنائی او نسبت بمقام سلطنت و بکسور را از وی آزرده خاطر ساخته بود. چنانکه میگفت «رفتار کلادستون بامن نه چون رفتار مردان با زنان و نه چون رفتار وزیرانی ناملکه است».

اوضاع انگلستان از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۷ چرخ سیاست انگلستان
سخت آهسته میگشت. درین مدت تقریباً پیوسته
حزب آزادی طلب در مجلس عامه اکثریت داشت ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۷

ویشوای معروف آن حزب موسوم به پالمستون^۱ چندین بار بریاست وزرائی رسید. دولت انگلیس از لحاظ سیاست خارجی درین دوره بر سایر دول تسلط داشت و در تجارت و صنعت نیز راه ترقی میسربرد.

بواسطه پیشرفت صنایع و ازدیاد کارخانها کارگران با اهمیت وجود خویش پی بردند و با یکدیگر متحد شده در صدد تغییر اینگونه قوانینی که مخالف مصالح ایشان بود برآمدند. لکن تغییر اینگونه قوانین زمانی میسر میشد که وکلای کارگران بمجلس عامه راه یابند و این امر بی تغییر قانون انتخاب امکان ناپذیر مینمود. پس نخست با آزادی طلبان متحد شده در صدد تغییر قانون انتخابات برآمدند.

تغییر قانون انتخابات مقصود کارگران و آزادی طلبان بالاخره در سال ۱۸۶۷ هنگام ریاست وزرائی دیسراولی پیشوای حزب محافظه کار انجام یافت. بموجب قانون جدید انتخابات ۵۸ کرسی از کرسی های وکلای قراء و قصبات کاسته شد و بر عده کرسیهای وکلای شهرهای بزرگ اضافه گشت. در شرائط انتخاب کنندگان بلاد نیز نسبت بسایر نواحی مملکت تسهیلاتی قائل شدند و بالاخره با قانون جدید قریب یک میلیون بر عده انتخاب کنندگان مملکت بیفزود.

در سال ۱۸۸۴ هم، که کلاستون پیشوای آزادی طلبان رئیس الوزراء بود، مجدداً در قانون انتخابات تغییراتی بصالح کارگران و مردم بلاد داده شد و باز چند کرسی از کرسیهای وکلای قراء و قصبات را بوکلای شهرهای بزرگ تخصیص داده نمایندگان مجلس را بقسمی در نواحی و بلاد مختلفه تقسیم کردند که تقریباً هر دسته ۵۰۰۰۰ نفری از مردم انگلستان دارای یک وکیل گردید. شرائط انتخاب کنندگان هم باز اندکی سهاتر گشت.

قانون انتخابات سال ۱۸۸۴ در اوضاع سیاسی انگلستان تأثیر بسیار کرد، زیرا پس از تصویب قانون مزبور عده انتخاب کنندگان مملکت چهار ملون رسید و این عده تا سال ۱۹۱۴ هفت میلیون

بالغ شد. مع هذا باز تمام مردم انگلستان از حق انتخاب بهره‌مند نیستند. چه بنابر قانون انتخابات انگلستان در بلاد و قسبات کسانی حق انتخاب دارند که در سال لا اقل ده لیره اجاره خانه پرداختند و از سایر نواحی مملکت کسانی رأی می‌توانند داد که خانه مسکونی آنان معادل همان مبلغ عایدی داشته باشد. بهمین سبب افراد خانواده‌ها و نوکرها و قسمتی از زارعین از حق انتخاب محرومند. بنابرین تغییراتی که در سال ۱۸۸۴ در قانون انتخابات داده شد باز موافق دلخواه آزادی طلبان نبود و افراد آن طبقه مایل بودند که در قانون مزبور تغییرات جدید دیگری صلاح ایشان داده شود.

جمعی از آزادی طلبان معتقد بودند که باید زنان را در انتخابات شریک ساخت و آنان حق رأی داد و درین باب با اقداماتی چند متوسل شدند. لکن اقدامات ایشان مؤثر نیفتاد و زنان انگلستان که عده آنان در مملکت مزبور قریب یک میلیون از مردان است تا سال ۱۹۰۷ فقط در انتخابات نادی و امثال آن حق رأی میدادند. در سنوات ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ دولت انگلیس چند بار لایحه‌ای را برای زنان را بمجلس برد. لکن از جانب مجلس با این مقصود موافقت نشد و بالتبع جمعی از زنان در بلاد انگلیس سر بشورش برداشته بشکستن در و پنجره مغازها و پاره کردن پردهای نقاشی نمابشگاهها و آتش زدن خانه‌ها و اقدامات دیگری ازینگونه پرداختند و چون دولت آنانرا دستگیر و محبوس ساخت در زندان از غذا خوردن امتناع کردند. دولت نیز قانونی از مجلس گذرانید که در انگلستان بقانون موش و گربه^۱ معروف شد. بموجب قانون مزبور دولت محبوسینی را که بواسطه غذا نخوردن مریض میشدند رها میکرد و

بمحض اینکه باز برخلاف انتظامات رفتار میکردند بار دیگر آنانرا محبوس می نمود .

چنانکه در فصل سوم گذشت کاتولیکهای ایرلند پس از
 مسئله تحصیل آزادی و حق انتخاب و وکالت درطریق اعاده
 ایرلند استقلال ایرلند و استرداد اراضی و املاکی که در زمان

کرمول زور ازیشان گرفته شده بود میکوشیدند .
 از زمانیکه کرمول املاک و اراضی کاتولیکهای ایرلند را ازیشان
 گرفته پیروستانهای انگلیس داد ، زارعین ایرلندی سخت گرفتار فقر
 و مسکنت شدند ، چه املاک ایرلند سراسر متعلق بسرمایه داران
 پرتستان انگلیسی بود وایشان اراضی وسیع خویش را بقطعات کوچک
 تقسیم کرده بمبالغ بسیارگزارف بزارعین ایرلندی اجاره داده بودند
 و چون محصول اراضی محضر مزبور معیشت زارعین را کافی نبود .
 جمعی بنفر و فافه روزگار مگذارندید . خوراک روسنایان ایرلند
 تقریباً منحصر بسبب زمینی و کلم بود و هر گاه ایندو محصول را
 آفتی میرسید فحطی گریبانگیر ایشان میگشت ، چنانکه در سال ۱۸۴۶
 جمع کبری از آفوم بهمین علت تلف شدند .

زارعین ایرلندی در املاکی که زراعت میکردند مسنأجری
 بیش نبودند و تا سال ۱۸۷۰ مالک میتوانست بمیل شخصی خویش
 آنانرا از ملک خود براند ، بدون آنکه در عوض آباد کردن ملک
 بایشان چیزی دهد ، و این امر چنان رائج بود که هر سال قریب
 ۵۰۰۰ تن از روسنایان ایرلند بیسر و سامان میشدند .

فقر و فافه آتش کینه کاتولیکهای ایرلند را تند تر کرد و سرانجام
 از در انتقام در آمده بسوزاندن عمارات مالکین و کشتن مواشی
 آنان پرداختند .

در همانحال نیز جمعیتی سری بنام فونیکس^۱ تشکیل کردند که نام آن از اسم فنیوس^۲ پادشاه موهوم ایرلند اخذ شده بود. مرام جمعیت مزبور آن بود که ایرلند را با استقلال کامل رساند و آنسرزمین را بوسیله انقلاب از انگلستان مجزا سازد. مرکز جمعیت فونیکس در ممالک متحدۀ آمریکا بود و مخصوصاً ایرلندیهای که بامریکا مهاجرت کرده بودند بجمعیت مزبور مساعدتهای مادی و معنوی بسیار میکردند. چنانکه از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۴ برای ایجاد انقلاب و تحویل استقلال ایرلند قریب سیصد مایون فرانک بهموطنان ایرلندی خود کمک کردند. انقلابات ایرلند دولت انگلیس را بر آن داشت که باحوال زارعین آنسرزمین توجه کند و ملاکین انگلیسی را از ستمکاری بسیار بازدارد. بهمین سبب در سال ۱۸۷۰ گلدستون قانونی از مجلس گذرانیده. بیرون کردن زارعین را از املاک تازمانی که مال الاجاره خود را پرداخته اند. برمالکین ممنوع ساخت. علاوه در قانون مزبور تصریح شده بود که در صورت نرسیدن مال الاجاره نیز مالکین زمانی میتوانند زارع را از ملک خود بیرون کنند که مخارج آباد کردن مال را بوی پردازند.

لکن قانون ۱۸۷۰ ناقص بود و در حال روستائیان ایرلند تأثیر فراوان نکرد، چه باز ملاکین میتوانند بهیاء نرسیدن مال الاجاره آنانرا از ملک خویش برانند. در سال ۱۸۷۹ بکی از وکلای ایرلند موسوم به پارفل^۳ برای حفظ حقوق زارعین ایرلند از آنان جمعینی تشکیل کرد و جمعیت مزبور با اقداماتی بنوعی شد که از آنجمله یکی پایداری در برابر مالکین و از دست ندادن اراضی و دیگری بویکوت^۴ کردن دشمنان جمعیت بود. کسانی که از طرف جمعیت روستائیان محکوم

به بویکوت میشدند سخت در زحمت می افتادند ، زیرا هیچیک از افراد ایرلند با ایشان معاشرت و معامله نمیکرد و حتی ملازمین و خدمه نیز آنان را ترك میگفتند، و چون این امر خست دربارۀ بویکوت نامی از صاحب منصبان انگلیس اجرا شده بود بدین اسم موسوم شد .

تشکیل جمعیت روستائیان و اقدامات ایشان دولت انگلیس را مجبور کرد که از طرفی در اصلاح حال کاتولیکهای ایرلند بکوشد و از طرف دیگر اقدامات زیان آور آنان را جلو گیری کند . پس گلاستون نخست در سال ۱۸۸۱ جمعیتی را که پارنل تأسیس کرده بود برهم زد و خود ویرانیشش ماهه محبوس ساخت ، ضمناً قانونی از مجلس گذرانید که بموجب آن مالکین در موقع اخراج روستائیان از ملک خویش مجبور بودند مبلغی بایشان پردازند . لکن باز هیچیک ازین دو امر چنانکه دولت انگلیس متوقع بود در حل مشکل ایرلند مفید نیفتاد و زارعین آنسرزمین با وجود سختگیریهای حکومت دست از مخالفت نکشیدند . در سنوات ۱۸۹۶ و ۱۹۰۳ باز مجلس انگلستان قوانینی بصلاح زارعین ایرلند وضع کرد که یکی راجع بر عایت انصاف در تعیین مال الاجارۀ املاک بود و دیگری بروستائیان ایرلند اجازه میداد که در آنسرزمین املاکی بخرند . در نتیجۀ قوانین دوگانه مزبور در وضع زندگانی زارعین اندک بهبودی حاصل شد و جمعی از آنان بتملك نائل آمدند . پس از آنکه دولت انگلیس در صدد اصلاح حال زارعین ایرلند برآمد ، مردم آنجزیره از پی انجام مقصود دیگر خویش که اعادۀ استقلال ایرلند بود برخاستند .

تا سال ۱۸۷۵ وجود وکلای ایرلند در مجلس عامۀ انگلستان تأثیری نداشت ، چه وکلای مزبور غالباً از اشخاص بی اطلاع و نالایق بودند . لکن در سال ۱۸۷۵ شخصی موسوم به پارنل پسریکی

از ملاکان انگلستان که در ایرلند متولد شده و بداند سرزمین دلبستگی
 تام داشت بوکالت رسید. پارنل برای اینکه مجلس عامه را بقبول
 مقصود مردم ایرلند، یعنی اعاده استقلال آئسزمین، مجبور کند بوسائل
 گوناگون متشبه شد که از آنجمله یکی ائتلاف وقت مجلس بایرادات
 ونطقهای بیجا و طولانی بود. پارنل و دونفر از رفقاییش در یک جلسه
 مجلس هزار و صد مرتبه اجازه نطق خواستند و در موضوع بی اهمیتی
 سخن گفتند.

در سال ۱۸۸۵ چون مجلس عامه بموجب نظامنامه جدیدی از
 نطقهای بیجا جلوگیری کرد، پارنل برای انجام مقصود طریق دیگر
 پیش گرفت و وکلای ایرلند را بقسمی مرتب کرد که اکثریت
 محافظه کاران و آزادی طلبان در مجلس بسته بموافقت ایشان بود،
 چنانکه هرگاه وکلای ایرلند از موافقت با حزبی که در مجلس اکثریت
 داشت خودداری مینمودند آنحزب در اقلیت میماند و عمر دولتی که
 باتکاء آن بر سر کار آمده بود ناچار پایان میرسید. پارنل بدین ترتیب
 هجده سال از ۱۸۷۵ تا ۱۸۹۳ بادولت انگلستان مجادله کرد. لکن
 در سرزمین ایرلند جمعیت فونیکس باوی در طرز اجرای مقصود مخالف
 بود و برای اینکه در راه انجام منظور وکلای ایرلند عائقی ایجاد کند
گورد فردریک کاوندیش را بامعاون وی بدست یکی از افراد جمعیت
 بقتل رسانید (۱۸۸۲ م).

پارنل و رفقای وی میخواستند که بایرلند استقلال داخلی عطا
 شود و مجلس آن از مجلس عامه انگلیس مجزا و مستقل باشد و وزارتخانه‌ای
 مخصوص نام وزارتخانه ایرلند تأسیس گردد. این طرز حکومت را که بانگلیسی
هم رول میگویند نخست در انگلستان مخالفین بسیار بود و احزاب دو کانه
 محافظه کار و آزادی طلب توأم با آن مخالفت میکردند. لکن بواسطه

زبردستی پارل و طریقه ای که دربرهم زدن اکثریت مجلس پیش گرفته بود، بالاخره گلاستون ناچار در سال ۱۸۸۶ قانون هم رول را بمجلس برده تصویب آنرا خواستار شد. بموجب قانون مزبور ایرلند دارای استقلال داخلی و مجلس مقنن مخصوص میگشت، ولی مجلس مزبور در امور گمرکی و در سیاست خارجی و اختیارات شخصی شاه حق مداخله و اظهار رأی نداشت. چون گلاستون قانون هم رول را بمجلس برد جمعی از وکلای آزادی طلب که طرفدار وی بودند بعنوان اینکه قانون مزبور بموجب تجزیه ممالک امپراطوریت ازو کناره گرفته به محافظه کاران پیوستند و بدین واسطه دست گلاستون، که دیگر طرفدارانش در مجلس اکثریت نداشتند، از وزارت کوتاه شد و چون محافظه کاران بر سر کار آمدند با هم رول موافقت نکردند. در سال ۱۸۹۲ باز گلاستون بریاست وزرائی رسید و بار دیگر قانون هم رول را بمجلس برد و این بار آنرا از مجلس عامه گذرانید. لکن مجلس ارد ها مخالفت کرد و باز قانون مزبور بتصویب نرسید. گلاستون نیز چون پیر گشته و از امور سیاسی نیز میزار شده بود، پس ازین شکست یکباره از کار وزارت کناره گرفت.

پس از کناره گیری گلاستون باز حکومت به محافظه کاران منتقل شد و هم رول در بوته فراموشی ماند. در سال ۱۹۱۲ آسکینس^۱ رئیس الوزرای حزب آزادی طلب مجدداً قانون مزبور را بمجلس برد و بالاخره مجلس عامه آنرا تصویب کرد. لکن این بار علاوه بر مخالفت لرد ها اشکال دیگری نیز پدید آمد و آن مخالفت پرستان- های ایالت **اولستر**^۲ (واقع در شمال جزیره ایرلند) با قانون مزبور بود.

ایالت اولستر حاصلخیز ترین قسمتهای جزیره ایرلند است و قسمت اعظم مردم آن اصلاً از نواد آنگلو ساکسون و پیرو مذهب پرتستان هستند و دلبستگی آنان بحکومت انگلستان بیش از حکومت کاتولیک های ایرلند است . بهمین سبب چون هم رول از مجلس عامه گذشت سر بمخالفت برداشته برضد دولت مسلح شدند و ادارات پست و تلگراف و تلفن را تصرف کرده روابط اولستر و انگلستان را قطع نمودند . آزادی خواهان ایرلند نیز برای دفاع از حق خویش دست بسلاح بردند و زمانی که جنگ بین المللی در شرف ظهور بود اختلافات مزبور بجائی رسید که ممکن بود انگلستان دچار جنگهای داخلی سخت گردد . پس از ظهور جنگ بین المللی پادشاه انگلستان قانون هم رول را امضاء کرد و قانون مزبور از جمله قوانین رسمی مملکتی گشت ، لکن قانون دیگری اجرای آنرا در زمان جنگ متوقف ساخت .

اتحاد کارگران در همان حال که دولت انگلیس دچار اختلافات ایرلند بود در اوضاع اجتماعی و صناعی مملکت و حزب جدید کارگر نیز تغییرات عظیم روی داد . چون صنعت و تجارت در انگلستان بواسطه فراوانی معادن مملکت و کثرت سرمایه داران رونق کامل یافته بود ، روز بروز بر عده کارگران میفزود و این طبقه نیز برای حفظ مصالح خویش اتحاد و اتفاق را لازم می شمردند . تا سال ۱۸۸۰ کارگران مایل نبودند که دولت در اختلافات ایشان با کار فرمایان مداخله کند . لکن از سال ۱۸۸۹ برخلاف از دولت استمداد نمودند و سرانجام بتحصول قوانین چندی موافق مصالح خویش نائل شدند .

در آغاز امر طبقات کارگران هر شهری برای مساعدت یکدیگر گردهم جمع شده اجتماعاتی تشکیل کردند . سپس آن اجتماعات متفرق

مختصر را در سال ۱۸۶۰ در مراکز صنعتی گرد آورده اجتماعاتی عظیم تر تأسیس نمودند و از نمایندگان اجتماعات اخیر نیز انجمنی مرکزی پدید آوردند که فی الحقیقه نماینده عموم کارگران بود. بواسطه اتحاد کارگران دولت انگلیس مجبور شد که با مقاصد آنان حتی الامکان موافقت نماید و باتصویب قوانینی چند از اجحافات کارفرمایان جلوگیری کند. در اواخر قرن نوزدهم تشکیلات اجتماعی صورت دیگر گرفت. زیرا بواسطه رقابت ممالک آمریکا قیمت محصولات خلاصی انگلستان بکاست و در تجارت و صنعت آن مملکت نیز نقصان بسیار پدید آمد. چه از طرفی ممالک اروپائی که خود بصنایع متوجه شده بودند از قبول مصنوعات انگلیس خودداری کردند و از طرف دیگر انگلستان را در صنایع دورقیب زورمند مانند آلمان و ممالک متحده آمریکا پیدا شد. بالتجیه صنعت و تجارت انگلستان، که پیوسته طریق ترقی میسپرد، ناگهان متوقف شد و بدین سبب در احوال طبقه کارگر تغییر عظیم روی داد کمی کار و سختی امر معیشت کارگران را بیکدگر نزدیکتر کرد و اجتماعات کارگران کم کم صورت سیاسی گرفت. علاوه بر آن رواج سوسیالیسم نیز دریشان مؤثر افتاد و بالاخره در برابر احزاب دوگانه انگلستان حزب نیرومند دیگری بنام **حزب کارگر** بوجود آمد (۱۸۹۲).

حزب کارگر که متعادل بمسلك سوسیالیسم بود سخت زود ترقی کرد. چنانکه در سال ۱۹۰۶ عده و کلاهی آن در مجلس عامه انگلستان به ۴ رسید. بهمین سبب احزاب محافظه کار و آزادی طلب ناچار با بسیاری از مقاصد آن حزب موافقت نمودند. چنانکه آسکس وزیر حزب آزادی طلب در دوره وزارت خویش بصلاح طبقه کارگر قوانینی از مجلس گذرانید که از آنجمله یکی **قانون حمایت اطفال**

کارگران (۱۹۰۸) و دیگری قانون هشت ساعت کار روزانه کارگران معادن (۱۹۱۱) است.

در آغاز قرن بیستم مخارج دولت انگلستان
تحدید اختیارات مجلس
بواسطه وضع قوانین بصلاح طبقه کارگرو سعی
لر د ما
در ازدیاد قوای لشکری و بحری بمراتب از
قرن نوزدهم زباد تر شده بود. حکومت انگلستان برای جبران مخارج
ناگزیر بوضع مالیاتهای جدید پرداخت و تولید جرج^۱ وزیر مالیه
در سال ۱۹۰۹ قانون مالیات بر عایدات و حقوق وراثت را بتصویب
مجلس عامه رسانید. لکن مجلس لردها چون قانون مزبور را مخالف
مصلح افراد خویش میدید با آن موافقت ننمود و بالتلیجه مجلس عامه
بموجب قانونی در سال ۱۹۱۱ اختیارات مجلس لردها را در باب قوانین
مالی محدود کرد. در همانحال کساد بازار تجارت و صنعت و فلاحه
و خطری که بواسطه ترقی امور صنعتی و تجارتی آلمان منوجه انگلستان
بود طرز تجارت آزاد را نیز مخالفین بسیار پیدا شد و مخالفین را
عقیده بر آن بود که دولت کما فی السابق برای مال التجارهای سایر
ممالک حقوق گمرکی وضع نموده بدین طریق صنایع داخلی را حمایت کند.

فصل دوازدهم

اوضاع فرانسه از سال ۱۸۷۰ تا آغاز جنگ بین المللی

مجلس ملی فرانسه که در ۸ فوریه ۱۸۷۱ برای مصالحه با دولت آلمان تأسیس شده بود^۱ چون مقدمات صلح فراهم شد، در شهر بر دو^۲ رسماً تشکیل یافت. مجلس مزبور ۷۵۰ وکیل داشت. ولی ازین عده فقط ۳۵۰ نفر طرفدار حکومت جمهوری و چهارصد نفر دیگر خواه سلطنت بودند. در میان سلطنت طلبان نیز اختلاف بود. چه برخی ازیشان میخواستند نواده شارل دهم را که کنت د شامبر^۳ نامداشت بسلطنت بردارند و برخی دیگر سلطنت کنت دوپاری^۴ نواده لوئی فیلیپ را طالب بودند. بهمین سبب مجلس ملی در آغاز تشکیل موقتاً حکومت جمهوری را که مردم پاریس در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ اعلان کرده بودند پذیرفت، ولی رسمی و قانونی گشتن آنرا برای عموم ملت فرانسه موکول کرد. سپس نایلیون سوم و خانواده وی را رسماً از سلطنت مخلوع و محروم نمود (اول مارس ۱۸۷۱) و تییر که از جانب مجلس مزبور بر ریاست جمهوری موقتی انتخاب شده بود از طبقه جمهوری طلبان و وزرائی برگزیده در صدد جبران خسارات جنگ و مصفا ساختن ممالک از وجود سپاهیان دشمن برآمد.

بس از آنکه مقدمات صلح فراهم شد قرار بر آن نهادند که تییر و وزراء پاریس روند و مجلس ملی نیز بقصر ورسای منتقل شود.

۱ - رجوع بصفحه ۱۳۶ شود.

۲ - Bordeaux. ۳ - Comte de Chambois.

۴ - Comte de Paris.

احتراز مجلس ملی از ورود پاریس بواسطه اعتماد نداشتن مجلس مزبور بمردم پاریس بود . چه مردم آنشهر در اکتبر ۱۸۷۰ و ژانویه ۱۸۷۱ دوبار در صدد کودتا و ایجاد انقلاب بر آمده بودند . انتقال مجلس ملی بورسای که توهینی بمردم پاریس و نشان مخالفت آنمجلس باحکومت جمهوری بود ، اهالی پایتخت را خشمگین ساخت و در آنشهر موجب انقلابات خونین گردید . مردم پاریس که از اوضاع سیاسی و حقیقت جنگ اطلاع کامل نداشتند . شکست فرانسه را بخیانت برخی از زعمای قوم منسوب میشمردند و مخصوصاً چون اکثریت وکلای مجلس ملی نیز با سلطنت طلبان بود بدان مجلس اعتماد کامل نداشتند . علاوه برین عقاید سوسیالیسم ازچندی پیش در مردم پاریس رسوخ یافته بود و مبلغین عقاید مزبور که در طبقات کارگر نفوذ بسیار یافته بودند . چون حکومت فرانسه را ناتوان و طبقه کارگر شهر را که هنگام محاصره پاریس برای دفع دشمن مسلح شده بود آماده کار دیدند ، بر آن شدند که بزور بر حکومت غالب شده وسائل انجام مقاصد مسلکی خویش را فراهم سازند .

در آغاز ماه مارس ۱۸۷۱ جمهوری طلبان با عنوان دفاع ازحکومت جمهوری ومخالفت با سلطنت طلبان ، جمعی مرکب تشکیل کردند و مجمع مزبور فی الحقیقه درصدد ایجاد انقلاب بود . یکماه پیش ازآن نیز زمانیکه حکومت دفاع ملی با آلمان بمذاکرات صلح مشغول بود سپاهیان داو طلب شهر یارس ، یعنی جمهوری طلبان ۲۲۷ توپ و ۴۰۰۰۰ تفنگی را که از جانب حکومت دفاع ملی باینان داده شده بود ضبط کرده بودند .

در روز هجدهم مارس دو دسنه از سپاهیان فرانسه مأمور گرفتن توپ هائی که جمهوری طلبان ضبط کرده و بمحلّه

من مارتز^۱ برده بودند. لکن جمعی از مردم شهر و سپاهیان داوطلب جمهوری خواه داخل لشکریان دولتی شده آنانرا بمساعدت باجمه‌وری خواهان و مخالفت با دولت برانگیختند. بالنتیجه افراد سپاه سر از اطاعت فرماندهان خویش پیچیدند و دو نفر از صاحب منصبان را بیگناه تیر باران کردند و این واقعه موجب جنگ داخلی سختی شد که فریب دو ماه دوام یافت.

تی‌یر بجای آنکه در شهر بدفع انقلابیون و مخالفین دولت پردازد از پاریس خارج شد و حتی برخی از قلاع مهم پایتخت را نیز باختیار یاغیان گذاشت. انقلابیون نیز در پاریس دولتی تشکیل کرده مردان شهر را عموماً مسلح ساختند و سپاهی بجانب ورسای فرستادند تا مجلس ملی را از آنجا براند. لکن اینمقصود انجام نیافت و قوای دولت بریشان غالب گشته جمعی از سران سپاه آنانرا دستگیر و تیر باران کرد.

قوای دولت مرکب از اسرای سپاه فرانسه در آلمان بود که بموجب مصالحه ورسای از قید اسارت نجات یافته بوطن باز گشته بودند و عده آنان به ۱۵۰۰۰۰ نفر مبرسید. تی‌یر با قوای مزبور پاریس را محاصره کرده پس از پنج هفته بشهر داخل شد و جنگ سپاهیان دولت و انقلابیون در کوچه‌های پایتخت یک هفته دوام یافت. شورشیان تمام عمارات بزرگ پاریس مانند بلدیه و قصر سلطنتی و عدلیه و اداره پلبس و مغازه‌های بزرگ و بسیاری از خانه‌های شهر را آتش زدند و از طرفین قریب ۶۵۰۰ نفر بهلاکت رسیدند. سرانجام قوای دولت بر شورشیان غالب آمد و تی‌یر بر پایتخت مسلط شده ۱۳۰۰۰ نفر از مردم پاریس را بحبس و اعمال شاقه

و تبعید محکوم نمود .

استقراض دولت و پرداخت
تی بر چون از انقلاب پاریس آسوده خاطر
شد در صدد بر آمد که زود تر غرامت
جنگ را بآلمان پرداخته خاک وطن را از
غرامت آلمان

وجود سپاهیان بیگانه پاک سازد . بموجب مصالحه فرانکفورت مقرر شده بود که دولت فرانسه مبلغ پنج میلیارد فرانک در ظرف سه سال بدولت آلمان بپردازد و تا زمانیکه تمام اقساط پرداخته نشده است سپاهیان آلمان در ایالات شمال شرقی فرانسه بمانند . تی بر برای اینکه زود تر سپاه دشمن را از مملکت بیرون کند در پرداخت اقساط غرامت تسریع کرد ، چنانکه یکسال پیش از مهلت مقرر پنج میلیارد غرامت را تماماً پرداخته مملکت را از وجود بیگانگان مصفا ساخت . برای پرداخت غرامات تی بر باستقراض از ملت فرانسه متوسل شد . فرانسویان نیز درین امر شدت علاقه خویش را باستقلال وطن نشان دادند ، چنانکه در سال ۱۸۷۲ بجای سه میلیاردی که دولت فرانسه خواسته بود چهل و سه میلیارد پرداختند . علاوه برین برای جبران خسارات جنگ و تأدیة قروض دولت ، مجلس ملی مالیاتهای جدیدی بر وسائل حمل و نقل و کبریت و اجتماعات و غیره وضع کرد که جمع آن در سال بالغ بر هشتصد میلیون بود .

پس از انعقاد صلح فرانکفورت مجلس ملی بر آن شد که بر قوای لشکری فرانسه بیفزاید و آنرا پایه قوای آلمان رساند . پس نخست قانونی وضع کرده خدمت لشکری را برای عموم فرانسویان از بیست ساله تا چهل ساله اجباری ساخت (۱۸۷۲) ، سپس برمخارج وزارت جنگ بیفزود و با آنکه دولت آلمان برین امر اعتراض کرد ، اصلاح امور لشکری را بر سایر امور مقدم داشت .

استعفاء تی‌یر و ریاست
جمهور مالک‌ماهون
در همانحال که تی‌یر با موافقت مجلس ملی
بجبران شکست فرانسه و اصلاح امور مالی
و لشکری مملکت مشغول بود ، درباب تعیین

طرز حکومت رسمی و قطعی فرانسه میان او و مجلس اختلافی روی
داد که بالاخره کناره‌گیری وی از ریاست جمهور منجر شد .

مجلس ملی ، چنانکه سابقاً گذشت ، نخست فقط برای آن
تشکیل شده بود که از جانب ملت فرانسه با آلمان صلح کند . لکن
پس از انعقاد صلح مجلس مزبور خود را صاحب اختیاراتی در ردیف
اختیارات مجلس مؤسسان شمرده بوضع قانون اساسی موقتی و تعیین
تی‌یر بمقام ریاست جمهور پرداخت (اوت ۱۸۷۱) .

تی‌یر که خود از سلطنت طلبان بود کم‌کم بحکومت جمهوری
متمایل شد ، لکن معتقد بود که حکومت جمهوری فرانسه باید محافظه
کار و متین باشد . پس از آنکه سپاه آلمان فرانسه را ترک گفت
و قانون خدمت لشکری اجباری از مجلس ملی گذشت ، تی‌یر موقع
را برای تعیین طرز حکومت قطعی فرانسه مناسب دید . پس مجلس
ملی را بانجام این امر دعوت کرد و خود بحکومت جمهوری اظهار
میل نمود . لکن اکثریت مجلس که مرکب از طرفداران خانواده
ارلئان و بوربن و بناپارت بود با حکومت جمهوری مخالفت کرد
و چون تی‌یر طرح قوانین اساسی را که مبنی بر استقرار حکومت
جمهوری بود بمجلس ملی برد ، مجلس قوانین مزبور را رد کرد
و بالنتیجه تی‌یر از ریاست جمهور کناره گرفت .

پس از استعفاء تی‌یر مجلس ملی مارشال مالک‌ماهون را به
ریاست جمهور برگزید (فوریه ۱۸۷۶) و چون او از جمله سلطنت
طلبان بود ، طرفداران سلطنت درصدد انجام مقاصد خویش برآمده

دست جمهوری طلبان را از امور دولتی کوتاه کردند . در همان حال بین هوا خواهان خانواده ارلئان و بوربن نیز موافقتی حاصل شد و کنت دباری نواده لوئی فیلیپ بقصر فرسدف^۱ واقع در اطیش که مقر کنت دشامبر بود رفته او را پادشاه فرانسه خواند و از حق خودچشم پوشید . پس سلطنت طلبان با کنت دشامبر بمذاکره پرداختند و بالاخره او را پادشاهی برگزیده هانری پنجم خواندند و در صدد تهیه تشریفات و انجام مراسم ورود وی پاریس برآمدند . لکن ناگهان اختلاف کوچکی بین شاه جدید و طرفداران خانواده ارلئان پدید آمد و بدان واسطه بازگشت سلطنت فرانسه بخانواده بوربن میسر نگشت . طرفداران خانواده ارلئان میخواستند که بیرق سه رنگ زمان لوئی فیلیپ بیرق رسمی فرانسه باشد و شاه جدید بیرق سه رنگ را نشانی از انقلاب شمرده بقبول آن تن نداد و بهمین سبب سلطنت وی صورت نگرفت .

قواس اساسی چون موضوع سلطنت کنت دشامبر موقوف ماند
سلطنت طلبان مجدداً ماك ماهون را که کاملاً مطیع
سال ۱۸۷۵ ایشان بود هفت ساله برپاست جمهوری بر گزیدند

(نوامبر ۱۸۷۳) و امیدوار بودند که در سمدت با کنت دشامبر بسطنت و قبول بیرق سه رنگ راضی شود و یا پس از مرگ وی کمنت دباری پادشاهی رسد . در همان حال دولت فرانسه که از وزرای سلطنت طلب بدبدا آمده بود بازار جمهوری خواهان پرداخته جراید ایشان را توقیف کرد و بسیاری از آنان را بعنوانین مختلفه بحبس انداخت . معینا حزب جمهوری خواه در مجلس ملی روز بروز قویتر میشد و ترقی آن نتیجه زحمات گامبنا بود که از شهری

بشهر دیگر سفر کرده بایراد خطابها و تشکیل مجامع برطرفداران جمهوری میفزود .

در سال ۱۸۷۵ مجلس ملی چون دانست که اکثر مردم فرانسه هوا خواه حکومت جمهوری هستند ناچار بتصویب قوانین اساسی چند مائتد قانون تشکیل مجلس سنا و قانون انتخاب وکلای مجلس مبعوثان پرداخت . بموجب قوانین اساسی سال ۱۸۷۵ حکومت فرانسه رسماً جمهوری شده قوه مجریه برآیس جمهور و قوه مقننه بمجلسین سنا و مبعوثان تفویض گشته است .

رئیس جمهور هفت سال یکبار از جانب مجلسین سنا و مبعوثان که بعنوان مجلس ملی بایکدگر توأم میشوند انتخاب میشود . انتخاب وزراء و اعضاء اداری مملکت و امضای عهد نامهها و ترتیب امور لشکری از جمله وظایف و اختیارات اوست . قوانینی که از مجلسین میگذرد نیز بایستی بامضاء رئیس جمهور برسد و او میتواند باموافقت مجلس سنا مجلس مبعوثان را منحل کند . رئیس جمهور را در هیچ امری مسئولیت نیست و مسئول مجلسین وزراء هستند که از جانب رئیس جمهور انتخاب میشوند و هرکاه یکی از مجلسین باقانونی که وزراء تصویب آنرا خواسته اند موافقت نکند و آنرا رد نماید وزراء مجبورند که بی درنگ از کار کناره گیرند .

مجلس سنا از سیصد نفر نماینده تشکیل میشود که بایستی لااقل هنگام انتخاب شدن چهل سال داشته باشند . تا سال ۱۸۸۴ هفتاد و پنج تن از اعضاء سنا برای تمام عمر انتخاب میشدند و انتخاب این عده در سال ۱۸۷۵ از جانب مجلس ملی انجام گرفت و بموجب قانون اساسی مقرر شد که بعد از آن مجلس سنا خود آنرا انتخاب کند . بقیه وکلای سنا نه سال یکبار انتخاب میشوند و انتخاب بک ثلث

آنان سه سال یکبار تجدید میشود . انتخاب اعضاء سنا از جانب مجمعی انجام می یافت که درحکومت نشین های هراالت از وکلای مجلس مبعوثان و مستشاران ولایتی و نمایندگان شوراهای بلدی تشکیل میشد . لکن این ترتیب ، چنانکه خواهد آمد ، در سال ۱۸۸۴ تغییر یافت .

وکلای مجلس مبعوثان چهار سال یکبار انتخاب میشوند و تمام مردان فرانسوی ازیست و یک سالگی درانتخابات شرکت می توانند کرد .

مجالس دوگانه بایستی همه سال درماه ژانویه هفتوح شود و لاقلا در سال پنجمه منعقدباشد . اختیارات مجلسین نیز بسیار است . چنانکه علاوه بر تصویب قوانین وعوائد ومخارج ممالکنتی درباب صلح وجنگ و معاهدات نیز حق رأی دارند و در هر موقع وزرای مسئول را استیضاح میتوانند کرد . صورت عوائد ومخارج مملکتی هر سال بابسی نخست بتصویب مجلس مبعوثان رسد و پس از آن بمجلس سنا رود

پس از وضع قوانین اساسی مجلس ملی منحل شد (دسامبر ۱۸۷۵) و دولت در صدد انتخاب وکلای مجلسین سنا و مبعوثان برآمد و تا بیستم فوریه ۱۸۷۶ انتخابات هر دو مجلس پایان رسید . در مجلس سنا سلطنت طلبان اندک اکثریتی داشتند ، لکن در مجلس مبعوثان اکثریت با جمهوری طلبان بود . بهمین سبب ماک مامون نیز ناچار وزرای خویش را از جمهوری طلبان برگزید .

در اواخر سال ۱۸۷۷ چون انتخابات شورا های بلدی و ولایتی تجدید میشد ، سلطنت طلبان از ترس آنکه مبادا وزرای جمهوری طلب انتخابات مزبور را بصلاح حزب خویش خانه دهند . ماک مامون را بر آن داشتند که ژول سیمون^۱ رئیس الوزرای وقت

را که از جمله طرفداران حکومت جمهوری بود از آن مقام برداشته **دوک دو برگلی** ^۲ را که از سلطنت طلبان بود بجای وی گمارد . دوک دو برگلی نیز چون بریاست وزرائی رسید مجلس مبعوثان را با موافقت سنا منحل کرد و برای اینکه در انتخابات بلدی و غیره اعمال نفوذ نماید، تشکیل مجلس دیگر را نیز پنجمه بتعویق انداخت . لکن باز چون انتخابات پایان رسید جمهوری طلبان در مجلس اکثریت داشتند و ماک ماهون با آنکه هوا خواهان سلطنت بکودنا تحریکش کردند . بدان امر غیر قانونی تن نداده ناچار مطیع مجلس گشت .

ماک ماهون ناسال ۱۸۷۹ رئیس جمهور فرانسه بود . در آغاز سال مزبور جمهوری طلبان در صدد برآمدند که دست برخی از سرداران سلطنت خواه را از امور لشکری کوتاه کنند ، لکن ماک ماهون معتقد بود که امور لشکری را از سیاست دور باید داشت و چون جمهوری طلبان در مقصود خود اصرار کردند از ریاست جمهور استعفا کرد (۳۰ ژانویه ۱۸۷۹) .

پس از استعفای ماک ماهون جمهوری طلبان **ژول گروی** ^۳ رئیس مجلس را بجای وی انتخاب کردند و گام بنا را که از طرفداران صدیق جمهوری بود بریاست مجلس برگزیدند .

پس از آنکه زمام حکومت فرانسه بدست جمهوری **جمهوری طلبان** افتاد بانجام دو امر اساسی پرداختند ، یکی تجزیه سیاست و مذهب و کوتاه کردن دست کشیشان و روحانیون از امور تعلیم و تربیت و غیره . دیگری توسعه مستعمرات فرانسه در سایر قطعات عالم .

امور دو گانه فوق بدست **ژول فری** که شش سال مقام ریاست

وزرائی داشت و از جمهوری طلبان مدبر کار آزموده بود انجام گرفت .
مخالفت جمهوری طلبان با روحانوں بیشتر بواسطه طرفداری ایشان
از مخالفین جمهوری در زمان مجلس ملی بود و فی الحقیقه صورت
انتقام سیاسی داشت .

فکر توسعه مسعمرات نیز برای توسعه امور اقتصادی و رفاهت با
تجارت آلمان و امریکا در جمهوری طلبان رسوخ یافت و مخصوصاً
دولت جمهوری فرانسه میخواست با تصرف نواحی جدید بر دول
معظمه اروپا ثابت کند که از شکست ۱۸۷۱ فر-وده و ناتوان نشده
و کمافی السابق در سبست عالم با رقیبان خویش برابری مینواند کرد .
ژول فری در ظرف چهار سال (۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵) ممالک تونس
و آلام و تنکن را بر متصرفات فرانسه میفزود و مقدمات تسخیر سودان
و کنگو و ماداکاسکار را نیز فراهم ساخت .

تجدید طر در سال ۱۸۸۵ جمهوری طلبان برای اینکه از احناریات
مجلس سنا بکاهند و طرز انتخاب و کلاهی مجلس
در قانون اساسی مزبور را که غالباً بزبان فرقه ایشان انجام می یافت ،
تغییر دهند . در قانون اساسی سال ۱۸۷۵ تغییرانی دادند و بالتسبجه
انتخاب و کلاهی سنارا ، که برای تمام عمر انتخاب میندند ، را که
کرسی های ایشان را بین ولایات مختلفه تقسیم نمودند و بر عده
و کلاهی شهر های بزرگ . که تا آن زمان مانند بلاد کوچک و قصبات
فقط حق انتخاب بک و کیل داشتند . افزوده بدنبطریق در مجلس سنا
نیز اکثریت یافتند

در سال ۱۸۸۹ که صدسال از تاریخ آغاز انقلاب
کبیر فرانسه میگذشت . دولت مزبور بافتخار
آن انقلاب در پاریس نمایشگاهی بین المللی
نمایشگاه بین المللی
سال ۱۸۸۹

ترتیب داد و در آن نمایشگاه که بیشتر معرف ثریات فرانسه در فن معماری و صنایع مختلفه بود قریب ۳۲ میلیون از ملل مختلفه عالم بتماشا رفتند، ولی از سلاطین ممالک خارجی بجز ناصر الدین شاه پادشاه ایران و سلطان تونس، برای اینکه نمایشگاه مزبور بافتخار انقلاب کبیر فرانسه ترتیب داده شده بود، کسی نداشت که آن نرفت. برج معروف **ایفل** را نیز برای نمایشگاه سال ۱۸۸۹ ساختند. این برج سیصد متر ارتفاع دارد و سراپا از آهنست. برپا کننده آن یکی از مهندسين فرانسه موسوم به ایفل بود.

از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۹ سه امر مهم در فرانسه روی داد که قابل ذکر است. اول موضوع **حفر تنگه پاناما**، دوم اقدامات **آنا رشیست ها** و قتل رئیس جمهور، سوم موضوع **دری فوس** ۲.

از سال ۱۸۸۱ شرکتی برپاست یکی از فرانسویان موسوم پاناما به **فردیناند دولسپس**، برای حفر تنگه پاناما در امریکای مرکزی تشکیل یافت. لکن پس از چندی مخارج شرکت بیش از حدی که پیش بینی شده بود گردید و شرکت با آنکه باسئراض پرداخت بانجام مقصود موفق نشد و ناچار در ماله فوریه ۱۸۸۹ اعلان انحلال داده درصدد تصفیه حساب برآمد، در همان حال شهرت یافت که برخی از وکلای مجلس سنا و مبعوثان از شرکت رشوه گرفته و در عوض، برخلاف قانون با آن مساعدتهائی کرده اند. در نتیجه این اتهام جمعی از وکلای سنا و مبعوثان و سیاسیون محاکمه شدند، ولی محکمه جز بکی از وزرای سابق فوائد عامه و شخص **فردیناند دولسپس**، همگی را تبرئه کرد. انحلال شرکت

حفر نخله باناموا اتهام و کسای مجاسین موجب آن شد که دست رؤسای احزاب جمهوری طلب از امور دولتی کوتاه گشت و اشخاصی تازه بر سر کار آمدند .

اقدامات در اواخر قرن نوزدهم عده قلیلی بنام آنارشیست در فرانسه وجود داشتند که مرامشان آزاد کردن افراد آنارشیستها از قید اجتماعات بود . آنارشیست ها تشکیلات حزبی نداشتند و معتقد بودند که مقصود خویش را با عمل بایستی انجام دهند . پس سپروی این عقیده بکشتن اشخاص و آتش زدن عمارات و امثال آن پرداختند و از آن جمله در ۲۴ ژون ۱۸۹۴ **کارنو**^۱ رئیس جمهور فرانسه را ، که در سال ۱۸۸۷ بجای ژول گروی انخاب شده بود ، در شهر لیون بقتل رسانیدند . بالتیجه دولت نیز قانونی از مجلس گذرانید که بموجب آن آنارشیستها از حقوق عمومی کلیه محروم شدند و جرائم و مطبوعات ایشان توقیف گشت .

در ۱۵ اکتبر ۱۸۹۴ یکی از صاحب منصفان توپخانه موضوع در نفوس فرانسه موسوم به آلفرد دریفوس منهم شد که برخی از اسرار لشکری را بوسیله مکتوب بی امضای بی تاریخی برنمایند نظامی یکی از دول بیگانه فاش کرده است . پس وزارت جنگ منهم مزبور را توقیف نموده در محکمه نظامی میحا که کرد و بالتیجه او را از تمام درجات لشکری خلع نموده تبعید دائمی و محکوم ساخت در همانحال نایب رئیس مجلس سنا موسوم به شورر کستتر^۲ و یکی از صاحب منصبان عالی رتبه سپاه که **پیکار**^۳ نام داشت ، معتقد بگناهانی دریفوس بودند ، و مکتوبی را که مبنای اتهام او بود ، صاحب

منصب دیگری موسوم به **استرهازی**^۱ منسوب مینمردند . پس درخواست کردند که درحکم دریفوس تجدید نظر شود و محاکمه استرهازی را نیز خواستار شدند . محکمه نظامی استرهازی را جلب و محاکمه کرد . لکن او را تبرئه نمود و تبرئه وی در فرانسه موجب غوغائی عجیب گردید . در آن ضمن یکی از نویسندگان بزرگ فرانسه موسوم به **امیل زولا**^۲ که پیش از آن هم از دریفوس دفاع کرده بود باز در باب بیگناهی وی در جریده **اُور**^۳ مراسله ای بعنوان «مقصر میدانم»^۴ خطاب بر رئیس جمهور منتشر ساخت و در آن مراسله محکمه نظامی را متهم کرد که دریفوس را بیگناه محکوم نموده و استرهازی را با آنکه فی الحقیقه مقصر بوده تبرئه کرده است . مراسله زولا در مراکز سیاسی و قضائی و مجلسین تأثیر غریب نمود و رؤسای وزارت جنگ برای «حفظ شرافت خود» آن نویسنده بزرگواری را بمحکمه جنائی جلب کردند و با آنکه در اظهار خویش محو بود بحد اکثر مجازات یعنی یکسال حبس و سبصد فرانک جریمه محکوم ساختند (سوم فوریه ۱۸۹۸) .

درین گیر و دار **بریسون**^۵ رئیس الوزرای فرانسه معتقد بیگناهی دریفوس بود ولی کاونیاک وزیر جنگ او را مقصر می پنداشت و برای اثبات عقیده خویش دو فقره سندی را که یکی از صاحب منصبان لشکر موسوم به **هانری**^۶ برای وی فرستاده و مؤید تقصیر دریفوس بود رسماً در مجلس مبعوتان قرائت کرد ، لکن پس از چند ماه هانری اقرار نمود که اسناد دو گانه مزبور ساختگی بوده است و چون او را بزندان انداختند انتحار کرد . پس هیئت وزراء

درخواست تجدید نظر در حکم دریفوس را بدیوان عالی تمیز فرستاد و محکمه مزبور حکم محکمه نظامی را نقض نمود و موضوع مجدداً به محکمه نظامی شهر رن ارجوع شد. لکن آن محکمه باز دریفوس را مقصر شمرد و فقط در حکم قید کرد که مقصر میتواند از تخفیفات قانونی مجازات استفاده نماید. پس رئیس جمهور فرانسه تبعید ابدی دریفوس را بدهسال حبس تخفیف داد. در سال ۱۹۰۴ باز چون معلوم شد که برخی از اسناد جعلی و اوراق راجع بموضوع دریفوس سابقاً بدیوان تمیز و محکمه نظامی رن فرساده نشده است، دیوان تمیز مجدداً آن امر رسیدگی کرد و حکم محکمه نظامی رن را نقض نمود (۱۲ ژویه ۱۹۰۶).

موضوع دریفوس بسیاری از مردم فرانسه را نسبت برؤسای امور لشکری و صاحب منصبان عالی رتبه وزارت جنگ بدین و خشمگین ساخت و مبدأ اقداماتی بر ضد تشکیلات لشکری گردید. از طرفی در تشکیلات حزبی فرانسه نیز مؤثر افناد و از آن پس در مجلس فرانسه احزاب تازه ای پیدا شد.

از جمله امور مهمه ای که در آغاز قرن بیستم در تجریه مذهب فرانسه روی داد تجزیه مذهب از دولت و کوتاه کردن ار دولت دست تسلط پاپ و نمایندگان وی از امور معارفی و سیاسی بود. پس از مرگ پی نهم در سال ۱۸۷۸ 'لئون' سیزدهم، که پاپی آزادیخواه و روشن فکر بود، بجای وی انتخاب شد. ولی پس از وفات وی کاردینال سارتو، که در استبداد رأی و مخالفت با افکار جدیده نظیر گرگوار شانزدهم بود. بنام پی دهم بمقام پاپی رسید و با حکومت جمهوری فرانسه در بسیاری از مسائل مذهبی

و معارفی مخالفت کرد. بالاخره بر سر تفسیر دو نفر از کشیشان فرانسه بین او و دولت فرانسه اختلاف شدید روی داد و چون پاپ در مخالفت پایداری کرد، دولت فرانسه سفیر خویش را از دربار واتیکان احضار نمود و امیل کونب^۱ رئیس الوزرای فرانسه قانونی از مجلس گذرانیده مذهب را از دولت مجزا کرد و افراد ممالکت را در مذهب خویش آزاد نهاد و از مقامات مذهبی فرانسه جنبه رسمی و اختیارات قانونی سابق را سلب نمود.

تعداد مدارس فرانسه از سال ۱۸۷۰
از آغاز جمهوری سوم فرانسه قوانین مفیده بسیاری در فرانسه وضع شد که موجب ترقیات معنوی و مادی آن مملکت گردید. مهمترین

قوانین مزبور قوانین مربوط به معارفست که از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۴ مندرجاً بتصویب رسید. بموجب قوانین مذکور برای دختران نیز مدارس متوسطه تأسیس شد و تعالیمات ابتدائی میجانی و اجباری گشت و بدین واسطه بودجه تعالیمات مقدماتی که در زمان سلطنت ناپلئون سوم قریب دوازده مایون بود از سال ۱۸۸۸ بحد میلیون رسید. در قانون نظام اجباری نیز تغییراتی پدید آمد و در سال ۱۹۰۵ مجلس فرانسه مدت خدمت لشکری را از پنج سال بدو سال تخفیف داد. و در عوض آنرا برای عموم طبقات مردم اجباری ساخته امتیازاتی را که قانون پیش برای برخی از طبقات قائل شده بود لغو کرد. ولی در سال ۱۹۱۳ بواسطه ترفی فوق العاده سپاه آلمان مجلس فرانسه مدت خدمت نظام اجباری را سه سال تعیین نمود.

در سال ۱۸۹۲ مجلس فرانسه برای ترویج صنایع داخلی و جلوگیری از رقابت خارجیان قانون تجارت آزاد را که در سال

۱۸۶۰ بتصویب رسیده بود لغو کرد و مجدداً برای مال التجارهای خارجی حقوق گمرکی معین نمود .

از آغاز جمهوری سوم دولت فرانسه در اصلاح حال طبقات کارگر و فقیر میکوشید و برای انجام این مقصود قوانین چندی اصلاح طبقات مزبور از مجلس گذرانید . از آنجمله یکی قانون ۱۸۸۴ است که بکارگران اجازه اجتماع و تشکیل مجامع صنعتی داد. دیگری قوانین ۱۸۹۲ و ۱۹۰۰ که مدت کار زنان و اطفال را در کارخانها و معادن محدود ساخت و استخدام اطفالی را که کمتر از سیزده سال دارند بکلی ممنوع داشت . در سال ۱۹۱۹ هم قانون ازجبار گذشت که بموجب آن مدت کار روزانه هر کارگر هشت ساعت تعیین شد و این قانون در احوال روحی کارگران سخت مؤثر افتاد. قوانین مفید دیگری نیز برای کمک بوراث کارگرانی را که بواسطه احتراق معادن یا حوادثی نظیر آن مقتول میشوند ، یا کارگرانی که بعلت یبری از کار باز بممانند. وضع شده و ازینجهه زندگانی طبقات کارگر رو بهبودی نهاده است .

فصل سیزدهم

اوضاع اطریش هنگری از ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۴

دولت اطریش از سال ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۷ تغییر بسیار کرد و حکومت مستبدان مملکت بحکومت مشروطه اطریش هنگری مبدل شد که تا زمان جنگ بین المللی پایدار بود .

چنانکه در فصول پیش گذشت فرانسوا ژوزف از سال ۱۸۴۸ به سلطنت رسید و تا سال ۱۹۱۷ مدت و نه سال پادشاهی کرد . در مملکت اطریش فقط شخص سلطان وسیله ارتباط ملل مختلفه آن سرزمین بود . چه عموم ملل گوناگون اطریش واحزاب وطبقات شخص امپراطور را بگانه حامی و پشتیبان خویش می پداشتند و گمان میکردند که بی موافقت وی مقاصد ایشان امکان پذیر نیست .

فرانسوا ژوزف پادشاهی اندهمت و جاه طلب و منکبر بود و چون بر اطرافیان خویش دیده ی انتمادی منگریست . غالب امور را باراده شخصی خویش انجام میداد . سعی او در مرتبه اول آن بود که قوای لشکری اطریش را ترقی دهد و بدین طریق با مملک معظم اروپا همسری کند .

پس از آنکه اطریش در سال ۱۸۵۹ از فرانسه و ایتالیا مردم هنگری از درصدد انقلاب را آمدند و چون خزانه مملکت نیز تهی بود و فرانسوا ژوزف منازعات داخلی را زیان آور مبدید بر آن شد که حکومت استبدادی را بحکومت مشروطه مبدل کند . لکن برای 'نعمه' پس از آن در 'بخدمت' دو طریقه مختلف مردد بود . یکی تشکیل حکومت محدودی . . . و مجامعه اطریش . بدین طریق که هر ملتی

را در اداره امور داخلی خویش استقلال دهد و در شهر وین مجلسی از نمایندگان دیت‌های ایالات مختلفه تأسیس کند. و آن مجلس از جاب‌عموم ملل متحده در مسائل عمومی. مانند امور لشکری و مالی و اقتصادی و روابط اطریش با سایر دول و امثال آن رسیدگی و مشورت نماید. دبیر آنکه از اختیارات دیت‌های ایالات مختلفه در امور داخلی کاسنه حکومت مرکزی را تفویض کند و دو مجلس اعیان و مبعوثان از بزرگان و نجبا و نمایندگان ملل منوعه مملکت در شهر وین تأسیس نماید.

امپراطور برای اتخاذ یکی از دو طریق مذکور موضوع را به شورای امپراطوری^۱ رجوع کرد و چند تن از معارف بزرگان مملکت را نیز بر اعضای شورای مزبور بیفزود. اکثریت شورای امپراطوری طریقه نخستین را تصویب کرد و امپراطور نیز در ۲۰ اکتبر ۱۸۶۰ فرمانی صادر نموده به دیت‌های ایالتی اجازه وضع قوانین داد و مجلسی بهمان نام شورای امپراطوری از نمایندگان دیت‌ها برای مشاوره در امور عمومی مملکتی تأسیس نمود. لکن اتخاذ این طریقه با دو اشکال مهم مواجه شد. یکی آنکه آزادی طلبان آلمانی نژاد اطریش خواستار حکومت مرکزی توانا و وضع قانون اساسی و تأسیس مجلس مبعوثان واقعی بودند و بدین سبب با طرز جدید حکومت مخالفت میکردند. دیگر آنکه مردم هنگری از فرمان امپراطور استفاده سوء نموده، اقداماتی را که دولت اطریش از سال ۱۸۴۸ بدون تصویب دیت ایشان کرده بود ناصواب میشمرند و از قبول قوانینی که پس از سال مزبور وضع شده بود خود داری می نمودند. پس امپراطور ناچار طریقه دوم را اتخاذ کرد و در سال ۱۸۶۱ فرمان

دیگری صادر نموده اختیارات دیت‌های ایالتی را محدود ساخت و شورای
امپراطوری را بمجالس دوگانه اعیان و مبعوثان تبدیل کرد. بموجب
فرمان جدید مجالس دوگانه را در وضع قوانین و تصویب عوائد و
مخارج کل مملکتی اختیار تام بود و وزراء مملکت که از جانب شاه
انتخاب میشدند مسئول مجلسین بودند. بدین طریق حکومت اتریش
مشروطه شد. اکنون این طرز نیز دوامی نکرد. زیرا مردم هنگری
و بهم با آن سخت مخالفت کردند و از فرسندن نمایندگان خویش
بمجالس دوگانه خود داری نمودند.

امپراطور چون طریقه دوم را نیز مفید نیافت باز در صدد
چاره جوئی برآمد و با زعمای هنگری برای رفع اختلاف بمذاکره
پرداخت. لکن در همان حال جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) پیش
آمد و بشکست سادوا منتهی شد. پس از شکست سادوا چون بیم
آن بود که در داخله مملکت نیز انقلاباتی پدید آید، فرانسوا ژرف
بی درنگ با مجارها معاهده کرد و پوست^۱ صدر اعظم اتریش با
فرانسوا آک^۲ رئیس حزب آزادیخواه اعتدالی دیت هنگری طرز
حکومت امپراطوری اتریش را بطریق ذیل معین کردند:

اولا بموجب معاهده جدید دول اتریش و هنگری در تحت
امر سلطن واحد از هر جهت با یکدیگر یکسان شدند و از آن پس
دولت اتریش بدولت اتریش هنگری موسوم گشت. ثانیاً ایالات
هنگری و ترانسی و اسلاونی^۳ و ترانسیلوانی جزء دولت هنگری
نمرده شد و هفده ایالت دیگر مملکت از منضمات اتریش محسوب
گردید. ثالثاً امور مملکتی بدو قسمت گشت، یکی امور عمومی
مانند روضه مملکت با سایر دول و امور لشکری و مالی و دیگر

امور مربوط بمصالح و منافع مشترك دولتين. مثل مسائل تجارتي و گمركي و مسائل مربوط بطرق و شوارع و راه آنها و امثال آن. امور عمومي دو مملكت بدست وزراي واحد اداره ميشد و مملكتين را وزارت ماليه و جنگ و خارجه واحد بود. امور مربوط بمصالح و منافع مشترك دولتين نیز در مجلسي از نمايندگان ديت هنگري و مجلس اطريش موسوم به ريشيرات حل و عقد ميشد و اين مجلس سالي دو دفعه، يكبار دروين و يكبار در بوداپست، تشكيل مي يافت.

پس از اتحاد اطريش و هنگري هريك از آن دو دولت در امور داخلي خويش مستقل گشت، ولي امپراطور بر هر دو مملكت سلطنت ميكرد و فرمانده كل سپاه محسوب ميشد. ديت هنگري مركب از دو مجلس بود، يكي مجلس اشراف كه از نجبا و بزرگان مملكت تشكيل مي يافت و اعضا آن را شخص شاه انتخاب ميكرد، ديگري مجلس نمايندگان كه وكلاي آن بنا بر آراء عمومي انتخاب ميشدند. عده نمايندگان مجلس مزبور ۴۵۳ و دوره آن پنجسال بود.

در اطريش نیز ريشيرات مركب از دو مجلس بود. يكي مجلس اعيان و ديگري مجلس مبعوثان. وكلاي مجلس اعيان از طرف شخص شاه و نمايندگان مجلس مبعوثان از جانب ملك ايالات هفده گانه انتخاب ميشدند و عده وكلاي مجلس مبعوثان ۲۰۳ نفر بود. اختلافات ملي يكي از مسائل مهمه داخلي اطريش مسئله اختلافات ملي آنسر زمين بود. چنانكه سابقاً گفته شد در اطريش در اطريش امور مملكتي بدست آلمانها اداره ميشد و زبان آلماني زبان رسمي مملكت بشمار ميرفت. پس از آنكه اطريش و هنگري در اداره

امور داخلي مستقل شدند، ماليه مختلفه ديگر نیز، كه ضميمه دولت اطريش شده بودند، مانند چكها و اسلاوها درخواست استقلال اداري و داخلي كردند،

ولی اختلاف اساسی بر سر زبان بود، زیرا در اطریش زبان نشانه ملیت محسوب میشد. آلمانها میخواستند که زبان آلمانی در سراسر مملکت زبان رسمی شمرده شود. ولی اسلاوها و چکها بدین امر راضی نمیشدند و میگفتند که تمام السنه ملل مختلفه اطریش بایستی آزاد باشد و زبان آلمانی را در ادارات و محاکم و مدارس بر سایر السنه امتیازی نهند.

ملل مختلفه اطریش برای دفاع از حقوق ملی خویش هر يك حزبی خاص تشکیل کرده بودند و از آن میان حزب لهستانیها و چکها از دیگران تواناتر بود. لهستانیها میل داشتند که بایشان استقلال ملی عطا گردد و اختیارات دیت گالیسی^۱ (قسمتی از لهستان اطریش) در امور تجارتي و معارفی و قضائی و صحتی افزوده شود.

چکها نیز، پس از آنکه بهنگری استقلال داخلی عطا شد، در سال ۱۸۶۸ درخواست استقلال داخلی کردند و از فرستادن نمایندگان خویش بمجلس و بن خودداری نمودند و چون دولت در صد جلبو گیری از اقدامات ایشان برآمد سر بشورش برداشتند. پس فرانسوا ژرف جز تسلیم چاره ای ندید و بر آن شد که ایالت بهم را نیز مثل هنگری استقلال داخلی عطا کند. لکن آلمانهای اطریش با این امر مخالفت کردند و در حقا دولت آلمان را نیز بر آن داشتند که فرانسوا ژرف را از قصد خویش باز دارد. بسمارك هم که در خیال اتحاد با دولت اطریش بود، بگمان ایسکه استقلال داخلی بهم مانع مقصود وی تواند شد. بایشان موافقت کرد. از طرفی مجارها نیز، بواسطه اختلافات دیرینه و از بمر آنکه مبدا آزادی اسلاوهای اطریش اسلاوهای هنگری را هم بحیل تحصیل آزادی اندازد. باسفلال داخلی بهم مخالفت نمودند. عاقبت فرانسوا ژرف از قصد خویش چشم پوشید و مقصود

چکها صورت نگرفت .

چکها تا سال ۱۸۷۹ از فرستادن نمایندگان خویش بمجلس ملی وین امتناع کردند . در سال مزبور بین اینان و حکومت اطربش موافقتی حاصل شد ، بدینطریق که چکها از استقلال داخلی چشم پوشیده نمایندگان خود را بمجلس ملی وین فرستادند و دولت اطربش نیز در عوض زبان چک را در ایالت بهم رسمی شمرد و دارالفنون شهر پراگ را بدوقسمت آلمانی و چکی تقسیم نمود و امر داد که احکام رسمی را از آنس بهر دو زبان نوبسند . ولی باز اختلافات ملی رفع نشد و پیوسنه در مجلس بین نمایندگان چکی و آلمانی برسر استقلال و زبان نزاع بود و اختلافات مزبور تا پایان جنگ بین المللی و تقسیم ممالك امپراطوری اطربش از میان برنخواست .

اختلافات ملی در سرزمین هنگری نیز اختلافات ملی ، مخصوصاً در باب زبان ، وجود داشت . مجارها میخواستند که در هنگری زبان خویش را بر سایر ملل هنگری مانند کرواتها و صربها و رومانیها تحمیل کنند و بهمین سبب آنرا زبان رسمی و اداری شمرده تمام علوم را در مدارس بدانزبان تدریس می کردند . لکن مقصود ایشان کاملاً انجام نگرفت ، چه کرواتها سخت مخالفت نمودند و سر انجام دولت هنگری ناگزیر با آنان از در موافقت درآمد و بموجب قراردادی ایالت کرواسی را تاحدی استقلال داخلی عطا کرد و زبان کرواتها زبان رسمی آن ایالت شمرد . بنابر قرارداد مزبور کرواتها در شهر زاگرب^۱ دیتی تشکیل کردند که قریب صد نماینده داشت و در امور داخلی از قبیل مسائل قضائی و معارفی و مذهبی مشاوره میکرد . بعلاوه وزارتخانه مخصوصی برای اداره امور کرواسی در هنگری تأسس شد و قوه مجریه آن

ایالت جاکمی که نماینده شاه و مسئول دیت کرواسی بود تفویض گشت. غیر از کراواتها، صربها و رومانیها نیز در صدد تحصیل استقلال داخلی بودند و قبول حکومت مجارها و زبان ایشان را ضعیف نمیشدند. آرزوی صربها آن بود که از دولت اطریش هنگری مجزا شده بمملکت مستقل همسایه خویش صربستان پیوندند و مخصوصاً فتوحات صربستان در جنگهای بالکان (۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳) آتش آرزوی آنان را تند کرد.

رومانیهای ترانسیلوانی^۱ نیز مایل بودند که از هنگری جدا گشته برومانی منضم شوند و درینراه با اقدامات چند متوسل شدند. لکن دولت هنگری محرکین و سران قوم را، حکوم و محبوس ساخت و تابایان جنگ بین المللی از مقصود ایشان ممانعت کرد.

اوضاع اطریش هنگری در آغاز قرن بیستم اوضاع داخلی اطریش هنگری بواسطه اختلافات ملی سخت مغشوش در آغاز قرن بیستم و تیره بود. چنانکه بسیاری از سیاستمداران خارجی تجزیه آن مملکت را پس از مرگ فرانسوا ژرف امری مسلم می پنداشتند. در هنگری پس رکسوت مسبب معروف انقلاب ۱۸۴۸ حزبی تأسیس کرده بود و میخواست هنگری را بکلی از اطریش مجزا نموده باستقلال کامل رساند. لکن احزاب دیگر با این امر مخالف بودند. چه از حمله دولت روسیه، که میخواست بر تنگه های بسفر و داردانل دست یابد، بیم داشتند و خود را بمساعدت و پشتیبانی دولت دوست متحدی مانند اطریش محتاج میدیدند.

دراطربش قسمتی از آلمانها مایل بودند که بامپراطوری آلمان منضم شوند، لکن عده آنان محدود بود. تشکیل دولت مستقل

صربستان و فتوحات آن مملکت در جنگهای بالکان نیز برای اطریش
هنگری خطری عظیم محسوب میشد . زیرا چنانکه گفتیم استقلال
و قدرت مملکت مزبور صربهای هنگری را مجذوب نموده بود و آنگاه
آرزو داشتند که روزی از هنگری مجزاشده بصرستان پیوندند . بهمین
سبب بود که در سال ۱۹۱۴ دولت اطریش هنگری در صدد اضمحلال
صربستان برآمد و آتش جنگ عالمسوز بین المللی را برافروخت .

فصل چهاردهم

اوضاع تجاری و صناعی دنیا در قرن نوزدهم و بیستم

در قرن نوزدهم چون اوضاع زندگانی مادی بشر صورت دیگر گرفته بود . در تجارت و صناعت ترفیات فراوان روی داد . ترفیات مزبور اصولاً نتیجه پیشرفت علوم مادی و مخصوصاً علوم طبیعی و شیمی بود که دانشمندان تمام عالم در آن شرکت داشته اند . در قرن نوزدهم با استفاده از قوه بخار برای حرکت دادن ماشینهای کارخانهها در امر صناعت ترفیات فوق العاده پدید آمد و چون قوه مزبور در حرکت کشتیها و راه آهنها بکار رفت ، وبواسطه کشف قوه رق تلگراف و تلفن اختراع شد . فی الحقیقه ممالک عالم بیکدیگر نزدیک گشت و باین نتیجه تجارت رونق گرفت .

تغییرات تجاری و صناعی در قرن نوزدهم چنان سرعت روی داد که هرگاه فی المثل قرن هفدهم میلادی را در صنعت و تجارت از طرفی با قرن نوزدهم و از طرفی با زمان کوروش کبیر پادشاه ایران مقایسه کنیم . خواهیم دید که اختلاف قرن مزبور با قرن نوزدهم بعرايب بیشتر از اختلاف آن با عصر کوروش کبیر است .

در ممالک اروپا تا اواخر قرن هجدهم تمام صنایع با دست انجام میگرفت و از ماشین بهیچوجه اثری نبود . قوای طبیعی فشار آب ، باد را نیز فقط در حرکت چرخ آسیا بکار می بردند . حالیکه دستگاه نساجی قرن هفدهم را با دستگاه پارچه بافی مصریان پانزده قرن پیش از میلاد شباهت تام بود . بنابراین کارخانه بمفهوم کنونی وجود نداشت و اگر هم چینی سازی و پارچه بافی و تربیت

کرم ابریشم و امثال آنرا مؤسسات کوچکی بود، کارگران آن سخت
معدود بودند و رئیس مؤسسه نیز خود از جمله کارگران بشمار
میرفت. علاوه برین همیشه جنس را با احتیاط و مطابق احتیاجات
شهر یا ولایت خویش تهیه میکردند و بدین سبب محصولات صنعتی
بسیار گران فراهم میشد.

تجارت نیز پیش از قرن نوزدهم بواسطه فقدان وسائل حمل
و نقل محلی بود و تجارت بین المللی و عمومی رواجی نداشت.
در تجارتخانههای محلی هم چون مشتریان در دیرها و قصبات
مملکت پراکنده بودند، فروشنده ناگزیر بود که از پی مشتری
بر خیزد و اجناس خود را بتوسط دوره گردان نواحی مملکت فرستد.
لکن فرستادن جنس بنواحی دور دست وسیله حمل و نقل لازم داشت
و چون یگانه وسیله در آن زمان چهار پاان بودند، تسریع در امر
تجارت امکان ناپذیر بود.

مسافرت نیز تا دو قرن پیش امری دشوار بود. چه مسافری
در راههای وسیع با دایجان و گاری سفر میکردند و راهی را که
امروز اتوموبیل و راه آهن در یک روز می پیماید در یک ماه
می پیمودند. در راههای باران نیز مسافرت جز با جوار پلین
بارکش امکان ناپذیر می نبود. مسافرتی بجز از آنجهت نداشت
بمراتب دشوارتر بود. زیرا آسنبهای آن زمان جز از آن خود متحرکی
نداشت و اگر باد مساعدی نمی وزید کشتی از حرکت باز می ماند.
چنانکه کشتیها غالباً با انتظار باد مساعد چند روز در بندر می ماندند.

اختراع ماشین بخار در در تجارت و صنعت تأثیر
بسیار کرد. در واقع امروز تمام یکنفر فرانسوی
موسوم به دنی پاپین است نمود که از قوه بخار

آب در حرکت ماشینها استفاده میتوان کرد (۱۷۰۷) . چندی بعد
 یکنفر انگلیسی موسوم به وات^۱ (۱۷۶۹ تا ۱۷۷۹) قوه بخار آب
 را در ماشین بخار ریزی که تازه اختراع شده بود و همچنین در ماشین
 نساجی بکار برد . پس از وی یکنفر فرانسوی موسوم به کوگنو^۲
 کالسکه بخاری ساخت که ساعتی چهار کیلومتر (یعنی از مرد پیاده
 آهسته تر) را در مبرفت . پس از وی نیز فرانسوی دیگر بنام ژوفر^۳
 قایق بخاری اختراع کرد (۱۷۷۶ تا ۱۷۸۳) .

اختراع راه آهن در اوائل قرن نوزدهم در یکی از معادن زغال سنگ
 انگلستان برای حمل زغال ماشینی شبیه بکالسکه کوگنو
 آهن ساختند که روی خط آهن حرکت میکرد . لکن ماشین
 مزبور بواسطه تقاضی که داشت از پیمودن مسافت دور عاجز بود
 و بسیار آهسته میرفت . در سال ۱۸۲۹ یکی از مهندسين فرانسوی
 موسوم به سگسن^۴ قسمتی از تقاض محرك راه آهن را رفع کرد
 و در انگلستان شخصی نام استفسن^۵ وسائل سرعت سیر آنها فراهم
 ساخت ، چنانکه از سال ۱۸۳۰ برای حمل مسافرين بلاد لیورپول^۶
 و منچستر^۷ راه آهنی احداث کردند .

چون کشیدن راه آهن مستلزم ساختن راههای صاف و پلها
 و کندن تپها^۸ بود . در اندک مدتی بلاد مختلفه ممالك متهدنه
 بیکدیگر متصل شد و مسافرت از مملکتی بمملکت دیگر ، که پیش
 از آن امری دشوار می نمود . آسان گشت . کم کم راه آهن نیز
 تکمیل شد و سرعت سیر آن یفزود ، چنانکه امروز قطارها
 در هر ساعت قریب ۵۰ زده فرسنگ راه می پیمایند و بجای دلیجانهای

۱ - Watt . ۲ - Cugnot . ۳ - Jouffroy . ۴ - Seguin .

۵ - Manchester . ۶ - Liverpool . ۷ - Stoker, on . ۸ -

قدیم که بیش از بیست نفر مسافر حمل نمیتوانست کرد ، پانصد مسافر حمل می کنند . علاوه برین بواسطه سرعت سیر و زیاد شدن مسافرین در مخارج سفر نیز تفاوت بسیار حاصل شده است و چون مال التجاره را باسانی حمل و نقل میتوان کرد و در هر نقطه دنیا بمشتریان میتوان رسانید ، در امر تجارت نیز ترقی بسیار پدید آمده و از قیمت اجناس بمراتب کاسته است .

چون برای ساختن راه آهن سرمایه بسیار لازمست ، انجام این امر بر افراد مردم ، هرچند هم که توانگر باشند ، امکان پذیر نیست . بهمین سبب در ممالك متمدنه یا این امر را دولت خود از خزانه مملکتی انجام میدهد و یا شرکتهای بزرگ بدین امر میپردازند . در انگلستان و ممالك متحده امریکا غالب راه آهنهابدستاری شرکتهای بزرگ تجار کشیده شده ، ولی در غالب ممالك اروپا این امر مستقیماً از جانب دولت صورت گرفته است .

امروز در سراسر عالم متجاوز از يك ميليون كيلومتر خط آهن کشیده شده است و غیر از افريقا تمام قطعات دنیا دارای راه آهنهاییست که اقیانوسی را باقیانوس دیگر وصل میکند . نخستین خط آهن سراسری در امریکای شمالی ساخته شده است که شهر نیویورک^۱ را بشهر سانفرانسیسکو^۲ متصل میسازد و خط مزبور در سال ۱۸۶۹ با تمامه رسید . از آئینس چهار خط سراسری دیگر در امریکا ساخته شده است که از آنجمله یکی خط سراسری کاناداست و با این خط از سواحل اقیانوس اطلس چهار روزه بسواحل اقیانوس کبیر میتوان رفت . در امریکای جنوبی نیز يك خط آهن سراسری بین اقیانوس

اطلس و کبیر از شهر بوئوس آیرس^۱ بشهر والپارزو^۲ کشیده شده است و چون خط مزبور از جبال آند^۳ میگذرد ، آنرا ترانس آندین^۴ می نامند .

در اروپا خطوط سراسری بسیار است . از آنجمله یکی **خط آهن سراسری مشرق**^۵ است که پاریس را از طریق وین بقسطنطنیه متصل میسازد و فاصله این سه شهر را سه روزه می پیماید . دیگری **راه آهن سراسری شمال اروپا**^۶ است که از پاریس بمسکو پایتخت روسیه کشیده شده .

در آسیا نیز دوات روسیه يك خط آهن سراسری از مسکو تا سرحد افغانستان کشیده است که هر گاه از شمال وجنوب افغانستان نیز راه آهنی ساخته شود و خط مزبور را بخطوط آهن هندوستان، که حکومت انگلیس کشیده است . متصل سازد ، از روسیه با راه آهن بسواحل خلیج بنگاله سفر میتوان کرد . دولت روس خط دیگری نیز از مسکو به **ولادیوستک**^۷ که بندر معظمی در ساحل دریای ژاپون است کشیده . خط مزبور از شهر **حیتا**^۸ دو رشته است ، یکی در امتداد رود آمور از جنوب سبیری می گذرد و دیگری سراسر منچوری را طی کرده در بندر ولادیوستک بخط نخستین می پیوندد ، خط آهن سبیری را دولت روس در ظرف شش سال از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۲ اتمام رسانید . باین خط در ظرف چهارده روز از پاریس به پکن میتوان رفت . در صورتیکه سابقاً برای مسافرت از پاریس به سی-کی که ندری در جنوب فرانسه است چهارده روز وقت لازم بود . در آسیای صغیر نیز دوات آلمان راه آهنی ساخته است که

۱ - Buenos Aires	۲ - Valparaiso	۳ - Andes
۴ - Trans - andean	۵ - Orient - Express	۶ - North - European
۷ - Vladivostok	۸ - Tchita	

بایستی قسطنطنیه را ببغداد اتصال دهد ، لکن این خط بواسطه ظهور جنگ بین المملکی نا تمام ماند و قسمتی از آن در ناحیه شمالی بادیة الشام هنوز ساخته نشده است . هرگاه این خط با موافقت دول ترکیه و انگلیس باتمام رسد از لندن بهندوستان ده روزه مسافرت میتوان کرد. در صورتیکه با کشتی از طریق تنگه سوئز لا اقل چهارده روز در راه باید بود .

در افریقا دولت انگلیس تقریباً نصف راه آهنی را که بایستی از قاهره به کاپ^۱ منتهی شود و ممالک ساحلی بحر الروم را بنواحی جنوبی افریقا پیوندد . ساخته است .

بحر پیمائی نیز در قرن نوزدهم و بیستم ترقی فراوان کرد و امر کشتی رانی که سخت نامرتب بود ، و اختراع کشتی بحر در نتیجه اختراع کشتیهای بخار مانند راه آهن مرتب گردید . کشتیهای کوچک بخاری را نخست امریکائیان در رودخانها برای حمل و نقل مال التجاره بکار بردند ، ولی عبور کشتیهای بخار از اقیانوسها دشوار می نمود . در سال ۱۸۳۸ یکی از کشتیهای انگلیسی موسوم به *سیریوس*^۲ از بندر کرک^۳ در ایرلند راه اقیانوس پیش گرفت و پس از هجده روز به نیویورک رسید و کشتی مزبور نخستین کشتی بخاری بود که از اقیانوس اطلس عبور کرد .

پس از آن کم کم کشتی بخار تکمیل شد و انگلیسان از سال ۱۸۳۸ کشتیهای خود را بجای چوب با آهن ساختند و از سال ۱۸۷۷ نیز آهن را ب فولاد که محکمتر بود بدل کردند .

در آغاز امر طول کشتیهای بخار فقط هفتاد متر و گنجایش آن ۱۸۰۰ تن و قوه ماشین آن پانصد اسب بخار بود و در هر ساعت بیش از سیزده کیلومتر طی نمیتوانست کرد . حد اکثر مسافربن

هر کشتی نیز هفتاد نفر بود و برای ساختن اینگونه سفائن قریب يك ميليون و نیم فرانك مصرف میشد . لکن امروز برای ساختن کشتیهای بزرگ تجارتي متجاوز ازچهل ميليون صرف میکنند . طول کشتیهای کنونی غالباً از سیصد متر متجاوز است و با هر يك از آنها پنجاه هزارتن مال التجاره و ۳۵۰۰ مسافر حمل میتوان کرد . سرعت سیر کشتیهای جدید نیز در هر ساعت ۴۸ كيلو متر است ، چنانکه امروز فاصله انگلستان به نیویورك را در چهار روز و نیم می پیمایند .

زمانیکه کشتی با بادبان حرکت میکرد غالباً تجار بزرگ هريك چند کشتی داشتند که مخصوص حمل مال التجاره ایشان بود و حمل مال التجاره دیگران را کمتر می پذیرفتند . ولی اختراع کشتی بخار این وضع را متروك ساخت و چون تهیه کشتیهای بزرگ از یکنفر ساخته نبود ، طبعاً شرکت های بزرگ کشتی رانی پدید آمد . بزرگترین شرکت های کشتی رانی عالم شرکت هامبورك آمریکا است که از سال ۱۸۴۷ تأسیس شده و ۱۵۴ ملیون سرمایه آنست . این شرکت را در سال ۱۹۱۳ ، یعنی یکسال پیش از جنگ بین الملل ۱۷۰ کشتی عظیم بود . در فرانسه و انگلیس نیز شرکت های کشتی رانی بزرگ هست که از آنجمله شرکت های فرانسوی مسائری ماری تیم^۱ (۱۸۵۱) و ترانس آتلانتیک^۲ (۱۸۶۲) مشهور عالمست .

مهمترین خطوط کشتی رانی عالم در اقیانوس اطلس است که بنادر معروف اروپا را به نیویورك و سائر بنادر بزرگ امریکا مربوط مینماید . در اقیانوس کبیر نیز بین سان فرانسیسکو و بنادر استرالیا و ژاپن و چین خطوط کشتی رانی مهم وجود دارد . اکنون در اروپا بنادر مارسی (در جنوب فرانسه) و ژن^۳ و برندیزی^۴ (در

۱ - Messageries Maritimes - ۲ . Hambourg - ۳ . America - ۴ .
 ۵ - Brindisi - ۶ . Gènes - ۷ . Transatlantique - ۸

ایتالیا) را **ابواب مشرق** میخوانند ، چه غالباً سفائن اروپا بعزم ممالك آسیا ازین بنادر حرکت میکند . در قرون اخیر بحر الروم بواسطه حفر تنگه سوئز بزرگترین راه اروپا بآسیا شده است .

حفر تنگه سوئز بدستاری فرانسویان انجام یافت . مسبب

اینکار قونسول فرانسه در مصر موسوم به **فردیناند دولسپس**^۱ سوئز بود که دوست میلیون مخارج آنرا نیز از سرمایه داران

فرانسوی تحصیل کرد . حفر تنگه مزبور از لحاظ سیاسی سخت دشوار می نمود ، چه دولت انگلیس بدین امر تن نمی داد و نمی خواست که دول اروپائی بهندوستان نزدیک شوند . لکن ناپلئون سوم پادشاه فرانسه نیروی کوشش مقصود فردیناند دولسپس را انجام داد و با اجازه دولت عثمانی بر خلاف میل دولت انگلیس حفر تنگه مزبور پرداخت و بر دسائس انگلستان وقعی ننهاد . حفر تنگه مزبور از سال ۱۸۵۹ تا نوامبر ۱۸۶۹ یعنی در ظرف ده سال انجام یافت . طول این تنگه ۱۵۷ کیلومتر (قریب ۲۳ فرسنگ) است . در نتیجه حفر آن راه دریائی اروپا بآسیا که پیش از آن از جنوب افریقا بود ، نصف شده است و اکنون از بندر مارسی تا هندوستان را در پانزده روز می توان پیمود .

حفر تنگه در سال ۱۸۸۱ فردیناند دولسپس بر آن شد که اقیانوس

اطلس و کبیر را نیز با حفر تنگه پاناما بیکدیگر اتصال

پاناما دهد . لکن بانجام این مقصود توفیق نیافت و سرانجام

دولت متحده امریکای شمالی بدین امر پرداختند و حفر تنگه مزبور

در سال ۱۹۱۴ پایان رسید . طول تنگه پاناما ۷۴ کیلومتر (قریب

۱۱ فرسنگ) است و بواسطه حفر آن راه اقیانوس اطلس باقیانوس

کبیر ، که سابقاً از جنوب امریکای جنوبی بود ، بسیار نزدیک شده است .

هوایمائی و اختراع پس از کشف قوه برق و بکار بردن آن در وسائل حمل و نقل بحری و بری فکر ایجاد وسائل بالون و طیاره حمل و نقل جوی نیز در بشر پدید آمد . در

سال ۱۷۸۳ دو برادر فرانسوی موسوم به **مون گولفیه**^۱ در شهر **آفونه**^۲ بالونی اختراع کردند که از ئیدرژن پر میشد و چون گاز مزبور سبکتر از هوا بود بر آسمان صعود میکرد و سببیرا که بدان بسته بودند با خود با آسمان می برد . اختراع بالون با آنکه بسیار اهمیت داشت در قرن نوزدهم چنانکه شایسته بود نرقی نکرد و از آن جز در تحقیقات علمی و برخی مواقع سخت مانند محاصره سال ۱۸۷۰ پاریس . استفاده نکردند . بالونهای نخستین را یک عیب بزرگ بود که در هوا بهبل خود حرکت نمیتوانست کرد و از هر جهت مطیع باد بود . لکن پس از کشف قوه برق این عیب از میان برخاست و اکنون در **دیریزابل**^۳ ها ماشینی بکار برده اند که افوه باد مقاومت میکند . کاملترین دیریزابلها را در آغاز قرن بیستم یکنفر آلمانی موسوم بکنت **ژولین**^۴ در آلمان ساخت و بهمین واسطه قوای هوایی آلمان در آغاز جنگ بین المللی بر دشمنان آندولت برتری یافت . اکنون نیز زرگترین سفینه هوایی متعلق بآلمانست که گراف **ژولین** ده نارد و در سال ۱۹۲۹ چندین سفر از اروپا با آمریکا و بپ سفر زرک دور دنیا را بدون هیچگونه خطری انجام داده است . در آغاز قرن بیستم علما در صدد بر آمدند که مسافرت هوایی بواسطه ماشینی که از هوا سنگین تر باشد امکان پذیر سازند و نتیجه اختراع طیاره ازل آمدند پرواز با طیاره نخست در

امریکا بوسیلهٔ دو برادر موسوم به **رایت**^۱ انجام گرفت (۱۹۰۳)، لکن ماشین مزبور روز بروز کامل شد و مخصوصاً جنگ بین المللی در تکمیل آن سخت مؤثر افتاد، چنانکه امروز در اروپا و ممالک متحدۂ امریکا تقریباً بین عموم بلاد برای مسافرت خطوط هوایی منظم موجود است. مهم‌ترین خطوط هوایی آسیا خط قاهره بغداد است که مصر را از طریق آسمان بخط هوایی مغرب ایران متصل می‌سازد و بدین طریق میتوان در ظرف چند ساعت از طهران بسرزمین فرائنه سفر کرد. خطوط هوایی ایران نیز در دو سال اخیر ترقی بسیار کرده است. چنانکه اکنون بین پایتخت و غالب بلاد ممالک، مانند رشت و پهلوی و همدان و کرمانشاهان و اصفهان و شیراز و بوشهر و مشهد خطوط هوایی منظم موجود است.

در ماه مه ۱۹۲۷ دو نفر فراسوی موسوم به **شارل نوئر**^۲ و **کلی**^۳ بعزم عبور از اقیانوس اطلس باطیاره ای که مرغ سفید^۴ نام داشت، از پاریس حرکت کردند. لکن طبیعت با آن دو مساعدت نکرد و در امواج اقیانوس مدفون شدند. در همان ماه یک نفر امریکائی موسوم به **شارل لیندبرگ**^۵ از اتازونی بعزم پاریس حرکت کرد و چونکه مردم فرانسه از مرگ هواپیمایان شجاع خویش اندوهناک بودند، پایتخت آن مملکت فرود آمد. پس از وی نیز چند نفر دیگر از هواپیمایان امریکا مانند **بیرد**^۶ و **چمبرلین**^۷ پرواز از رجبید بر قدیم نائل آمدند.

اختراع تلگراف و تافن هم که نتیجهٔ کشف قوهٔ اختراع تلگراف و تافن. در قرن نوزدهم انجام یافت. در سال ۱۸۳۳ یک نفر آلمانی موسوم به **گس**^۸ با اختراع تلگراف

۱ - Wright. ۲ - Nungesser. ۳ - Coli.
 ۴ - L'Oiseau. ۵ - Charles Lindberg.
 ۶ - Byrd. ۷ - Chamberlin. ۸ - Gauss.

نازل شد و در سال بعد اختراع ویرا یکنفر تقاش امریکائی موسوم به **مرس**^۱ تکمیل کرد و برای تلگراف الفبائی ترتیب داد که هنوز هم در دنیا رایجست .

در سال ۱۸۳۶ دول انگلیس و امریکا بکشیدن سیم تلگراف پرداختند و پس از اندک مدتی مخابرات تاگرافی در تمام ممالك عالم متداول گشت . تلفون را نیز نخست یکنفر فرانسوی موسوم به **بورسل**^۲ در سال ۱۸۵۵ اختراع کرد و یکی از امریکائیان بنام **گراهام بل**^۳ آنرا در سال ۱۸۷۷ تکمیل نمود . امروز در امریکای تلگراف ترقات بسیار پدید آمده است . چنانکه بایک سیم در هر ساعت قریب هجده نایست هزار کلمه مخابره میکنند .

در اواخر قرن نوزدهم بواسطه اختراع تلگراف بی سیم از اشکالات و مخارج فوق العاده تلگراف بمراتب کاسته شد . اختراع تلگراف بی سیم نتیجه زحمات یکی از دانشمندان فرانسه موسوم به **برانلی**^۴ است که یکنفر از مهندسين ايطاليا بنام **مارکونی**^۵ آنرا تکمیل کرد . در سنوات اخیر نیز اختراع تلفن بی سیم بطریقی بر صحائف افتخارات و معجزات بشری افزوده است . اکنون از میان دریاها و درون فضا با هر يك از نقاط دنیا رابطه تلفونی و تاگرافی میتوان داشت و حتی در صحاری بی آب و گبلا آفریقا نیز بوسیله تلگراف یا تلفون بی سیم از اخبار سراسر عالم آگاه میتوان شد و خطبه باخفین با صدای آواز و ساز خوانندگان و نوازندگان مهلت حیده را میتوان شنید .

پس از استقرار تلگراف در سراسر عالم ، ممالك متمدنه با یکدیگر معاهده تاگرافی بین الممالی منعقد ساختند (۱۸۶۹) و برای قیمت و تجارت نسبت به هر مملکت نرخى واحد تعیین کردند . معاهده

بین المللی تلگراف بی سیم هم در سال ۱۹۰۶ منعقد شد .
 اتصال خطوط تلگرافی ممالکی که دریا میان آنها فاصله بود ، تا اواسط قرن نوزدهم دشوار می نمود . در سال ۱۸۵۱ دولتین فرانسه و انگلیس خطوط تلگرافی خود را بوسیله سیم **تحت البحری**^۱ بیکدیگر اتصال دادند . در سال ۱۸۵۷ نیز فکر ایجاد سیم تحت البحری بین اروپا و امریکا پدید آمد و پس از زحمات بسیار دولتین انگلیس و اتانزونی باستقرار سیم تحت البحری اقیانوس اطلس . که خطوط تلگرافی ممالکتین را بیکدیگر متصل می سازد و طول آن ۴۰۰۰ کیلومتر است . نائل شدند (۱۸۶۶) . پس از آن بتدریج افریقا و هندوستان و چین و استرالیا و امریکای جنوبی نیز با سیمهای تحت البحری باروپا اتصال یافت . امروز طول سیمهای تحت البحری دنیا بالغ بر ۴۵۰۰۰۰ کیلومتر است که ازین مقدار ۲۸۰۰۰۰ کیلومتر آن در سال ۱۹۱۴ (آغاز جنگ بین المللی) متعلق بدولت انگلیس بود و این خود یکی از اصول قدرت آندولتست که تقریباً وسائل ارتباط سراسر عالم را در دست دارد .

در همان حال که سیمهای تلگراف ممالک دنیا را بیکدیگر ترقیات
 نزدیک کرد ، امور پستی نیز بواسطه وجود راه آهن
 امور پستی و سائر وسائل جدید حمل و نقل ترقیات بسیار نمود .

در سال ۱۸۳۷ یک نفر انگلیسی موسوم به **رولاندهیل**^۲ تمبر پست را ایجاد کرد و استعمال تمبر از سال ۱۸۴۰ مرسوم گشت و بدین وسیله ارسال مراسلات آسان شد . از سال ۱۸۷۴ بسیاری از ممالک عالم اتحاد پستی بین المللی تشکیل کردند و همگی تعرفه بین المللی مشترکی را پذیرفتند . مرکز اتحادیه پستی بین المللی در شهر برن^۳ است .

ولی هر چهار سال یکبار باز نمایندگان دول عضو اتحادیه در یکی از پایتختهای ممالک اروپا گرد آمده راجع بامور پستی و تغییر نرخها و غیره شور میکنند .

ترقی صنایع و حرف

در نتیجه توسعه وسائل حمل و نقل و ارتباط ، صنایع و حرف نیز در قرن نوزدهم رواج بسیار یافت ، چه از طرفی بواسطه استفاده از قوه بخار آب و برق در صنایع و حرف قدیمه . مانند نساجی و استخراج و تصفیه فلزات و امر طبع ، درینگونه صنایع و حرف ترقیات فراوان حاصل شد . و از طرف دیگر صنایع و حرف تازه نیز بر آنجمله اضافه گشت . امروز در تمام ممالک متمدنه دنیا صنعت با علم آمیخته است و مخصوصاً در صنایع جدیده ، مانند صنایع شیمیائی و برقی^۱ تفکیک آندو از یکدیگر امکان پذیر نیست . امروز کارگر واقعی ماشینست و انسان را جز اداره ماشینها کاری نیست . بهمین سبب در تمام صنایع و حرف سرعت و ترقی فوق العاده پدید آمده و کارخانهای کوچک قدیم بکارخانهای بزرگ تبدیل یافته است ، و چون بواسطه سهولت حمل و نقل ارسال مال التجاره بمراکز فروش آسان شده است ، غالباً کارخانها را در مراکز تولید مواد اولیه و نزدیک معادن و بنادر تأسیس می کنند و چون کارگران کارخاها را منزل و آسایشگاه لازمست . در اندک مدتی مراکز صنعتی شهری جدید مبدل میشود . چنانکه شهر سنت ایوین^۲ در فرانسه و اسن^۳ در آلمان بدین طریق ایجاد شده است .

در کارخانهای کوچک قدیم همیشه جنس را باندازه مشتری تهیه می کردند . اکنون امروز تأسیس کارخانهای کوچک مقرون بصرفه

نیست ، زیرا مصرف ذغال يك ماشین بزرگ بمراتب از مصرف ده ماشین کوچک ، که روی هم باندازه آن کار نمیکند ، کمتر است و بهمین واسطه سرمایه داران مجبورند که کارخانهای بزرگ تأسیس کنند و کارگران زیاد استخدام نمایند . پس درینصورت مقدار مشتری را مأخذ تولیدجنس نمیتواندشمرده و چون تعطیل کارخانه موجب ضرراست ، ناگزیرند که جنس را بیش از احتیاج تهیه کنند و با تبلیغ و رقابت و وسائل دیگر آنرا در بازارهای عالم بفروش رسانند . سیاست تجارتی عالم ازین تبلیغات و رقابتهای تجاری و صناعی بدیده آمده است ، زیرا در برخی از ممالک بواسطه کثرت معادن و موافقت اوضاع طبیعی و غیره ، تولید اجناس ارزاتر تمام میشود و تجار اینگونه ممالک طبعاً اجناس خود را ارزاتر از دیگران بفروش میرسانند . خاصه که محدود بودن مشتریان و کثرت جنس نیز خود مسبب رقابت های تجارتیست . پس در غالب ممالک محصول کارخانهای بیگانه ، بواسطه آنکه از محصول کارخانهای داخلی ارزاتر است ، رائج میشود و صنعتگران داخلی ورشکست میشوند . بهمین سبب است که دول معظم دنیا برای ترویج اجناس داخلی و جلوگیری از رقابتهای خارجی ، بر حقوق گمرکی اجناس بیگانه ، که تولید و ایجاد آن در داخله مملکت نیز میسر است . افزوده اند و بدین طریق صنعتگران و تجار خویش را از خطر یکاری و ورشکست شدن نجات داده اند . علاوه برین رقابتهای تجارتی موجب شده است که غالباً صنعتگران هر مملکت بتهیه اجناسی که با مقتضیات طبیعی مملکت ایشان مناسب بوده و از ممالک دیگر ارزان تر تهیه میشده است پرداخته اند و بدین وسیله اندکی از رقابتهای خارجی جلوگیری کرده اند ،

چون ایجاد کارخانهای عظیم و پرداخت حقوق چندین هزار

کارگر و تهیه مواد اولیه از یک نفر ساخته نیست ، و سرمایه داران بزرگ عالم نیز کمتر بچنین امری اقدام میتوانند کرد ، غالباً اینگونه امور باتشکیل شرکتهای سهامی انجام میگردد . بدین معنی که فی المثل برای تأسیس کارخانه ای که صد میلیون سرمایه لازم دارد ، دوست هزار سهم پانصد تومانی طبع می کنند . سپس هر یک از سرمایه داران باقتضای دارائی خویش از آن سهام میخرد و بهمان نسبت در منافع شرکت سهیم میشود .

تغییر وضع صنایع و حرف و ایجاد کارخانهای بزرگ در اروپا موجب ازدیاد جمعیت شده است . چنانکه جمعیت آنسرزمین که در سال ۱۸۰۰ صد و هشتاد میلیون بالغ بود . اکنون به ۴۵۰ میلیون رسیده است . لکن باید دانست که این جمعیت بیشتر در شهرها و مراکز صنعتی متمرکز است و از جمعیت قراء و قصبات بمراتب کاسته شده . زیرا بیشتر روسائیان و زارعین بامید دریافت مزد کافی رو بکارخانها نهاده و کارگری پشه کرده اند . از طرفی ازدیاد کارگران و اجتماع ایشان در بلاد و مراکز صنعتی موجب تشکیل احزاب و فرق نازده ای شده است و کارگران برای حفظ منافع خود اتحادیه ها و مجمع خاصی تأسیس کرده اند و چون تعداد ایشان در هر مملکت از سره به داران و اشراف و روحانیون بیشتر است ، حکومتهای ممالک آمریکا و اروپا و بسیاری از ممالک آسیا و افریقا نیز بجانب حکومت عامه و حکومت اجتماعی^۱ منوجه شده و حتی حکومت برخی از ممالک بدست کارگران افتاده است .

فصل پانزدهم

ادبیات و علوم اروپا در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم

۱ - ادبیات و علوم در فرانسه

ادبیات و علوم فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم نیز طراوت و شادابی نیمه اول را از دست نداد. در نیمه دوم قرن مزبور در مقابل تند رویهای رمانتیسیم و اغراق و مبالغه بسیاری که برخی از نویسندگان در آثار خویش روا میداشتند، جمعی از شعرا و نویسندگان سبک جدیدی اتخاذ کردند که آنرا رئالیسم^۱ میگویند. طرفداران سبک رئالیسم معتقد بودند که در شاعری و نویسندگی از حدود حقیقت تجاوز نباید کرد و آثار خویش را محکوم تصورات مبالغه آمیز و احساسات شخصی نباید ساخت. این طبقه فی الحقیقه مانند موجدین رمانتیسیم می گفتمند که آثار ادبی باید آئینه حیات واقعی بشر و موجودات جهان باشد، احساسات و عواطف شخصی را از آثار ادبی دور باید داشت و فقط حقیقت محض را باید نگاشت.

در آغاز ایجاد رئالیسم، یعنی در اواسط قرن نوزدهم، ترقی رمانتیسیم جد کمال رسیده و سبک کلاسیک یکباره نابود شده بود، لکن از نویسندگان رمانتیک، جز ویکتور هوگو، آثار فراوانی انتشار نمی یافت، زیرا اساتید معروف این سبک یا مرده و یا از نویسندگی کناره گرفته بودند. فقط ویکتور هوگو بشیروی قریحه و استعداد تقصان ناپذیر خویش، تا سال ۱۸۷۵ سبک رمانتیک را در رونق و مقام بلند خویش نگاهداشت و با انتشار شاهکارهای منظوم

و منشور خود . مانند افسانه قرون و تیره بختان ثابت کرد که سبک جدید رئالیسم را با رمانیسم یا رای برابری نیست .

شعرای فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم رونق شعر و شاعری در نیمه دوم قرن و رواجی نداشت و شعرایی که در طبقه خویش دوم قرن وارد شدند معدود بودند . شاعری سبک رمانتیک

راه زوال می ییمود و از شعرای معروفی که بدان سبک شعر می سرودند یکی **شارل بودلر** است . (۱۸۱۱ تا ۱۸۶۷) که پیوسته در عزلت و انزوا سر میبرد و آثار وی حاکی از افکار اندوهگین و احساسات رفیق اوست .

از شعرایی که هوا خواه رئالیسم بودند و بدانسبک اشعاری سروده اند ، یکی **لکت دوویل** است که در سال ۱۸۲۰ نولد یافت و در ۱۸۹۴ درگذشت . لکت دوایل پسر یکی از جراحان سپاه فرانسه در جزیره **رئونیون** بود که از آجا هندوستان و اقبانوسیه سفر کرد و چون به فرانسه آمد طریق شاعری پسر گرفت و پس از مرگ ویکتور هوگو در آکادمی فرانسه جاسن وی گردید . از آثار معروف وی یکی **اشعار وحشی** و دیگری **اشعار عتیق** است که سبک جدید رئالیسم سرودا . نوایل بر عالم وجود تدبیر دینی میگریست و آسایش واقعی را در مرگ و فراموشی میداست و این معنی از اشعار وی بجوی آشکار است .

دیگر از شعرای رئالیست فرانسه **سولی پرودم** است که نخست مطالعات علمی پرداخت و چندی در کارخانجات شهر **کروزو** مهندس بود ، لکن به سبب شاعری پیشه کرد و اکنون آثار گرابهائی مانند **عزله‌ها**

Leconte de Lisle - ۲	Les Poemes Barbares - ۳
Poemes barbares - ۳	Recueil - ۴
Sully- Prudhomme - ۲	Poemes et lettres - ۵
Les Solitudes - ۴	Œuvres complètes - ۷

و عدالت^۱ و سعادت^۲ ازو باقیست که در آنها پرودم مسائل مهمه مقدرات بشری را در ضمن آلام و احساسات درونی خویش بیان کرده است .

شعرای فراسه در نیمه دوم قرن نوزدهم بسیارند ، ولی برای رعایت اختصار بدانچه گذشت قناعت میکنیم . شعرای این دوره را با اساتید نیمه اول مقایسه نمیتوان کرد ، زیرا در اشعار ایشان از آن لطف و تأثیری که در آثار هوگو و لامارتین و امثال آنان دیده میشود اثری نیست . برخی از این شعرا در اشعار خویش بسیار اظهار فضل کرده و برخی دیگر در وصف و تجزیه اوضاع طبیعی و تشریح دنیای مجاور خود افراط نموده اند و بدین واسطه آثار آنان خواننده را بواسطه ارائه مناظر طبیعی و نمایش وقایع کوچکی که در عالم روی میدهد ، تاحدی متأثر و خرسند میسازد ، ولی هیچگاه آن هیجان و تأثیری را که از مطالعه اشعار اساتید رمانتیسزم در خواننده پدید می آید ایجاد نمیتواند کرد .

داستان سرایان در نیمه دوم قرن نوزدهم داستان نویسی نیز صورت دیگر یافت و نویسندگان این دوره که پیرو سبک فرانسه رئالیست بودند مطالب قصص و داستانهای خویش را باسناد و مدارك تاریخی دقیق متکی ساختند . از جمله داستان سرایان معروف نیمه دوم قرن نوزدهم ، یکی **گوستاو فلوبر**^۳ است .

فلوبر در سال ۱۸۲۱ تولد یافته بود و در ۱۸۸۰ درگذشت . در جوانی نخست تحصیل حقوق پرداخت و چندی با ایتالیا و ممالک شرقی اروپا مسافرت کرد و چون فراسه از گشت نویسدگی پیش گرفت . فلوبر سعی داشت که آنچه می بیند مقرون بحقیقت

وصحت کامل باشد. سبک نگارش او از لحاظ طرز نویسنده‌گی و توجه باحوال طبقات پست نزدیک سبک رمانتیک بود و از جهت اینکه در نویسنده‌گی احساسات و تصورات شخصی را مداخله نمیداد و صحت و حقیقت آثار خویش را بر هر چیز مرجح می‌شمرد. باید اورا از جمله نویسندگان رئالیست بشمار آورد. از کتب معروف فلور یکی داستان سالامبو^۱ است که در سال ۱۸۶۲ نوشته و در آن قسمتی از زندگی قدیم مردم قرطاجنه را تشریح کرده است. دیگری کتاب مادام بواری^۲ که تصویر صحیحی از اخلاق و اوضاع اجتماعی عصر خود اوست.

دیگر از داستان سرایان نیمه دوم قرن نوزدهم برادران گنکور^۳، یکی ادموند^۴ که در ۱۸۲۲ متولد شد و در ۱۸۹۶ وفات یافت و دیگری ژول^۵ که از ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ درینجهان زیست. این دو برادر نیز از جمله بیروان سبک رئالیست محسوب میشوند و در آثار خویش از قصه بردازی و جعل وقایع چشم پوشیده اند و ذکر حقیقت رفته اند. از کتب معروف ایشان یکی داستان ژرمی فی لاسرتو^۶ و دیگری رنه موپرن^۷ است. برادران گنکور هر دو از فضایل عصر خود بودند و هر دو را آن لیاقت بود که با آکادمی فرانسه داخل شوند. ولی هیچیک عضویت آکادمی نائل نشدند. بهمن سبب دهوند که دیرتر رحلت کرد در وصیت نامه خود که وصیت نامه ای ادیبست دارای خویشین را وقف نمود. بعد از او از آکادمی فرانسه انتقام بگیرند و نویسندگانی را که بواسطه تجدد و ابداع سبکهای ادب تازه، مورد خشم آکادمی واقع

۱. Goncourt - ۲. Madame Bovary - ۳. Salambo - ۴

۵. Germinie Lacerteux - ۶. Jules - ۷. L'Enroul - ۸

Rene Maupassant - ۹

میشوند بدین وسیله دلجوئی کنند، یعنی از دارائی وی آکادمی آزادی تأسیس نمایند و ده نفر نویسنده بزرگ زمان را که حق عضویت آکادمی فرانسه را دارند و آکادمی آنان را نمی پذیرد در آن آکادمی بپذیرند. آکادمی گنگور از سال ۱۸۹۶ تأسیس شده است و پیوسته ده نفر عضو از نویسندگان درجه اول فرانسه در آن جمعند. نویسندگان مزبور همه سال مستعری گزافی دریافت میکنند تا بدینوسیله در زندگانی مستقل باشند و بتوانند در ادبیات فرانسه اصلاحات اساسی کنند. آکادمی گنگور پس از آکادمی فراسه بزرگترین مجمع ادبی فرانسه است.

دیگر از داستان سرایان بزرگ فرانسه درین دوره **امیل زولا** است. زولا اصلاً ایتالیائی بود و در سال ۱۸۴۰ در پاریس تولد یافت. ایام جوانی او بفقیر و بیچارگی گذشت ولی عاقبت از طریق نویسندگی توانگر شد. زولا در آثار خویش حیات بشر را بیشتر از جهة شهوات و منافع مادی وی وصف کرده و پست ترین و ناپسند ترین وجوه طبیعت آدمی را آشکار نموده است. از کتب معروف او یکی سلسله داستان **روگن ماکار** است که در بیست مجلد نگاشته و در آن احوال اجتماعی و طبیعی خانواده ای را در دوره امپراطوری دوم فرانسه تشریح کرده است، دیگری کتاب **قرزراکن** که از جمله شاهکارهای او محسوب میشود. زولا در سال ۱۹۰۲ وفات یافت.

دیگر از داستان سرایان و نویسندگان معروف نیمه دوم قرن نوزدهم **آلفونس دود** (۱۸۴۰ تا ۱۸۹۷) است. دود نخست شاعر بود ولی کم کم بنویسندگی پرداخت و از شاعری چشم پوشید.

آثار معروف او عبارتست از کتاب چیز کوچک^۱ و سافو^۲ و مکاتیب آسیای من^۳ و حکایات دوشنبه^۴. در هر يك از کتب مزبور آلفونس دوده بیان اخلاق و روحیات طبقه خاصی پرداخته و چون نقاش ماهری معایب آنانرا مجسم ساخته است.

نویسنده معروف دیگر **می دوموپاسان**^۵ است (۱۸۵۰ تا ۱۸۹۸) که آثار وی تصویر روشنی از زندگانی اجتماعی مردم فرانسه و جزئیات اخلاق طبقات مختلفه آن مملکت است. از جمله کتب معروف وی یکی داستان **بل آمی**^۶ و دیگری سرگذشت **یک زندگانی**^۷ است. علاوه برین حکایات شیرین کوچک بسیار نگاشته که از لحاظ سادگی و روانی و مهارتی که نویسنده در تعریف روحیات و اخلاق مردم ظاهر ساخته بی نظیر است.

بزرگترین نویسندگان و متفکرین اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم **آنانول فرانس**^۸ میباشد. این نویسنده بزرگوار در ماه آوریل سال ۱۸۴۴ میلادی در شهر پاریس تولد یافت. پدرش درین شهر کتابفروشی داشت و چون مردی هنر مند و ادب دوست بود در دکان خویش اهل علم و ادب را گرد آورده با ایشان بمباحثه می پرداخت. آنانول فرانس از همان زمان. چون غالباً در محفل ادبی پدر حاضر بود دل بر ادبیات نهاد و چون در کتابخانه تربیت شد از آغاز کودکی عشق فراوانی بمطالعه و خرید و انتخاب کتب در وی پدید آمد. سرانجام بواسطه مطالعه بسیار و ممارست در خواندن آثار نویسندگان بزرگ یونان و روم و اساتید ادبا و شعرای فرانسه در نویسندگی مهارت کامل یافت و بافکار فلسفی قدیم

۱ - Le petit chon - ۲ - Sapho - ۳ - Lettres de mon moulin - ۴ -
 ۵ - Les Contes du Loup - ۶ - Bel-Ami - ۷ - Guy de Maupassant - ۸ - Anatole France - ۹ -

و جدید آشنا شد .

آنانول فرانس چندی در کتابخانه سنای فرانسه کار میکرد ، چندی نیز در جرائد فرانسه در تقریظ و انتقاد آثار ادبی نویسندگان مقالاتی می نوشت . مجموعه این مقالات اکنون بنام **حیات ادبی**^۱ در چهار مجلد جدا گانه بطبع رسیده است . در سال ۱۸۸۱ بزرگترین تصنیفات وی موسوم به **جنایت سیلوستر بنار**^۲ انتشار یافت و از آن تاریخ بعد تقریباً همه سال یکجلد کتاب تازه نگاشت و صفحه ای بر صحائف اقتضارات ادبی فرانسه افزود .

کتاب معروف او غیر از آنچه گذشت عبارتست از کتاب **تائیس**^۳ و **باغ ایقور**^۴ و **پی یرنزی**^۵ و **جزیره پنگونها**^۶ و **خدایان تشنه اند**^۷ و **عصیان فرشتگان**^۸ و بسیاری کتب دیگر که ذکر اسامی آنها موجب اطناست .

آنانول فرانس در ۲۴ دسامبر ۱۸۹۶ بعضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد و چون در نشر نویسی در مرتبه اول نویسندگان فرانسه بود او را « پادشاه نشر » لقب دادند . بالاخره در شب ۱۲ اکتبر ۱۹۲۴ در سن هشتاد سالگی وفات یافت و جسد او را با احترام فراوان از قریه بشلری^۹ که مسکن او در سنوات اخیر عمر بود پاریس آورده بخاک سپردند .

از نویسندگان بزرگ معاصر نیز در فرانسه **پول بورژ**^{۱۰} است که در آثار خویش بیشتر بششرح مسائل مربوط بعلم النفس و اخلاق میپردازد و کتب **شاگرد**^{۱۱} و **اکاذیب**^{۱۲} و **ارض میعاد**^{۱۳} از جماعه

۱ - La vie littéraire - ۲ - Le Crime de Subvestre Bonnard - ۳ - Tais - ۴ - Le Jardin d' Epieure - ۵ - Pierre Nozière - ۶ - L'île des Pingvins - ۷ - Les Dieux ont soif - ۸ - La révolte des anges - ۹ - La Bechellerie - ۱۰ - Paul Bourget - ۱۱ - Disciple - ۱۲ - Mensonges - ۱۳ - La Terre promise

آثار معروف اوست .

تآثر نویسی در نیمه دوم قرن نوزدهم خاصه از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ تآثر نویسی در فرانسه ترقی بسیار کرد . در نیمه دوم تآثر نویسان معروف ایندوره که بیشتر بنمایش حقایق قرن نوزدهم و مطالعه جزئیات اخلاق قوم پرداخته اند دو نفرند ،

یکی آلکساندر دومای کوچك^۱ و دیگری امیل اوژیه^۲ .

آلکساندر دوما فرزند دومای بزرگ داستان سرای معروف بود که در سال ۱۸۲۴ متولد شد و در ۱۸۹۵ در گذشت . دومای کوچك از بزرگترین نویسندگان اخیر فرانسه است و برخی مقام ادبی او را از پدرش برتر می‌شمرند . آثار معروف او عبارتست از تآثر های دام اوکاملیا^۳ و دمی‌موند^۴ و چند کتاب دیگر مانند افکار مادام اوبره^۵ و غیره که در آنها از برخی مسائل اجتماعی و وجدانی مانند ازدواج و طلاق و امثال آن بحث کرده است . امیل اوژیه (۱۸۲۰ تا ۱۸۸۹) نیز از نویسندگان بزرگ اخیر فرانسه است که در تآثر نویسی رقیب آلکساندر دومای کوچك بود و آثار او حاوی نکات اخلاقی و اجتماعی است . از تآثر های او قطعات داماد مسیوپواریه^۶ و ماده شیران فقیر^۷ معروفست . از تآثر ویسن معروف فرانسه پس از سال ۱۸۸۰ ادموندروستان^۸ (۱۸۶۸ تا ۱۹۱۸) است که قطعات سیرانودوبرژراک^۹ و اگلن^{۱۰} او از جمله شاهکار های تآثری قرن اخیر بشمار میرود .

- | | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| . Emile Angier - ۲ | . Alexandre Dumas - fil - ۱ |
| . Le Demi - Monde - ۴ | . La Dame aux camélias - ۳ |
| . Le Gendre de M. Poirier - ۲ | . Les Idées de Madame Aubert - ۵ |
| . Edmond Rostand - ۸ | . Les Lionnes - ۱ |
| . L' Aiglon - ۱۰ | . Cyrano de Bergerac - ۹ |

مورخین فراسه در نیمه دوم قرن نوزدهم باز در تاریخ نویسی تغییراتی روی داد. در آغاز رواج رمانتیسیم مورخین غالباً در نیمه دوم قرن نوزدهم نویسنده گانی بودند که مطالعات تاریخی فی الحقیقه نوزدهم وسیله برانگیختن قوه ابداع و ابتکار ایشان بود و مشکلات تاریخ را بیشتر بدستکاری ذوق و حدس شخصی حل میکردند. لکن در نیمه دوم قرن نوزدهم مورخین از بی حقایق مسلمه رهنانی برخاستند و در طریق حل مسائل تاریخی تنها مطالعه کتب و مدارک قدیم و مشاهده آثار و آئینه کهن را رهنمای خود ساختند و همین سبب مورخین این عصر را محققین^۱ نام نهاده اند.

درین زمان تاریخ نویسی جنبه علمی یافته بود و مورخین از تحصیل علم آثار قدیمه و خواندن کتیبه ها و امثال آن ناگزیر بودند. مورخین معروف این دوره سه نفرند: **تن و رنان و فوستل دو کو لاژ** **هی پولیت تن**^۲ در سال ۱۸۲۸ تولد یافته بود و پیش از آنکه بتاریخ نویسی بپردازد در افتادات ادبی از جمله مناظره محسوب میشد. مهمترین آماندین بگمی تاریخ ادبیات انگلیس است که در سال ۱۸۶۳ بانجام رسید و دیگری **اصول فرانسه قدیم**^۳ که از سال ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۴ بتالیف آن مشغول بود. تن در سال ۱۸۹۳ در گذشت. **ارنست رنان**^۴ یکی از بزرگان عامی لغت و تاریخ بود. این مرد بزرگ در سال ۱۸۲۳ متولد شد و چندی بمطالعه السنه شرقی پرداخت و از آنجمله زبان عربی را بخوبی فرا گرفت و همین سبب او را از مستشرقین نیز میتوان شمرد. رنان در توصف احوال روحی و اجتماعی پیشینیان و تصویر تمدنهای قدیم سیار زیر دست و دوازده آثار متعدد باقی مانده که از آنجمله **تاریخ اصول دین مسیح**^۵ **تاریخ بنی اسرائیل**^۶ سخت معروف است. رنان در سال ۱۸۹۲ وفات یافت.

۱ - Hippolyte Taine - ۲. Réalistes -

۳ - Ernest Renan - ۴. Les Origines de l'ancienne France -

۵ - Histoire des origines du Christianisme - ۶. Histoire du peuple d'Israel -



فوستول دوگولانز

فوستول دوگولانز ۱ در سال ۱۸۳۰ در پاریس متولد شد
و پس از مدتی در دانشگاه ادبیات استراسبورگ و معاونت معلمی دارالمعلمین
سای پاریس مشغول بود و در ۱۷۷۸ معلم دارالعلم ادبیات پاریس گشت

زندگانی او سراسر بتحصیل و تألیف و تحقیقات تاریخی و تدریس گذشته است. نخستین کتاب وی که شاهکار اوست کتاب **تمدن قدیم**^۱ است. فوستل دوکولائز در نگارش این کتاب دهسال رنج برد و اینمدترا تماماً بقرائت آثار نویسندگان قدیم یونان و روم گذرانید. چندی نیز برائے تکمیل اطلاعات خود بیونان سیر کرد. مکرر بشاگردان خود میگفت که « برای یکروز تألیف سالها مطالعه باید کرد. » چنانکه خود نیز کتاب تمدن قدیم را پس از ده سال مطالعه در ششماه بانجام رسانید. بگمان او آشکار ساختن حقایق تاریخی بدون مطالعه و دقت دروقایع امکان ناپذیر می نمود. در کتاب تمدن قدیم فوستل-دوکولائز تاریخ اجتماعی ممالك ساحل شمالی بحرالروم را از آغاز تأسیس اجتماعات بشری تا زمان استیلای روم بیان کرده و ثابت نموده است که در قرون قدیمه بنیان حکومت بشر بر معتقدات دینی بوده و انسان در تمام اعمال و واجبات و قوانین زندگانی خود، مانند ازدواج و تملک و وراثت و تشکیل اجتماعات و تأسیس مدائن. از معتقدات دینی پیروی میکرده است. سایر آثار معروف فوستل دوکولائز عبارتست از **تاریخ مؤسسات سیاسی فرانسه قدیم**^۲ که مشتمل برشش مجلد است و کتاب **کاوش در برخی مسائل تاریخی**^۳ و غیره.

فلاسفه فرانسه در اواخر قرن نوزدهم بسیارند و بسیاری از علماء و نویسندگان آن مملکت از جمله فلاسفه قرن نوزدهم محسوب میشده اند. چنانکه تن و رنان را نیز از فلاسفه قرن نوزدهم میشمرند. فلاسفه فرانسه در پی دوره میکوشیدند که افکار بلند و دقیق خویش را بزبان ساده زمان ادا کنند و حتی 'لاکاز

۱. La Cité antique - ۱

۲. Histoire des institutions politiques de l'ancienne France - ۲

۳. Recherches sur quelques problèmes d'histoire - ۳

فلسفه و علم را بیکدگر نزدیک سازند. از جمله فلاسفه فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم یکی **کلود برنار**^۱ است (۱۸۱۳ تا ۱۸۷۸) که خود یکی از موجدین فیزیولوژی (معرفت ترکیب حیوان و نبات) بود و در کتاب معروف خویش موسوم به **مقدمه ای بر طب امتحانی**^۲ فلسفه را از طریق علمی که متکی بر مطالعه و تجربه است، مطرح کرده. دیگری **هانری پوانکاره**^۳ (۱۸۵۴ تا ۱۹۱۲) که از علمی **زرك** ریاضی بود.

ادبیات آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم

ادبیات آلمان در اواسط قرن نوزدهم اندکی رو به ضعف و زوال نهاده بود. لکن چون رئالیسم در فرانسه ظهور کرد در ادبیات آلمان نیز تغییراتی پدید آمد و شعراء و نویسندگان آنمملکت در صدد ایجاد سبکی جدید برآمدند و بزودی رئالیسم جانشین تصورات شاعرانه دوره رمانتیسزم گردید. شعرای آلمان در نیمه قرن نوزدهم معدودند و از معروفترین ایشان یکی **لی لیانکرن**^۴ و دیگری **دهمل**^۵ است. ولی در عوض داستان نویسی و نثر ترقی بسیار کرد و درین دو رشته نویسندگان بزرگی پیدا شدند.

داستان نویسان داستان نویسان آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم

نگارش داستانهای تاریخی را ترك گفته بشتر بهج و

توصیف احوال اجتماعی و وقایع زمان خویش

پرداختند. معروفترین داستان نویسان اندوه **کوستاوفرانگا**^۶

(۱۸۱۶ تا ۱۸۹۰) است که در آثار خویش بیشتر بتجلیل و تعظیم

خاندان هوهنزلرن پرداخته و قبول رسوم و آداب ملی بروس را

۱. Claude Bernard

۲. L'Introduction à la médecine expérimentale

۳. Henri Poincaré

۴. Liliencron

۵. Dehmel

۶. Gustave Freytag

توصیه کرده است . فریناک در یکی از کتب خویش موسوم به اسلاف^۱ که تاریخ زندگانی یکی از خانواد های آلمانی در اعصار مختلفه میباشد . ثابت کرده است که اخلاق و سنجایای ملی کمتر تغییر می پذیرد و آلمانی امروز را با افراد طوائف قدیمی ژرمن ازینجهت فی الحقیقه تفاوتی نیست .

دیگر از دانشان نوبسان آلمان **گوتفرد کالر**^۲ است (۱۸۱۱ تا ۱۸۹۸) که در آثار خویش بیشتر بتعریف مناظر زیبای طبیعی آلمان و زندگانی روستائیان آن مملکت پرداخته . از آثار او داستانهای **مردم سالدویلا**^۳ و **هانری لوور**^۴ معروفست .

تآثر نویسندگان آلمانی در قرن نوزدهم در آلمان ترقی بسیار کرد . چنانکه زمانی تآثر آلمان از حیث مقدار آلمان بر تآثر های فرانسه و سایر ممالک اروپا برتری یافت . از میان نویسندگان تآثر در آلمان دو نفر بسیار معروفند ، یکی **هبل**^۵ و دیگری **هاوپتمن**^۶ .

هبل (۱۸۱۳ تا ۱۸۶۳) فرزند بنای فقیری در هاستاین بود و عمر او سراسر بانزوا و اندوه گذشت . در تآثر نویسی بروی قواعد معموله قدیم را رعایت نمیکرد ولی از خوبستن نیز سبکی نتوانست ایجاد کند . از آثار معروف او یکی **قطعه ماری مادلی**^۷ و دیگری **فی بلونگن**^۸ است .

هاوپتمن (متولد در سال ۱۸۶۲) از نویسندگان بزرگ آلمان کنونی است . این نویسنده بزرگ نخست پیرو رئالیسم بود و درامهای مانند **درام نساجان**^۹ در توصیف احوال اجتماعی مردم زمان

۱ - Les Aïeux . ۲ - Gottfried Keller . ۳ - Hebbel . ۴ - Henri le Vert . ۵ - Jens de Seldwyla . ۶ - Marie-madeleine . ۷ - Hauptmann . ۸ - Nibelungen . ۹ - Les Tisserands .

خویش نگاشت ، لکن پس از چندی تغییر سبک داد و بنگارش
درامائی که بر خلاف اصول رئالیسم ، موضوع آن از افسانهها و
تواریخ و اشعار شعرای قدیم اخذ شده بود پرداخت . هاپتمن در
درامهای خویش برای اینکه بیننده را مبهوت سازد موضوع حزن انگیز
را ناگهان بموضوعی خنده آور تبدیل کردند است و منتقدین این
امر را از نقائص آثار او شمرده اند .

تاریخ ادبیات آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم بوجود
مورخین و محققین بزرگی مفتخر است که امثال ایشان
آلمان را در سایر ممالک نمیتوان یافت . مورخین آلمان
دریندوره عموماً در آثار خویش از پی یک مقصود رفته اند و آن
توصیف و بیان عظمت ملی پروس و مشخص ساختن ملت آلمان از
سایر ملل عالم بوده است . معروفترین مورخین نیمه دوم قرن
نوزدهم در آلمان سه نفرند : مومسن^۱ و تریچکه^۲ و لامپرخت^۳ .
تئودر مومسن (۱۸۱۷ تا ۱۹۰۳) از جمله آزادی خواهان و
وطن پرستان معروف آلمان بود و در انقلاب سال ۱۸۴۸ مداخله نام
داشت . در سال ۱۸۷۰ بوکالت ریشتر رسید و در صف مخالفین بیسمارک
قرار گرفت . لکن مشاغل سیاسی او را از تحقیق و تتبع تاریخی
باز نداشت و در همانحال کسب معروف خود موسوم به تاریخ روم
را تألیف نمود . کتاب مومسن یکی از بهترین تواریخی است که
با تتبع و تحقیق در باره روم قدیم نگاشته شده است .

هانری تریچکه (۱۸۳۴ تا ۱۸۹۶) بواسطه تاریخ ملی گرانبهائی
که بر آن نگاشته سخت معروفست . کتاب او بعنوان تاریخ آلمان
در قرن نوزدهم بهترین معرف اوضاع اجتماعی و احوال رجال و

قوانین و مقررات آلمان در قرون معاصر است . تربیچه برخلاف سایر مورخین آلمان از تاریخ نویسی علمی چشم پوشیده و در تاریخ خود بیشتر باثبات عظمت ملت آلمان کوشیده است .

کارل لامپرخت (۱۸۵۶ تا ۱۹۱۶) نیز از مورخین زرك آلمانست که چندی در دار الفنون بلاد لپزیک و فریبورک و کیل و برلن سمت معلمی داشت . کتاب **تاریخ آلمان** از مهمترین آثار اوست .

عقاید و آراء فلسفی آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم بر خلاف عقاید و آراء هگل و سایر فلاسفه نیمه اول قرن هجدهم که مبتنی بر عمل و اراده و زور بود ،

بیشتر مقرون ببدبینی و نومیدیست . بهترین نمونه فلسفه جدید آلمان آثار **آرتور شوپنهاور** (۱۷۸۸ تا ۱۸۶۰) است . شوپنهاور

در کتاب معروف خویش بعنوان **جهان از جنبه خواهش و از جنبه نمایش** می گوید که زندگانی مرکب از يك سلسله مجاهداتست

و چون مجاهدت مستلزم رنج و الم است پس زندگان جز رنج و الم دائمی چیز دیگر نیست، و بشر ازین رنج و الم دائمی نمیتواند

رست مگر زمانیکه میل وجود و زندگانی را در خویشن بکشد و دل از آرزوها و هوسهای خود برگردد و بدین طریق خود را شایسته

رسیدن بمقامی سازد که **بودا** در فلسفه خود آنرا **فیر وانا** نامیده است . دیگر از فلاسفه آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم **فردریک نیچه** ۲

ست (۱۸۴۴ تا ۱۹۰۰) . نیچه نخست در دار الفنون شهر **بال** ۱

تدریس علم السنه اشتغال داشت . سپس در صدد برآمد که بشر

با باخلاق تازه رهبری کند که آنرا اخلاق دنیای آتیه نام نهاده

۱ - Arthur Schopenhauer -

۲ - Le monde comme volonté et comme représentation -

۳ - Frédéric Nietzsche -

بود. اساس فلسفه نیچه بر میل بغلبه است، قدرت را می پرستد. زندگانی حقیقی را در غلبه و مرك را در مغلوب شدن میدانند. در کتاب شاعرانه خود عنوان **زردشت چنین میگفت**^۱ میگوید: «اخلاق امروزه را که اخلاق بندگان و غلامانست باید بر انداخت و بجای آن اخلاق حقیق را که اخلاق فرمانروایان بندگانست رواج باید داد، زیرا هر چه فرمانروایان میکنند طبعی و مطابق اصول ترقی و «میل بغلبه» است و ترویج آن موجب انلاف ضعفا و تقویت اقویا خواهد گشت. مآتی که این اصول را پیروی کند بتدریج از ضعیف و فقیر و مردم سست عنصر پاك خواهد شد و افرادش همگی قوی اراده و معتمد بنفس و خشن و جنگجو خواهند گشت و این درست آنراست که اوست بشر در آن سیر میکند.»^۲

ادبیات افغانستان در نیمه دوم قرن نوزدهم

شعرای انگلستان
شعرای انگلستان را از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ بدو قسمت باید کرد. يك قسمت آنانکه باز روش شعرای قدیم را پیروی کردند و قسمت دیگر آنانکه سبك جدیدی پدید آوردند.

از میان شعرای طبقه اول **آلفرد تیسن**^۳ (۱۸۰۷ تا ۱۸۹۲) از همه معروفتر است. تیسن بزرگترین شاعر دوران سلطنت ویکتوریه بود. آثار او، گوناگون و معرف روح نژاد انگلو ساکسون و کاملاً ملی و انگلیسی است. از جمله اشعار او آن چه بعنوان **قصائد شاه و انوک آردن**^۴ سروده سخت معروفست.

دیگر از شعرای این طبقه **ربرت برونینگ**^۵ است (۱۸۱۲

۱ - Ainsi parait-il dans son œuvre.

۲ - در تذکره نیچه در کتاب خود نام زردشت را از طریق بوالهوسی اختیار کرده و

تقریبی که روی او میکنند هیچوجه مربوط زردشت ایران نیست.

۳ - Idylles du Roi.

۴ - Robert Browning.

تا ۱۸۸۹) که اشعار او در کمال و استحکام پدایه اشعار نئی سن نمیرسید. آثار معروف او عبارتست از **مردان و زنان**^۱ و **انگشتری و کتاب**^۲ که موجب شهرت وی گردید. ولی چون سبک شاعری و نویسندگی او بسیار دقیق و لطیف بود در نظر عامه خوانندگان مبهم و تاریک می نمود.

از شعرای طبقه دوه که در اشعار خود بیشتر بزبانی ظاهری و رنگ آمیزی عبارت و آهنگ اغات توجه داشتند و غالباً در نقاشی نیز اسناد بودند یکی **روستی**^۳ است (۱۸۲۸ تا ۱۸۸۲) که آثار وی از قبیل **اشعار**^۴ و غیره علاوه بر زیبایی و خوش آهنگی کلمات از لحاظ توصیف و نمایش مناظر نیز معروفست. دیگری **آلژنون سوین بورن**^۵ (۱۸۳۷ تا ۱۹۰۹) که او را در قدرت کلام و استحکام اشعار و احساسات رقیقه با شعرای نرک انگلستان برابر می توان شمرد. دیگر **ویلیام موریس**^۶ (۱۸۳۸ تا ۱۸۹۶) که علاوه بر نقاشی و شاعری در داسان نویسی نیز اسناد بود و آثار منظوم و منثور وی بیشتر مبتنی بر احوال اجتماعی ستر است.

داستان نویسی در تاریخ ادبیات معاصر انگلستان
اهمیت خاصی یافته است. چه نویسندگان معاصر
انگلیس بیشتر در داستانهای خود بیشتر و تباه افکار

و عقاید خویش میدارزند و در احوال اجتماعی و اخلاقی قوم بحث میکنند. در جمع داستان نویسان معاصر انگلیس سه نفر در مرتبه اولند، یکی **ژورژ مردیت**^۷، دیگری **رود یارد کیپلینگ**^۸،

۱ — *Hommes et Femmes*. ۲ — *La Bague et le Livre*.

۳ — *Rossetti*. ۴ — *Les Poemes*.

۵ — *Algernon Swinburne*. ۶ — *William Morris*.

۷ — *Georges Meredith*. ۸ — *Rudyard Kipling*.

دیگری هربرت ژرژ ولز^۱ .

ژورژ مردیت [۱۸۲۸ تا ۱۹۰۹] بیشتر بنگارش داستانهای فلسفی پرداخته و شهرت وی از سال ۱۸۷۹ که کتاب معروف خویش بعنوان **خود پرست**^۲ را انتشار داد ، عالمگیر شد . طرز تحقیق و تعریف وی تا حدی نزدیک بسبک نویسندگان کلاسیک است .

کیپلینگ (متولد در بمبئی در سال ۱۸۶۴) در آثار خود جلیل و تعریف قوت و نفوذ ملی را بر هر چیز مقدم میدارد و در قصص افسانه مانند گوناگون خویش از قبیل **کتاب جنگل**^۳ و **کیم**^۴ **دوستانان بنای پلها**^۵ بیشتر سعی کرده است که برای دولت امپراطوری انگلیس افتخارات و مقام فوق العاده ای قائل شود .

ولز (متولد در ۱۸۶۶) بیشتر در اوضاع سیاسی و اجتماعی بحث میکند و در آثار خوبش مستقیماً بوضع اجتماعی کنونی حمله کرده و آنرا سخت انتقاد نموده است . ولز معتقد است که وضع اجتماعی کنونی بابتی از طریق علوم تغییر یابد و صورتی که مقرر بصلاح عامه باشد در آید . مهمترین آثار ولز کتاب **طرح تاریخ عمومی**^۶ اوست .

در انگلستان نگارش آثار در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم رونقی نداشته است . فقط از میان نویسندگان تأثیر انگلستان درین دوره دو نفر نویسنده بزرگ را نام میتوان برد . یکی **اسکار وایلد**^۷ و دیگری **برنارد شاو**^۸ که هر دو از نویسندگان اواخر قرن نوزدهم و آغاز

L' Egoïste — ۲ II. (۱. W. — ۱
 , Kim — ۲ . Les Livres de l' Ju — ۲
 . Les Batailles de P — ۳
 . Esquisse de l'histoire — ۴
 . Bernard Shaw — ۸ (۱) — ۱

قرن بیستم بشمار میروند .

آثار اسکار وایلد (۱۸۵۶ تا ۱۹۰۰) از لحاظ صراحت و روشن فکری و احساسات نویسنده بسیار قابل توجه و شایان تمجید است . لکن صراحت نویسنده در انگلستان بوقاحت تعبیر شد و قسمتی از مردم انگلیس آنرا نپسندیدند .

برنارد شاو اصلاً ابرلیدست و اکنون زنده است . این نویسنده بزرك در فن تأثر نویسی سبک تازه ای بدید آورده که آنرا تأثر خنده آور فلسفی یا تأثر افکار باید خواند . شاو در تأثرهای خود برطبقات و اشخاصی که مستوجب مذمت و ملامتند حمله کرده و سعی نموده است که بدینوسیله اصول عقاید خود را که بصلاح عامه است تبلیغ کند .

انگلستان در نیمه دوم قرن نوزدهم بوجود دو فیلسوف و فلاسفه انگلیسی بزرك مفتخر است . یکی شارل داروین^۱ و دیگری

هربرت اسپنسر^۲

داروین (۱۸۰۹ تا ۱۸۸۲) فی الحقیقه عالمی بود که در مطالعات عالمانه خویش اصل یکی از عقاید فلسفی یعنی تحول را که پیش از او نیز لامارک^۳ طبیعی دان معروف فرانسوی (۱۷۴۴ تا ۱۸۲۹) بصورت دیگر بیان کرده بود ، پیدا کرد . داروین اصول عقائد و نتیج زحمات و تفحصات دقیقه خویش را در دو کتاب بعنوان اصل الانواع^۴ (۱۸۵۹) و نسل بشر^۵ (۱۸۷۱) بیان کرده است . داروین معتقد است که تمام موجودات زنده ، از حیوان و نبات ، از مخلوقات معدود اولیه و بلکه از مخلوق واحدی مشتق شده اند و بین انواع مختلفه حیوانی و نباتی پیوسته در امر حیات منازعه است و

۱ - Charles Darwin . ۲ - Herbert Spencer .

۳ - Origine des Espèces . ۴ - La Descendance de l'Homme .

ازین منازعه همیشه آن دسته‌ای که استعدادشان بیشتر است و در عالم وجود از جهاتی بر دیران برتری دارند غالب برود می‌آیند .
پس بدین‌طریق همیشه در انواع حیوانات و نباتات یکنوع انتخاب طبیعی انجام می‌یابد . بنابراین اصل داروین انسان را نتیجهٔ تکامل تدریجی حیوانی از نژاد میمون میداند .

هربرت اسپنسر (۱۸۲۰ تا ۱۹۰۴) در علوم مختلفه مانند علم النفس و علم الحیات و علم الاخلاق و غیره دست داشت و از لحاظ فلسفی معتقد بود که جمیع مخلوقات عالم مطیع قانون تکاملند و هیئت اجتماعی را نیز مراحل ارتقاء طبیعی است که طرز تکامل آن با طرز تکامل افراد فرقی ندارد، یعنی تکامل هیئت اجتماعی نیز مطیع همان سلسله قواعدی است که تکامل فردی مطیع آنست .

ادبیات روسیه در قرن نوزدهم

ادبیات روسیه در قرن نوزدهم بواسطهٔ وجود شعراء و نویسندگان بزرگی که شرح حال و آثار هر يك را مختصراً ذکر خواهیم کرد ترقی بسیار نمود و در اهمیت با ادبیات فرانسه و انگلیس و آلمان لیاقت همسری یافت .

از میان شعرای روسیه در قرن نوزدهم بیان احوال و آثار
شعراي سه نفر از معاریف آنان **گری بویدف** و **پوشکین** و **لرمونتف**
روسیه قناعت میکنیم .

گری بویدف

آلکساندر سرژیویچ گری بویدف ^۱ در سال ۱۷۹۵ در شهر مسکو تولد یافت و تا سال ۱۸۱۲ بتحصیل اشتغال داشت . پس از آن سفری بگرجستان و ایران کرد و درین سفر تأثر خنده آور معروف

خویش بدبختی باهوشی^۱ را برشته نظم کشید و آتشاویز آن در سن بطرزبورغ موجب شهرت وی گردید، در جنگ دوم ایران و روس که بمعاهده ترکمان چای منتهی شد (۱۷۲۸ میلادی، ۱۲۴۳ هجری) گری بویدف با پالاسکی یوپیچ سردار روسی در آن جنگ همراه بود و پس از عقد معاهده سابق الذکر از جانب آن سردار مأمور دربار روسیه شد و در همان حال تأثر حزن انگیزی را هم که بعنوان شب گرجستان^۲ نگاشته بود با خود بروسیه ارمغان برد. پس از آن باز از روسیه بسمت سفارت برای اجرای معاهده ترکمان چای و باز گرفتن اسرای ارمنی و گرجی مأمور ایران گشت. ولی در طهران بیدرفتاری پرداخت و دو نفر زن گرجی مسلمان را از خانه الله یار خان آصف الدوله بایرام گرفته بسفارتخانه برد. بالاخره رفتار او موجب شورش اهالی طهران شد، چنانکه در سی ام ژانویه ۱۸۲۹ (۱۲۴۴ هجری) بخانه وی ریخته او را باهمراهانش کشتند.

پوشکین

آلساندروس ریویچ پوشکین^۳ بزرگترین شعرا و نویسندگان روسیه است که در سال ۱۷۹۹ متولد شده بود. همانطور که لرد بایرن در انگلستان و ویکتور هوگو در فرانسه رماتیسم را رویج کردند، پوشکین نیز با آثار خویش سبک مزبور را در روسیه رائج ساخت. برخی از منتقدین بزرگ اروپا او را با هوگو و بایرن و موسه وولتر برابر شمرده اند. پوشکین چون در اظهار عقاید سیاسی سخت بی پروا بود در بیست سالگی به بسارابی^۴ تبعید شد و از

۱ - Le Malheur d'avoir de l'esprit. ۲ - La Nuit géorgienne.

۳ - Alexandre Sergievitch Pouchkine. ۴ - Bessarabie.

آنجا بشبه جزیره کریمه و قفقازیه سفر کرد و مشهودات این سفر را در آثار نخستین خود مانند زندانی قفقاز^۱ و چشمه باغچه سرای^۲ بنظم آورد. پس از آن بروسیه بازگشت و وقایع نگار نیکلای اول شد و بالاخره در سال ۱۸۳۷ در جنگ تن بتنی که بایکفرهاندی موسوم به هی کرن^۳ کرد بقتل رسید. مجموعه آثار او قریب ده مجلد است و ازینجمله منظومهای راهزنان^۴ و کولیها^۵ و تاترحزن انگیز بوریس گودونوف^۶ و حکایات کوچک طوفان^۷ و تابوت ساز^۸ از شاهکارهای اوست.

لرمونتوف

دیگر از شعرای روسیه در قرن نوزدهم میشل یوری یویچ لرمونتوف^۹ است. این شاعر در سال ۱۸۱۴ متولد شده بود و در سال ۱۸۴۱ مانند پوشکین در جنگ تن بتنی بقتل رسید. هرگاه پوشکین بوجود نمی آمد لرمونتوف سرسلسله شعرای رمانتیک روسیه بشمار میرفت و هرگاه عمرش زود پایان نمیرسید در شاعری نیز بر پوشکین سبقت میگرفت. لرمونتوف در شاعری پیرو بایرون شاعر معروف انگلیسی بود. در نثر نویسی نیز مهارت داشت. از آثار معروف او یکی اشعار است بعنوان منظومه تزار ایوان واسی لی یویچ^{۱۰} و اشعار دیگری بعنوان اعتراف^{۱۱} و اهریمن^{۱۲} که از جمله شاهکارهای اوست. کنایه نیز بنام یکی از پهلوانان عصر ما^{۱۳} بنثر نگاشته که شاید مانند کتاب اعتراف یکی از کودکان این زمان آلفرد دوموسه شرح حال از خود اوست.

پس از پوشکین و لرمونتوف بزرگترین شعرای روسیه

۱ - La Fontaine de Bagtchi Sarai - ۲ - Le Prisonnier du Caucase - ۳ - Les Bohémiens - ۴ - Les Brigands - ۵ - Heckerzen - ۶ - Le Fabricant de cercueils - ۷ - L'Ouragan - ۸ - Boris Colounoff - ۹ - Chant sur Ivan Vassiliévitch - ۱۰ - Le prisonnier - ۱۱ - Un Héros de notre temps - ۱۲ - Le Démon - ۱۳ - L'Confession

نیکلا آلکسی یویچ نکراسف^۱ (۱۸۲۱ تا ۱۸۷۶) است . نکراسف در آغاز عمر با نهایت بدبختی و حسرت بسربرد و فقر و مسکنت ایام جوانی او را سخت متأثر کرد . چنانکه نشان آن تأثر در غالب اشعار وی مشهود است و بیشتر اشعار خویش را در احوال بیچارگان و طبقات پست سروده .

تا آغاز قرن نوزدهم داستان نویسی تقریباً در نویسندگان روسیه روسیه معمول نبود . درین قرن نویسندگان بزرگی در روسیه پیدا شدند که آثار ایشان با آثار بزرگترین نویسندگان سایر ممالک برابر است و امروز ادبیات روسیه بواسطه وجود آنان با ادبیات ملل معظمه دیگر همسری میتواند کرد .

یکی از نویسندگان بزرگ روسیه نیکلا واسی لیویچ گگل^۲ است که در سال ۱۸۰۹ متولد شد و در ۱۸۵۲ در گذشت . گگل فی الحقیقه موجد داستان نویسی در روسیه است . در وصف مناظر طبیعی و شرح زندگانی قزاقهای روسیه کمتر کسی از نویسندگان آن مملکت پیایه وی رسیده . مهمترین آثار او ارواح مرده^۳ و مفتش^۴ و حکایات کوچکی مانند یادداشتهای یک دیوانه^۵ و تاراس بولبا^۶ و غیره است . گگل را در اواخر عمر یک نوع جنونی عارض شد که درو ترس و تقوای خاصی پدید آورد . از آنپس بر آثار خویش که در آنها عموم طبقات را تمسخر کرده بود ، بچشم نفرت مینگریست و نگارش آن آثار را بر خود گناهی می شمرد .

۱ - Nicolas Alexievitch Nekrasov . ۲ - Nicolas Vasilievitch Gogol .
 ۳ - Les Ames mortes . ۴ - Le Revisor . ۵ - Les Mémoires d'un fou . ۶ - Tarasa Boulba

دیگراز نویسندگان معروف روسیه در قرن نوزدهم **ایوان تورگنف**^۱ (۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳) است. تورگنف چندی در جوانی بخدمات اداری پرداخت. پس از آن دل بر ادبیات نهاد و حسن قریحه او نخست از کتابی که بعنوان **یادگارهای زندگانی یک شکارچی**^۲ نگاشت آشکار شد.

تورگنف وطن خود را سخت دوست میداشت ولی چون آنجا در نویسندگی آزاد نبود قسمت اعظم عمر را در ممالک بیگانه مانند فرانسه و آلمان بسر برد.

حیات زارین روسیه که غالباً مانند سرفهای قرون وسطی زندگی میکردند، تورگنف را بسیار متأثر کرده بود و آثار جوانی وی شاهد این تأثر است. از کتب معروف او یکی **کناب پدران و فرزندان**^۳ است که در آن حیات اجتماعی روسیه را انتقاد کرده و یکی **کناب اراضی بکر**^۴ که در آن از رغبت طبقه جوان روسیه بآزادی و انقلاب جوئی طبقه مزبور و ذکر عللی که موجب تاخیر انقلاب است سخن رانده. تورگنف در توصیف مناظر و پرداختن مطالب حکایات خویش مهارت تمام داشت و هیچیک از نویسندگان روسیه ازینجهت پیاده او نرسیده است.

یکی دیگر از نویسندگان بزرگ روسیه **فلور میخائیلویچ دستویوسکی**^۵ است که در جوانی بواسطه اتهامی سیاسی با جمعی دیگر محکوم بمړ شد و حتی او را بمقتل نیز بردند. ولی پیش از آنکه حکم اعدام مجری شود امپراطور آن حکم را تخفیف داد و دستویوسکی با رفتن خویش بسیری تبعید شد و چهار سال در آنسر زمین عمری

۱ - Les Souvenirs d'un chasseur - Ivan Tourguenev - ۱

۲ - Les Terres vierges - ۲

۳ - پدران و فرزندان - ۳ - فصله ۱۷۱ رجوع شود

۴ - اراضی بکر - ۴ - Fedor MLLLO

بسختی گذرانید . چون ایام حیات وی غالباً با فقر و پریشانی و بدبختی آمیخته بود بفقیران و مظلومان وسیه روزگاران بیشتر توجه داشت و در آثار گرانهای خوش غالباً از احوال این طبقه سخن رانده است. شاهکار دستوبوسکی کتاب **جنایت و مکافات**^۱ اوست که آنرا با بهترین آثار نویسندگان بزرگ اروپا برار میتوان شمرد . دیگر از آثار معروف وی کتاب **سرای مردگان**^۲ است که در آن زندگانی سیری واحوال تبعیدشدگان را تشریح نموده دستوبوسکی در سال ۱۸۲۱ بوجود آمده بود و در سال ۱۸۸۱ وفات یافت . معروفترین نویسندگان روسیه که در نیمه دوم قرن نوزدهم شهرت فراوان یافتند ، **لئون تولستوی**^۳ است . تولسنوی در سال ۱۸۱۸ تولد یافت و در جوانی بخدمت لشکری پرداخت ، چنانکه در جنگ کریمه از مدافعین قلعه باستوپول بود و پس از اتمام جنگ مزبور کتابی بعنوان **یادگارهای جنگ کریمه**^۴ نگاشت و در کتاب اسنادی خویش را در نویسندگی ظاهر ساخت . پس از آن داسنان بزرگی بعنوان **جنگ و صلح**^۵ انتشار داد که در آن از حمله ایاتون بروسیه و جنگهای ۱۸۱۲ یاد کرده است بواسنوی پس از آنکه از خدمت لشکری کناره گرفت بدهکده **ای یاسنایا پولیانای** که محل تولد وی و منعلق بمادرش بود رفت و در آنجا زندگانی روستائی اختیار کرد و غالب آثار گرانهای خویش را در این دهکده نوشته است پس از انتشار داستانهای چند تولستوی بحث در مسائل دینی و اخلاقی و سیاسی پرداخت و کتب متعددی در پیگرد مسائل نگاشت و چون در مباحث مذهبی بی پروا اظهار عقیده کرد کنیستان او را نکوهش کردند.

۱ - Crime et châtiment . ۲ - La Maison de Moits .

۳ - Léon Tolstoi . ۴ - Souvenirs de la campagne de Crimée .

۵ - La Guerre et la Paix . ۶ - Yasnaya Polyana .

از جمله آثار معروف او جز آنچه گذشت کتب اخلاقی و اجتماعی
آناکارا نین^۱ و رستاخیز^۲ و قزاقان^۳ و درام قدرت تاریکی^۴ هر يك
در مقام خود شاهکار است. علاوه برین حکایات اخلاقی و مذهبی کوچک
نیز بسیار نوشته است. تولستوی در سال ۱۹۱۰ وفات یافت.

پس از تولستوی معروفترین نویسندگان روسیه در این عصر
ماکسیم گورکی^۵ است که در سال ۱۸۶۹ تولد یافته و هنوز هم
زنده است. این نویسنده فی الحقیقه الکسیس ماکسیموویچ پیچکف^۶
نام دارد و ماکسیم گورکی نام جعلی اوست. دوران نویسندگی وی
از سال ۱۸۹۷ آغاز شده و غالب ایام عمر را در ممالک بیگانه بسر برده است.
از آثار او داستانهای کونوالو^۷ و تماس گردیف^۸ و پیر زن^۹ معروفست.

ترقی علوم در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم

در نیمه دوم قرن نوزدهم دائرة علوم از هر جهت توسعه
یافت و اختراعات بشر درین دوره بجائی رسید که تصور آن در
قرون پیش محال می نمود. علمای این دوره هر يك در رشته خاصی
مهارت و تخصص یافته بودند. چه دائرة علوم چنان وسیع شده بود
که تخصص در تمام آنها میسر نمیشد. سعی علمای این دوره بیشتر
آن بود که اختراعات و اصول علمی خویش را با حیات مادی بشر
تطبیق کنند و همین امر سبب شد که زندگانی مادی بشر در اندک
مدتی صورت دیگر یافت و صنعت و تجارت ترقی بسیار کرد.

علوم ریاضی در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم
علمای ریاضی فوق العاده ترقی کرد و درین رشته علما و دانشمندان

۱. Les Cosaque - ۲. La Resurrection - ۳. Les Koznits - ۴.

Maxime Gorki - ۵. La Puissance des Ténés - ۶.

Konovilov - ۷. Alexis Maximovitch Pouchkov - ۸.

La Vieille - ۹. Les trois fleurs - ۱۰.

بزرگی پیدا شدند که زحمات ایشان دائره علوم مزبور را بمنتهای وسعت رسانید . بزرگترین خدمت علمای ریاضی این عصر تطبیق ریاضیات با علوم عملی بود که در پیشرفت صنایع و تسریع امور مادی تأثیر فراوان کرد .

معروفترین علمای ریاضی در اواخر قرن نوزدهم **هائری پوانکاره** فرانسویست که نام او را در ضمن فلاسفه فرانسه نیز ذکر کرده ایم . پوانکاره در سال ۱۸۵۴ در شهر **فانسی** ^۱ از بلاد فرانسه تولد یافته بود و در سال ۱۹۱۲ در پاریس در گذشت . این دانشمند بزرگ در علوم ریاضی زحمات بسیار کشید و با کشفیات عدیده نائل شد . مخصوصاً در مبحث حرکات سماوی و فیزیک ریاضی و هیئت تحقیقات مفیده کرد . چندی نیز دارالفنون **سربون** ^۲ بتدریس علوم ریاضی و هیئت اشتغال داشت و امروزه مجموعه دروس او که جداگانه بطبع رسیده است در مدارس عالیّه فرانسه تدریس میشود . معروفترین آثار پوانکاره **کتاب علم و قیاس** ^۳ و **ارزش علم** ^۴ اوست . چون بیان اصول علمی ریاضیون این دوره از موضوع بحث ما خارجست ، از ذکر اسامی جمله گئی آنان نیز خودداری می کنیم .

اختراعات فراوان نیمه دوم قرن نوزدهم مرهون ترقیات علوم طبیعی علوم طبیعی است . در علوم طبیعی بیشتر علما و دانشمندان انگلیسی و آلمانی رنج برده اند و پیشرفت علوم مزبور فی الحقیقه نتیجه مطالعات و تحقیقات ایشانست .

اکتشافات و اختراعات مهمی که در علوم طبیعی شده غائباً در مباحث نور و برق بوده است . نخستین کسی که در باب حفظ

۱- La Science et l'Hypothèse -

۲- Sorbonne- Nancy -

۳- La Valeur de la Science - ۴

قوة برق و ایجاد حرارت بوسیله ماشین مطالعاتی کرد کلو زیوس^۱ آلمانی بود. اختراع محرکهای (ووتور) بنزینی و نفتی هم که موجب اختراع اتوموبیل و طیاره گردید در نیمه دوم قرن نوزدهم انجام گرفت .

در مبحث برق دائرة اختراعات وسیعتر بوده است . علاوه بر تلگراف مرس که شرح آن در فصل پیش گذشت ، یکی از علمای انگلیس موسوم به ویلیام تومسون^۲ (۱۸۲۴ تا ۱۹۰۷) تلگراف تحت البحر را اختراع کرد ، و یکی از دانشمندان آلمان نام هرتز^۳ (۱۸۵۷ تا ۱۸۹۴) نیز بوجود اشعه فوّه برق (الکتر بسته) پی برد و ثابت نمود که اشعه مزبور در انعکاس و انکسار نظیر نور است و سرعت نور در فضا منتشر می شود . اختراع تلفن و تلگراف بیسیم فی الحقیقه نتیجه تحقیقات و زحمات ابن عالم نزرگوار است .

اختراع دینامو^۴ با ماشین دینامو الکتریک^۵ نتیجه زحمات یکی از مهندسين بلژیکی موسوم به گرام^۶ (۱۸۲۶ تا ۱۹۰۱) است . بوسیله دینامو میتوان قوه محرکه را با تولید جریانهای دائمی بامتناوب برف بنقاط دور انتقال داد. اختراع این ماشین موجب ایجاد وسائل حمل و نقل برقی و چراغ برق گردید و امروز تقریباً در عموم کارخانهای عالم قوه محرکه را از دینامو تحصیل میکنند . دیگر از اکتشافات مهمه اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم کشف اشعه مجهول^۷ است که در سال ۱۸۹۵ توسط گنراد رونتگن^۸ (متوّد در ۱۸۴۵) دانشمند آلمانی انجام گرفت . خاصیت اشعه مجهول

۱ - Clausius	۲ - William Chomson	۳ - Hertz
۴ - Dynamo	۵ - Machine dynamo-électrique	۶ - Gramme
۷ - Rayons x	۸ - Gonrad Roentgen	

آنست که اجسام تیره و حاجب ماوراء در پرتو آن شفاف میشود ، و آنچه در پشت اجسام مزبور قرار دارد مرئی میگردد .

کشف فلز تانباک رادیوم^۱ (۱۹۰۰) هم که نتیجه زحمات عالم بزرگوار فرانسوی پییر کوری^۲ (۱۸۵۹ تا ۱۹۰۶) و زنش مادام کوری است ، از جمله اکتشافات مهمه علمی این عصر بشمار میرود . امروز از اشعه مجهول و رادیوم بیشتر در امور طبی استفاده می کنند . یکی از مخترعین بزرگ این قرن توماس آلوا ادیسون^۳ امریکائیت . ادیسون در سال ۱۸۴۷ متولد شد و از یازده سالگی در یکی از راه آهنهای امریکا بفروختن روزنامه و سیگار پرداخت و در سال ۱۸۶۰ خود روزنامه ای تأسیس کرد . دو سال بعد در اداره تلگراف پورت هون^۴ مستخدم شد و در سال ۱۸۶۴ تلگراف دوپلکس^۵ را اختراع کرد که بوسیله آن بایک سیم هم خبر میتوان فرستاد و هم میتوان گرفت . در سالهای ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸ نیز فونوگراف و چراغ برق را اختراع نمود . تاکنون عده اختراعات این مرد بزرگ از هفتصد تجاوز کرده است و این کتاب را گنجایش ذکر تمام آنها نیست .

گذشته از اختراعات سابق الذکر در آغاز قرن بیستم و خاصه از سال ۱۹۱۰ بعد نیز علمای مغرب با اختراعات مهم فراوان دیگری مانند تلفن بی سیم و برداشتن عکس از دور بوسیله اشعه برق و امثال آن نائل آمده اند که ذکر یکایک آنها از موضوع بحث ما خارجست .

بزرگترین علمای شیمی در نیمه دوم قرن نوزدهم دو نفرند ،
یکی مارسلن برتلو^۶ و دیگری لوئی پاستور^۷ .

۱ - Radium . ۲ - Pierre Curie . ۳ - Thomas Alva Edison .

۴ - Port Huon . ۵ - Duplex . ۶ - Marcellin Berthelot .

۷ - Louis Pasteur .

مارسلن برتولو (۱۸۲۷ تا ۱۹۰۷) در شیمی آلی^۱ مطالعات بسیار کرد و در تطبیق آن با شیمی معدنی^۲ رنج بسیار برد و فی الحقیقه شیمی علمی جدید را او بنیان نهاد . برتولو در آکادمی فرانسه و آکادمی علوم عضویت داشت . مقالات و یادداشت‌های او در باب علوم و فلسفه از ششصد متجاوز است . علاوه در امور سیاسی نیز مداخله میکرد و پس از اقتراض امپراطوری ناپلئون سوم از جمله سران جمهوری طلبان فرانسه بشمار میرفت و دو بار نیز بمقام وزارت معارف و وزارت خارجه نائل شد .

بزرگترین علمای فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم لوئی پاستور است . این مرد بزرگوار در سال ۱۸۲۲ نولد یافت . پدرش یکی از صاحبمنصبان قدیمی ناپلئون بزرگ بود . تحصیلات پاستور در شهر بزانشون^۳ انجام یافت ، پس از آن در مدرسه متوسطه شهر دیژون^۴ بمعلمی پرداخت و از آنجا بدار العلم استراسبورگ منتقل شد و بالاخره در سال ۱۸۶۰ اورا پاریس دعوت کردند و لابراتوار دارالمعلمین آن شهر را باختیار وی نهادند . مطالعات و اکتشافات علمی پاستور بیشتر درین لابراتوار صورت گرفته است . نخستین کشف علمی وی پی بردن بوجود میکروبهای مختلف بود و این امر در ضمن مطالعه در تخمر شیر و الکل و امثال آن برو آشکار شد . پس از آن در نتیجه مشاجره ای علمی که بین او و سایر علمای زمان در باب پیدایش میکروبها پدید آمد ، ثابت کرد که حیوانات ذره بینی مزبور خود بخود بوجود نمی آیند و وجود آنها زاده وجود حیوانات مشابه دیگرست که غالباً از هوا ماجام

مابع داخل می شوند. در سال ۱۸۶۵ دولت فرانسه پاستور را مأمور کرد که در علل مرض کرمهای ابریشم و راه علاج آن مطالعه کند. این مرض را نیز پاستور بایدادر کردن میکروب آن و طریقه دفع میکروب مزبور معالجه کرد. پس از آن بهمین وسیله وبای مرغان را نیز علاج نمود و بالاخره در سال ۱۸۷۹ برومعلوم شد که ممکنست با پرورش میکروبهای هر مرض از تاثیر ماده سمی آنها کاست و بدینوسیله مایه ای برای دفع مرض بدست آورد. پاستور ازینراه برای بسیاری از امراض حیوانات و داءالکلب مایهائی (سرم) ترتیب داد. پس از وی نیز علمای فرانسه و سایر ملل مانند دکتر بهرنیگ^۱ آلمانی (متولد در ۱۸۵۴) و دکتر روی^۲ فرانسوی (متولد در ۱۸۵۳) بتهیه و تکمیل مایه دفع امراض دیگر مانند خناق (دیفتری) و غیره ناائل آمدند. پاستور در آکادمی علوم و آکادمی فرانسه و تمام مجامع علمی بزرگ دنیا عضویت داشت. امروز بافتخار او در تمام شهرهای بزرگ عالم مؤسسهائی بنام **انستیتو پاستور**^۳ تأسیس شده است که جمعی از علما در آنجا بتهیه مواد دفع امراض سابق الذکر و مطالعه در پیدا کردن موادی برای امراض دیگر مشغولند. پاستور فی الحقیقه موجد علم جدیدیست که آن را میکروب شناسی نام نهاده اند و این علم موجب معالجه بسیاری از امراض مسری علاج ناپذیر قدیم گشته است. پاستور در سال ۱۸۹۶ در گذشت و جسد او را با تجلیل و احترام بسیار در انستیتو پاستور پاریس ب خاک سپردند.

فصل شانزدهم

دست اندازی اروپائیان بر سائر قطعات عالم

۱- تشکیل مستعمرات اروپائی در افریقا

الجزیره تاسال ۱۸۳۰ از جمله متصرفات دولت

تصرف الجزیره

عثمانی بشمار می آمد ، ولی حاکم آنسرزمین

از حاب فرانسه

فی الحقیقه استقلال تام داشت . جمعیت الجزیره

قریب دو میلیون بود و از طوائف عرب و قبائل بربر تشکیل می

یافت . اعراب از زمانیکه مسلمین بر ممالک شمالی افریقا دست یافتند

در الجزیره متمکن شده بودند . ولی بربر فی الحقیقه بر بومیهای

آنسرزمین اطلاق میشد و عده ایشان از اعراب بیشتر بود .

حاکم الجزیره در سال ۱۷۹۷ مقداری گسندم برای دولت

فرانسه فراهم کرده و مبلغ پنج میلیارد نیز به هیئت مدیره^۱ که آن

زمان بر فرانسه حکومت میکرد قرض داده بود . دولت فرانسه

بهانهای گوناگون دین خود را تاسال ۱۸۲۷ نپرداخت . در سال مزبور

حاکم الجزیره که حسین نام داشت بحکومت فرانسه اطلاع داد که

مبلغ مزبور بایستی فوراً تأدیه شود و در ضمن مصاحبه با قنصل آن دولت

نیز بروی خشمگین شد و مگس برانی را که در دست داشت بر سر

او زراشت . دولت فرانسه که از دیر زمانی بر الجزیره چشم طمع

دوخته بود این امر را بهانه کرد و صد کشتی جنگی با سی و شش

هزار سوار^۲ آنسرزمین فرستاد و شهر الجزیره را که پایتخت مملکت

بود هدف گلوله ساخت . بالاخره حسین ناچار شهر مزبور را تسلیم دشمن کرد و باهشت میلیون وجه نقد و دارائر شخصی خود با آسبای صغیر رفت . سپاهیان فرانسه نیز پایتخت را تصرف کردند و خزائن حاکومتی را که بالغ بر پنجاه میلیون دود و غنیمت بردند (۵ ژوئیه ۱۸۳۰) .

در بنحال شارل دهم پادشاه فرانسه از سلطنت خلع شد و لوئی فلیپ بجای وی نشست . شاه جدید مالجزیره نوجویی نکرد ، و کلای محاس و برخی از وزراء و سرداران نیز تصرف آنسرزمین را بزبان فرانسه می پنداشتند . بهمین جهت دولت سپاهیان خود را احضار نمود و فقط هشت هزار تن را در بنادر مهم الجزیره باقی گذاشت .

پس از آن اعراب برای بازگرفتن وطن خویش مکرر بر سپاهیان فرانسه حمله بردند و از بتان هر چه نتوانستند کنند در سال ۱۸۳۶ دولت فرانسه مصمم شد که الجزیره را گاه لاتصرف کنند . سر نخست در صدد تسخیر شهر کنستانتین آمد . چه شهر مزبور مفرحکومت یکی از حکام حرة الجزیره بود که با فرانسه دشمنی فراوان داشت . تسخیر کنستانتین آسان انجام نگرفت . قریب ۳۵۰۰ نفر از فراسویان درین راه تلف شدند ، ولی عاقبت پس از تحمل یکسال مشقت آن شهر را در ۱۳ اکتبر ۱۸۳۷ تصرف آوردند .

دولت فرانسه گمان داشت که سراسر الجزیره را در اندک مانی میتواند گرفت ، ولی این گمان بخطابود ، چه ناگهان سردار شید وطن پرستی بنام عبد القادر بدفع دشمن کمر بست و مدت بهارده سال بادولت مقتدری مانند فرانسه مصاف داد .

عبد القادر بن محی الدین در سال ۱۸۰۷ متولد شده بود و زمانی که در سال ۱۸۳۲ بدفع سپاهیان فرانسه همت گماشت بیست و پنج سال داشت. دشمنان او خود شجاعت و فضائل اخلاقی و دانش او را تصدیق کرده اند. ظهور او در مردم الجزیره تأثیر فراوان کرد، چنانکه قبائل مختلفه دشمنیهای دیرین را ترك گفتند و جملگی برای استخلاص وطن برو گرد آمدند.



عبد القادر را در سال ۱۸۳۲ پدرش بمران قبائل معرفی کرده گفت که او را خداوند برای نجات وطن و اسلام فرستاده است. شجاعت شخصی او نیز در اندک مدتی مردم را بدو متوجه ساخت. چنانکه در همان سال او را سلطان خویش خواندند ولی عبد القادر بعنوان امیر قناعت کرد.

عبد القادر

عبد القادر در سال ۱۸۳۴ چندین بار سپاه فرانسه را در هم شکست، چنانکه دولت فرانسه ناچار با او از در صلح درآمد و حاضر شد که قسمت اعظم الجزیره را تسلیم او کند، ولی عبد القادر دست از جنگ نکشید و از مشرق الجزیره لشکر بمغرب برد و تا سال ۱۸۳۷ بقدری بر لشکریان فرانسه صدمه زد که دولت مزبور باز او درخواست صلح کرد و جز پنج بندر و برخی از نواحی ساحلی بقیه الجزیره

را بدو تسلیم نمود (۲۷ مه ۱۸۳۷) . پس از صلح مزبور عبد القادر در صدد تنظیم سپاه و تهیه اسلحه کامل برآمد و تا سال ۱۸۳۹ سپاه بسیار منظمی مانند لشکر یان اروپا فراهم کرد و بسیاری از قبائل را هم که عده سواران ایشان به ۵۰۰۰۰ نفر میرسید باخود موافق ساخت . سپس با سلطان مراکش نیز برضد فرانسه معاهده کرد و در ۱۸ نوامبر ۱۸۳۹ رسماً بدولت فرانسه اعلان جنگ نمود .

این بار دولت فرانسه مصمم شد که کار الجزیره را یکسر ه کند و یکی از سرداران نامی خود موسوم به بوژو^۱ را با ۱۵۰۰۰ سپاهی مأمور فتح الجزیره و دفع عبد القادر نمود . لکن آن سردار رشید هفت سال دیگر در برابر سپاه عظیم فرانسه مقاومت کرد، ولی از سال ۱۸۴۱ قوای لشکری او ضعیف شد و بسیاری از قلاع او بدست دشمن افتاد . در سال ۱۸۴۴ سلطان مراکش را بکمک طلبید و سلطان ۴۰۰۰ هزار سپاه بسرداری پسر خود بکمک او فرستاد ولی بوژو آنرا در محل ایسلی^۲ درهم شکست و سفائن جنگی فرانسه نیز بندر طنجه و برخی دیگر از بنادر مراکش را گلوله باران کرد و سلطان ناچار سپاه خود را احضار کرده متعهد شد که عبد القادر را بمراکش راه ندهد ، مع هذا عبد القادر دست از جنگ نکشید و تا سال ۱۸۴۵ با کمال رشادت جنگید و چون در آنسال قوای او از هر جهت ضعیف گشت بخاک مراکش پناهنده شد . ولی سلطان مراکش بنابر معاهده سابق الذکر او را بمملکت خود راه نداد و عبد القادر ناچار بالجزیره باز گشته دو سال دیگر با فرانسویان زد و خورد کرد . لکن عاقبت جز تسلیم شدن چاره ای ندید [۱۸۴۷] .

عبد القادر در مدت پنجسال در فرانسه محبوس بود. پس از آن ناپلئون سوم او را بخشیده اجازه داد که بدمشق رود و دولیست هزار فرانك برای او و وظیفه سالیانه معین کرد ، عبد القادر نیز تعهد نمود که از آنپس بر ضرر فرانسه اقدامی نکند و بهمین سبب چون در سال ۱۸۷۰ مردم الجزیره شورش کردند و او را بیاری خود طلبیدند نپذیرفت . در سال ۱۸۶۰ هم که ترکان عثمانی در شهر دمشق عیسویان را قتل عام میکردند عبد القادر قریب دوازده هزار عیسوی را در پناه خویش گرفت و از مرگ نجات داد و جان بسیاری ازیشان را بوجه تقدخريد . دولت فرانسه یزدر ازای این بزرگواری اورانشان لژیون دنور عطا کرد و تا پایان عمر (۱۸۸۳) محترم داشت .

پس از تسلیم شدن عبد القادر فرانسویان در اندك زمانی بر قبائل صحرا گرد و سایر مخالفین خویش نیز غالب آمده سراسر الجزیره را تصرف کردند . در سال ۱۸۷۰ ، چنانکه در فوق اشاره کردیم ، بواسطه اینکه مأمورین فرانسوی خواستند افراد غیر مسلمان الجزیره را امتیازاتی دهند ، مسلمین شورش کردند و یکی از رؤسای قبائل موسوم به محمد مکرانی که مردی بسیار رشید بود با صد هزار نفر از افراد قبائل مختلفه با سپاه فرانسه بجنك پرداخت . در آغاز امر چون فرانسه بادولت پروس سرگرم جنك بود شورشیان غالب بودند . لکن چون جنك فرانسه و پروس بانجام رسید و سپاهیان تازه ای مأمور الجزیره شدند ، شکست دریشان افتاد و دولت فرانسه بازعموم قبائل رامطیع خویش ساخت (۱۸۷۲) پس از تصرف الجزیره دولت فرانسه بآباد کردن آنسرزمین پرداخت و بسیاری از مردم فرانسه را بدانجا کوچ داد ، چنانکه

امروز متجاوز از ۵۶۲۰۰۰ فرانسوی در آن مملکت بسر میبرند . علاوه برین دولت فرانسه در استخراج معادن و کشیدن خطوط آهن و ساختن طرق و بنادر و ترویج تمدن اروپائی در الجزیره کوشش بسیار نموده است ، طول خطوط آهن الجزیره امروز به ۳۳۰۰ کیلومتر میرسد و جمع صادرات و واردات آن در سال ۱۹۱۳ قریب ۱۲۰۰ میلیون فرانک بود . الجزیره امروز جزئی از فرانسه بشمار میرود ولی اراضی آرابسه ناحیه اشکری و کشوری و جنوبی تقسیم نموده اند . ناحیه کشوری مشتمل بر قسمت اعظم اراضی ممالک مست و اهالی آن مانند مردم ایالات داخلی فرانسه نمایندگانی بجای میفرستند . نواحی سه گانه را یک نفر حکمران کل بکمک شورای حکومتی که از رؤسای ادارات مهمه مملکت تشکیل میشود اداره میکنند .

تسلط یافتن فرانسه بر تونس و مراکش

زمانیکه فرانسویان بر الجزیره دست یافتند حکومت تونس بایگی بود که در ظاهر از سلطان عمانی اطاعت میکرد بر تونس حکومت فرانسه پس از تصرف الجزیره چشم طمع بر تونس دوخت و برای اینکه در آن سر زمین نفوذ کامل یابد مبالغه نداشتی به یک فرض داد و در عوض از امتیازاتی گرفت ، از سال ۱۸۷۰ دولت ایتالیا هم که بایجاد وحدت خویش نائل آمده بود بحکم مجاورت با تونس و بعنوان اینکه آن مملکت از متصرفات روم قدیم بوده است بر ضد فرانسه بتحریکاتی پرداخت ، لکن مداخله ایتالیا دولت فرانسه را بر آن داشت که در تصرف تونس تسریع کند . چه تونس فی الحقیقه کلید الجزیره محسوب میشد و هرگاه بدست یکی از دول اروپا میفتاد بزبان فرانسه بود . پس در آوریل سال ۱۸۸۱ حمله دسته ای از قبائل غربی تونس را با الجزیره

بهانه کرده بدانسرزمین لشکر کشید و از ماه مه آنسال بموجب قرار دادی که بین فرانسه و بیک بسته شد تونس تحت الحمايه آن دولت گشت .

امروزهم تونس تحت الحمايه فرانسه است . يعنى هنوزحکومت داخلی آن در دست بیگى است ، و نهانده فرانسه در آنجاست وزیر خارجه دارد . لیکن در معنى اداره امور داخلی آنمملکت نیز در دست فرانسویانست و بیک را از خود هیچگونه اختیاری نیست . دولت فرانسه پس ازینکه بر تونس دست یافت برای استفاده از منابع ثروت آن بکشیدن خط آهن و ساختن بنادر و طرق و شوارع جدید پرداخت و در اندك زمانى تجارت سالانه آنمملکت را از ۳۸ میلیون به ۲۷۰ میلیون رسانید . زراعت گندم و زیتون نیز بدستیارى مهاجرین فرانسوی که قریب ۴۶۰۰۰ نفرند در تونس ترقی بسیار کرده است .

مراکش در آغاز قرن بیستم مستقل بود و سلطانی داشت که علاوه بر سلطنت از لحاظ مذهبی نیز بر مردم حکومت میکرد . اهالی مراکش عموماً مسلمان و بیشتر اذیه نشین بودند ، قدرت سلطان در سراسر مملکت یکسان نبود . چه از میان قبائل مختلفه عرب و بومی بسیاری ازو اطاعت نمیکردند و حکومت مراکش بحکومتهاى ملوک الطوائف اروپا در قرون وسطی شباهت داشت .

دوات فرانسه پس از تصرف الجزیره بعنوان حفظ سرحدات آنسرمین ر مراکش نیز مانند تونس بدیده طمع مینگریست . وای در تصرف مراکش او را مدعیان زورمندی مانند آلمان و اتریش و اسپانی بود . بهمین سبب انجام این مقصود تا آغاز قرن بیسته به خبر افتاد . در سال ۱۹۰۴ دولت فرانسه بموجب قراردادى که

با انگلستان بست از حقوق سیاسی خویش در مصر چشم پوشید و بدینوسیله یکی از مدعیان را راضی کرد. دولت اسپانی را هر که از قرن شانزدهم چهار بندر از نادر مراکش را در تصرف داشت و خود را بعنوان مجاورت و سوابق تاریخی در امور مراکش ذی نفعم میشمرد، با تسلیم دو قطعه از شمال و جنوب مراکش خرسند ساخت. لکن دولت آلمان دست از مخالفت نمیکشید و برای اینکه از نفوذ فرانسه در مراکش بکاهد بوسائل گوناگون متشبث میشد. چنانکه در ماه مارس ۱۹۰۵ ویلهلم دوم امپراطور آلمان ناگهان در بندر طنجه پیاده شد و در آنجا بر ضد فرانسه نطقی کرد و سلطان را بر آنداشت که پیشنهادات فرانسه را در باب اصلاح امور اداری مراکش رد کند. بالاخره برای رفع اختلاف انجمنی از نمایندگان دول معظم اروپا در بندر آلژیراس^۱ واقع در جنوب اسپانی تشکیل شد (۱۹۰۶) و انجمن مزبور بر خلاف منظور آلمان بدول فرانسه و اسپانی اجازه داد که در بنادر مراکش بعنوان حراست اتباع خویش سباهی نگاهدارند. لکن باز اختلاف دواستین باقی ماند و در سال ۱۹۱۱ بجائی رسید که نزديك بود بین آندو جنگی روی دهد، چه در سال مزبور دوات فرانسه دسنة سباهی بتصرف شهر فاس پایتخت مراکش فرستاد. حکومت آلمان نیز کشتی جنگی بزرگی بنادر افادیرو^۲ روانه کرد با آندولت را از قصد خویش باز دارد. بالاخره پس از چهار ماه مذاکره بنابر عهدنامه ای که در ۴ نوامبر ۱۹۱۱ منعقد شد دولت فرانسه قسمت مهمی از متصرفات خود را در افریقای مرکزی بآلمان بخشید و دوات مزبور در عوض بامداخله فرانسه در امور مراکش موافقت کرد.

مراکش از ماه مارس ۱۹۱۲ رسماً تحت الحمايه فرانسه شد و آن دولت در اندك زمانی عموم قبائل را مطیع ساخت و برای حفظ منافع خود در آن مملکت با ایجاد خطوط تلگراف و تلفن و خطوط آهن و ساختمان طرق پرداخت و سپاه مراکش را بدستاری صاحب منصبان فرانسوی منظم کرد.

مراکش فرانسه از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۵ با وجود تحریکاتی که در مدت جنگ بین‌المللی از جانب دولت آلمان میشد آرام بود و فقط گاه‌گاهی برخی از رؤسای قابل سریشورش بر میداشتند. در سال ۱۹۲۱ یکی از رؤسای قبایل موسوم به عبدالکریم که مردی شجاع و مدر و رزم آزموده بود در کوهستان ریف بر ضد اسپانیول بر خاست و در اندك مدتی سپاهیان آن دولت را در هم شکسته بر قسمت مهمی از مراکش اسپانی دست یافت و خود را سلطان ریف خواند. در سال ۱۹۲۵ نیز بر سر حدود جنوبی تصرفات خود با دولت فرانسه جنگ پرداخت و قریب یکسال و نیم با ۱۴۰۰۰۰ سپاه آندولت که بفرماندهی سرداران معروفی مانند «ارتال لیوته» و «مارشال پتن» اداره میشد زد و خورد کرد و تا چندی بر آندولت غالب بود، چنانکه قسمت وسیعی از نواحی شمال مراکش فرانسه بتصرف وی در آمد. لکن در سال ۱۹۲۶ سپاهین فرانسه و اسپانیول از دو طرف او را احاطه کردند و چندتن از رؤسای قبائل نیز بدوخیانت کرده بدشمن پیوستند. بالنتیجه عبدالکریم شکست یافت و در ۲۷ مه ۱۹۲۶ تسلیم شد. دولت فرانسه او را با کسانش بجزیره رئونیون^۳ واقع در جنوب شرقی افریقا تبعید کرد.

اوضاع مصر

خدمات محمد علی محمد علی پاشا چنانکه در فصل هشتم نیز اشاره کردیم در راه آبادی و عظمت مصر رنج بسیار برد. قصد وی این بود که در جنوب بحر الروم پاشا و جانشینان او دولت اسلامی توانائی نظیر دول معظم اروپا ایجاد کند. با آنکه در مصر باستبداد حکومت میکرد. استبداد او بحالت آن مملکت مفید بود چه ازیراه آداب و علوم اروپائی را درسرزمین فراغنه رائج ساخت و ملت خویش را خواه ناخواه بطریق تمدن رهبری کرد. محمد علی پاشا قوای لشکری مصر را بدسپاری مستشاران و صاحب منصبان فرانسوی منظم کرد و در مملکت مدارس بسیار تأسیس نمود و با حفر تنگه های مصنوعی و تشویق تجارت و انحصار زراعت اراضی بدولت و ترویج کشت پنبه بر ثروت مملکت بیفزود در سال ۱۸۴۸ چون محمد علی پاشا باختلال دماغ دچار شده بود پسرش ابراهیم پاشا بجای وی نشست. ولی حکومت او دوامی نیافت و پس از سه هفته در گذشت. پس از وی برادر زاده اش عباس پاشا بحکومت رسید تا (۱۸۵۴). در زمان این پاشا ترقیات مصر متوقف شد. چه او نسبت باروپائیان نیک بین نبود و تمدن اروپائی را بحال مملکت مفید نمیشمرد. لکن چون پس از مرگ او سعید پاشا چهارمین پسر محمد علی پاشا بحکومت مصر رسید (۱۸۵۴ تا ۱۸۶۳) باز مقاصد پدر را در اصلاح امور سیاسی و اقتصادی مملکت تعقیب کرد و مخصوصاً جانشین وی اسمعیل پاشا (۱۸۶۳ تا ۱۸۷۹) درین امر کوشش بسیار نمود. مهمترین امری که در زمان حکومت اسمعیل پاشا انجام حفر تنگه سوئز بود

علاوه بر آن تنگه دیر نیز بنام تنگه اسمعیلیه حفر شد که رود نیل را بقاهره متصل ساخت. بزرگترین خدمات اسمعیل پاشا بمصر از لحاظ سیاسی الغاء حق قضاوت و تسولان خارجی (کایتولاسیون) بود که در سال ۱۸۷۶ صورت گرفت.

اسمعیل پاشا در آغاز حکومت خود مبلغی برخراج سالیانه ای که به سلطان عثمانی می پرداخت افزوده ازو لقب خدیوی گرفت و تقریباً در امور مصر استقلال تام یافت، ولی چون در مخارج یهوده افراط میکرد تا سال ۱۸۷۳ قریب ۱۳۵۰ میلیون فرانک بدول فرانسه و انگلیس مقروض شد و بالاخره بواسطه اینکه عوائد مملکتی برای مخارج و ادای منافع قروض کافی نبود در سال ۱۸۷۵ یکصد و هفتاد و شش هزار سهم از اسهام تنه سوئز را که بدولت مصر تعلق داشت از قرار سهمی ۵۶۸ فرانک بدولت انگلیس فروخت. ولی باز اشکالات مالی رفع نشد و طلبکاران برو سخت گرفتند. پس ناچار اداره امور مالی مصر را بدو نفر ممیز کل فرانسوی و انگلیسی سپرد و متعهد شد که ادای منافع قروض را بر سایر مخارج مملکت مقدم دارد. مداخله دول فرانسه و انگلیس در امور داخلی مصر بروطن پرستان و هواخواهان استقلال گران آمد و دیری نگذشت که جمعی از ایشان سر بشورش برداشتند و بالاخره ممیزین بیگانه مصر را ترك گفتند و خدیو ناچار از حکومت کناره گرفت. پس از آن با آنکه توفیق پاشا پسر اسمعیل پاشا بجای پدر نشسته بود سه سال حکومت مصر در اختیار سرداران ملی ماند و نسبت با اروپائیان و مخصوصاً اتباع فرانسه و انگلیس سخت گیری بسیار شد. در ماه ژون ۱۸۸۲ حکومت ملی جمعی از اروپائیان اسکندریه را بقتل رسانید و این امر بهانه ای برای مداخله مستقیم انگلستان در امور مصر گردید.

پس از قتل اروپائیان در اسکندریه دولت انگلیس بی درنگ کشتی جنگی چندیندر مزبور فرستاده آنرا گوله باران کرد و سپاهیان آندولت بظاک مصر پیاده شده سرداران ملی را شکست دادند و در ۱۵ سپتامبر ۱۸۸۲ قاهره را تصرف کردند . دولت فرانسه که بواسطه مخالفت مجلس نتوانسته بود سپاهی بمصر فرستد بمداخله لشکری انگلستان اعتراض کرد و چون از اعتراضات خود نتیجه ای نگرفت از مستملکات خویش در افریقای مرکزی دسته سپاهی را مأمور تصرف نواحی نیل علیا نمود (۱۹۰۰) . در همانحال سپاهیان انگلیس نیز بسرمداری ژنرال لرد کچین شهر خرطوم پایتخت سودان شرقی را متصرف شده بودند . لشکر کشتی فرانسه بنیل علیا بین دولت مزبور و انگلستان اختلافی ایجاد کرد که نزدیک بود بچنگ منتهی شود . ولی عاقبت بموجب قرار دادی که در سال ۱۹۰۴ بین دولتین منعقد شد . فرانسه از حقوق سیاسی خویش در مصرچشم پوشید و در عوض دولت انگلیس هم از مداخله در امر مراکش صرف نظر کرد .

پس از مرگ نوفیق پاشا (۱۸۹۲) پسرش عباس حلمی پاشا جانشین او شد و با آنکه مأمورین انگلستان در امور لشکری و کشوری مداخله تام داشتند دولت مصر باز تابع دولت عثمانی بشمار می آمد . در سال ۱۹۱۴ چون دولت عثمانی بیاری آلمان بامتفقین بچنگ پرداخت . دولت انگلیس عباس حلمی را از خدیوی خلع کرد و حسین کامل را سردوم اسمعیل پاشا و عم عباس حلمی بجای وی نساند و مصر رسماً تحت الحمايه انگلستان گردید . پس از مرگ حسین کامل نیز پسرش احمد فؤاد جانشین او شد (۱۹۱۷) ولی در سال ۱۹۲۲ با زملت مصر بر ضد مداخلات انگلستان شورش کرد و

بالتیجه دولت مزبور مصر را استقلال کامل داد و عنوان خدیوی بسلطنت
مبدل شد .

زمانیکه دولت مصر گرفتار اشکالات مالی و انقلابات
تصرف سودان داخلی بود در سودان نیز شورش پدید آمد و دست
تصرف حکومت از مملکت وسیعی که محمد علی پاشا ازاراضی نیل ایض
وازرق و ناحیه کردفان^۱ و سواحل دریای احمر تشکیل کرده بود کوتاه
شد . علت شورش سودان ظهور شخصی بود که خود را مهدی و
فرستاده خدا میخواند و مدعی بود که بایستی دین مقدس اسلام
بوسیله او عالمگیر شود . این شخص جمعی از اهالی نیل علیا را گرد خود
جمع کرد و آنان را بجهاد بر ضد عیسویان برانگیخت . دسته ای از تجار برده
هم که از ممنوع شدن برده فروشی ناخرسند بودند با او کمک کردند و
عقب شورشیان از سپاهیان انگلیس را کشته شهر خرطوم را تصرف کردند و بر
سراسر سودان شرقی تسلط یافتند . دولت انگلیس تا ده سال بحفظ سرحدات
شمال مصر قناعت نمود . سپس لرد کیچنر را مأمور کرد که با سپاهیان
مصری سودان را تسخیر کند . لرد کیچنر در سال ۱۸۹۸ شهر خرطوم
را از طرفداران مهدی باز گرفت و در اندک مدتی تمام شورشیان را
مطیع ساخت و مقرر شد که دولتین انگلیس و مصر متفقاً سودان را
اداره کنند .

اوضاع سایر نواحی افریقا

تا آغاز قرن نوزدهم از قطعه افریقا جز حبشه و مصر
و ممالک شمالی تونس و الجزیره و مراکش و برخی
اراضی ساحلی ناحیه دیگری مکشوف نشده بود .
در سال ۱۷۸۸ در لندن مجمعی برای اکتشافات داخله افریقا
بنام **مجمع افریقائی** تأسیس شد و مجمع مزبور علما و سیاحانی چند
را مأمور انجام این امر نمود . از طرفی در قرن هیجدهم ممالک متحده

امریکای شمالی که تا آن زمان در تصرف انگلستان بود استقلال یافت و دولت انگلیس که از چنان مستعمره گرانبهای محروم شده بود ناچار برای تحصیل مستعمرات تازه بافریقا متوجه گشت. علاوه برین جمله در آغاز قرن نوزدهم ناپلئون کبیر نیز بمصر اشکر کشید و چون جمعی از علمای فرانسه در آن سفر همراه وی بودند و در مصر کشفیاتی کردند توجه اروپائیان بکشف افریقا بیشتر شد. بنابراین علل عمده اکتشافات داخله افریقا در قرن نوزدهم سه امر بوده است: اول تشکیل مجمع افریقائی لندن. دوم توجه دولت انگلیس در نیمه اول قرن نوزدهم و سایر دول اروپا در نیمه دوم آن قرن بتصرف اراضی داخله افریقا. سوم لشکر کشی ناپلئون بمصر.

اکتشافات مهم افریقا بیشتر از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ صورت گرفته است. نخستین کسی که نواحی رود نیجر و دریاچه چاد و سودان را سیاحت کرد بارت^۱ آلمانیست. این سیاح قریب پنج سال (از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۵) مشغول سیاحت بود و اطلاعات علمی گرانبهای گرد آورد که موجب تسهیل مسافرت سیاحان دیگر گشت. پس از وی، یکنفر انگلیسی موسوم به اسپک^۲ دریاچه ویکتوریا نیانزا^۳ را کشف کرد و در کنار رودخانه ای که از شمال آن دریاچه خارج میشود تا شهر گندوکورا^۴ واقع در کنار رود نیل پیش رفت و در آنجا ب ساموئل باکر^۵ انگلیسی که بقصد کشف سرچشمه های نیل از خرطوم حرکت کرده بود مصادف گشت و معلوم شد که رود نیل از دریاچه ویکتوریا سرچشمه میگیرد.

کاشفین معروف نواحی استوائی افریقا^۶ و حوائی دریچه های بزرگ مرکزی دو نفرند، یکی لی وینگستن^۷ اسکاتلندی و دیگر

۱ - Barth. ۲ - Speke. ۳ - Victoria Nyarza. ۴ - Gondokora. ۵ - Samuel Baker. ۶ - Livingstone. ۷ -

استانی ۱ امریکائی .

داوید لیونینگستن نخست دریکی از کارخانهای نساجی شارد بود . ولی در عما حال بشیروی همت السه یونانی ولایتی و عاوم گیا؛ شناسی و معرفت الارض را نیز فرا گرفت . روزی در ضمن تحصیل نظرش نقشه فریقا افتد که قسمت مرکزی آنرا چون هنوز مجهول بود سنبه کشان و دزدان بر سر معمم شد که باغرا ستر کنند و مجهولات نواحی مرکزی آنرا را معلوم سازد . عذره رین قصد داشت که حتی لامکان و مشین فریقا را نیز بشناسد و منسوب رهبری نماید . ایونینگستن از کاپ و دم فریقا نهاد و راه صحرای **کالا هاری** را پیش گرفت و تا سال ۱۸۴۱ در ریچه **نگامی** ورود زامبزی را کشف کرد . پس از آن از کنار رود زبور شهر **سن پل دوئم اندا** واقع در **آنگولا** پیش رفت و در طریق آبنارهای ویکتوریا را در رود زامبزی خود به **مورایمیت** رسانید . سپس سال ۱۸۶۴ برخی از دریاهای بزرگ مرکزی را کشف کرد در سال ۱۸۷۱ استانی را که **زارولا** بجنوبجوی وی آمده بود در شهر **اوجی جی** واقع در ساحل شرقی دریایچه **تانگانیکا** ملاقات نمود . لیونینگستن متجاوز از سی سال (۱۸۴۰ تا ۱۸۷۳) بانهایت کوشش در فریقا کشف نواحی مجهوله و تبایع متناسیح اشتغال داشت . بالاخره در دهه ۱۸۷۳ در شهر **چیتامبو** [در جنوب دریایچه **بانگوه**] وفات یافت و جسدش را با کشتن رده در کلیسای معروف **وستمینستر** که مدفن شاهان و بزرگان انگلستانست ، ب خاک سپردند .

پس از لیونینگستن بزرگترین سیاحان آفریقای مرکزی **استانی**

- | | | | |
|--------------------------|------------------|----------------|------------|
| ۱ - Stanley | ۲ - Kalahuri | ۳ - Ngami | ۴ - Zambze |
| ۵ - Saint-Paul de Loanda | ۶ - Augola | ۷ - Mozambique | |
| ۸ - Gmji | ۹ - Tanzanika | ۱۰ - Tchutambo | |
| ۱۱ - Bangou'olo | ۱۲ - Westminster | | |

عموم دول آزاد باشد و در رودهای نیجر و کنگو نیز بتمام ممالك عضو انجمن اجازه گشتی رانی داده شود. علاوه برین انجمن برلن از اراضی اطراف رود کنگو مملکت بیطرفی تشکیل کرده آنرا پادشاه بلژیک سپرد و آن مملکت به **کنگو مستقل** موسوم گشت. ولی دولت بلژیک از همان سال بر کنگو دست تصرف دراز کرد و تا سال ۱۹۰۸ بیطرفی و استقلال ظاهریت آن ناحیه بکلی از میان رفت و رسماً مستعمره بلژیک شد.

دولت فرانسه از زمان سلطنت ناپلئون سوم تا سال ۱۹۱۰ متصرفات و استعمارات بسیار قسمتی از افریقای غربی مانند **موریتانی** و **سنگال** و **گینه فرانسه** و **ساحل عاج** و **داهومه** را با **صحرای سودانی** بی تصرف کرد و امروز از نواحی مزبور استفاده فراوان میکند. محصول عمده افریقای غربی فرانسه کائوچوی گینه و سودان و جویهای قیمتی ساحل عاج و بنه سودانست.

در نواحی استوایی افریقا نیز فرانسه دارای مستعمراتیست. مهم ترین مستعمرات مزبور **کنگوی فرانسه** است که در نتیجه زحمات و حسن تدبیر صاحب منصب بحری معروف فرانسه **ساورنیان دوبراز** به تصرف آمد و شهر **برازاویل** پایتخت آن بنام وی مفتخر است. **جزیره ماداگاسکار** واقع در جنوب شرقی افریقا را نیز دولت فرانسه در سال ۱۸۹۶ بتوسط ژنرال **گالی نی** تصرف کرد. مساحت این جزیره ۵۸۵۳۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۲۹۸۱۰۰۰ نفر است.

.Dahomey - ۳ .Côte d'Ivoire - ۴ .Savorgnan de Brazza - ۵

.Brazzaville - ۵ .Savorgnan de Brazza - ۵

.Gallieni - ۷ .Madagascar - ۶

متصرفات انگلستان دولت انگلیس از سال ۱۸۰۶ بر ناحیه کاپ واقع در ساحل جنوبی آفریقا دست یافته بود . اهالی سفید پوست این ناحیه را بوئر^۱ یعنی دهقان میگفتند و نسب اینقوم بمهاجرین هلندی وفرانسویان پروتستان مذهبی که پس از نسخ فرمان نانت از جانب لوئی چهاردهم بجنوب آفریقا مهاجرت کرده بودند میرسید . غیر از قوم بوئر عدۀ زیادی از مهاجرین انگلیسی نیز در کاپ مسکن داشتند که مرکز ایشان نخست در بندر الیزابت^۲ بود . در سال ۱۸۳۳ دولت انگلیس بردگی را در تمام مستعمرات خویش لغو کرد وبهمین سبب قوم بوئر، که بردگان فراوان داشتند، سرزمین کاپ را ترک گفته بازن و فرزند و مواشی و اثاثۀ خویش باراضی شمالی رفتند و در فاصله جبال دراکنبرگ^۳ و اقیانوس هند دول مستقلی بنام ناتال^۴ و اراثر^۵ تاسیس نمودند . پس از چندسال دولت انگلیس مملکت ناتال را ضمیمۀ کاپ نمود و چون حکام انگلیسی نیز بیپناهۀ حمایت ومیان نسبت به بوئران ساکن ناتال سختگیری میکردند قومه ی بورا^۶ را ناتال هم چشم پوشیده در شمال اراثر^۷ بین رودخانه های لمپوپو^۸ و ووال^۹ دول جدیدی بنام ترانسوال^{۱۰} بنانهادند (۱۸۴۹) و دولت انگلیس نیز اسفلال آنرا تصدیق کرد . دولت ترانسوال تا سال ۱۸۸۵ هیچگونه اهمیتی نداشت . ولی درین سال معادن طلای فراوانی در آن مملکت کشف شد و مهاجرین بسیاری از ممالک اروپا مخصوصاً از انگلستان بدانجا رفتند و در اندک مدتی آن سرزمین دارای خطوط آهن شد و مهاجرین در مرکز معادن شهری بنام ژوهانسبورگ^{۱۱} بنا نهادند که جمعیت آن پس از چندسال بصد هزار نفر رسید .

۱ - Boers . ۲ - Port - Elisabeth . ۳ - Drakenberg .
 ۴ - Natal . ۵ - Orange . ۶ - Limpopo . ۷ - Vaal .
 ۸ - Transvaal . ۹ - Johannesburg .

دولت انگلیس سال ۱۸۹۷ تمام اراضی ساحل شرقی افریقای جنوبی را نامستعمره پرتقال درموزامبیک تصرف کرد و راه ممالک بوئرنتین را باوینیانوس هند مسدود نمود. در همانحال نیز وزیر مستعمرات انگلستان موسوم به سیلر در صد درصد را آمد که باتصرف نواحی مرکزی افریقا مستعمرات جنوبی و شمالی انگلستان یعنی کاپ و مصر را بکدگر مدخل سازد. بهمین آید دولت انگلیس نواحی بر جمعیت و آباد رود زامبزی را تصرف کرد و آنرا بمناسبت نام سیلر درموزامبیک نامید و بر اعتراض دولت پرتقال که نواحی مزبور را حق خود می دانست و فعی تهداد.

پس از تصرف نواحی زامبزی چون دولت انگلیس نواحی غربی تر اسوآل و ارازی را تصاحب کرده بود. این دو ممالک از هر سو بین دستبردت انگلیسین محصور شد و استقلال آن سخت در خطر افتاد. درین زمان رئیس حاکم اسوآل کروگر^۱ آمدت و چون بر دی وطن پرست بود و نپذیرفتن مهاجرین بگانه را برای استقلال ممالک خطرناک می دید. بکشدن خطوط آهن و استخراج معادن تازه مخالفت میکرد. امگر در نوساله ز نمود بنگ گن بگانه از طرفی مهاجرین خارجی در تر اسوآل و ارازی از حقوق سیاسی محروم بودند و در امور دولتی حق مداخله نداشتند. دولت انگلیس در سال ۱۸۹۹ بیهانه حنف حقوق مهاجرین خواست در امور داخلی ممالک دو گانه مداخله کند. ولی کروگر که چنین امری را بش می کرد و با خریدن اسلحه و تنظیم سپاه و اتحاد با دولت ارازی خود را برای دفاع مهیا ساخته بود. با انگلیسین از در جنگ در آمد. سپاهیان بوئر قریب هشت هزار تن بودند و چون در سواری و نیراندازی مهارت بسیار داشتند در آغاز جنگ بر لشکریان انگلیس غلبه کردند و آنانرا در

چند محل شکست سخت دادند. بالاخره دوا انگلیس ارد کیچنر را با قرب دویست هزار سپاه بافریفای جوی فرستاد. کیچنر با آن سپاه فراوان رمدافین اسلال اراش و ترانسوال حمله برد و با آنکه سردار منمدن نرین مل بود در سر زمین دشمن از هبچگونه وحشیگری و خونریزی دریغ نکرد. شهرها و سمات ر س زد، گاهای گاو و گوسفند را نابود ساخت. زنان و اطفال و اثر را هزار هزار زندان انداخته از گرسنگی بهلاکت رساند. مردان و جوانان را عموماً غتل آورد و زنانه که فی الحقیقه در سرزمین خصم مردمی ای می نمود بود آ را تسخیر کرد. مع هذا وطن پرستان نراسوال و اراش سه سال (۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲) مقاومت کردند. درین جنگ هفتاد هزار تن از سپاهیان انگلیس نیزه جروح و مقتول شدند و در آن زمان برفرب پنج میلیارد قراست منظر رشد.

دوات انگلیس بس از تصرف اراضی و نوانسوال آندو مملکت را
استقلال داخلی دادد باکاپ و ناتال متحد ساخت و از آنجمله مملکت متحد
آفریقای جنوبی را تشکیل کرد. امروز مملکت متحد آفریقای جنوبی
یکی از پرفاخرترین مستعمرات انگلیس است و فقط محصول معدنی طلا
و الماس آن درسل تقریباً ۴۱۲۰۰ میلیون فرات بالغ میسرود.

سراسر منصرفات مهم انگلستان در افروز و زینت راست : اول در مشرف جزیره زنگبار و اراض حاصلخیز و سودمند فرمت ترقی انگلیس که واسطه قسمت مهمی از تجارت آلمان ، هندوستان . دوم در مغرب . کمر افبانوس طلس راضی که می و سیراتون و ساحل ذهب و بجزیره که حماگی در اواخر قرن نوزدهم مصرف دولت انگلیس در آمده و دارای محصولات فاحش و عمدت

متصرفات دولت آلمان تا اواخر قرن نوزدهم هیچگونه مستعمره‌ای آلمان در آفریقا در آفریقا نداشت. پس از جنگ ۱۸۷۰ و ایجاد وحدت آلمان چون جمعیت آن مملکت فزونی یافت و صنعتگری و تجارت رونق گرفت دولت مزبور در صدد تحصیل مستعمراتی برآمد تا هم قسمتی از مردم آلمان را بدان مستعمرات کوچ دهد و هم مواد خامی را که برای کارخانجات داخلی لازمست آسان فراهم آورده در سایر قطعات عالم نیز برای مصنوعات خود مشتریانانی تهیه کند. لکن چون تا سال ۱۸۸۴ سایر دول معظم اروپا مانند انگلیس و فرانسه قسمت مهمی از نواحی حاصلخیز آفریقا تصرف آورده بودند، بیسمارک در آن سال، چنانکه در صفحات پیش گذشت، برای تقسیم آفریقا نمایندگان دول معظم را بران دعوت کرد و بالنتیجه قسمت بزرگی از اراضی آن قطعه را که هنوز بنصرف هیچیک از دول مزبور در نیامده بود بآلمان تخصیص داد. وسعت متصرفات آفریقائی آلمان در سال ۱۹۱۴ بالغ بر دو میلیون و نیم کیلومتر مربع بود و قریب دوازده میلیون و نیم جمعیت داشت، متصرفات مزبور بچهار ناحیه تقسیم میشد که از آن جمله نواحی توگو^۱ و کامرون^۲ در ساحل غربی آفریقا و یک ناحیه در جنوب غربی و ناحیه دیگر در مشرق بود. پس از جنگ بین‌المللی مستعمرات آلمان چه در آفریقا و چه در سایر قطعات عالم بن منقبن تقسیم شد و امروز آن دولت را در هیچیک از قطعات دنیا مستعمره‌ای نیست. متصرفات آفریقائی دولت مزبور را دول انگلیس و فرانسه و بلژیک تصرف کرده‌اند.

گذشته از دول سابق الذکر ایتالیا و برتقال رانیز در آفریقا مستعمراتیست. دوات ایتالیا در فاصله سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۹۶ قسمتی از شمال شرقی فربه و سواحل بحر احمر را تصرف کرد. لکن مقاومت سخت دولت حبشه^۳ مع توسعه متصرفات مزبور گشت. در سال ۱۹۱۱ نیز بتحرک

دولتین روسیه و انگلیس لشکر بطرابلس غرب کشید و با عثمانی بجنگ پرداخت و چنانکه در ضمن فصل هشتم اشاره کرده ایم، پس از یکسال آنسرزمین را بتصرف آورد

۲ - تشکیل مستعمرات اروپائی در آسیا

۱ - آسیای روس

صرف دولت روسیه از اواخر قرن شانزدهم بر اراضی سبیری دست تصرف سبیری دراز کرد. در سال ۱۵۸۱ نخست دسته ای از قزاقان روسی بر شهر سبیر^۱ که امروز دهکده ایست در نزدیکی تبلسک^۲ مسلط شدند و ظاهراً نام سبیری مشتق از اسم این دهکده است. قزاقان که هم سپاهی وهم مهاجر نشین بودند. بدون اینکه از جانب تزاران روسیه بایشان مساعدتی شود، تا سال ۱۶۳۳ خود را بسواحل اقیانوس کبیر رسانیدند و در سال ۱۶۴۵ شهر **اختسک**^۳ را در کنار دریائی که امروز بدین نام موسوم است بنا نهادند.

دولت روسیه تا اواسط قرن نوزدهم بسبیری توجهی نداشت و فقط مجرمین و محکومین را بدانسرزمین میفرستاد. پس از آنکه روسیه در جنگ کریمه مغلوب شد و امید او از تجزیه عثمانی و دست یافتن ببحرالروم منقطع گشت. در صدد برآمد که از مشرق سبیری بدریای آزاد راه یابد ولی چون سواحل شرقی آنسرزمین در مدت سال چندین ماه یخ می بست و برای کشتی رانی مساعد نبود. دولت روسیه سواحل جنوبی تر متوجه شد و از جنگ فرانسه و انگلیس با چین (۱۸۶۰ تا ۱۸۵۸) استفاده کرده اراضی مصبرود آور را با ناحیه ای که بین رود **اوسوری**^۴ و دریای ژائون واقعست از مملکت آسمانی گرفت و ندر نظامی **ولادیوستک**^۵ را در جنوب اراضی مزبور بنا نهاد

۱ - Irkutsk - ۲

۲ - Tobolsk - ۳

۳ - Irkutsk - ۴

۴ - Irkutsk - ۵

۵ - Vladivostok - ۶

در اواخر قرن نوزدهم دولت روسیه برای اینکه بر قدرت و نفوذ خویش در شرق اقصی بیفزاید بکشیدن خط آهن سراسری سبیری پرداخت و خط مزبور را که ۶۰۰ کیلومتر طول آنست پس از دهسال (از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۱) پایان رسانید. در آغاز امر چون کشیدن خط آهن در اراضی اطراف رودهای آمور و اوسوری بواسطه طغیان آب دشوار می نمود، حکومت روسیه از دولت چین اجازه گرفت (۱۸۹۸) که راه آهن سراسری را از طریق منچوری بولادیوستک رساند. ولی چون جنگ روس و ژاپون پیش آمد، دولت روسیه دانست که براه آهن منچوری اعتماد نمیتواند داشت، چه ممکنست هنگام جنگ دشمن آنرا قطع کند. پس خط دیگری از شهر چیتا و ساحل چپرود آمور بشهر **خاباروسک**، که در ملتقای رودهای اوسوری و آمور واقعست، کشید و شهر مزبور را نیز با خط آهن جدیدی بولادیوستک متصل ساخت.

مساحت سبیری قریب دوازده میلیون و نیم کیلومتر مربعست. جمعیت این سرزمین تا سال ۱۸۶۰ تقریباً دو میلیون و نیم بود ولی دولت روسیه از سال ۱۸۹۶ روستائیان روسی را بسبیری کوچ داد و مهاجرت بنواحی قابل استفاده آن سرزمین را تشویق نمود. چنانکه تا سال ۱۹۱۱ قریب پنج میلیون از مردم روسیه و سایر ممالک اروپائی بسبیری رفته در نواحی جنوبی و غربی و اراضی حاصلخیزی که در دامنه جبال آلتائی واقعست مسکن گرفتند. در همان حال معادن گرانبهای از آهن و زغال سنگ و مس و طلا نیز در جبال اورال و آلتائی کشف شد و سبیری از لحاظ اقتصادی نیز اهمیت بسیار یافت.

صرف دولت روسیه از اواخر قرن هجدهم برق فزایه چشم طمع مخیره دوخته بود، ولی تصرف آن مملکت آسان انجام نرفت و دولت

مزبور تا سال ۱۸۶۰ با دولت ایران و جنگاوران رشید داغستان و سایر نواحی قفقازیه مشغول زد و خورد بود.

دو سال پس از جلوس فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ هجری - ۱۷۹۷ میلادی) گرگین خان با ژرژ سیزدهم والی گرجستان گردن باطاعت تزار روسیه نهاد، ولی چون اشراف و نجبای آن مملکت ازین امر خرسند نبودند، از شاه ایران طالب حمایت کردند. فتحعلیشاه نیز دعوت ایشانرا پذیرفته بتجهیز سپاه پرداخت. در همان حال سپاهیان روسی بسرداری لازارف^۱ نام شورشی را که در قزاق پدید آمده بود بهانه کرده شهر گنجه « الیزابت پول » را قتل عام نمودند و گرجستان را تصرف کردند. تصرف گرجستان موجب جنگ دولتین ایران و روس گردید (۱۲۱۹ هجری ۱۸۰۴ میلادی) و چنانکه تفصیل آن در تواریخ ایران نگاشته شده است این جنگ در مرتبه اول تا سال ۱۲۲۸ هجری (۱۸۱۳ میلادی) دوام یافت و بالاخره بشکست ایران و معاهده گاسانان^۲ منتهی گردید و بموجب عهدنامه مزبور گرجستان و دربند و اکو و شمروان و شکی و گنجه و قزاق و قسمتی از طالش بتصرف روسیه درآمد.

در سال ۱۲۴۰ هجری (۱۸۲۴ میلادی) دولت روس بهانه اینکه نواحی سه گانه واقع بین ایروان و دریایچه^۳ کو کجه بنا بر معاهده گاسانان متعلق بروسیه است، بر نواحی مزبور دست تصرف دراز کرد و این امر موجب خشم مسلمین ایران و قفقاز و روز جنگ دیگری بین ایران و روس گردید. در آغاز امر سپاهیان ایران بسرداری عباس میرزای ولیعهد شهبان و شکی و طالش و گنجه را باز گرفته بر قلعه شوشی حمله کردند و جمع کشیری از لشکریان روس را اسیر کردند. ولی دولت روسیه سپاهین فراوانی بسرداری سردار معروف خویش پاسکیویچ^۴ بفقازیه فرستاد و عباس میرزا

بواسطه اشتباهاتی که در جنک مرتکب شد، شکست یافته ناچار بجانب ایران عقب نشست و باسکوویچ شهرایروان را نیز تسخیر نمود (۱۲۴۲ هجری). سال بعد عباس میرزا باردیگر سپاه روس را درحوالی اجمیازین درهم شکست، ولی باز بواسطه اینکه از پایتخت با او مساعدت مالی نشد و شاه هم که در آذربایجان بود بطهران باز گشت. از عهده دفع دشمن برنیامد و باسکوویچ بدعوت مردم تبریز بدانشهر وارد شده عزیمت طهران کرد و بالاخره دولت ایران ناچار بقبول شرائط عهدنامه شوم ترکمانچای تن داد (۱۲۴۳ هجری، ۱۸۲۸ میلادی).

بنا بر معاهده ترکمانچای ایروان ونخجوان نیز بدولت روسیه تسلیم شد و سرحد کنونی بین ایران و روس برقرار گشت و بالاخره دولت روسیه بر سراسر قفقازیه تسلط یافت. پس از آن دولت مزبور بدفع دلاوران چرکس ولزکی که اطاعت او را گردن نمی نهادند پرداخت. قوم چرکس در نواحی کوهستانی مغرب قفقازیه ولزگیان در جبال داغستان میزیستند وعده ایشان جمعا از ۱۲۰,۰۰۰ نفر متجاوز نبود. دولت روسیه تا سال ۱۸۶۲ با ایندوفوم رشید در زد و خورد بود. عاقبت پس از تحمل خسارات بسیار بمطیع ساختن ایشان نائل آمد و در باره مغلوبین از هیچگونه ستمکاری دریغ نکرد.

در سال ۱۸۷۸ نیز، چنانکه در فصل هشتم گذشت، دولت روس بنا بر معاهده برلن قلعه قارص و بندر باطوم وقسمی از اراضی ارمنستان عثمانی را تصرف کرده بر متصرفات خود در قفقازیه اضافه نمود. سپس برای ازدیاد نفوذ سیاسی خود در آنسرزمین واستفاده از منابع ثروت آن بکشیدن خط آهنی پرداخت که یکرشته آن امروز بنبریز مصل است. مهمترین منابع ثروت قفقازیه معادن نفت بادکوه و قوبان است که امروز از لحاظ اهمیت در درجه سوم (پس

از معادن ممالك متحده امريكا و مكزيك (بشماره میآید . علاوه بر آن محصولات فلاحتی قفقازیه ، مانند پنبه و انگور و میو جات نیز اهمیت بسیار دارد .

نصف تركستان مساحت تركستان روس كه در جنوب سبیری و شمال شرقی ایران بین دریای خزر و جبال مرکزی آسیا واقع شده قریب چهار ملیون كبلومتر مربعست . درین سرزمین وسیع قبائل مسلمانی از نژاد ایرانی و ترك و مغول نام تاحيك و قزاق و قرقیز و ازك و تركمان در شهرها یا بحالت چادر نشینی در صحاری و كوهستانهای حاصلخیز بسر میبرند وعده ایستان جمعاً قریب ده ملیونست روزگار طوائف قرقیز كه در مشرق دریاچه آرال و حوالی جبال تیانشان ساكنند و زندگی طوائف تركمان كه بین بحر خزر و آمودریا سكنا دارند در آغاز قرن نوزدهم بیغماگری و راهزنی میگذشت . چنانكه گاه هجوم طوائف نخسین روابط روسیه و سبیری را مقطوع میساخت

دولت روسیه از سال ۱۸۴۵ برای نزدیک شدن به هندوستان و سرکوبی طوائف قرقیز كه غالباً بخاند روسیه تجاوز میكردند درصدد تصرف تركستان برآمد لیكن این امر بواسطه مقاومت شدید طوائف و اختلاف آب و هوای تركستان و صعب العبور بودن صحاری آن مملكت آسان انجام ننگرفت تا سال ۱۸۶۸ سپاه روس بلاد تاشكند و سمرقند و بخارا را تصرف كردند . ولی خان خوجه سحت مقبوضه كرد و قریب يك تلت از سپاهیان روس در تسخیر آستهر تلاك ت رسیدند . عاقبت شهر مزبور نیز در سال ۱۸۷۳ تسخیر شد و قوای روس صحاری تركمان را هم بتصرف آوردند و آندولت از جانب خراسان و اسرabad نیز مملكت ماهه سایه شد (۱۸۸۰ میلادی ، ۱۲۹۷ هجری) در سال ۱۸۸۲ نیز شهر مرو بتصرف سپاه روس درآمد و سال ۱۸۹۲ دولت روسیه قسمتی از فلات پامیر را نیز در شمال شرقی افغانستان تصاحب كرد و

دائره متصرفات آندوات بیست کیلومتری سرحد هندوستان رسید و
 بیم آن بود که بین روسیه و انگلیس جنگی روی دهد .
 پس از تصرف ترکستان دولت روسیه برای اینکه بنیان قدرت
 خویش را در آنسره بین اسنوار سازد به کشیدن خط آهنی که بحر خزر
 را بشهر مرو و سرحد افغانستان متصل مینماید پرداخت و شعب آنرا
 از طرفی تا شهر اورنبورگ در روسیه و از طرفی تا شهر اندیجان ممتد
 نمود . از لحاظ اقتصادی دولت روسیه کشت پنبه را در ترکستان بسیار
 ترویج کرده است . چنانکه امروز تقریباً نصف پنبه ای که برای
 کارخانجات نساجی روسیه لازمست از ترکستان تحصیل میشود .

متصرفات انگلیسی در آسیا

فتح هندوستان از کارهای حکومت انگلیس نیست
 صرف همین .
 و این امر بدستگیری شرکت تجارنی انگلیس
 که از سال ۱۵۹۹ (اوایل سلطنت الیزابت) در هندوستان تشکیل شده
 بود انجام یافت . شرکت تجارنی انگلیس در هندوستان از سال ۱۷۵۸
 در صدد رفتن که قسمتی از هندوستان را بتصرف آورد . بهمین
 سبب برضد شرکت تجارنی فرانسه که قسمت وسیعی از هندوستان را
 و شبه جزیره دکن را تصرف شده بود نبرد کرد و بالاخره
 در سال ۱۷۶۱ شهر پندیشوری^۲ را که مرکز شرکت فرانسه بود
 تصرف آورد و دست تسلط آن شرکت را از هندوستان کوتاه کرد .
 در آغاز قرن نوزدهم دولت انگلستان ولایت بنگاله و قسمتی
 از سواحل ترقی و جنوبی شبه جزیره دکن را در تصرف داشت
 و در ۱۸۱۵ نیز بموجب معاهدات وین جزیره سبلان را تصاحب کرد .

در سال ۱۸۴۳ شرکت تجارتی انگلیس از بیم تجاوز روسیه و حکومت افغانستان بشمال هند، بر آن شد که ممالک اطراف رود سندرا نیز بتصرف آورد. پس از صحرای قار^۱ که تا آتزمان سرحد مستملکات شرکت بود فراتر رفته دست تصرف بر نواحی سفلی سند دراز کرد. ولی در ناحیه پنجاب که در تصرف قوم جنگجوی سیخ^۲ بود با مقاومت سخت مواجه شد و تسخیر آن ناحیه پس از شش سال زد و خورد در سال ۱۸۴۹ انجام گرفت.

در سال ۱۸۵۷ سپاهیان هندی شرکت انگلیس سر بشورش برداشتند و بیم آن بود که دوران تسلط شرکت در نواحی شمالی هندوستان پایان رسد. علت اساسی شورش ناخرسند بودن هندیان از تسلط بیگانه بود، ولی انقلابیون استعمال فشنگهائی را که پشه گاو اندوده بود و در آن سال از طرف شرکت بین افراد سپاه تقسیم شد بهانه کردند، چه گاو در نظر برهمنان حیوانی مقدسست. شورشیان در اندک مدتی شهرهای دهلی و لکنهو و گاونپور و برخی از قلاع مستحکم شمالی را، بتصرف آوردند و جمع کثیری از اروپائیان را بقتل رسانیدند و قریب یکسال ونیم با دولت انگلیس زد و خورد کردند. ولی عاقبت حکومت انگلستان یاری برخی از امرای محلی بنگله و دکن بریشان غالب شد و آتشورش فرو نشست.

پس از شورش سال ۱۸۵۷ پارلمنت انگلیس رسماً شرکت تجارتی هندوستان را منحل کرد و آنسر زمین را از حمله مستعمرات انگلستان شمرد (۱۸۵۸). از سال ۱۸۷۶ نیز بر هندوستان عنوان دولت امپراطوری نهادند و ملکه ویکتوریا^۳ لقب « ملکه انگلستان و امپراطوریس هندوستان » ماقب گشت.

امروز اداره امور هند در لندن با وزارتخانه ای مخصوص و در هندوستان با حاکمیت که او را نایب السلطنه میخوانند. محل اقامت نایب السلطنه شهر دهلی است و امور مملکتی را بدستاری هیئت مجریه و مجلس مقننین اداره میکند. هیئت مجریه از رؤسای انگلیسی ادارات هندوستان تشکیل میشود و اعضاء آن عنوان وزارت دارند. مجلس مقنن نیز مرکب از همان رؤساء و اعضاء دیگری است که از طرف مجلس مزبور انتخاب میشوند. دولت انگلستان میکوشد که هندوستان را بساده ترین صورتی اداره کند. امروزه تمام مستخدمین کشوری هند، که مساحت آن قریب چهار میلیون کیلومتر مربع و جمعیت آن تقریباً سیصد و نوزده میلیون است، از چهار هزار نفر متجاوز نیست. جمع سپاهیان مملکت نیز قریب ۲۲۰۰۰۰ نفر است و ازین عده فقط ۷۳۰۰۰ تن اروپائی هستند.

هندوستان بزرگترین و پرجمعیت ترین و مفید ترین مستعمرات انگلستان است، بهمین سبب دولت انگلیس در تهیه وسائل استفاده از منابع ثروت آن کوشش بسیار کرده است. طول مجموع خطوط آهنی که تا کنون در هندوستان کشیده شده بالغ بر ۵۰۰۰۰ کیلومتر است. امروز غیر از ژاپون هیچیک از دول آسیائی در تجارت پایه هندوستان نمیرسد. صادرات عمده این مملکت کنف و برنج و گندم و پنبه و تریاک و چای است و قسمت اعظم محصولات مزبور را بانگلستان میبرند.

هندوستان بواسطه آب و هوای گرم و کثرت جمعیت برای مهاجرت اروپائیان مناسب نیست و بهمین سبب عده مهاجران انگلیسی در آن مملکت غیر از امورین کشوری و لشکری، فقط قریب ۸۵۰۰۰ نفر است. دولت انگلستان بیشتر از مواد خام هندوستان مانند پنبه و گندم و کنف

و برنج و امثال آن استفاده میکند. علاوه برین مصنوعات کارخانهای خود را در آنجا بفروش میرساند، چنانکه همسال قریب ششصد میلیون فرانک از پارچهای پنبه ای کارخانهای منچستر را به هندوستان میفرستند.

دولت انگلیس برای اینکه هندوستان را از هر گونه خطر خارجی محفوظ دارد از آغاز قرن نوزدهم بتصرف معابر مختلف آن سرزمین همت گماشت. نخست در سال ۱۸۱۵ بمملکت نپال^۱، که در دامنه جنوبی جبال هیمالیای شمال هندوستان واقعست، لشکر کشید و ناحیه سی کیم^۲ را که در طرف شرقی آن مملکت واقع شده است بتصرف آورد و بدینوسیله دولت نپال را از دولت مجاور آن **بوتان**^۳ جدا کرد. در مغرب نیز دره علیای رود ستلیج و شهر سیملا^۴ را که اکنون اقامتگاه تابستانی نائب السلطنه هند است بتصرف آورد و عاقبت دول دوگانه نپال و بوتان را تحت الحمايه خویش ساخت. پس از آن چون جمعی از علمای روسیه بقصد اکتشافات جغرافیائی و علمی از جانب آن دولت ببت آمدند (۱۸۷۱-۱۹۰۲) و نفوذ دولت روسیه در کاشغرستان و بت زیاد گشت، حکومت هندوستان اختلافات سرحدی را بهانه کرده سپاهی بدان سرزمین فرستاد و لهاسارا که شهر مقدس بودائیانت و تا آن زمان پای بیگانه بدان نرسیده بود فتح کرد و **دالائی لاما**^۵ پیشوای دینی بودائیان را که با دولت روسیه روابط دوستانه داشت از آن مقام خلع نموده دالائی لامای دیگری بجای او برگزید و بدست نشاند خویش معاهده ای بصلاح انگلستان منعقد ساخت (۱۹۰۴). در مشرق دولت انگلیس دست تصرف بر اراضی هندوچین دراز کرده نخست در سال ۱۸۱۹ سدر سنگاپور را، که واسطه ارتباط چین و ژاپون با هندوستانست، گرفت و تا سال ۱۸۲۶ نیز قسمتی از شبه جزیره

مالاکا را متصرف شد. سپس چشم طمع بر سرزمین بیرمانی دوخت و باز بیهانه اختلافات سرحدی دسته سپاهی بدان مملکت فرستاده قسمتی از سواحل غربی آنرا با ناحیه آسام ضمیمه هندوستان ساخت (۱۸۲۶) و چون فرانسویان نواحی کشنشین و آنام و غیره را تصرف کردند بقیه اراضی بیرمانی را نیز تسخیر کرده سرحد متصرفات خویش را از جانب مشرق بشط مکنک^۱ رسانید.

متصرفات فرانسه در آسیا

هنگامیکه دولت انگلیس بتصرف بیرمانی و قسمت غربی شبه جزیره هندوچین مشغول بود. دولت فرانسه نیز در قسمت شرقی آن شبه جزیره بر نواحی کشنشین و تنکن^۲ دست یافته ممالک آنام و کامبژ^۳ را تحت الحمایه خویش ساخت.

مملکت آنام مرکب بود از ناحیه تنکن یعنی قسمت سفلی نهر سرخ یاسنک کوئی^۴ در شمال و آنام خاص در مرکز و ناحیه کشنشین در جنوب. این مملکت دارای تمدنی قدیمی ظریف تمدن چین بود و جمعیت آن بسزده میلیون میرسید. در شمال ناحیه کشنشین و حوالی شط مکنک نیز دولتی دیگر بنام کامبژ بود که تمدن هندی داشت و استقلال آن همیشه بواسطه تجاوزات دول مجاور یعنی سیام و آنام در خطر بود.

دولت فرانسه از اواخر قرن هجدهم با دولت آنام روابط سیاسی داشت و لوئی شانزدهم بنابر خواهش پادشاه آن مملکت صاحب منصبان و مهندسی برای تنظیم سپاه و ساختن قلاع جدید بدانجا فرستاده بود. در سال ۱۸۰۸ توشووک^۵ پادشاه آنام بقتل جمعی از مباحثین فرانسوی فرمان داد و دولت فرانسه که از دیرزمانی بر مملکت مزبور بدیده طمع می نگریست. این

امرا را بهانه کرده با تو دوک از در جنگ درآمد و پس از شش سال زد و خورد ناحیه کششین را تسخیر نمود (۱۸۶۳). در همان حال پادشاه کامبژ هم که از دولت مجاور خود سیام هراسان بود با فرانسه دوستی گزید و حمایت آن دولت را قبول کرد.

ده سال بعد فرانسویان در صدد برآمدند که از طریق رود خانه سرخ با ایالات حاصلخیز جنوبی چین و مخصوصاً **یونان**^۱ تجارت پردازند، ولی چون رود مزبور از ناحیه تنکن میگذشت دولت آنام تجار فرانسوی را اجازه عبور نداد. دولت فرانسه نیز یکی از صاحب منصبان بحری خود موسوم به **فرانسیس گارفیه**^۲ را که چندی در نواحی مختلف هندوچین و مخصوصاً اطراف شط مکنک به تحقیقات جغرافیائی گذرانده بود، امور تسخیر تنکن نمود و فرانسی گارفیه با ۱۷ تن از سپاهیان فرانسه **شهرهافوئی**^۳ و نواحی مصبر و دسرخ را به تصرف آورد (نوامبر ۱۸۷۳)، ولی پس از چند روز در جنگی بقتل رسید و دولت فرانسه که سبب شکستهای جنگ ۱۸۷۰ ناتوان شده بود و نمیخواست خود را در هندوچین بجنک سختی گرفتار کند با پادشاه آنام از در صلح درآمد و بموجب معاهدهای که در **شهر سایگون**^۴ منعقد شد ناحیه تنکن را بدو باز داد. پادشاه هم در عوض عبور از رود سرخ را بر تجار فرانسوی آزاد کرد و منعقد شد که در سیاست خارجی مصالح فرانسه را رعایت کنند.

در سال ۱۸۸۱ دولت فرانسه که تاحدی خسارت جنگ ۱۸۷۰ را جبران کرده و قدرتی یافته بود باز از پی تصرف آنام در حاست و سهائ^۵ بنکه دولت مزبور از مقررات معاهده سایگون منحرف شده است بار دیگر به تنکن لشکر کشید و آن ناحیه را نصرف آورد لکن ابن پادشاه

Hanoi - ۳

Francis Garnier - ۲

Yunnan - ۱

۴ - صفحه ۱۳۱ مرآه شود

Saigon - ۵

آنام بامپراطور چین متوسل شده ازویاری خواست و سپاهیان چینی به تنکن آمده فرانسویان را در شهر هانوئی محاصره کردند و سردار فرانسوی در آن محاصره بقتل رسید .

دولت فرانسه پس از مداخله چین نخست از طریق دریا بشهر هوه^۱ که پایتخت پادشاه آنام بود حمله برد و او را بتسلیم تنکن و قبول حمایت فرانسه مجبور ساخت (اوت ۱۸۸۳). پس از آن در نواحی شمالی تنکن با دولت چین جنگ پرداخت و این جنگ قریب دو سال دوام یافت. عاقبت فرانسویان غالب شدند و بموجب عهدنامه ای که در شهر تین تسن^۲ منعقد شد دولت چین سپاهیان خود را از تنکن طلبیده تحت الحمايه بودن آنام را نیز تصدیق کرد .

پس از آنکه قسمت شرقی شبه جزیره هندوچین بتصرف فرانسه و قسمت غربی و جنوبی بتصرف انگلیس درآمد ، دولتين استقلال سیام را که فاصله ای بین متصرفات ایشان بود ضمانت کردند و متعهد شدند که چشم طمع از آن سرزمین برگیرند .

فصل هفدهم

اوضاع ژاپن در قرون نوزدهم و بیستم

ژاپن در اواسط قرن نوزدهم حکومت ملوک الطوائفی داشت و امپراتور را که میکادو می‌گفتند قدرتی نمانده بود. اختیار امور مملکت فی الحقیقه در دست شگون^۱ یا سپهسالار کل بود که در شهر یِدو^۲ میزیست. پس از وی سایر سرداران سپاه نیز قدرت فوق العاده داشتند.

نخستین قوم اروپائی که بژاپون راه یافت تجار پرتغالی بودند که در اواسط قرن شانزدهم (۱۵۴۳) بدانسر زمین رفتند. پس از ایشان جمعی از مبلغین مذهب کاتولیک نیز بژاپن رفته در آنجا بتبلیغ دین مسیح پرداختند ولی چون در آغاز قرن هفدهم در امور سیاسی مملکت مداخله کردند دولت ژاپون آنان را از خاک خود برون رانده ورود بیگانگان را ژاپن و مسافرت مردم ژاپن را بممالک بیگانه ممنوع ساخت و مجازات متخلفین را اعدام قرار داد. از آن پس فقط تجار هلندی و چینی حق داشتند که بجزیره کوچکی در مقابل بندر ناگازاکی^۳ آمده امتعه و محصولات ژاپنی مانند ظروف چینی و پارچه‌های ابریشمین و چای و برنج را خریداری کنند.

در سال ۱۸۵۴ دسته‌ای از سفائن ممالک متحده آمریکا بژاپن آمدند و از جانب رئیس جمهور آندولت اجازه تجارت خواستند. شگون یا سپهسالار کل نخست در صدد رد تقاضای ایشان بود، ولی چون

دانست که با آنان بزور بر نمی تواند آمد ناچار تن برضا داد و دو بندر از بنادر ژاپن را بروی تجار امریکائی باز کرد . پس از امریکائیان دول فرانسه و انگلستان و روسیه و برخی دیگر از ممالک اروپائی هم در آنسر زمین حق تجارت یافتند و سفرائی بدربارشگون که صاحب اختیار مملکت بود فرستادند .

اجازه ورود بیگانگان ژاپن بین سرداران سپاه آنمملکت انقلاب
اختلافات جدید ایجاد کرد و بالاخره جنگ داخلی کشید
۱۸۶۸ شگون و طرفدارانش برای اینکه مخالفین خود را از پای در آورند از دول اروپائی کمک خواستند و اروپائیان هم یاری ایشان برخاسته شهر سی موفوزکی^۱ را . که در تصرف یکی از سران مخالفین ورود بیگانگان ژاپن بود . با گلوله ویران کردند (۱۸۶۴) بالنتیجه امپراطور هم که نخست با ورود بیگانگان مخالف بود با ایشان از در موافقت در آمد و چند بندر دیگر را بروی آنان باز کرد .

پس از آنکه مدتی شگون و امپراطور هر دو در گذشتند و امپراطور تازه که موتسوهیتو^۲ نام داشت با سپهسالار جدید آغاز مخالفت کرده عاقبت او را از آنمقام خلع نمود و خود زمام امور مملکت را در دست گرفت و از شهر کیوتو^۳ اقامتگاه قدیم امپراطوران بشهر یدو محل اقامت سپهسالار کل منتقل شده آنرا تکیو^۴ یعنی پایتخت شرقی نام نهاد (۱۸۶۸) .

دوره ترقیات ژاپن از سال ۱۶۸۸ آغاز شد . میکادوی جدید برای اینکه اوضاع اداری و لشکری و سیاسی مملکت را تغییر دهد از مهندسان آلمان مستشاران و صاحب منصبان و معلمینی خواست و جمعی از تحصیلان ژاپنی را باروبا فرستاد و در سراسر مملکت

مدارس مقدماتی و عالی تأسیس کرد. از سال ۱۸۷۰ نیز بکشیدن خطوط راه‌آهن و خطوط تلگراف و ساختن کشتیهای جنگی پرداخت و خدمت لشکری را اجباری ساخته در اندک زمانی ۴۰۰۰۰ سپاه آماده فراهم کرد، و بوسیله آن سپاه آتش انقلابات سختی را که از جانب مخالفان اصلاحات جدید روشن شده بود فرو ستاد.

در سال ۱۸۸۹ میلادی قانون اساسی جدیدی وضع کرد و بموجب آن قوه مقننه مملکت را بدو مجلس اعیان و مبعوضین سپرد و قوه مجریه را بخویشتن اختصاص داد مجلس اعیان از افراد خاندان سامانی و نجباء و اشخاصی که بمیل شاه انتخاب میشدند تشکیل می یافت و مجلس مبعوضان از وکیلای ملت که انتخاب ایشان مشروط بشرائض شواری بود پدید می آمد. مجلس دو گانه فی الحقیقه هیچگونه اختیاری نداشتند و بی اجازه و صوابدید شخص امپراطور در هیچ امری مداخله و اظهار رای نمیتوانستند کرد و وزیران مملکت نیز خود را مسئول شخص میکادو میدانستند و جز فرمان او را اطاعت نمیکردند.

دولت ژاپن و چین از دیر زمانی بر سر شبه جزیره کره که جمعیت کمونی آن قریب شش میلیون است. زد و خورد کرده و عاقبت قرار بر آن نهاده بودند که آن سرزمین را مشترک اداره کنند و هر دو در شهر سئول پایتخت شبه جزیره ژاپن و روسپاهی داشته باشند. دولت چین در سال ۱۸۹۴ بی موافقت ژاپن بر عده سپاهیان خود در آن شهر افزود. دولت ژاپن هم که بقوای لشکری جدید خویش اطمینان کامل داشت و رای تصرف کره از پی بهانه میگشت، بی درنگ داشته جزیره لشکر کشید و سپاهیان چین را متواری ساخت و دسته ای از آنها را غرق کرده بر تار تار و خاچ پچیلی را تصرف آورد و سپاهیان آن دولت رو به شهر پکن نهادند. پس دولت چین اجراء در صلح درآمد و بموجب

عهدنامه‌ای که در شهر سی‌مونوزکی^۱ منعقد شد بنادر مهم پرت‌آرتورو
وی‌های‌وی^۲ واقع در شمال و جنوب خلیج پچیلی و جزیره بزرگ فرمز^۳
و برخی جزائر دیگر را بژاپن تسلیم کرد و در تجارت باشهرهای
داخلی چین نیز بآندولت امتیازاتی داد و بهایم کثیری هم بعنوان غرامت
جنگ پرداخت. (۱۷ آوریل ۱۸۹۵).

دولت روسیه که از چندیش پرت‌آرتورو بچشم طمع مینگریست
از تسلیم بندر مزبور بژاپن خشمگین شد و باموافقت دول فرانسه و آلمان
بعنوان حفظ حدود چین بر معاهده سی‌مونوزکی اعتراض کرد و بالاخره
دولت ژاپن را مجبور ساخت که جزیره فرمز و غرامت جنگ قناعت
کند بنادر دوگانه سابق الذکر و سائر جزائر را بچین باز دهد.

پس از شکست چین دول معظم اروپا در صدد برآمدند که
حکروس سرزمین چین را مانند افریقا بین خود قسمت کنند.
وزایر بهمین سبب نخست دولت آلمان کشته شدن دو نفر از مبلغین
آلمانی را در چین، بهانه ساخته بندر کیائو چئو^۴ و نواحی اطراف
آنها که در جنوب شبه جزیره شانتونگ^۵ واقع شده و دارای معادن زغال
سنگ فراوانست، بتصرف آورد. پس از آن دولت روسیه نیز اجازه
گرفت که خط آهن سراسری سیبری را از ایالت منچوری گذرانده
مستقیماً ببندر ولادیوسنگ متصل سازد و برای حراست خط مزبور سپاهیانی
بشهرهای آن ایالت فرستد. علاوه برین پرت‌آرتورو را هم نود و نه ساله
اجاره کرد و بآرزوی دیرین خویش نائل آمد. دول انگلستان و
فرانسه هم هر يك بندری دیگر از چین را بعنوان اجازه تصرف کردند و در
تجارت و استخراج معادن و کشیدن خطوط آهن و غیره نیز برای اتباع
خود امتیازات مخصوصی گرفتند.

تصرف بنادر مزبور و مداخله دول بیگانه در امور داخلی چین
جمعی از وطن پرستان مملکت را بشورش برانگیخت و در سال ۱۹۰۰
جمعیت های سری وطن خواهان که معروف تر بن آنها جمعیت مشت زنان^۱
بود انقلاب عظیمی در شهر پکن و چین شمالی برپا کردند و قریب دو است تن
از اتباع بیگانه را بقتل رساندند. بالنتیجه دول معظم اروپا با موافقت
ژاپن و ممالک متحدۀ امریکا سپاهیان بیچین فرستاده قوای شورشیان
را زدن پکن در هم شکستند و آتش انقلاب را فرو نهند و از دولت
چین دو میلیارد و نیم فرانک (قریب پانصد میلیون تومان) بعنوان غرامت جنگ
گرفتند. ولی در همان حال فکر تقسیم و تجزیه چین را نیز از سر برد کردند
و در حفظ حدود مملکت آسمانی همدستان شدند (اکتبر ۱۹۰۰)،
معهدا دولت روسیه طمع از منچوری نمی برد و بهانه حراست
خط آهن خود قوای مهمی در آن ناحیه گرد آورده بود. ضمناً
پرت آرتور را نیز ببندهری نظامی مبدل ساخته سفائن جنگی متعدد در بای
ژاپون فرستاده بود.

دولت ژاپن که از زمان نسخ معاهده سی مونوزکی ر روسیه
بدیده خصومت می نگریست و دست یافتن روسیه را بر شل چین و
اقیانوس کبیر نیز مخالف مصالح خویش می پنداشت، نخست دول
انگلیس و چین در باب حفظ حدود این مملکت معاهده کرد و در
همان حال نه چینی سپاه پرداخت و چون قوای لشکری خود را به پای حنث
دید، بدولت روسیه اخطار کرد که چون دیگر در منچوری هیچگونه
خطری برای راه آهن روسیه متصور نیست و خود قوای روس در
آن ایالت لزومی ندارد و ضمناً استفسار کرد که دولت روسه تا کی
قوای خویش را در آن سرزمین نگاه خواهد داشت. حکومت روسیه

برای اینکه بتواند خود را برای جنگ مهیا سازد در جواب ژاپون راه
مماطله بیش گرفت. ولی حکومت ژاپن بدو مهلت نداد و بی اعلان جنگ دسته ای
از ستمان جنگی روس را نزدیک پرت آر نور غرق کرده سپاهیان
فراوانی بنیبه جزیره کره فرستاد (فوربا ۱۹۰۴) ..

جنگ روس و ژاپن قریب یکسال و نیم دوام یافت و میدان این
جنگ سرزمین منچوری بود. سپاهیان ژاپن پرت آر نور را پس از ده ماه
محاصره بتصرف آوردند و در تسخیر این مدر فریب شصت هزار تن
از سپاهیان آندولت مقتول و مجروح شدند (۲ ژانویه ۱۹۰۵). سپس
لشکر بان روس را در خاک منچوری تعاقب کردند و بین سپاهیان طرفین
جنگهای سخت خونین روی داد که از آن جمله یکی جنگ موکدن^۱
بود. درین جنگ قریب ۱۲۰۰۰۰ تن از دوسپاه کشته و خسته شدند
و کورو پاتکین^۲ سردار روسی شکست یافت و چهل هزار تن از
لشکر بان روس بدست دشمن اسیر افتادند. در همان حال توگو^۳ امیر البحر
ژاپونی ببت و شش کشتی جنگی روس را لبز در حوالی مجمع الجزائر
تسوشیما غرق کرد و دولت روس ناچار درخواست صلح نمود.
مصالحه روس و ژاپن در یکی از شهرهای ممالک متحده آمریکا

شمالی موسوم^۴ پرتسموت^۵ صورت گرفت (۵ سپتامبر ۱۹۰۵).
بموجب مصاحبه مزبور شبه جزیره کره تحت الحمايه ژاپن گشت و
شبه جزیره لیاوتونک^۶ و پرت آر نور و نصف جنوبی جزیره ساخالین^۷
نیز بآندولت تسلیم شد. منچور را هم ظاهراً بدولت چین باز دادند
ولی دولت روس راه آهن جنوبی آن سرزمین را با تمام تعلقات آن
بر این سار و اکنون دولتبین بعنوان حراست خطوط آهن خویش

۱. Togo - ۳

۲. Liau-tung - ۴

۳. Kourouatime - ۴

۴. Port-month - ۵

۵. ۱۹۰۵

۶. ۱۹۰۵

۷. ۱۹۰۵

در منچوری سپاهیانی دارند و فی الحقیقه نواحی شمال منچوری در اختیار دولت روس و نواحی جنوبی در اختیار ژاپن است.

دولت ژاپن در سال ۱۹۱۰ شبه جزیره کره را رسماً تصرف اوضاع کنونی کرد و تا سال ۱۹۰۷ هم پادول انگلیس و فرانسه و روس ژاپن

معاهداتی دوسنانه بست و بدینوسیله بنیان افتدارات سیاسی خویش را در مشرق اقصی استوار ساخت. در معاهده ای که با دولت انگلیس منعقد شد دولت ژاپن تعهد کرد که هر گد بین انگلستان و سایر دول معظم جنگی روی دهد هندوستان را محافظت کند و دولت انگلیس در عوض دریاهاى شرق اقصی را در اختیار ژاپن نهاد.

امروز ژاپن دارای سپاه منظمی است که عدد افراد آن هنگام صلح هفتصد هزار میرسد. قوای بحری آن هم پس از انگلستان و ممالك متحده امریکا در مرتبه اولست. شرکتهای تجارتی این ممالك نیز با امریکای شمالی و استرالیا و ممالك آسیائی و بنادر بزرگ اروپا مانند ماری و لندن و هامبورگ روابط مستقیم دارند و قسمت اعظم تجارت اقیانوس کبیر توسط سفائن شرکتهای مزبور انجام میگردد. طول مجموع خطوط آهن ژاپن قریب ۱۵۷۶۵ کیلومتر است صنایع آن نیز خاصه در پارچه بافی و ساحین آلات و ادوات فازی و استخراج معادن و کشتی سازی ترقی بسیار کرده است. قیمت مجموع صادرات و واردات ژاپن که در سال ۱۸۸۶ قریب شصت میلیون تومان بود در سال ۱۹۲۷ قریباً ۴۰۰ میلیون تومان رسد.

مختصراً هیچ مائتی تاکنون نتوانسته است در صرف امحاء سال چنین ترقیات فوق العاده ای تأمل آید.

فصل هجدهم

اوضاع ممالك متحده امریکای شمالی در قرن نوزدهم و بیستم

قانون اساسی ممالك متحده امریکا پس از آنکه در سال ۱۷۸۳ از بند تسلط انگلستان آزاد شدند در صدد وضع قانون سال ۱۷۸۷ اساسی قطعی مشترکی برآمدند. ولی این امر بواسطه اختلافات داخلی آسان صورت نگرفت و قانون مزبور بالاخره در سال ۱۷۸۷ وضع شد.

هریک از دول ممالك متحده امریکا استقلال داخلی دارد و با قوانین مخصوص خود اداره میشود. در هر مملکت حاکم خاصی که مقام اوتدخیست حکومت میکند و قوه مقننه تقریباً در تمام ممالك با دو مجلس سنا و مبعوانانست. قانون اساسی سال ۱۷۸۷ موجب پیوسته گئی و اتحاد ممالك مختلفه گردید. قانون مزبور قوای مجریه و مقننه و قضائیه ممالك متحده را از یکدیگر تفکیک کرده است. قوه مجریه در دست رئیس جمهور است که چهار سال یکبار از جانب نمایندگان عموم دول متحده انتخاب میشود و او را پس از اتمام یک دوره ریاست جمهور باز دیگر نیز انتخاب میتوانند کرد رئیس جمهور بگانه مسئول امور مملکتی است و در عزل و نصب وزراء اختیار تام دارد فرماندهی قوای بری و بحری، اداره امور سیاست خارجی و انتخاب سفرا و مستخدمین دولت نیز از جمله وظائف و اختیارات اوست. نمایندگان ممالك متحده هنگام انتخاب رئیس جمهور کسی را نیز بسمت معاونت او انتخاب میکنند و هرگاه رئیس جمهور پیش از اتمام دوران ریاست درگذرد معاون وی که ریاست مجلس سنا نیز با اوست تا انتهای چهار سال بجای وی خواهد نشست.

قوه مقننه با کنگره ایست که از دو مجلس پدید می آید یکی مجلس سنا و دیگری مجلس مبعوثان. نمایندگان مجلس سنا را مجلس دول متحده انتخاب می کنند و هر مملکت را در آن مجلس دو نماینده است و هر دو سال یکبار انتخاب یک ثلث از اعضاء مجلس سنا تجدید میشود. وکلای مجلس مبعوثان بموجب آراء عامه مردم امریکا انتخاب میشوند و دوران وکالت ایشان دو سالست. عده وکلای هر مملکت را نیز بنسبت جمعیت آن تعیین کرده اند. کنگره در تاریخ همین مفتوح میشود و رئیس جمهور را در تشکیل و انحلال آن هیچگونه اختیاری نیست، ولی میتواند از اجرای قوانینی که بتصویب کنگره رسیده است موقتاً خودداری نموده تقاضا کند که مجلسین بار دیگر در آن غور کنند.

قوه قضائیه با دیوانی عالیست که اعضاء نهگانه آنرا رئیس جمهور انتخاب میکند و تا پایان عمر بدانسمت باقی میمانند و هرگاه بین دول متحده یابین رئیس جمهور و کنگره اختلافی پدید آید دیوان عالی در آن اختلاف حکم میشود و رأی او قاطعست.

قانون اساسی سال ۱۷۸۷ از ماه مارس ۱۷۸۹ اجرا شد و نخستین رئیس جمهور ممالک منجده واشنگتن^۱ بود که چون دوران ریاستش پایان رسید بار دیگر نیز ورا بدین سمت برگزیدند ولی دفعه سوم بقبول آن تن نداد و از آئین مرسوم شد که چون کسی دو بار متوالی بریاست جمهور رسد دیگر او را بلافاصله بدان مقام انتخاب نکنند.

وسعه ممالک ممالک متحده امریکا در آغاز امر مرکب از سیزده دولت بود و حدود آن از جانب مغرب بحال آلفانی^۲ و قسمتی از رود اهیو^۳ منتهی میشد. فراتر ازین حدود تارود

میسیسیپی ناحیه وسیعی بود که جز قبائل سرخ پوست ساکنین نداشت و از طرف دولت انگلیس بممالک منجده تسلیم شده بود. دول متحده

از سال ۱۷۸۷ ناحیه مزبور را بقطعات چند تقسیم کردند و قرار بر آن نهادند که چون جمعیت هر قطعه ای بهشت هزار نفر رسید از آن دولت مستقل تازدا ای تشکیل کرده بر دول متحده بیفزایند. بدین طریق تا سال ۱۷۹۶ سه دولت بر دول متحده امریکا اضافه شد و از آن پس ترتیب مذکور درباره سایر نواحی امریکاهم که بتصرف ممالک متحده درآمد مجری گشت.

در سال ۱۸۰۳ ناپلئون کبیر پادشاه فرانسه چون در خود قدرت نگهداری ناحیه **لوئیزیان**^۱ را که از متصرفات فرانسه در قسمت مرکزی امریکای شمالی بود. نمیدید آن ناحیه را بدول متحده امریکا فروخت و وسعت ممالک مزبور از مغرب جبل رشوز^۲ رسید. پس از آن تا سال ۱۸۴۸ نیز امریکاییان اراضی **فلرید**^۳ را از اسپانی خرابده نواحی **تکزاس**^۴ و **مکزیک** جدید و **کالیفرنیا**^۵ را از دولت مکزیک گرفتند و سرزمین **ارگن**^۶ را هم بموجب عهد نامه ای که در باب تقسیم اراضی امریکا بین دول مروز و انگلستان منعقد شد (۱۸۴۶) تصرف کردند و مساحت متصرفات ایشان در سال ۱۸۵۰ تقریباً بهشت میلیون کیلومتر مربع رسید و عده دول متحده از شانزده سر بالغ شد.

جمعیت ممالک متحده امریکا در سال ۱۷۹۰ فقط قریب چهار میلیون بود. ولی این عده نایمه قرن نوزدهم بیست و سه میلیون رسید و از آنجمله قریب سه میلیون مهاجران اروپائی بودند. تا سال ۱۸۲۰ عده کسانی که امریکا مهاجرت میکردند بواسطه نبودن وسائل حمل و نقل و بی اطلاعی مردم اروپا از اوضاع آن سرزمین کم بود. ولی از نیمه قرن نوزدهم بعات بروز قحطی سخت در ایرلند (۱۸۴۶-۱۸۴۷) و کشف معدن طلا در کالیفرنیا و تأسیس خطوط منظم کشتی رانی

۱ - Louisiana - ۲ - Boihouses - ۳ - ۱۸۵۱ - ۴ - ۱۵ - ۵ - ۱۵ - ۶ - ۱۵

۱ - Orégon - ۲ - Califern - ۳ - ۱۵ - ۴ - ۱۵ - ۵ - ۱۵

بین اروپا و آمریکا و ازدیاد جمعیت ممالک انکیس و آلمان بر عده مهاجرین افزوده شد و از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ قریب بیست و سه میلیون از مردم اروپا بدان سرزمین رفتند که از آن جمله شش میلیون ایرلندی و پنج میلیون آلمانی و دو میلیون انگلیسی بودند . در سال ۱۹۱۳ جمعیت ممالک متحده نبود و سه میلیون رسید و عده دول متحده از سی و چهار و هشت بالغ شد .

ترقیات ممالک متحده آمریکا در واسطه قرن نوزدهم موضوع درسی بود که در باب بردگان آمریکا میان دول شمالی و جنوبی وجود داشت . زمانیکه دول سیزده گانه آمریکا برای تحصیل استقلال با دولت انگلستان بچنگ پرداختند بردگی در تمام دول مزبور متداول بود و بموجب احصائیه سال ۱۷۹۰ در آن سال قریب ۷۰۰۰۰۰ تن از سیاهان افریقائی در ممالک سیزده گانه بردگی بسر میبردند . لیکن ازین عده فقط ۴۰۰۰۰ تن در هشت ممالکت شمالی و ۶۶۰۰۰۰ تن در پنج مملکت جنوبی یعنی «ماریلاند» و «ویرجینی» و «ژئورژی» و ممالک دو گانه «کارولین» ساکن بودند و غایت این اختلاف مساعد بودن آب و هوا و محصولات ممالک جنوبی با طبیعت سیاهان بود .

چون در ممالک شمالی عده سیاهان کم بود و بیشتر امور فلاحتی بدستاری سفید پوستان اروپائی انجام می یافت ، طبعا مردم به خرید و نگهداری بردگان توجهی نداشتند و بدین سبب جمع کثیری از بشان طرفدار الغاء بردگی و آزاد کردن سیاهان بودند و پس از تحصیل استقلال تدریجا سیاهان را آزادی عطا کردند . ولی در ممالک جنوبی برخلاف عده مهاجرین اروپائی و سفید پوستان محدود بود و آب و هوای گرم نواحی استوائی نیز با مزاج ایشان نمی ساخت . بنا برین

برای کشت و زرع محصولات گرمسیری مانند نیشکر و پنبه و امثال آن بوجود سیاهان احتیاج فراوان داشتند و بدین سبب با آزاد کردن ایشان و انحاء بردگی مخالف بودند

در قانون اساسی سال ۱۷۸۷ مخصوصاً قید شده بود که آوردن برده از آفریقا یا سایر نواحی بممالک متحده بایستی از سال ۱۸۰۸ بکلی متروک شود و از سال مزبور نیز دوات رسماً از ورود بردگان جدید معافیت کرد. ولی چون در آن زمان کشت پنبه در ممالک جنوبی سخت رواج یافته بود و مالکین اراضی برده احتیاج تام داشتند، برخلاف قانون از آفریقا بوسائل مختلف بردگان تازه ای آورده و دول دو گانه ویرجینی و ساریلاند نیز علناً پرورش و تکثیر سیاهان، چنانکه در باره حیوانات متداولست، پرداختند. ولی برخلاف طرفداران آزادی سیاهان در ممالک شمالی روز بروز بواسطه ورود مهاجرین جدید اروپائی فزونی می یافت،

موضوع آزاد کردن بردگان در زمانی موجب اختلاف نمایندگان دول شمال و جنوب در کنگره امریکا بود و هر زمان که دولت جدیدی بممالک متحده می پیوست این اختلاف شدید تر میشد، چه نمایندگان شمال میخواستند که در دولت جدید سیاهان آزادی عطا شود و نمایندگان جنوب با این امر مخالف بودند. تا اواسط قرن نوزدهم برای اینکه بین طرفداران و مخالفان انحاء بردگی تعادل حاصل شود از دوائی که تدریجاً بممالک متحده می پیوستند کنگره در یکی بردگی را آزاد میکرد و در یکی ممنوع میبستند. ولی طرفداران آزادی سیاهان برای پیش بردن عقیده خود از سال ۱۸۴۸ بتبلیغ پرداختند و در آن باب جرائد و مجلات و کتب متعدد منتشر کردند که معروفترین

آنها کتاب کلبه عموتوم^۱ است ،

حک در نتیجه تبلیغات طرفداران الغاء بردگی در سال ۱۸۶۰ (۶ نوامبر)
آبراهام لینکلن^۲ که یکی از موافقان جدی آزادی سیاهان بود
فصل ریاست جمهور را انتخاب شد و این امر دول پانزده گانه جنوبی
را سخت خشمگین ساخت. پس جمعی نمایندگان خود را از کنگره
احضار نموده رسماً از ممالک منجده کناره گرفتند و اتحادیه جدیدی
تشکیل کرده شخصی موسوم به ژفرسون داویس^۳ را ریاست جمهور
برگزیدند و شهر ریوشموند^۴ مرکز دوات ویرجینی را پایتخت ممالک
متحده جدید قرار دادند .

کناره گیری دول جنوبی از ممالک منجده موجب جنگ عظیمی
شد که مدت چهار سال دوام یافت (از آوریل ۱۸۶۱ تا مه ۱۸۶۵) .
جمعیت ممالک شمالی بمراتب بیش از ممالک جنوبی بود ، ولی دول
جنوب سپاهیان منظم کار آزموده داشتند و بهمین سبب در آغاز امر نیز
بفتوحاتی نائل آمدند . عده لشکریان طرفین هنگام صلح از ۱۵۰۰۰
متجاوز نبود ، ولی چون آتش جنگ را فروخته شد هر دو طرف بجهیز
سپاه و سلاح ساختن داوطلبان پرداختند و در اندک زمانی سپاه فراوان گرد آوردند ،
چنانکه عده مجموع لشکریان ممالک شمالی در مدت جنگ به ۲۱۶۰۰۰ تن رسید و در
بنامد بین لشکریان طرفین قریب دوهزار جنگ روی داد که از آن میان ۱۱۲ جنگ
از جمله محاربات عظیم بود . از سرداران معروف دول شمالی یکی ژنرال گرمان^۵
و دیگری ژنرال شرمان^۶ است و معروفترین سرداران دول جنوبی رال فی^۷
ست که در آغاز جنگ در ممالک شمالی فتوحات چند ناهشود در مدتی
۱۸۶۳ نیز بر شهر و اشنگتن که مرکز ممالک منجده بود حمله رد ولی در محصل

ژنرال ویکسبورگ^۱ پس از محاربه سختی شکست یافت پس از آن لشکریان شمالی
 بلاد ارتان جدید^۲ و ویکسبورگ^۳ را نیز تصرف آوردند و ژنرال لی
 در محل پترزبورگ^۴ نیز شکستی سخت خورده پس از ده روز پایداری
 تسلیم ژنرال گران گردید (آوریل ۱۸۶۵) و دول جنوبی یکباره مغلوب
 شدند. عدد تلفات ساهیان طرفین در جنگ انفصال به ۷۰۰۰۰۰ بالغ
 شد و تنها بدول شمالی در برابر قریب شش میلیارد دلار خسارت
 رسیده بود.

فتح و پیروزی دول شمالی بیشتر نتیجه سعی و لیاقت لینکلن بود که
 دقیقه ای از تجهیز سپاه و تهیه وسائل پیشرفت سپاهیان غافل نمی نشست.
 بهمن سبب نیز چون دوره رباست جمهوری سرآمد، دول شمال از
 از طریق سپاسگزاری او را بار دیگر بدان مقام برگزیدند (۱۸۶۴) ولی
 پنج روز پس از تسلیم شدن ژنرال لی و شکست قطعی ممالک جنوب یکتن
 از مخالفان الغاء بردگی اورادریکی از نمابشگاههای شهر واشنگتن هدف
 گلوله ساخت و آن مرد نرک را بان مقام شکست ممالک جنوبی هلاک کرد.
 در ضمن جنگ انفصال، کنگره دول متحده شمالی نخست
 بردگی را رسماً در ممالک عضو اتحادیه لغو کرد (ژون
 ۱۸۶۲) پس از آن تمام بردگان دول جنوبی را نیز آزاد
 شمرد (ژانویه ۱۸۶۳) و چون آتش جنگ فرونشست موادی در اصلاح
 قانون اساسی ممالک متحده تصویب کرد که بموجب آن بردگی
 در سراسر ممالک متحده امریکای شمالی منسوخ گشت و به عموم افراد مملکت
 از سفید و سیاه در انتخابات حق رأی عطا شد. ولی باز اختلافی سیاه
 و سفید از منبر ریخت و هنوز هم در امریکا این دو نژاد بر یکدیگر
 بدیده خصومت میگردند.

ترقیات اقتصادی پس از ختم جنگ انفصال بار دیگر ممالک متحدہ امریکا را ترقی پیش گرفت و باز در اندک مدتی جمعی کثیر از مردم صنعتی ممالک متحدہ اروپا بدان سرزمین مهاجرت کردند. چون مهاجرین بیشتر در بنادر و شهرهای ساحلی و شرقی امریکا مانند نیویورک^۱ و فیلادلفیا^۲ و بوستن^۳ و سن لوئی اقامت میگزیدند درآمد کمی شهرهای مزبور ترقی کرد و مرکز تجارت و صنعت گردید. مهاجرین اروپا در آغاز امر بیشتر ایرلندی بودند که ملت ستمکارهای حکومت انگلستان بدان سرزمین میفرستاد و بعد مهاجرین ایرلندی در سال ۱۸۴۷ که قحطی سختی در ایرلند بروز کرد تقریباً یک میلیون رسید. مردم آلمان نیز از سال ۱۸۷۰ بجانب امریکا متوجه شدند و مهاجرین این مملکت بیشتر در ایالت نیویورک و جنوب دریاهای پنجگانه در شهرهای سن سینتی^۴ و شیکاگو^۵ و سن لوئی و غیره گرد آمده اند. پس از آن جمع کثیری از اهالی اسکاندیناوی و ایتالیا و نژاد اسلاو و یهودیان روسیه و اطریش نیز امریکا مهاجرت کردند و چون در ترانز دیگران رسیده بودند ناچار در ایالات داخلی و ممالک شمال غربی بزراعت و کارگری معادن و امثال آن مشغول شدند.

بواسطه مهاجرت اروپائیان، که غالباً مردمی کارآزموده و رنجبر بودند، بممالک متحدہ امریکای شمالی، در اوضاع صنعتی و اقتصادی ممالک مزبور ترقیات فوق العاده پدید آمد و بازار تجارت آن ممالک اروپائی رونق گرفت. امریکائیان در سال ۱۸۶۰ با اهمیت خطوط آهن در پیشرفت صنعت و تجارت پی رفته و حتی در ضمن جنگ انفصال باجماع این امر مهم گماشته بودند. نخستین خط آهن سراسری امریکا که بندر نیویورک را بندر سانفرانسیسکو^۶ متصل میسازد، در سال ۱۸۶۹ با تمام رسید و

پس از آن چهارخط سراسری دیگر نیز ساخته شد. طول مجموع خطوط آهن کنونی ممالک متحده آمریکا بالغ بر ۴۱۵,۰۰۰ کیلومتر یعنی قریب دوخمس خطوط آهن دنیاست.

ایجاد خطوط آهن متعدد موجب آبادانی مملکت و ازدیاد محصول اراضی آن گشت. چنانکه مساحت اراضی حاصلخیز از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ چهار برابر شد و غالب زمینهای لم یزرع مغرب بوسائل علمی قابل کشت و زرع گشت. بالتبجیه ممالک متحده آمریکا در زراعت بر عموم دول عالم برتری یافت و مخصوصاً در کشت غلات خاصه گندم و ذرت و همچنین در تربیت حیوانات اهلی مفید مانند گاو و گوسفند و خوک و اسب ترقی فوق العاده کرد. محصول بنه آمریکا نیز امروز از نصف محصول تمام عالم مجاوز است و علاوه بر آنکه مصرف کارخانجات پارچه بافی متعدد مملکت را کفایت میکند، مقدار فراوانی هم بممالک صنعتی اروپا مانند انگلیس و فرانسه و آلمان فروخته میشود.

صنایع ممالک متحده آمریکا هم بواسطه وجود معادن زغال سنگ و آهن و مس و نفت و سرب و روی فراوان در آن ممالک از سال ۱۸۸۰ رو بترقی نهاد و اکنون از بن جهت بر تمام دول معظم دنیا برتری یافته است امروز مقدار زغالی که از معادن ممالک متحده استخراج میشود تقریباً نلث محصول معادن تمام عالمست. مقدار محصول معادن آهن آن نیز قریب بچهل در صد و مقدار محصول معادن مس منجاول از پنجاه درصد محصول معادن دنیاست. مقدار نفنی که از معادن مس متحده در سال ۱۹۲۷ استخراج کرده اند قریب ۱۳۳ میلیون تن یعنی ۷۰ درصد از محصول نفت معادن عالم بوده است. در ساختن ماشینهای مضامق و لوازم خطوط آهن و ادوات فازی دیار نیز هیچیک از دول معظم ر' بممالک متحده آمریکا یارای همسری نیست. کارخانهای

پارچه بافی امریکا امروز در تهیه پارچه‌های پنبه‌ای با کارخانهای انگلیس و در بافتن پارچه‌های ابریشمی با کارخانهای فرانسه رقابت میکند .
تا سال ۱۸۷۵ واردات سالیانه ممالک متحده امریکا بیش از صادرات آن بود ولی از آن سال بواسطه ترقی فوق‌العاده زراعت و صنعت بر مقدار صادرات افزوده شد و امروز واردات ممالک مزبور کمتر از صادرات آنهاست و بدین طریق همه سال مقدار کثیری وجه نقد وارد امریکا میشود. بنا بر احصائیه سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۶ جمع قیمت صادرات و واردات ممالک متحده امریکه ۹۲۱۰ میلیون رسیده و ازین مبلغ ۴۹۶۸ میلیون قیمت صادرات و ۴۲۴۲ میلیون قیمت واردات بوده است .

مختصراً امروز ممالک متحده امریکا در زراعت و صنعت و تجارت بر تمام دول عالم برتری یافته و موجب این برتری گذشته از وجود معادن مفید فراوان اشیای مردم آنسرزمین کار و توجه مخصوص اینان بامور مادی و سعی در تهیه وسائل پیشرفت امور فلاحی و صنعتی و تجارتی بوده است .

در سال ۱۸۲۳ چون در مستعمرات امریکائی اسپانیول
انقلاباتی پدید آمده بود سلاطینی که عضو اتحاد مقدس
بودند در صدد برآمدند که برای اسفزار تسلط اسپانیول
در مستعمرات مزبور سپاهیانی بامریکا فرستند لکن چون
قصد ایشان مکشوف شد رئیس جمهور ممالک متحده امریکا موسوم
مونرو رسماً بدول اروپائی اخطار کرد که باید از آپس چشم
طمع از ممالک امریکائی برگیرند. زیرا دول متحده امریکای شمالی
مداخلات سیاسی اروپائیان را در امور هر يك از ممالک قطعه امریکا
مخالف آرامی و آسایش خوش میداند. در سال ۱۸۶۵ هم که ناپائون

سوم سپاهیان بمکزیک فرستاد دولت ممالک متحده آمریکا اختاریه مونرو را بحکومت فرانسه یادآور شده درخواست کرد که سپاهیان خود را از آن مملکت احضار کنند^۱. در سال ۱۸۶۷ نیز برای اینکه دست روسیه را از ارض آلاسکا کوتاه کند آنس زمین را بمبلغ ۷۲۰۰۰۰۰ دلار از آن دولت خرید بیست و نه سال بعد از آن هم که مردم جزیره کوبا برضد دولت اسپانیول سریشورش برداشتنند ایشان یاری کرد و سفائن جنگی اسپانیول را نابود ساخت و بالاخره بموجب معاهده ای که در پاریس منعقد شد (۱۰ دسامبر ۱۸۹۸) جزائر پورتوریکو^۲ و فیلیپین^۳ را بمبلغ پنج میلیون دلار از اسپانیول خرید و جزیره کوبا را با اسفلال ظاهری بتصرف خویش آورد.

از اواخر قرن نوزدهم دولت ممالک متحده در صد درآمد که اقیانوس کبیر را در اختیار خویش آورد. پس در سال ۱۸۸۹ قسمنی از جزائر ساموئا^۴ و در ۱۸۹۳ جزائر هاوایی^۵ را که از لحاظ نظامی و هم در بین نقاط قیاس کبیر است تصرف کرد. سپس از سال ۱۹۰۳ بحفر تنگه پاناما که فراسوی آن از عهدۀ انجام آن بر نیامده و دند پرداخت و در عید سال برای اینکه در نواحی آن تنگه مدعی رور مندی نداشته باشد حیا به نواحی مزبور را از دولت کلمبی^۶ حراصانه از آن جمهوری کوچک پاناما را تشکیل کرد. حفر تنگه ای از لحاظ سیاسی و اقتصادی رای دل منجده آمریکا منافع بسیار دارد. چه بواسطه حفر تنگه مزور دول منجده میتواند در موقع لزوم آسانی قوای بحری خود را از اقیانوس اطلس باقیانوس کبیر فرستند و ما را به تجارت بنادر بزرگ غربی ممالک مانند نیویورک و پیتسبورگ^۷ صرف افقی مثل ژاپون و چین سخت نزدیک شده است

۱ - در ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۸۰

۲ - فیلیپین ۳ - ساموئا ۴ - هاوایی

۵ - کولومبیا ۶ - پیتسبورگ ۷ - نیویورک

فصل نوزدهم

تغییر حیات اجتماعی ملل در قرن نوزدهم

در قرن نوزدهم حیات اجتماعی بشر تغییر فراوان کرد، چنانکه هنوز هم در حال تغییر است. علت اساسی این تغییر افکار و عقاید فلاسفه قرن هجدهم بود که مردم را بمساوات و آزادی رهبری نمود و وجود آدمی را قدر و منزلتی قائل شد و بالنتیجه در میان ملل موجد حس خیرخواهی بشر و نوع دوستی گشت و ازین حس شریف نتایج مفیده اخلاقی و اجتماعی چند مانند منع برده فروشی و تخفیف مجازاتهای قانونی و آزادی مذهب و تغییر طرز حکومت حاصل شد که ذیلاً یکایک آنها را شرح میدهیم.

نخستین قومی که بابرده فروشی و بردگی مخالفت نموده و روشی کرد مردم ایالت پن سیلوانی^۱ (واقع در ساحل شرقی امریکای شمالی) بودند که آنانرا بمناسبت اصول مذهبی مخصوص ایشان کواکرها^۲ یعنی لرزنده میگفتند. پس ازین قوم جمعی از خیرخواهان و دوستان آنان نوع بشر نیز در انگلستان بر ضد برده فروشی برخاستند که مشهورترین ایشان ویلبر فرس^۳ (۱۷۵۹ - ۱۸۳۳) نام داشت و در نتیجه اقدامات آنان پارلمنت انگلیس، باوجود مخالفت بحار لیورپول^۴ برده فروشی را در انگلستان ممنوع ساخت (۱۸۰۷). پس از آن نیز در سال ۱۸۱۵ نمایندگان دول اروپائی در کنفره^۵ وین متعهد شدند که متفقاً در منع تجارت برده بکوشند.

از آن پس برده فروشی بصورت «فاچای» انجام میگرفت. معیناً

بکار گماشتن بردگان در متصرفات ملل متمدنه اروپا مانند فرانسه و انگلیس و در ممالك امريكا عموماً متداول بود. در سال ۱۸۳۴ دولت انگلستان و در سال ۱۸۴۸ دولت فرانسه فرمان آزادی عموم بردگان مستعمرات خود را صادر کردند. در امريكا نيز چنانكه در فصل پيش گذشت، برده‌فروشی و بردگی در نتیجه جنگ انفصال منسوخ گشت. ولی در برخی از ممالك امريكای جنوبی مانند برزیل این امر تا حدود سال ۱۸۸۸ هم مرسوم و متداول بود.

پیش از قرن نوزدهم مقصرین را بمجازاتهای گوناگون سخت محکوم میکردند که مثله کردن و گوش‌بینی بریدن و شکم دریدن و زنده در آتش سوختن و بدار آویختن و گردن زدن از آن جمله محسوب میشد. در فرانسه تا سال ۱۷۸۹ یعنی تا ظهور انقلاب کبیر مجازات‌صد و پانزده گونه جرم اعدام بود. در نتیجه انقلاب کبیر فرانسه بسیاری از مجازاتهای وحشیانه مذکور در آن مملکت منسوخ شد و نوع مجازات هر جرمی را صریحاً در قانون ذکر کرده تعیین آنرا از اختیار قضات خارج ساختند، ولی هنوز اعدام برخی از مجرمین در فرانسه متداولست و از زمان انقلاب تا کنون محکومین با اعدام را توسط گیوتین^۱ معدوم میکنند.

تخفیف سزاهای
قانونی

از اواخر قرن هجدهم در برخی از ممالك اروپا عقیده‌ای پیدا شده که مبتنی بر منسوخ نمودن مجازات اعدامست. پیروان این عقیده میگویند که اعدام مقصرین مقرون بدالت و صواب نیست، چه ممکنست مقصری بخطا محکوم با اعدام شود و پس از اجرای حکم بی‌تقصیری وی شبت رسد. درین صورت شخصی بیگناه بقتل رسیده‌است، و نیز معتقدند که اعدام مجرمین در کمیت جنایات مؤثر نیست و در ممالکی که اعدام جنایتکاران متداولست بهیچوجه از مقدار جنایات کاسته نمیشود. علاوه

برین در صورتیکه وجود مقصر را میتوان بوسائل دیبگری از ایذاء هیئت اجتماعی بازداشت ، معدوم کردن او بیفائده است . طرفداران این عقیده موفق شده‌اند که در برخی از ممالک اروپا مانند یونان و رومانی و هلند و پرتغال و ایتالیا و قسمتی از سویس و برخی از ممالک متحده امریکای شمالی اعدام مجرمین را منسوخ کنند . در برخی ممالک دیگر مانند فنلاند و بلژیک هم با آنکه اعدام از جمله مجازاتهای قانونی بشمار میرود هیچگاه درباره مقصرین معمول نمیشود و اصولاً در سایر ممالک اروپا مانند فرانسه و انگلستان و آلمان و غیره نیز در سنوات اخیره بیشتر مقصرین مستوجب اعدام را باعمال شاقه و حبس ابد محکوم میکنند و حتی الامکان از اعدام ایشان چشم میپوشند .

زمانیکه در ممالک اروپائی حکومت مطلقه رائج بود عموم رعایا اگر بر
آزادی
مذهب بودند که در مسائل اساسی و خاصه در اصول دینی عقاید منترک
 داشته باشند و غالباً پیروی عقاید دینی شخص پادشاه بر ایشان
 واجب بود . بنابرین هر ممالکینی مذهبی معین و اجباری داشت و هر
 دولتی نسبت پیروان مذاهب بیگانه سختگیری می کرد چنانکه در
 انگلستان چون مذهب پروتستان مذهب رسمی بود پیروان آئین کاتولیک
 را از قوانین مملکتی محروم میداشتند و در فرانسه چون مذهب کاتولیک
 مذهب عمومی و رسمی بشمار میرفت بر پروتستان مذهبان بدیده خصومت
 مینگر بستند .

فلاغه قرن هجدهم را این امر مخالفت شد بد نمودند و مخصوصاً
 ولتر^(۱) (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸) در بخصوص راه افراط رفت . بالنتیجه برخی
 از سلاطین روشن فکر مانند فردریک دوم پادشاه پروس و ژوزف
 دوم امپراطور آلمان رعایای خود را آزادی مذهب عطا کردند .

در انگلستان هم، که از انقلاب سال ۱۶۸۸ پیروی شعب مختلفه مذهب پروتستان آزاد شده بود، در قرن هجدهم بمذهب کاتولیک نیز آزادی داده شد در فرانسه از سال ۱۷۹۱ تمام مذاهب آزاد گشت و از سال ۱۹۰۵ مذهب بکلی از دولت مجزا گردید و سایر دول اروپائی نیز بتدریج مذاهب مختلفه را آزادی دارند و امروز در غالب ممالک متحده مردم در قبول و پیروی هر مذهبی آزادند.

تا قرن نوزدهم حکومت تمام ممالک مسنقله عالم جز بتیطرطرحکومات انگلستان حکومت استبدادی بود. یعنی مردم هر مملکت مطیع اوامر پادشاهی بودند که بمیل و اراده شخصی خویش برایشان حکومت میکرد و تمام امور دولتی را بصوابدید خود بدون رعایت آراء و عقاید ملت انجام میداد. این طرز حکومت که بادگار قدیمترین حکومتهای بشری بود تا اواسط قرن نوزدهم نیز در غالب ممالک اروپا وجود داشت. ولی از آنپس بواسطه ظهور انقلابات ملی کم کم حکومتهای استبدادی منقرض شد و در آغاز قرن بیستم علاوه بر دول اروپائی غالب ممالک معظم آسیا، مانند ایران و ژاپون و چین نیز بحکومت ملی نائل آمدند.

حکومت ملی بر حکومتی اطلاق میشود که مبنی رقابوبی اساسی باشد و فائون مزبور امتیازات سلطان یا رئیس جمهور را محدود کند. نخستین ماتی که از قانون اساسی بهره مند شده ملت انگلیس است. ولی قانون اساسی این مملکت از یک سلسله قواعد و آداب و عاداتی پدید آمده که بمرور ایام صورت قانون یافته است. اولین قانون اساسی مکتوب مدون قانون اساسی ممالک متحده امریکای شمالی بود که در سال ۱۷۸۷ وضع شد. پس از آن سایر دول نیز هر یک برای خود قانونی اساسی

وضع کردند و آنرا تدریجاً بنسبت تغییر احوال اجتماعی خویش اصلاح نمودند .

در حکومت‌های ملی امور مملکت باصوابدید ملت انجام میپذیرد . ولی چون ملت که صاحب اختیار حقیقی مملکت است ، خود نمیتواند مستقیماً در امور مملکتی مداخله کند نمایندگان برگزیده بایشان اختیار میدهد که از جانب وی بوضع قوانین لازمه و اداره امور مملکت پردازند . و کلای مات با آنکه هر يك از ولایت یا شهر معینی انتخاب شده اند نماینده عموم افراد مملکت محسوب میشوند و حق دارند که بصلاح عموم ملت یا جزئی از آن قوانینی وضع کنند . هر کس که بنمایندگی ملت انتخاب شود در طرز اعمال قدرتی که باین مقام بدو تعلق میگیرد مختار است و هیچکس حتی انتخاب کنندگان وی نیز قدرت قانونی او را محدود نمیتواند کرد .

در غالب ممالکی که حکومت ملی را اختیار کرده اند قوه مقننه مرکب از دو مجلس است . یکی مجلس مبعوثان یا عامه که نمایندگان آن مستقیماً از جانب مات انتخاب میشوند و دیگری مجلس اعیان یا سنا که انتخاب اعضاء آن بسته بشروط مخصوص و محدودیت مقصود از تقسیم قوه مقننه بمجالس دوگانه مذکور آنست که بوسیله مجالس اعیان یا مجلس سنا آراء مجلس مبعوثان را که گاه مبتنی بر احساسات و اغراض و عواطفست تعدیل کنند و از اجرای احکام و قوانینی که برخلاف مصالح مملکتی بصوب آن مجلس رسیده است تا حدی ممانعت نمایند امروز جز در برخی ممالك کوچک مانند یونان و لوکزامبورگ و سویس قوه مقننه غالب ممالك مرکب از مجالس دوگانه سابق الذکر است . مهمترین وظائف مجالس دوگانه تصویب عوائد و مخارج مملکتی است دولت مجبور است که همه سال صورت دخل و خرج مملکت را بتصویب مجالس مبعوثان و سنا رساند و وضع هرگونه مالیات

و اجازه هر گونه خرجی بی اجازه مجلسین بر خلاف قانون و موجب مسئولیت قوه مجریه است .

در برخی از ممالک مشروطه یا جمهوری قوای مقننه و مجریه بکلی از یکدیگر مجزا است . یعنی عزل و نصب وزراء با شخص پادشاه یا رئیس جمهور است و جزا و کسی مسئول مجلسین نیست . درین صورت پادشاه یا رئیس جمهور فی الحقیقه شخصاً بر مملکت حاکمست منتهی در اعمال قدرت خویش بایستی قانون اساسی ممکت را محترم شمارد . امروز طرز حکومت ممالک منحهء امریکا و آلمان ازینگونه است .

در برخی ممالک دیگر مانند فرانسه و انگلستان و ایتالیا قوه مجریه نیز فی الحقیقه در دست قوه مقننه است ، چه درین ممالک رئیس جمهور یا شاه وزراء را صوابند و میل اکثریت مجلسین انتخاب میکند و وزراء همیشه از میان پیسوا سان حزبی که در مجلس مبعوثان اکثریت دارد انتخاب میشوند و رئیس جمهور یا شاه اگر هم چنانکه در قانون اساسی فراسه تصریح شده است حق معزول نمودن وزراء را داشته باشد ازین حق قانونی اسفاده نمیکند ولی هرگاه مجلس مبعوثان یکی از قوانینی را که وزراء بمجلس پیشنهاد کرده اند رد کنند و بدینوسیله عدم اعتماد خود را بدیشان اظهار نماید و وزراء ناگزیرند که بی بامل از مقام خود کناره گیرند . درینگونه ممالک وزراء هیشکی سکیل نمیدهند و از میان ایشان یکی بمقام ریاست وزرائی منصوب نمیشود و آنچه را که باید بمجلسین پیشنهاد شود قبلاً در هیئت خویش طرح و تصویب میکنند . بنا برین هرگاه مجلس پیشنهاد یکی از وزراء را رد کند فی الحقیقه بارأی تمام وزراء مخالفت کرده است و بدین سبب حملگی باید از کار کناره گیرند . در ممالکی که وزراء بموادید مجلسین انتخاب میشوند رئیس جمهور یا شاه را هیچگونه مسئولیتی نیست و وزراء مستقماً مسئول مجلسین هستند .

فصل بیستم

ظهور سوسیالیسم یا مصلک اجتماعی

تا پیش از قرن نوزدهم بزرگی و اشراف منشی بسنه باصالت و نجابت خانوادگی بود، لکن امروز بسته به سرمایه داری و توانگریست. از اوایل قرن نوزدهم که در کارخانجات ماشین جای انسان را گرفت و دایره صنایع وسعت یافت، چون تهیه آلات و ادوات و ماشینهای جدید مستلزم مخارج گزاف بود ایجاد کارخانجات منحصر بدسته معدودی از سرمایه داران گشت که جمع کثیری از مردم تهی دست را باهمزد کم در مؤسسات صنعتی خود بکار میگماشتند.

در کارخانجات کوچک قدیم چون کارگر و کار فرما متفقاً کار میکردند بین ایشان رشته یگانگی مستحکم بود و از احوال یکدیگر آگاه بودند، لکن برخلاف کارخانجات بزرگ جدید بین طبقه کارفرمای سرمایه دار و طبقات کارگر مزدور فاصله ای عظیم ایجاد کرده و آندو را بکلی از یکدیگر دور و متمایز ساخته است. در شرکت های سهامی اصلاً میتوان گفت که کارفرمای حقیقی معلوم نیست و کارگران فرمانبردار مدیری هستند که از خود اختیاری ندارد و عامل شورای اداری شرکتست.

تا زمانیکه دولتها باحوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجهی نداشتند، سرمایه داران هرچه میخواستند میکردند و زندگانی کارگران مزدور بزشت ترین وضعی میگذاشت، چنانکه در سال ۱۸۳۰ مزد متوسط کارگران کارخانجات منچستر در هفته قریب پانزده یا شانزده قران بود و متجاوز از یکعشر ایشان در سردابها

بسر میردند. مزد روزانه کارگران فرانسه نیز در حدود سال ۱۸۴۰ با آنکه غالباً روزی هفده ساعت کار میکردند از سه قران تجاوز نمیکرد. از طرفی صاحبان کارخانجات زنان و اطفال خرد سال را نیز ۱۰۰ مزد بسیار کم بکار میگماشتند و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالباً گرفتار امراض گوناگون گشته در جوانی میردند.

زندگانی سخت کارگران بالاخره جمعی از متفکرین ملل را بطرفداری ایشان برانگیخت و موجب عقاید تازه ای شد که از حدود سال ۱۸۳۰ به سوسیالیسم یا مسلك اجتماعى معروف شده است. پیشوایان سوسیالیسم را آراء مختلفست، لکن اصولاً همگی با حکومت سرمایه داران و تخصیص منافع و محصول کار طبقات تهی دست بتوانندگان مخالفند و معتقدند که اصول اقتصادی و اجتماعى عالم را تغییر باید داد و حکومت را بجای «سرمایه» به «کار» باید سپرد. پیشوایان سوسیالیسم را در طرز تغییر اصول اقتصادی و اجتماعى عقاید مختلفست، از آن جمله برخی معتقدند که این تغییر بایستی بدست دولت انجام گیرد و وسائل مولد ثروت در اختیار دولت باشد و جمعی دیگر را عقیده بر آنست که اصول اجتماعى کنونی باید بی مداخله دولت تغییر پذیرد.

گروهی دیگر که آنانرا «آنارشئیست» یا مفسده جوی خوانند اساساً وجود دولت را زائد می شمردند و مردم را بهصیان و سربچی از قوانین مملکتی تحریض می کنند.

پیشوایان سوسیالیسم در قرن نوزدهم متعدد بوده اند. از میان ایشان جمعی مانند سن سیمون، اوفوریه، فرانسوی و اوان؛ انگلیسی راه خیال رفتن و در صدد تشکیل تمدنی خیالی که صورت یافتن آن امکان ناپذیر

می نمود برآمدند و آثار آنان که بیشتر مبنی بر احساسات و عقاید دینی و افکار شاعرانه بود در آغاز امر مورد سخریه مردم گشت . مع هذا بنای سوسیالیسم بر آثار و افکار اشانست و امروز غالب عقاید آنان از جمله مواد اساسی مرام و مقصود پروان سلسله سوسیالیسم شمار میرود .

سن-سیمون در سال ۱۷۶۰ در پاریس نواد یافت و چون از تحصیل فارغ شد خدمت لشکری پرداخت و در سال ۱۷۷۹ ساری آزادی طلبان امریکا رفت و سه سال فرماندهی واشنگتن را نوای اگیس جنگ کرد و یکچند در دست سپاهیان دشمن اسیر بود . پس از آن فراسه باز گشت و در سال ۱۷۸۹ از خدمات لشکری کناره گرفته بمطالعه در علوم فلسفی و اقتصادی همت گماشت و مدت ده سال بمطالعه و مسافرت بسربرد و از سال ۱۸۰۷ بنوشتن یک سلسله کتب در عقاید علمی و اقتصادی خویش پرداخت که معروفترین آنها **کتابهای تعلیم صنعتگران** و **مسیحیت جدید** و **بحث در طریقه صنعتی** و **بحث در تغییر هیئت اجتماعی اروپائی** است . عقیده سوسی-سن-سیمون این بود که اگر هیئت اجتماعی بشری در استفاده از منابع ثروت زمین طریق عقل و صواب پیش گیرد سعادت مند خواهد گشت و طریق عقل و صواب نگاه نو آن بود که تن آسایان و بیکاران را از هیئت اجتماعی دور کنند و اداره امور اجتماعی را بدانشمندان و عفا و کارگران قوم سپارند ، وای مسروط بدانکه در ضمن اصلاح وضع اقتصادی احلاق هیئت اجتماع را نیز بطریق صواب رهبری کنند و اصلاح احوال طبقات نهی است راز جماعه اصول دینی و اخلاقی شمارند .

Catechisme des industriels - ۱

Le Nouveau Christianisme - ۲

Du Systeme industriel - ۳

De la réorganisation de la société européenne - ۴

فوریه (۱۷۷۲ - ۱۸۳۷) پسر تاجری ماهوت فروش بود و قسمت اعظم عمرش بشاگرد تاجری گذشت. خود اوحکایت میکند که روزی دید شخصی یکدانه سیب را بچهارده شاهی میخرد. در صورتیکه آن میوه را از مملکتی آورده بودند که در آنجا صد عدد سیب بچهارده شاهی فروخته میشد. از آنروز اختلال اوضاع اقتصادی دنیا درو تأثیر کرد و بر آن شد که آن اختلال را چاره‌ای اندیشد. در سال ۱۸۰۴ کتابی بعنوان **اتفاق بین المللی**^۱ در میان عقاید اجتماعی خود نگاشت و پس از آن نیز در همین باب کتب مفصل دیگری بنام **دنیای صنعتی جدید**^۲ و **شرح قوائد حرکات چهارگانه**^۳ و غیره انتشار داد. فوریه میخواست که امیال و آرزوهای بشر را بطریقی متوجه سازد که از آن فائده عمومی حاصل شود و معتقد بود که یگانه وسیله سعادت کاراست و چون گمان داشت که کارتا با اجتماع صورت نگیرد مفید نمیتواند بود. میگفت که باید عموم اجتماعات کوچک کارگران را بایکدگر متحد ساخت و ازیشان اجتماعی عظیم پدید آورد و باتعمیم کاربشر را سعادتمند نمود.

ربرت اون انگلیسی (۱۷۷۱ تا ۱۸۵۸) صاحب یکی از کارخانهای نخ‌تابی منچستر بود و چون در کار خویش بصیرت کامل داشت بزودی کارش بالا گرفت و ثروتی گرد آورد ولی احوال غم‌انگیز و زندگانی سخت کارگران در قلب مهربان او مؤثر افتاد و بر آن شد که حتی الامکان وسائل آسایش ایشان را فراهم سازد، پس در کارخانهای خود از ساعات کار کارگران کاست و اطفال خردسال را از خدمت معاف کرد و طرز بنای کارخانها را که مخالف حفظ الصحه بود تغییر داد و صندوق مخصوصی برای دستگیری از کارگران در مواقع بیکاری تعیین نمود و در مرکز کارخانهای خود

۱. Harmonie universelle - ۱

۲. Le Nouveau monde industriel - ۲

۳. La Théorie des quatre mouvements - ۳

برای اطفال کارگران مدارس تأسیس کرد و از طبقه رنجبر در مقابل کسانی که کسادی بازار صنایع و اختلال امور اقتصادی زمان را بی احتیاطی و افراط و زیاده روی آن طبقه منسوب می‌شمردند دفاع نمود. سپس اراضی چندی در ممالک متحدۀ امریکا خرید و در صدد برآمد که در آنجا نموه ای از زندگانی اجتماعی چنانکه فوریه آرزو داشت تأسیس کند. ولی بدین امر توفیق نیافت و مقداری کثرت سرمایه او در پی راه تلف شد. مخضراً اون نهضتین کیست که اصول سوسیالیسم را تا اندازه ای از حدود فکر خارج ساخته بعمل نزدیک نموده است.



چندی بعد سوسیالیسم در پرتو آثار و عقاید پیشوایان جدیدی مانند لوئی بلان و پرودن^۱ فرانسوی و کارل مارکس^۲ آلمانی از حدود آرزو و خیال خارج شد و بطریق عمل متوجه گشت.

لوئی بلان (۱۸۱۲ تا ۱۸۸۲) که از جمله پیروان عقیده سن سیمون بود کتابی بعنوان **تقریب کار** نگاشت و در آن کتاب چنین اظهار عقیده کرد که «هر یک از افراد هیئت اجتماعیه باید از کار بهره‌مند شود و هیئت اجتماعیه موظفست که یکایک افراد خوش را بکار گمارد. و چون دولت نماینده هیئت اجتماعیه است بکار گماشتن افراد از وظائف اوست.» پس دولت بایستی کارگران را سرمایه دهد تا در هر صنعتی کارخانجات اجتماعی تأسیس کنند و آنانرا در اداره کارخانجات آزاد گذارد و علاوه بر مزد روزانه یکربح از منافع خالص را نیز بدیشان نسایم کنند.

عقاید لوئی بلان در طبقه کارگر تأثیر نیکو بخشید و چنانکه در شرح جمهوری دوم فرانسه گذشته است، در سال ۱۸۴۸ او را «حسویت حکومت موقتی» برگزیدند، لکن لوئی بلان با حرای بیات خود نائنست.

پرودن (۱۸۰۹ تا ۱۸۶۵) صاحب فکرترین و مستحضرترین پیروان سوسیالسم است و درین باب آثار فراوان دارد که کتب تملک جیست^۱ و طرز اختلافات اقتصادی یا فلسفه فقر^۲ و در قابلیت سیاسی طبقات کارگر^۳ از معروفترین آنهاست. بیان حلاصه عقاید پرودن واسطه^۴ بعدد آثار او دشوار است، معینا چنانکه یکی از نویسندگان اروپا نوشته^۵ پرودن فی الحقیقه معیند است که «اسرار و احوال حرارتی تعاون و تبادل عادلانه امکان پذیر نیست. کار و کارگر را باید با رعایت تساوی مقدار محصول و مردود فروشنده و خریدار با ملاحظه تساوی میم محصولات^۶ که بین ایشان مبادله میشود یکدگر را معاوت کند»

کارل مارکس آلمانی (۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳) مؤسس مساکبی است که امروز در عالم پیروان بسیار دارد و حلاصه عقاید وی را از عبارات معروف او که گفته است «کارگران ممالک عالم را یکدگر متحد سوسیالیسم» میخوانند. مهمترین آثار مارکس کتب سرمایه^۷ اول^۸ و دوم^۹ حسب در سال ۱۸۶۱ منتشر شد. مارکس معتقد است که کارگران همه عالم سوسیالی در برابر سرمایه داران را یکدگر متحد شوند و حرارتی مساوی شکل گرفته حکومت سرمایه داران را منقرض کنند و در راه رفاه و دست افش و سائل شوند و مبادله مساوی اراضی و کار و کارخانه و خطوط آهن و صرافیهها و غیره را بصرف آوردند و وجود استعمار را آنها اسفند کنند و هر کس را مست کارش از آنچه حاصل میشود سهمی دهند

۱ - Qu'est-ce que la politique ?

۲ - Systeme des Contradictions économiques ou Philosophie de la misère

۳ - De la Capacité politique de classes ouvrières

۴ - Le Capital - ۱ و ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

۵ - Le Capital - ۱

کارل مارکس اسلا بهی دی بود و هم سب امور ملی وادی، حد
سیار داشت در خوانی، مکتب، در دارالمعین راجی، حاصل شام و
حقوق مشغول بود، پس از آن اداره یکی از حراست آملی را
شد و کم کم مدیریت آن رورانه رسید و از حراست رور رادر
سال ۱۸۴۳ بواسطه آنکه، قلابی رصد حکومت موقت بومست کردند
و مارکس باچار هراسه رفته در مسائل اجتماعی و اقتصادی مطالعه پر-حت
وار در حراست قلابی رصد طر حکومت آملی - پس
در حواست دولت پروس اورا راسه سر معد که دود چندی در اثر ک



افامت گرد و در سال
۱۸۴۷ لندن رفته در
انجمنی که از جانب کار
گران در آن شهر تسکیل
شده و در حواست رور
تدوین همراه حزب
اسراکلی اسراکلیست
سین چون قلابات مال
۱۸۴۸ ظهور کرد
هراسه ارگس و از
آنجا شهر کلنی مولد
خوش رت و - از

کارل مارکس

دیگر برور نامه نویسی و افتاد طر در حکومت آملی پر-حب و چون محدود
از آن سرزمین تبعیدس کردند هراسه و از آنجا بامر - سر کرد و پس

از آن تابایان عمر در انگلستان بسر برد .



عقاید اجتماعی جدید کم کم در طبقات مختلفه کارگران انتشار یافت و جمع کثیری بطرفداری و ترویج آن برخاستند . بالنتیجه احزاب اجتماعی متعددی در فرانسه و آلمان و روسیه پدید آمد و بدین واسطه اوضاع سیاسی ممالک مزبور صورت دیگر گرفت .

در نیمه دوم قرن نوزدهم عقاید اجتماعی کارل مارکس در سراسر اروپا رواج یافت و بتحریک وی کارگران ممالک مختلفه در سال ۱۸۶۴ مجلسی بنام **انجمن بین المللی کارگران** در شهر لندن تشکیل کردند . پس از آن انجمن مزبور در عموم ممالک اروپا شعبی تأسیس نمود و اجرای عقاید مارکس را منظور و مقصود خود قرارداد .

در همان حال در آلمان حزب توانای جدیدی بنام **حزب سوسیالیست کارگر** تشکیل یافت که پیرو عقاید مارکس بود و این حزب فی الحقیقه سر - مشق پیروان سوسیالیسم در سائر ممالک گشت . چه از آن پس سوسیالیستهای ممالک دیگر نیز احزابی تشکیل کردند و در امور سیاسی رسماً مداخله نمودند .

ما کنون در هجرت از ممالک عالم بجز روسیه ، که شرح حوادث اخیر آن در ضمن و فیج حک من الملای خواهد آمد . پیروان مساک سوسیالیسم توانسته اند حکومت سرمایه داری را برانندازند . ولی بواسطه قدرت و نفوذ فوق العاده ایشان در طرز حکومت مزبور تغییرات فراوان روی داده است . کارگران برای اینکه بتوانند از استبداد کارفرمایان جلوگیری کنند جز اتحاد چاره ای نداشته اند . پس چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم نخست اتحاد بهای صنفی تشکیل آوردند که در فرانسه به **سندیکا** معروفست ،

اتحادیه‌های مزبور در آغاز امر تا حدی سری بود و غالب دول مانع تشکیل آن میشدند، ولی پس از آنکه کارگران احزابی تأسیس کردند و دست ایشان در امور سیاسی قوی شد تشکیل اتحادیه‌های صنفی نیز قانونی گشت و امروز آنرا در حیات اقتصادی و اجتماعی ملل تأثیر فراوانست. مهمترین کارهای اتحادیه‌های صنفی مداخله در استخدام کارگران و تعیین مزد ایشان و تأسیس صندوق مساعد و تهیه کار برای بیکاران و سعی در اصلاح احوال طبقه کارگر و ایجاد اعتصابانست. در جنگ کارگر و کارفرما اعتصاب مؤثرترین حربه کارگرانست و اکنون این امر در ممالک صنعتی اروپا رواج کامل دارد. چنانکه هر روز کارگران بعنوانی دست از کار میکشند و بدینوسیله کارفرمایان را بقبول مقاصد خود مجبور می‌کنند.

پس از آنکه کارگران بایکدیگر متحد شدند و چنانکه گفتیم ایجاد احزاب سیاسی پرداختند و عده نمایندگان ایشان در غالب مجالس ملی بر نمایندگان سایر طبقات اکثریت یافت. طبعاً قوانینی بصلاح آنان وضع شد که قانون تعیین ساعات کار و روزانه کارگران و قانون تشکیل اتحادیه‌ها و قانون حق اعتصاب و قانون تقاعد کارگران پیر و قانون حمایت اطفال کارگران و غیره از آنجمله است.

امروز بواسطه وضع قوانین مذکور احوال طبقات کارگر تا حدی روبه‌بودی نهاده و توسعه تشکیلات سیاسی ایشان سبب شده است که در برخی ممالک مانند انگلستان بر حکومت نیز دست یافته‌اند. مع هذا هنوز اختلاف طبقات سرمایه‌دار و کارگر کمافی‌السابق باقیست و رفع این اختلاف از مهمترین مسائل اجتماعی قرن معاصر محسوب میشود.

میشد، چنانکه مخارج قوای بری دولت آلمان در سال ۱۹۱۳ به ۲۰۰۰ میلیون و مخارج قوای بحری آن به ۶۰۰ میلیون فرانک رسید. دولت فرانسه نیز آن سال در صورت مخارج مملکتی يك میلیارد فرانک برای مخارج عادی وزارت جنگ و ۴۲۵ میلیون برای مخارج بحریه تعیین کرده بود. انگلستان هم فقط برای ازدیاد قوای بحری خود در سال مزبور متجاوز از يك میلیارد فرانک خرج کرد و مختصراً جمع‌بالتی که دول ششگانه بزرگ اروپا، یعنی آلمان و انگلیس و فرانسه و اتریش و ایتالیا و روسیه، در سال ۱۹۱۳ برای نگاهداری و تکمیل قوای بری و بحری خویش بکار بردند تقریباً به ۹۰۰۰ میلیون فرانک رسید.

صلح مسلح در روابط ملل اروپا تأثیرات فراوان کرد. چه درین دوره بنای اعتبار هر ملتی بر میزان قوای لشکری آن ملت قرار گرفت و تهدید بکنش بیکو ترین وسیله حل مشکلات سیاسی گشت. در انجمنهای بین‌المللی فقط دولتهای توانا یا دولی که مانند ژاپون قدرت نمائی کرده بودند اثبات حقوق خود می‌نمودند. شد و ممالک ضعیفتر ناگزیر بودند که برای احقاق حق خویش دست توسل بدامن یکی از دول قوی برند و در ظل حمایت او دست‌تجاوز دیگران را از حقوق خود کوتاه کنند. علاوه برین مخارج فوق‌العاده صلح مسلح مستلزم افزایش مالیاتها بود و چون مخارج مزبور دائماً ترقی میکرد بار مالیات نیز بی‌سینه سنگین‌تر میشد و بر فقر و بربستی مردم می‌فروزد.

سیاستی که دول معظم اروپا در دوران صلح اتخاذ کردند در اخلاق و آداب‌ملی و اوضاع اجتماعی و اقتصادی تأثیر بسیار کرد. چه تقریباً عموم دول رای حفظ ممالک خویش از تجاوز همسایگان

زورمند شرکت در خدمات لشکری را برای افراد ذکور اجباری ساختند و انجام این وظیفه مقدس تاحدی اخلاق شخصی و جلیلی اشخاص را از ایشان سلب میکرد و عموم جوانان را يك صورت تربیت می نمود. علاوه برین زارعین که در ضمن انجام خدمات لشکری بشهرهای مختلف مأمور میشدند کم کم بزندگانی شهری خو می گرفتند و پس از آنکه دوره خدمت ایشان پایان میرسید از مراجعت باراضی خویش و ادامه کارهای روستائی خودداری کرده در شهرها میماندند و بصنعتگری و کسب وامثال آن می پرداختند. بهمین سبب بتدریج از جمعیت نواحی زراعتی کاسته میشد و بر جمعیت شهرها میفزود.

علاوه برین جمله چون قسمت عمده عوائد مملکت صرف تجهیز و تکمیل قوای لشکری میشد هیچیک از دول نمیتوانست چنانکه باید باوضاع اجتماعی مملکت متوجه شود و در اصلاح حال طبقات زیر دست فقیر اقدام مؤثری کند و بدین سبب همیشه نمایندگان حزب سوسیالیست در مجالس مبعوثان با اعتباراتی که از جانب دولتها برای ازدیاد قوای لشکری درخواست میشد مخالفت میکردند.

از لحاظ اقتصادی نیز صلح مسلح بحال غالب ممالك معظم اروپا زیان آور بود. چه در ممالکی مانند فرانسه و آلمان و غیره که شرکت در خدمات لشکری را اجباری ساخته و همه سال بر عده سپاهیان مملکت میفرستادند و در کار گران کار آزموده بخدمات سپاهی طبعاً موجب اختلال امور صنعتی و زراعتی و تنزل میزان محصولات مملکت میشد، ولی برخلاف در ممالکی مثل انگلستان که سپاهگیری اجباری نبود کارگران بواسطه ادامه شغل خویش ماهرتر و کار آموزده تر میشدند و محصول کار ایشان بمراتب بیشتر از محصول کار کارگران ممالك نخستین بود.

اتفاق امپراطوران
سه گانه آلمان و
اطریش و روسیه

دولت امپراطوری آلمان پس از غلبه بر دول اطریش و فرانسه^۱ توانا ترین دول اروپائی گشت و قوای لشکری آن بر عموم ممالك معظم دنیا برتری گرفت . لکن در همان حال از دولت فرانسه که بزرگترین دشمن انتقامجوی او بود بیم داشت و مخصوصاً چون سخت توانا شده بود از آن میترسید که مبدا دول بزرگ اروپا چنانکه پیش از آن برای مقابله با سلاطین مملکت گیره افتد ری مانند شارلکن^۲ و لوئی چهاردهم و ناپلئون کبیر بایکدیگر متحد شده بودند ، برضد وی نیز دست یکی کنند . به همین سبب بیسمارک میکوشید که حتی الامکان امپراطوری آلمان را ازین دو خطر محفوظ دارد . چنانکه پس از مصالحه فرانکفورت بی درنگ با دولت اطریش طرح دوستی ریخت و چون مقدمات اتحاد دولتین را از زمان مصالحه پراگ فراهم کرده بود آسان بمقصود خویش نائل آمد و بنیان دوستی آلمان و اطریش پس از دیداری که ویاهلم اول و فرانسو از زف در سال ۱۸۷۱ از یکدیگر کردند اسنوار گشت . یکسال بعد الکساندر دوم تزار روسیه هم که شخصاً با امپراطور آلمان دلبستگی داشت با آندو دولت دوستی گزید و هر سه امپراطور برای دیدار یکدیگر در شهر برلن گرد آمدند و بین ایشان اتحادی منعقد شد که **اتفاق امپراطوران سه گانه** معروفست .

اتحاد آلمان
واطریش
روسیه را

اتفاق امپراطوران سه گانه دوامی نیافت . زیرا چنانکه در فصل هشتم اشاره کردیم^۳ . پس از معاهده سان استفانو دول انگلیس و اطریشی بر مواد آن اعتراض کردند و با موافقت بیسمارک روسیه را مجبور ساختند که بنجدید نظر در معاهده مزبور رضایت دهد

۱ - صفحات ۱۲۲ و ۱۲۶ ، مراحله تور .

۲ - Charles-Quint .

۳ - l'entente des trois empereurs .

۴ - صفحه ۱۵۹ مراحله شد .

و مواد آن معاهده را در کنگره برلن که بریاست صدراعظم آلمان تشکیل شد تغییر دادند و چون بیسمارک با رقیبان سیاسی روسیه موافقت کرده بود رشته اتحاد آلمان و روسیه گسیخته شد.

یکسال بعد رقابت روسیه و اطریش در ممالک بالکان بجائی رسید که دولت آلمان ناچار در آن امر مداخله کرد و چون نژاد ژرمن را بر نژاد اسلاو ترجیح میداد به خواهی اطریش رخاست و اتفاقاً امپراطوران سه گانه با اتحاد اطریش و آلمان مبدل شد (۱۸۷۹) و این اتحاد چندی در پرده بود. بموجب این معاهده دولتین آلمان و اطریش متعهد شدند که در موقع ازوم بیکدیگر کمک لشکری دهند و هیچگاه با دشمن صلح انفرادی نکنند. حکومت انگلستان هم که آن زمان مایل بود دولت اطریش را در مسئله مشرق بر ضد روسیه تقویت کند ازین معاهده اظهار خرسندی نمود. چنانکه در فصل شانزدهم اشاره کردیم^۱ پس از آنکه اتحاد منک دولت فرانسه بر تونس دست یافت (۱۸۸۱) بین آن دولت و حکومت ایتالیا که بحکم محاورت و سوابق تاریخی بر آن سرزمین چشم طمع داشت اختلاف سخت پدید آمد. بیسمارک ازین اختلافات استفاده کرده ایتالیا را بدام کشید و بموجب معاهده ای که در ماه اکتبر ۱۸۸۱ در شهر وین بین دول سه گانه آلمان و اطریش و ایتالیا منعقد شد اتحاد اطریش و آلمان به اتحاد مثلث^۲ تبدیل یافت.

اتحاد مثلث در آغاز امر پنج ساله بسته شد ولی در سنوات ۱۸۸۷ و ۱۸۹۱ و ۱۹۰۲ و ۱۹۱۲ آنرا تجدید کردند و درین ضمن قرار داد های مخصوصی نیز در باب طرابلس و آلبانی و مقدونیه و ممالک بالکان بین دول سه گانه منعقد شد که موجب تکمیل و استحکام اتحاد مزبور گشت. در اتحاد مثلث دولت آلمان فی الحقیقه بر دو دولت دیگر تسلط رای

داشت و دول مزبور غالباً در سیاست مشترك خویش بدستور وی رفتار میکردند. در اختلافاتی هم که بر سر مسائل بالکان یا بحر الروم بین اطریش و ایتالیا پدید می آمد آلمان همیشه بین دولتین حکم میشد و بیشتر از اطریش هواداری میکرد.

اختلافات سیاسی اطریش و ایتالیا غالباً بر سر شبه جزیره بالکان و قسمت شرقی بحر الروم بود و این دو دولت متحد ییوسته در سرزمین آلبانی و جزائر شرقی بحر الروم و آسیای صغیر با یکدیگر رقابت داشتند. دولت ایتالیا در باطن با اتحاد با اطریش مایل نبود ولی چون اتحاد با آلمان را برای جاو گیری از تجاوزات اطریش لازم می پنداشت ناچار باین امر تن داده بود. در سال ۱۹۱۱ زمانی که دولت ایتالیا با عثمانی بر سر طرابلس می جنگید، بیم آن بود که رشته دوستی آندولت با آلمان نیز گسسته شود. چه حکومت آلمان که از دربار قسطنطنیه امنیازات مفیدی تحصیل کرده بود بر ضد متحد خویش به خواهی عثمانی برخاسته و آندولت را اسلحه و مهمات جنگی میسرساند. بنابراین در اتحاد مثلث رشته وحدت و یگانگی واقعی فقط بین دو مملکت ژرمنی نژاد آلمان و اطریش اسنوار بود و ایتالیا در آن میان بچیزی شمرده نمیشد. دول آلمان و اطریش بواسطه همین یگانگی در شبه جزیره بالکان نفوذ و تسلط فراوان یافتند و بالاخره ممالک رومانی و بلغارسنان و عثمانی را نیز بفرمان سیاست خویش آوردند. ایتالیا با آنکه ظاهراً در اتحاد مثلث بود از سال ۱۹۰۱ باطناً منحدین خود را ترك گفت و از آنس طریق سیاست را باستقلال پیمود. بهمین سبب نیز در آغاز جنگ بین المللی بش منی کردن سیاست آندولت دشوار می نمود.

اتحاد فرانسه از آغاز تشکیل اتحاد مثلث تا سال ۱۸۹۱ دول فرانسه و روسیه در مغرب و مشرق اروپا تنها ماندند ، زیرا در نیمدت فرانسه سرگرم تهیه مستعمراتی مانند تونس و تئکن و سودان و غیره بود . روسیه هم چون در باب ممالک مرکزی آسیا با دولت انگلیس اختلافاتی داشت از قطع روابط دوستانه خود با آلمان احتراز میکرد .

دولت فرانسه چندین بار بر آن شد که در مقابل اتحاد مثلث روسیه را با خود متحد سازد . ولی بیسمارک تا زمانی که بر سر کار بود ازین امر جلوگیری کرد و در سالهای ۱۸۸۴ و ۱۸۸۷ علی رغم فرانسه با آلكساندر سوم نزار روس معاهدات سری منعقد ساخت و در معاهدات مزبور برار معهد شده بود که اگر یکی از دول اروپائی بر آلمان حمله برد بی طرفی اختیار نماید .

پس از آنکه دست بیسمارک از کار صدارت کوتاه شد دولت فرانسه موقع را مغنم شمرد و بانزار روسیه از در دوستی درآمد و باو وعده مساعدتهای مالی داد . تزار هم که برای انجام مقاصد سیاسی خود در مشرق ب سرمایه خارجی احتیاج داشت با این امر موافقت کرد و بالاخره در ماه اوت ۱۸۹۱ عهد نامه اتحادی بین دولین منعقد شد و دولت فرانسه که پس از شکست سال ۱۸۷۱ از بیمر آلمان در مسائل بین المللی کمزور مداخله میکرد باتکاء روسیه از نو قوتی گرفت .

اتحاد فرانسه و روسیه برای فرانسویان چنانکه منتظر بودند مفید نیفتاد و با آنکه قریب ده سال در استحکام بنیان دوستی خود با نژاد اسلاو کوشیدند از آن نتیجه ای نگرفتند . پس از آنکه تزار روسیه بتحریرک امپراطور آلمان بلژاین بجنک پرداخت و از آندولت شکست یافت (۱۹۰۵) اساس اتحاد فرانسه و روس بکلی متزلزل گشت ، چه

بر فرانسویان معلوم شد که متحد ایشان از مقابلۀ بایک دولت نورسیده شرقی نیز عاجز است . ولی در همانحال دولت آلمان از شکست روسیه استفاده کرد و چنانکه سابقاً گذشته است^۱ ویلهلم دوم برای اینکه از نفوذ فرانسه در مراکش بکاهد ناگهان بپندرطنجه رفت

معهدا دولت فرانسه چون در برابر اتحاد مثلث بمنجذینی احتیاج داشت دوستی خود را با روسیه حفظ کرد . خاصه که بین آندو دولت علاوه بر علائق سیاسی و لشکری علائق مالی نیز وجود داشت، زیرا فرانسه قریب سیزده میلیارد فرانک بمنجد خویش قرض داده بود و دولت روسیه فی الحقیقه با این وجه بچبران خسارات جنگ منجوری و اتمام خط آهن سراسری سیبری و احداث طرق تجارتی و نظامی جدید در سرحدات غربی مملکت ناائل آمد .

اتفاق دولت فرانسه در همانحال که در حفظ مناسبات دوسنائه خویش با روسیه میکوشید ، سعی داشت که بندابیر سیاسی مثلث انگلستان را نیز با خود متحد سازد و با رفع اختلافات روس و انگلیس اتحاد جدیدی که با اتحاد مثلث براری نتواند کرد تشکیل کند .

دولت انگلستان در سایۀ فوای بحری بیماند خویش از دیرزمانی در سیاست بین المللی افراد گزیده و از ممالک اروپائی کناره گرفته بود . علاوه برین بواسطۀ اختلافات سیاسی و رقابتهائی که با روسیه در آسیا و با فرانسه در آفریقا داشت چون اتحاد مثلث تشکیل یافت بدان اظهار تمایل نمود . اختلافات سیاسی انگلستان و فرانسه بیشتر بر سر مصر بود و دولتین تایایان قرن نوزدهم در خصوص وادی فراغنه بابکدگر در کشمکش بودند و در سنوات آخر قرن مزور کار احلاف آندو

بحالتي رسید که نزدیک بود جنگ منتهی شود. یسمارك هم که از اتحاد فرانسه و انگلیس بیم داشت سعی میکرد که حتی الامکان آتش اختلاف آندو دولت را تند نکند.

پس از آنکه ویلهلم دوم از پی توسعه قوای بحری آلمان برخاست و در سیادت بحری با انگلستان آغاز رقابت نمود، دولت انگلیس امنیت و منافع اقتصادی خویش را در خطر دید و ناچار فرانسه از در دوستی و موافقت درآمد.

قوای بحری آلمان که در سال ۱۸۹۸ از نه کشتی زره پوش کوچک متجاوز نبود، بواسطه کوشش و نوجه مخصوص ویلهلم دوم در سال ۱۹۱۲ ۸۰ کشتی زره پوش قوی بالغ شد و ویلهلم از سال ۱۹۰۰ که رسماً توسعه قوای بحری آلمان پرداخت آشکارا اظهار نمود که دولت آلمان تنها بقدرت دری قناعت نمیتواند کرد و مایلست که در قوای بحری نیز بر تمام ممالک عالم برتری یابد. بهمین سبب نیز برای اجابه مقصود خویش جمعیتی بنام اتحاد بحری آلمان تشکیل کرد که عده اعضاء آن قریب یک میلیون بود و بدستکاری جمعیت مزبور بتهیه وجود لازم و ساختن کشتیهای جنگی بزرگ و رقابت علنی با دولت انگلستان پرداخت. از طرفی ترقیات تجارنی و صنعتی آلمان نیز موجب سکسب بار از تجارت و صنعت بر تان کبیر شده بود. پس دولت مزبور چون رفی آلمان را از لحاظ سیاسی و اقتصادی مخالف مصالح خویش دید چو فرانسه که بزرگترین دشمنان آندولت بود دوستی گزید.

از سال ۱۹۰۱ دول انگلیس و فرانسه بیکدیگر نزدیک شدند و در سال ۱۹۰۳ دو پادشاه انگلستان رسماً سفری بپاریس کردند و موجب قراردادی که در ۸ آوریل ۱۹۰۴ بین دو امین امضاء شد تمام اختلافات

سیاسی پیشین از میان برخاست . سپس دلکاسه اوز برا مورخارجه فرانسه که مردی مدبر بود بتدائیر سیاسی با دول اسپانیول و ایتالیا نیز معاهداتی دوستانه منعقد ساخت و در رفع اختلافات روس و انگلیس هم ، که ادوارد هفتم شخصاً بدان میل فراوان داشت . کمک کرد و الاخره بموجب قراردادی که در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ در شهر سن بطرزبورخ منعقد شد دول دوگانه روس و انگلیس اختلافات سیاسی خود را در باب ایران و افغانستان و نت حل کردند و بموجب این قرار داد سو و د که خاک ایران را بدو منطقه نفوذ شمالی و جنوبی تقسیم نمودند .

پس از آنکه اختلافات سیاسی انگلستان و فرانسه و روس از میان برخاست ، دشمنی ایشان بدوستی مبدل گشت . هر چه دولت ابکدگر متحد شده علی رغم اتحاد ملات اتفاق منلی ، تسکین کردند و منفق اندر صدد جلوگیری از ترقوت سیاسی و اقتصادی آلمان برآه اند

رفتاری در فزون معاصر چنانکه در ضمن فصول گذشته نیز اشاره کرده ایم روز بروز بر اهمیت مسائل اقتصادی و منفزود اقتصادی و نفوذ و تأثیر آن در روابط بین المللی و در بحال زیاد میشود . امروز دائره ان نفوذ چندان رسعت گرفته است که نین سبالت عمومی عالم بر مسائل اقتصادی قرار دارد

از تغییراتی که در قرن نوزدهم در امور اقتصادی روی داد دو نتیجه مخالف بدست آمد . از طرفی و سخته ترقی امر تجارت بین ممالک مختلفه عالم . و حی ممالکی که سیار از یکدیگر دور بودند ، روابط دوسنه و تجارتی ایجاد شد و رشته یگانگی عمومی و بین المللی اسنحکام افت از طرف دیگر من دول و مضمی که در امور اقتصادی و تجارتی ترقی فراوان کرده و دند رقیبهای سخت

پیدا شد، چه هر يك ازین دول میخواست برای مصنوعات و محصولات خویش مشتریان تازه ای پیدا کنند و بازار تجارت خود را حتی الامکان وسعت داده مشتریان رقیب را بوسائل گوناگون ازوروی گردان و بخویشن متوجه سازد. برای یافتن بازارهای جدید و مشتریان تازه دول معظم اروپائی در صدد تهیه مستعمرات برآمدند و در تقسیم نواحی مختلفه افريقا و آسيا وغيره، که اصولا تصرف آن ظالمانه و فقط مبتنی بر حق اقوی بود، آتش اختلافات سیاسی دیرین ایشان تند تر شد. پس از جنگ ۱۸۷۱ دولتن فرانسه و آلمان فقط بر سر ایالات آلزاس و ارن اختلاف داشتند، ولی کم کم در خصوص مراکش و سوریه و آسیای صغیر هم بین آندو دولت اختلافاتی پدید آمد که بیشتر ناشی از رقابتهای اقتصادی بود.

در نتیجه رقابتهای صنعتی و تجارتي بین اقتصاديون ممالك متمدنه دو عقیده مختلف پیدا شد، جمعی معتقد بودند که بایستی دولت از صنایع داخلی حمایت کند و بر وسعت دائره آن بیفزاید و رقابتهای خارجی را بوسیله از دباد حقوق گمرکی اجناس بیگانه امکان ناپذیر سازد. علاوه برین میسنگفتند که اصولا هرگونه صنعتی را در داخله مملکت ترویج باید کرد تا هنگام جنگ بمصنوعات خارجی احتیاجی نباشد. جمعی دیگر بر خلاف عقیده داشتند که تجارت باید آزاد باشد و از مصنوعات و اجناس خارجی حقوق گمرکی گرفته نشود تا بدینوسیله قیمت اجناس تنزل کند و زندگی بر طبقات فقیر آسان گردد و صدور محصولات داخلی هر مملکتی بممالك دیگر سهل شود و ممالك صنعتی بتوانند مواد خامی را که برای کارخانجات خود لازم دارند از سایر نواحی عالم آسان تهیه کنند.

امروز بواسطه رقابتهای صنعتی و تجارتي طریقه نخستین بیشتر

رأیست و حتی دولت انگلستان هم که از دیر زمانی تجارت آزاد را معمول داشته اکنون بحمايت صنایع داخلی متمایل شده است. امروز جز در ممالك هاندون و روثودانمارك تجارت آزاد در هیچيك از ممالك اروپا معمول نیست و حتی دول بلژيك و سويس نیز بر حقوق گمرکی اجناس خارجی افزوده اند.

برای اینکه حمایت صنایع داخلی و از دبداد حقوق گمرکی منجر باختلافات سیاسی و جنگ نشود دول عالم باید که گر معاهدات تجارتی می بندند و امروز بنیان روابط سیاسی ممالك معظم دنیا بر ینگونه معاهدات است.

پس از آنکه سیاست بین المللی بر اساس مصالح اقتصادی قرار گرفت ، دول صنعتگر بزرگ دنیا مانند انگلستان و آلمان و ممالك متحدۀ امریکا و فرانسه در صدد بسط اقتدارات سیاسی و اقتصادی خویش برآمدند و برای

دول معظم
توسعة اقتدارات
سیاسی و اقتصادی

انجام این مقصود بتهیه مستعمرات جدید پرداختند ، تا هم بدینوسیله بر اعتبارات سیاسی و قوای لشکری آنان بیفزاید و بتوانند مازاد جمعیت خویش را بمتصرفات تازه فرستند و هم با ایجاد بازارهای نوی برای فروش مصنوعات مملکتی تجارت خود را رونق دهند.

پس از صلح فرانکفورت آلمان تواناترین دول اروپا گشت . چه دولت فرانسه بواسطۀ شکستی که بر آن وارد آمد ضعیف و ناچیز شد و چون حکومت جمهوری گزیده بود گمان میرفت که دول اروپائی از دوستی

توجه آلمان
ببسط اقتدارات
سیاسی و اقتصادی

با آندولت احتراز خواهند کرد ایتالیا هم دولتی جوان و نورسیده بود و در برابر آلمان یارای فدرت نمائی نداشت . دولت اطریش نیز چنانکه سابقاً گذشت بواسطۀ حسن تدبیر و سیاست بیسمارک پس از جنگ فرانسه و پروس بلا فاعاه از متحدین صدیق آلمان گشت . نوسبه هم مملکتی وسیع بود ولی رای ترقی و سائل کافی نداشت .

دولت انگلستان نیز فقط در قوای بحری قوی بود و در قوای بری با آلمان برابری نمیتوانست کرد. خارج از اروپا هم دولت ممالک متحده امریکا از لحاظ صنعت و تجارت قوی شده بود، لکن قوای بری و بحری آن در برابر قوای ممالک اروپائی ناچیز می نمود. آلمان جدید یعنی دولت وسیعی که پس از معاهده و رسای تشکیل شد، از حیث قوای تازه مادی و معنوی بی نظیر بود. معینا دقیقه ای از تربیت و تعلیم اطفال خویش غافل نمی نشست و در توسعه معارف و ترویج علوم بر تمام دول بزرگ دنیا پیشی گرفته بود. دولت آلمان سعی میکرد که در صنعت و تجارت و حفظ الصحة عمومی از علوم و اکتشافات جدید علمی استفاده کند. به همین سبب در اندک مدتی بزرگترین دولت صنعتی و تجارتی گشت، چنانکه محصول بولاد آن از محصول انگلستان گذشت و در صناعی که هوش و دانش در آن از حيله های تجارتی مؤثر تر است، مانند صنایع شیمیائی و تهیه الوان مصنوعی و ساختن شیشه های عینک و دوربین و امثال آن، هیچیک از ملل عالم را با آن یارای همسری نماند.

زمانیکه در سایر ممالک صنعتی دنیا صاحبان کارخانها بر طبقه مخترعین و علما بدیده حقارت مینگریستند و منتظر بودند که افراد این طبقه عاجزانه دست توسل بدامن ایشان برند، دولت آلمان آن طبقه را تشویق کرد و علم و صنعت را با هم در آمیخت و چون از بنظر صنایع آن مملکت خاصه در تهیه محصولات شیمیائی رونق گرفت، کارخانه داران سایر ممالک که تا آن زمان مداخله علمای «خیا» را در امور «عملی و شریف» صنعتی و تجارتی جایز نمیشمردند بغفلت و خطای خود معترف شدند و پیروی آلمان را برخوشتن و جب دیدند.

آلمان در طریق وضع قوانین اجتماعی نیز رهبر سایر دول گردید، چه ایندوات بزودی دریافت که وجود کارگران سرمایه حقیقی ملک و ملتست و هرگاه این سرمایه را به کار نگمارند و در خارج از کارخانه اوزا مراعات و مساعدت نکنند طریق فسادخواهدرفت. در همانحال کارفرمایان سایر دول معتقد بودند که کارگر را خارج از کارخانه بریشان حقی نیست و اساساً پریشانی و فقر کارگران را بحال خود مفیدتر می پنداشتند.

ولی باید دانست که تنها توجه بعلماء و تأسیسات علمی موجب ایجاد دولت مقتدر امپراطوری آلمان بوده و حکومت خاندان هوهنزلرن نیز درین امر تأثیر فراوان داشته است. ملت آلمان پس از آنکه بر اطیش و فرانسه غالب آمد و ناگهان بقدرت و توانگری رسید از باده غرور مست شد. زمامداران مملکت نیز از موقع استفاده کردند و آن غرور ملی را با وسائل گوناگون بحال خاندان هوهنزلرن تقویت نمودند. هر معلمی ناگزیر بود که هنگام درس بجای یا نایا فصلی از رجحان حبلی و روحی و اخلاقی و طبیعی ملت آلمان بر سایر ملل عالم بیان کند و در شاگردان خویش روح جنگجویی و مملکت گیری دمده و ایشانرا معتقد سازد که با حکومت خاندان هوهنزلرن بزودی ملت آلمان بر سراسر عالم فرمانروائی خواهد یافت. گذشته از بحال درس در معابد و روزنامهها و کتب و نمایشگاهها و غیره نیز این مطالب تکرار میشد. بهمین سبب در اندک زمانی طرز فکر مردم آلمان تغییر یافت و بریشان مسلم شد که امپراطورشان وجودی فوق العاده و نژادشان نژادی ممتاز است. از آنپس بر سایر ملل بدیده تحقیر بگریستند و گمان بردند که نژاد ممتاز ژرمنی باید بر سراسر عالم تسلط و فرمانروائی یابد و چون این امر جز از طریق جنگ میسر نبود طبعاً قدرت نمائی و جنگ را

لازم شمردند. کنت دو ملت که میگفت که «بشر صالح دائمی را مگر در خواب بتواند دید» و معتقد بود که «صاح همیشگی بحال عالم مفید نیست. چه جنک اساسیست که خداوند برای حفظ انتظام دنیا مقرر فرموده، بی آن رشته ترقیات بشر خواهد گسست و عالم دچار سکون و رکود خواهد گشت» و ازین عقیده طرز فکر مردم آلمان را میتوان دریافت. نیچه^۱ نیز با سردار مزبور همراهی بوده است. چنانکه دریکی از آثار خویش میگوید: «اگر آدمی جنک را فراموش کند از او امید ترقی باید برید، چه تا کنون بشر طریق سعی و عمل را با راهوار رقابت و جنگجویی و کینه و از جان گذشتگی و سایر احساساتی که بملل زنده اختصاص دارد پیموده است».

نرویج اینگونه کار در آلمان سایر دول و ملل، مظلوم اروپا را بیهوده ساخت و بر آن داشت که بر ضد نژاد ژرمن با یکدیگر متحد شوند. خاصه که دولت آلمان پیوسته بر قوای بری و بحری خویش میفزود و با توسعه بازار تجارت خود بنیان حیات اقتصادی و تجاری سایر ملل را متزلزل میساخت. ویلهلم دوم که میل داشت فقط پشتیبانی سبزه در آلمان حکومت کند، معتقد بود که مردم آلمان «نمک عالمند» و چون خداوند ایشان را برای متمدن ساختن عالم آفریده است باید درین راه بکوشند و مانند امپراطوری قدیم روم تسلط و نفوذ خویش را بر عالم تحمیل کنند. ویلهلم میخواست که آلمان را از مشرق و مغرب وسعت دهد و روسیه را حتی الامکان با آسیا راند و از ممالک مرکزی اروپا و دول بالکان اتحادیه اشکری و اقتصادی و گمرکی وسیعی تشکیل کند و بدین طریق در سیاست و تجارت ممالک رقیب عالم گردد.

۱ - صفحه ۵۳ در اینجاست.

۲ - صفحه ۱۷۸ در اینجاست.

عقاید جدید آلمان در انگلستان نیز مؤثر افتاد و نژاد
انگلو ساکسون هم برای خود در عالم امتیازاتی قائل شده
طرز رفتن و خویش را با اهالی مستعمرات تغییر داد و
فیه المثل مردم انگلیسی که تا آن زمان رای فرا گرفتن
علوم شرقی و امرار حیات بهندوسنان سفر میکردند از آن پس خود را چراغ
تمدن و آن مملکت را ظلمات جهل شمردند و هندیان را سزاوارندگی
خویش انگاشتند.

از حدود سال ۱۸۸۰ آموزگاران و شعرا و نویسندگان انگلیس هم
که رود یارد کیپلینگ یکی از آن جماعه است^۱، بنقلد آلمان نفویت غرور
ملی پر داختند و برای نژاد انگلو ساکسون و دوات امپراطوری انگلس از امتیازات
طبیعی و افتخاراتی ذکر کردند. کم کم در برتانی کیپر نیز روح
جنگجویی و قدرت نمائی دمیده شد. ضمناً جمعی از مردان سیاسی و اقتصاد بون
انگلیس خواستند بتقلید آلمان که بین دول مخنهافه خویش ایجاد
گمرکی ایجاد کرده بود. میان متصرفات گوناگون انگلستان بنزیر
امور اقتصادی و تجاری اتحادی پدید آورند نه فل ازیکه انجمن این
امر در ممالک آلمان بواسطه پیوستگی آنها یکدیگر سر و دد وای در معرفت
انگلیس بعزت پرا کنندگی و خلاف طبیعت و نزاع و روابط اخلاقی و
سیاسی و غیره دشوار است. پروان این عقیده میخواستند بین انگلستان
و مستعمرات مختلفه آن اتحاد گمرکی و تجارتی ایجاد کنند و در پناه
جد و جهد فراوان کردند. لیکن مقصود ایشان وجود میانس رسمی
متعددی که تا کنون برای نظامه در این امر سایید شده اند ناکار فیه است.

قدرت طلبی و امید بنوسعه قندرات سیاسی و اقتصادی در
فرانسه طبعاً پایه آلمان میسر سید. چه درین مملکت
اراده ملت را مورد ولتی بیشتر مدخله داشت. زعمی

فرانسه بیشتر میکوشیدند که بعنوان وطن پرستی آتش کینه آلمان را در قلوب مردم تند کنند و از مساعی پیروان سوسیالیسم که مخالف جنگجویی و در صدد ایجاد دوستی بین فرانسه و آلمان بودند . جلوگیری نمایند. بهمین سبب نیز در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۴ ژان ژورس^۱ پیشوای صاحب نفوذ سوسیالیستها را که مخالف جنگ بود بقتل رساندند . فرانسه با آنکه اساساً درازد یاد قوای دری و بحری خوش جز انتقامجویی از آلمان قصدی نداشت . قوای مزبور را در توسعه مستعمرات نیز بکاربرد و چنانکه در فصول پیش گذشته است قسمت مهمی از آفریقا و آسارا را بنصرف آورد .

دیوان-اررد بواسطه مخارج فوق العاده^۲ صاحب مسلح و پیش بینی عواقب شوم آن جمعی در صدد برآمدند که بوسائل کوناگون میان صاحب بین المالیه را مستحکم کنند و از ظهور جنگ جلوگیری نماید از آنجا که در سال ۱۸۹۸ نیکلای دوم تزار روسیه دو مرتبه دیرا دعوت کرد که از نمایندگان خود انجمنی تشکیل گردد در اب تجدید تجهیزات و اسلحه های صاحب مذاکره کنند . انجمن مزبور در سال ۱۸۹۹ در شهر لاهه پایتخت هلند تشکیل شد و نمایندگان ۶ دولت در آنجا گرد آمدند . در خصوص تجدید تجهیزات بواسطه محالمت برخی از دول و وجود مشکلات لاینحل سیاسی مساعی بدان بجائی نرسید ولی در باب حل اختلافات سیاسی بین المالیه مقرر شد که **دیوان داوری دائمی** تشکیل شود و از آن پس هرگاه بین دو دولت اختلافات سیاسی بجائی رسد که بیم جنگ رود سائر دول آمده دولت را بدیوان مزبور دعوت کنند و حتی الامکان از حدوث جنگ مناعت نمایند .

پس از تشکیل دیوان داوری لاهه دول معظم انگلستان و روسیه و آلمان و فرانسه چند بار حل اختلافات سیاسی خویش را که ممکن بود بجنبك منتهی شود بدیوان مزبور رجوع کردند. در سال ۱۹۰۷ انجمن بین‌المللی دیگری از نمایندگان ۴۴ دولت که ایران نیز از آنجمله بود در شهر لاهه تشکیل یافت و در آن انجمن دول مزبور متعهد شدند که از آپس حل تمام اختلافاتی را که در باب تفسیر یا تطبیق عهود و قرار دادهای بین‌المللی میان ایشان روی میدهد بدیوان داوری لاهه رجوع کنند .

فصل بیست و دوم

جنگ بین المللی

۱ - مقدمات جنگ

اعلان جنگی که دولت اطریش هنگری در ۲۸ ماه ژوئیه ۱۹۱۴ بصرستان فرستاد موجب ظهور جنگ عظیمی شد که تا ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ یعنی متجاوز از چهار سال دوام یافت و آتش آن سراسر عالم را فرا گرفت. مورخین مسئولیت جنگ و انگلیسی و سایر دولی که با آلمان در نبرد بوده اند سعی دارند که مسئولیت این جنگ عالمسوز را مستقیماً بآندولت متوجه سازند و ظهور آنرا نتیجه قدرت طلبی و توجه و علاقه دولت مزبور بسط اقتدارات سیاسی و اقتصادی خویش شمارند ، ولی چنانکه در فصل پیش اشاره کردیم مسئولیت جنگ فی الحقیقه بگردن عموم دول معظم اروپائیت و سیاستی که دول مزبور پس از جنگ ۱۸۷۱ اتخاذ کرده بودند آنانرا خواه نا خواه بگرداب جنگ نزدیک میکرد . جنگ بین الملل چون چاهی عمیق ود ودول اروپائی گرد آنچاه پابکوبی برخاسته بودند . دولت آلمان پیش از دیگران بچاه افتاد و بدین سبب در عمق آن حای گرفت و بار دیگران نیز بر دوش او فرود آمد .

دولتین آلمان و اطریش از دیر زمانی در صدد بودند که بر نفوذ سیاسی خویش در ممالک بالکان بيفزایند و دولت آلمان میخواست

که با حمایت از دولت عثمانی از طریق آسیای صغیر راهی بمالک مشرق و هندوستان باز کند و برلن را بغداد اتصال دهد ، دولت روسیه که خیال تصرف قسطنطنیه را در سر میبخت و میخواست دائره تسلط و نفوذ نژاد اسلاورا از طریق صربستان نیز بدریای آدریاتیک رساند بامقاصد آلمان و اطیش مخالف بود و حتی الامکان از انجام آن ممانعت میکرد . بهمین سبب ممالک بالکان دائماً گرفتار دسائس ممالک سه گانه مزبور بودند و ، چنانکه درفصول پیش گذشت . در نیمه دوم قرن نوزدهم و سنوات اولیه قرن بیستم کمتر روی صاحب و آسایش دیدند . دولت عثمانی خود را بدامان آلمان انداخته بود و دولت روسیه بعنوان اشتراك نژاد از صربستان حمایت میکرد . دول رومانی و ایتالیا که هر دو ظاهراً از متحدین آلمان بودند درباطن نقشه های دیگر داشتند . مقاصد فردیناند تسار بلغارستان نیز بر هیچیک ازدول آشکار نبود ، پادشاه یونان هم که شوهر خواهر و یاهام دوم بود درباطن اوامر حکومت آلمان را اطاعت میکرد .

بنا برین علل اساسی حنك بین المللی عداوت فراسه و آلمان بر سر ایالات آلزاس و لرن و همسری آلمان و انگلیس در سیاست بحری و اختلاف آلمان و اطیش با روسیه در مسائل بالکان و مشرق ورقابت تمام دول معظم اروپا درامور اقتصادی و تجاری و مستعمراتی بوده است و دول مزبور عموماً منتظر و بلکه مشتاق حنك بوده اند . منتهی دول مرکزی بگمان اینکه قوای ایشان از هر جهت بر قوای دشمنان برتری دارد چون ولیعهد اطیش در صربستان بقتل رسید موقع را مغتنم شمرده آتش حنك را که تسکین آن بازچندی موقتاً امکان پذیر بود بعمد دامن زدند .

قتل وایمرد
 اطریش و آغار حکم
 حادثه‌ای که بهانه ایجاد جنگ عالمسوز بین المللی
 گشت قتل ولیعهد اطریش در شهر سرایه و بود .
 آرشیو لک فرانسا فردیناند ولیعهد اطریش و زرش

سوفی دو هو هنبرک^۲ را در سفری رسمی که بنهر «سرایه» پایتخت
 بسنی کرده بودند یکی از حصاین آنولایت موسوم به «گراویل و پرنزیپ»^۳
 در ۲۸ ژون ۱۹۱۴ ضرب گلوله قتل رسانید و حکومت اطریش
 جمعی از وطن پرستان صربستان و حتی ولیعهد آن مملکت را محکوم و
 مسئول این امر شمرده از دوات مزبور درخواست کرد که فوراً در بن
 باب تحقیقات رسمی پردازد . دولت صربستان نیز اطاعت کرد و
 خطر جنگ که در ممالک اروپا وحشتی پدید آورده بود موقتاً از میان
 برخاست . چنانکه ویلهلم دوم برای باز دید کشتیهای آلمانی بدرای
 شمال رفت و پوانکاره رئیس جمهوری فرانسه برای ملاقات نیکلای
 دوم راه روسیه پیش گرفت (۱۵ ژوئیه).

ولی ناگهان عصر پنجشنبه ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۴ وزیر مختار اطریش
 هنگری در بلغراد انمام حجتی (اواتبناوم) از جانب دولت خود بحکومت
 صربستان فرستاد و حواب آنرا در ظرف ۴۸ ساعت خواستار شد .
 بموجب انمام حجت مزبور دولت صربستان ناگزیر بود که رسماً از
 تبلیغات ملی وطن پرستان مملکت برضد اطریش جلوگیری کند و
 جرات دو مجالسی را که متهم بمخالفت با حکومت اطریش هنگری بودند توقیف
 و تعطیل نماید و از صاحب منصبان کشوری و لشکری خود کسانی را که
 دولت اطریش تعیین میکنند از خدمت خارج سازد و اجازه دهد که در
 جلوگیری از اقدامات دشمنان اطریش هنگر و تحقیق در حادثه «سرایه»
 ماهوزین رسمی اطریش نیز مداخله کنند.

با آنکه قبول اتمام حجت اطریش مخالف استقلال صربستان بود دولت مزبور بدستور حامی خود روسیه در ۲ ژوئیه با تمام قسمتهای آن به جز قسمت اخیر یعنی مداخله مامورین اطریشی موافقت کرد و درین قسمت نیز درخواست نمود که موضوع بدیوان داورى لاهه یا مجمعی از نمایندگان دول معظم اروپا مراجعه شود . لیکن وزیر مختار اطریش نیم ساعت پس از دریافت جواب صربستان بعنوان اینکه جواب مزبور قانع کننده نیست بلگراد را ترک گفت .

خروج سفیر اطریش از پایتخت صربستان سراسر اروپا را مضطرب و بریتان ساخت . دولت روسیه در همان روزه ۲ ژوئیه رسماً بسایر دول اطلاع داد که «حکومت روسیه در امر اختلاف اطریش و صربستان بیطرف نمیتواند ماند» . بر خلاف سفیر آلمان در فرانسه اظهار کرد بود که «موضوع اختلاف اطریش و صربستان امری خصوصیت و بیعت اتحاد و اتفاقی که بین دول معظم برقرار است قطعاً مداخله سایر دول نتایج بدخواهد داشت» .

معهد اوزیر خارجه انگلستان سر ادوارد گری^۱ موافقت فرانسه در صدد برآمد که از ظهور جنگ جاوگسری کند و پیشنهاد کرد که دول سه گانه اطریش و روسیه و صربستان از تجهیز سپاه و اقدامات خصمه خودداری کنند تا دول چهارگانه آلمان و ایتالیا و فرانسه و اکیس که در صربستان منافع خاصی ندارند منفقاً در امر اختلاف ایشان مطالعه کرده راه حلی بیابند ولی دولت اطریش با این پیشنهاد روی موافقت ننمود و در روز ۲۸ ژوئیه صربستان اعلان جنگ داده فردای آنروز بلگراد را گوله باران کرد .

پس از آنکه دولت اطریش با صربستان از در جنگ در مداخله سایر
آمد تزار روسیه نیز امر به تجهیز سپاه داد . دولت آلمان
هم در روز سیام تجهیزات اطریش و روسیه را بهانه دول



سر ادوارد گری
وزیر خارجه انگلیس در آغاز جنگ

کرده از آندو پیروی نمود و فردای آنروز اتمام حجتی به روسیه فرستاد که در ظرف دوازده ساعت دست از تجهیز سپاه بردارد و چون تزار قبول این امر را ضعیف نشد در روز اول ماه اوت با آندولت اعلان جنگ داد.

در ۳۱ ژوئیه دولت آلمان اتمام حجتی نیز به فرانسه فرستاده بود که اگر در جنگ بیطرفی خواهد گزید قلاع تول و ووردن را موقتاً تا پایان جنگ آلمان تسایم کنند. ولی دولت فرانسه جواب داد که «بر طبق مصالح خویش رفتار خواهد کرد» و در روز اول ماه اوت بتجهیز سپاه پرداخت دولت آلمان نیز در روز سوم اوت بیپناهانه آنکه هوا پیمایان فرانسه برخی از بلاد سرحدی آلمان را گلوله باران کرده اند با آندولت اعلان جنگ داد. دولت اطریش هم در پنجم اوت با دولت روسیه و در ۱۱ آنگاه با دولت فرانسه رسماً از در جنگ درآمد. دولت ایتالیا که در اتحاد مثاث شرکت داشت بموجب معاهده ای که در سال ۱۹۰۲ با فرانسه سینه وود بیطرفی اتخاذ کرد. دولت انگلستان نیز با آنکه ظاهراً با دول روسیه و فرانسه متحد بود از ورود جنگ احتراز مینمود. زیرا حرب آزادیخواه که از سال ۱۹۰۵ زمام حکومت انگلستان را در دست داشت بصالح بیشتر مایل بود و حتی الامکان سعی میکرد که بین آلمان و انگلیس روابط دوستانه ایجاد کند. معاهد صدر اعظم آلمان بتمان هلوک^۲ که از دخول انگلستان ب جنگ بیم داشت آندولت پیشنهاد کرد که در جنگ آلمان و فرانسه بیطرفی اختیار نماید و در عوض معهد شد که هر گاه دولت آلمان فاتح شود دست تصرف را از اراضی فرانسه دراز نکند. ولی در باب مستعمرات فرانسه تمهیدی نمود و دولت انگلیس تزار قبول این پیشنهاد

که بقول سرادوردگری « از لحاظ مادی مخالف مصالح انگلیس و از لحاظ معنوی مخالف شرافت آنمملکت بود » خودداری کرد .
 نقض بی‌طبی دولت پروس و سائر دول معظم اروپا بموجب معاهدات سالهای ۱۸۳۱ و ۱۸۳۹ بیطرفی دائمی بلژیک را ضمانت کرده بودند . ولی چون بین فرانسه و آلمان آتش جنگ زبانه کشید دولت آلمان این بیطرفی را نقض کرد و بتمان هلوک صدراعظم آنمملکت رسماً در ریشناک اظهار نمود که « هنگام ضرورت قانون را رعایت نمیتوان کرد . شاید تا کنون قوای ما بچاک بلژیک تجاوز کرده باشند و البته این امر مخالف حقوق بین‌المللی است .. ولی چون ملتی مانند مامورد حمله خصم واقع شود و برای حفظ آنچه نزد او ازرچیز مقدس‌تر است بجنگ پردازد البته باید بر طبق مصالح خویش رفتار کند ».

دولت آلمان روز دوم ماه اوت یادداشتی بحکومت بلژیک فرستاده و عنوان اینکه فرانسویان میخواهند از طریق ژنوه و نامور^۱ آلمان حمله کنند درخواست کرده بود که دولت مزبور بسپاهیان آلمان در خاک خود اجازه عبور دهد و هرگاه مایل باشد با آلمان معاهده دوستانه منعقد سازد .

ولی دولت بلژیک باین امر راضی نشد و سپاهیان آلمان در روز ۴ اوت بقاعه لیژ^۲ حمله بردند . در همان روز حکومت انگلیس بوسیله سفیر خود اتمام حجتی بدولت آلمان فرستاد که اگر فوراً از تجاوز بچاک بلژیک خودداری نکنند با آندولت بجنگ خواهد پرداخت . تمان هلوک در جواب سفیر انگلیس با تعجب گفته بود « زمانیکه حیات ما از نو بجانب در خطر است دولت انگلیس هم از قفا بر ما حمله می آورد و عجب درینست که این حمله فقط برای کاغذ پاره است ! »

واز کاغذ پاره مقصود او قرار داد بیطرفی باشیک بود.
 سفیر انگلس چون مهلت اتمام حجت که تا نیمه شب ه اوت
 بود بسر آمد برلین را ترك گفت. بنا برین دول مرکزی آلمان
 واطریش ناگزیر بودند که بتهائی علاوه بر صرسان و بلویک با
 دولتهای سه گانه اتفاق مثلث یعنی فرانسه و انگلس و روسیه بنیز بچنگند.
 در صورتیکه متحد دیگر ایشان ایتالیا برخلاف پیمان بهانههای سیاسی
 در ۷ اوت بیطرفی اختیار کرد و فرانسه را که قوی ترین دشمنان
 دول مرکزی بود از جانب سرحد آلپ آسوده خاطر ساخت. در
 همان حال آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانی هم بدولت فرانسه اطلاع
 داد که در جنگ بیطرف خواهد بود و از جانب جبال پیرنه خطری
 متوجه فرانسه نیست.

۱. پایان ماه اوت دول مونتهنگرو و ژاپن نیز بر ضد آلمان
 واطریش وارد جنگ شدند ولی سایر دولتهای اروپا و آسیا و امریکا
 بیطرفی اختیار کردند.

۲ - جنگهای سال ۱۹۱۴

جنگ بین الملهلی را دول معظم اروپائی دیر زمانی قبل از
 ظهور آن پیش بینی کرده بودند. ولی گمان داشتند که این جنگ
 زود پایان خواهد رسید و منتهی شش ماه دوام خواهد یافت. تمام
 نقشه هائی هم که برای جنگ طرح کرده بودند مبنی بر همین تصور
 بود و در نظر مطامعین تحمل جنگ طولانی برای ممالک صنعتی
 جدید امکان ناپذیر می نمود. مگفتند دولت که اکثر مردان آن
 از بیست ساله تا چهل ساله بدست ز کار کشیده میدان کارزار
 روند جنگی طولانی را چگوه تحمل نمواند کرد. جمعی نیز معتقد

بودند که چون جنک در خانواده‌ها خصوصاً و در سراسر ممالک عموماً مشکلات اقتصادی بزرگی از قبیل نقصان آذوقه و امثال آن تولید میکند اساساً دوام آن غیر ممکنست. عده کسانی که مانند فلدمارشال مولتکه وارد کیچر معتقد بطولانی شدن جنک بودند بسیار قلیل بود. مولتکه عقیده داشت که عظمت منابع صنعتی و اقتصادی دول معظم جدید پایه ایست که میتواند چندین سال جنک را ادامه دهند و میگفت هیچیک از دول بزرگ اروپا در یک یا دو جنک از پای در نخواهد آمد که تا مجبور باظهار عجز و قبول شرائط سنگین صلح شود. کیچر هم معتقد بود که دوام جنک « یا سه هفته است یا سه سال ».

چون در جنک بین المللی حیات سیاسی و استقلال ملل در خطر بود هر یک از طرفین تمام قوای مادی و معنوی خویش را در طریق فتح بکار برد. از سال ۱۹۱۴ تا سال ۱۹۱۸ دولت آلمان قریب چهارده میلیون و دولت فرانسه قریب هشت میلیون سپاه بمیدان جنک فرستاد، دولی مانند انگلستان و امریکا هم که تا آن زمان تشکیل سپاه اجباری را لازم نمیشمردند ناچار بدین امر راضی شدند. مخصوصاً در آلمان و فرانسه ماشین جنک با دقت و ثبات عجیبی کار میکرد. چند تلگراف مختصر چرخ قدرت جدید را بگردش آورد. میلیونها مرد در بهترین موسم زندگانی دست از کار زراعت و فلاحات و کارگری و کسب و غیره کشیده بجانب لشکرگاهها شتافتند تا از آنجا بسرحداث مملکت روند و همگی مطمئن بودند که بزودی باوطان خویش باز خواهند گشت.

در جنک بین المللی علاوه بر سپاهیان طرفین افراد ملی متحارب نیز عموماً شرکت کردند و میزان استعداد و قوه تحمل خویش را هنگام تصفیة حسابهای سیاسی نشان دادند. این جنک و از لحاظ

وسعت میدان و کثرت عده سپاهیان و مقدار مخارج با هیچیک از جنگهای گذشته مقایسه نمیتوان کرد. میدان جنگ بین المللی فی الحقیقه از اطراف محدود برودهای اسکوا^۱ و ویستول^۲ و دانوب^۳ و فرات بود. علاوه برین قوای بحری طرفین نیز در غالب اقیانوسها و دریاها با یکدیگر در زد و خورد بودند. طول میدان جنگ مارن^۴، که شرح آن خواهد آمد، بتنهائی از ۴۳ فرسنگ میگذشت. عده لشکریانی که متحدین و متفقین در آغاز جنگ تجهیز کردند بالغ بر ۹۱۰۰۰۰۰ بود و بتدریج برین عده بمراتب افزوده شد و دولتی هم که سالهای بعد بطرفین پیوستند سپاه فراوانی بمیدان جنگ فرستادند. بموجب نقشه ای که کنت شلیفن^۵ رئیس کل ارکان حرب آلمان در اواخر قرن نوزدهم کشیده بود و شخص ویلهم دوم و بتمان هولوک و رؤسای ارکان حرب دواتین آلمان و اطیش ملتکه و هوترن دورف^۶ نیز در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۹۱۴ در جلسه محرمانه پتسدام^۷ آنرا تصویب کرده بودند، دولت آلمان میخواست ناب جنگ را با حمله سختی بخاک فرانسه مفتوح سازد و تادولت روسیه بنجهاز و جمع آوری قوای خویش مشغولست فرانسه را از پای در آورد و چون دشمن غربی ناچیز شد با کمک قوای اطیش بانجام کار روسیه پردازد. بنا بر نقشه مذکور دولت آلمان هفت دسته سپاه که مجموع افراد آن بالغ بر ۱۴۰۰۰۰۰ تن بود مأمور حمله بخاک فرانسه کرد. ریاست کل ارکان حرب آلمان در آغاز جنگ با ژنرال ملتکه برادر زاده فاتح معروف جنگ ۱۸۷۰ بود. سردار مذکور بموجب نقشه شلیفن از هفت دسته سپاه آلمان پنج دسته را بشمال قلعه مستحکم مس

۱ - Escaut.	۲ - Vistule.	۳ - Danube.
۴ - Jourdain.	۵ - Marne.	۶ - Schlieffen.
۷ - Hötzenndorf.	A - Potsdam.	

فرستاد تا در فاصله بلاد اکسلا شاپل^۱ و قرو^۲ گرد آمده از طریق بلژیک و لوگز امبورک ایالات شمالی فرانسه را بتصرف آورند و بانگاه قلعه مس بجانب چپ متوجه شده راه پاریس پیش گیرند و قوای فرانسه را بسرحدات شرقی آن مملکت برانند تا در آنجا حمله دو دسته سپاه دیگر آلمان که از جنوب قلعه مس بفرانسه حمله میکردند دچار شود و یکی از پای در آید. اداره ارکان حرب آلمان گمان داشت که بدین طریق قوای فرانسه را درسرحدات شرقی شکستی سخت خواهد داد و بفتحی نظیر فتح سدان نائل آمده دشمن غربی را بترك جنگ مجبور خواهد ساخت.

نصف ایالات شمالی فرانسه از طریق بلژیک و لوگز امبورک مستلزم تقض بیطرفی ایندو دولت کوچک و ایجاد خطر ورود انگلستان ب جنگ بود، ولی کنت شلیفن در نقشه خود تصریح کرده بود که بدین دو امر اهمیتی نباید داد و سپاهیان آلمان را بجهت در تصرف قلاع مستحکم جدید فرانسه درسرحدات شرقی، مانند وردن و تول و اینال^۳ و بلفور^۴ و غیره معطل نباید کرد. علاوه برین اصولا دولت آلمان عللی چند ورود انگلستان را ب جنگ بعید میدانست. یکی آنکه قوای بحری آلمان فوق العاده ترقی کرده بود و با قوای بحری انگلیس مقابله میتوانست کرد. دیگر آنکه انگلستان در آغاز جنگ بین الملل گرفتار کشمکشهای ایرلند و جنگ داخلی بود، گذشته ازین جمله اولیای دولت آلمان گمان نمیکردند که بقول بتمان هلوک دولت انگلیس فقط برای «کاغذپاره ای» از آسایش صلح چشم پوشیده خود را بخطر اندازد و با ایشان از در جنگ در آید.

نقشه فرانسه نیز این بود که حمله قوای آلمان را با حملات

۱ - Aix-la-Chapelle. ۲ - Trèves.

۳ - Epinal. ۴ - Belfort.

تعرضی جواب گوید . چه پس از جنگهای شوم تدافعی ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ فرانسیان معتقد شده بودند که جنگ بایستی حتی الامکان تعرضی باشد و حمایه شدید بخاک خصم را واجب میشمردند . قوای فرانسه مرکب از پنج دسته سپاه بود که بایستی در سرحد گردآمده قسمتی از شمال قلعه مس و قسمت دیگر از جنوب آن قلعه بخاک دشمن حمله برند .

نقشه جنگی فرانسه را ژنرال ژووفر^۱ رئیس ارکان حرب فرانسه در بهار سال ۱۹۱۳ طرح کرده بود و درین نقشه حمایه سپاه آلمان را از طریق بلژیک و لوکزامبورگ پیشبینی نکرده بودند . و معینا ژنرال مزبور نقشه دیگری نیز کشیده بود که اگر قوای آلمان از طریق بلژیک بفرانسه حمله برند آنها را اجرا کنند و این نقشه مبنی بر گرد آوردن قوای فرانسه در سرحدات شمالی بود .

توپخانه فرانسه در آغاز جنگ توپهای سبک ۷۵ میلیمتری داشت یعنی توپهایی که قطر دهانه لوله آن ۷۵ میلیمتر بود . و بانوهای ۷۷ میلیمتری آلمان برابری میکرد . وای سپاهیان آلمان توپهای سنگین صحرائی و توپهای مخصوص قلعه گیری و خمپاره اندازهای قوی ۱۵۰ و ۲۱۰ میلیمتری نیز داشتند که تیررس آنها از هشت کیلومتر منتهی تجاوز بود . علاوه برین در حمایه توپهای قلعه گیری زرگی مانند توپهای ۳۰۵ میلیمتری اتریشی و خمپاره اندازهای ۴۲۰ میلیمتری نیز ساخته بودند که گلوله ای بوزن ۹۳۰ کیلو گرم (متجاوز از سه خروار) را بدوازده کیلو متری (قریب دوفرسنگ) می انداخت و محکمترین فلاح را در ظرف چند روز ناچیز میکرد .

جنگ فرانسه و آلمان فی الحقیقه با دو حمایه مختلف
 حمایه سپاه آلمان
 آغاز شد . یکی حمایه فرانسیسیان به آلتزاس که دوبار
 بخاک بلژیک
 شهر مولهوز^۲ را تصرف آوردند از هشت تا نوزدهم

مناه اوت) واز دست دادند . دیگری حمله قوای آلمان بجاك بلژيك و تصرف لیژ^۱ شهر لیژ که راه ورود سپاه آلمان رابجاك بلژيك مسدود میکرد در ۷ اوت بتصرف قوای آندولت درآمد وژنرال لودندورف^۲ در تصرف این شهرلیاقت بسیار نمود . پس از تسخیر لیژ قریب يك مبلون سپاه آلمانی از رود موز^۳ گذشته وارد جاك بلژيك شدند و حکومت بلژيك ناچار بشهر آنور^۴ انتقال یافت . در روز بیستم اوت لشکریان آلمان شهر بروکسل پایتخت بلژيك را هم بتصرف آوردند و در همانروز دسته‌ای از سباهیان آن مملکت مأمور فتح قلعه نامور^۵ شده تا ۲۵ اوت آنقلعه را نیز تسخیر کرد .

پس از آنکه قوای آلمان قسمت مهمی از جاك ورود قوای آلمان
بلژيك را تسخیر کرده روبسرحد فرانسه نهادند
ما یالات شمالی فرانسه ژنرال ژوفر که دسته‌های سوم و چهارم و پنجم
سپاه خود را در سرحدات شمال گرد آورده بود در صدد برآمد که
بكمك ۷۰۰۰ سپاه انگلیسی از پیش آمدن ایشان جلو گیری کند.
پس لانگل دوکاری^۶ سردار سپاه چهارم فرانسه را مأمور کرد که قلب
قوای دشمن را درهم شکسته از بهلو بر جناح راست قوای آلمان
حمله برد . ولی سپاه چهارم فرانسه بعلت مساعد نبودن موقع طبیعی
میدان جنگ بدین مقصود نائل نیامد و در ۲۲ و ۲۳ اوت از سپاه چهارم
آلمان که دو ک دوورتانبر^۷ فرمانده آن بود شکستی سخت یافته بجانب
رود موز عقب نشست . در همان حال سپاه سوم فرانسه هم که بسر داری
روغه^۸ با سپاه پنجم خصم که ولیعهد آلمان فرمانده آن بود میجنگید
در حوالی شهر لئوی^۹ شکست خورده منهزم گشت .
سپاه پنجم فرانسه در ناحیه غربی خط جنگ مأمور بود که با

۱ - Liège	۲ - Ludendorff	۳ - Meuse
۴ - Anvers	۵ - Namur	۶ - Langle de Cary
۷ - Duc de Wurtemberg	۸ - Ruffey	۹ - Longwy

كمك سپاهيان انگليس و بلژيك قواى دشمن را از پيش آمدن بازدارد
ولى ژنرال لانره^۱ فرمانده اين سپاه نيز پس از آنكه دو روز با
دشمن مصاف داد چون خود را ميان دو سپاه اول و سوم آلمان در
خطرديد ناچار عقب نشست. در همان روز مارشال فرنچ^۲ سردار
انگليسى نيز از سپاه اول آلمان كه ژنرال ون كلوك^۳ فرمانده آن بود
شكست يافته بجانب رود سم^۴ و جنوب غربى متواري شد.

پس از شكست سپاههاى سه گانه فرانسه راه آن مملكت بر لشكريان
آلمان باز شد و ژنرال ژوفر^۵ براى اينكه بتواند قواى خويش را براى
حملات تعرضى جديده آماده سازد ناچار فرمان عقب نشينى داد.
ضمناً سپاه تازه اى بنام سپاه ششم بى سردارى ژنرال مونورى^۶ تشكيل
كرد بناحيه پيكاردى^۷ فرستاد. و چون قواى دشمن بى سرعت پيش
مى آمد هيئت دولت فرانسه حكومت پاریس را بژنرال سمالي^۸ نى^۹
فاتح ماداگاسكار سپرده خود راه بندر بر دو^{۱۰} پيش گرفت.

سپاهيان آلمان با شتاب فراوان در خاک فرانسه پيش مى آمدند
و مخصوصاً سپاه اول كه ون كلوك سردار آن بود چنان بى سرعت حركت ميكرد
كه تا روزى ۴۰ كيلومتر (قريب شش فرسنگ و نيم) راه مى پيمود.
ولى چون مقصود سرداران آلمان محاصره قواى فرانسه و درهم
شكستن آن بود تصرف پاریس توجهى نكردند و ون كلوك چون در
سوم سپتامبر نزديك پايتخت فرانسه رسيد جنوب شرقى متوجه شده از
رود مارن گذشت و سپاه پنجم فرانسه را دنبال كرد.

در همان حال سپاه اول و دوم فرانسه كه در ناحيه آراس
از حملات خود نتيجه اى نگرفته بودند در روز ۱۴ اوت وارد خاك

۱. Kluck - ۲

۲. French - ۳

۳. Laurezac - ۱

۴. Picardie - ۲

۵. Maunoury - ۵

۶. Somme - ۲

۷. Bordeaux - ۷

لرن شدند . ولی سپاه دوم در ۲۰ آتماه از سپاه ششم و هفتم آلمان که ولیعهد باویر فرمانده آن بود شکست سخت خورد و سپاه اول نیز بفتح مہچی ، ائل یامده اچار بجانب ساحل یسار رود مورت^۱ عقب نشست .

جک مارن وضع سپاههای پنجگانه آلمان بواسطه شتایی که سرداران آلمانی در پیشرفت داشتند برخلاف انتظار فرمانده کل سپاه فرانسه در آغاز ماه سپتامبر چنان بود که فرانسویان میتوانستند باسانی بر جناح راست آن حمله کنند . ژنرال ژوفر در آغاز امر ازین وضع مناسب غافل بود ، ولی گالیینی حاکم پاریس او را آگاه ساخت و بر آن داشت که از روز ششم سپتامبر سپاهیان فرانسه را از عقب نشستن باز داشته فرمان حمله دهد .

در جنگ سختی که بواسطه حمله فرانسویان در حوالی رود مارن روی داد و بدین واسطه جنگ مارن معروفست . سپاههای پنجگانه آلمان مغلوب شده ناچار عقب نشستند و درین جنگ عظیم محارباتی که بین سپاه ششم فرانسه و سپاه اول آلمان در نواحی رودخانه کوچک اورک^۲ و میان سپاههای پنجم و نهم فرانسه (که جدیداً سرداری ژنرال فیش^۳ تشکیل شده بود) و سپاه سوم آلمان در اراضی فرشامپنواز^۴ ، و بین دو سپاه سوم و چهارم فرانسه و سپاه چهارم آلمان در حوالی قریه روین بی^۵ روی داده سخت مشهور است .

سپاهیان آلمان در نتیجه شکستی که در جنگ مارن بریشان وارد آمد فقط تا رود ان^۶ عقب نشستند و فرانسویان بواسطه ضعف و فرسودگی از عهده عاقب آنان بر نیامدند . ولی پایتخت فرانسه از خطر نجات یافت و نقشه جنگی آلمان باطل شد و بنیان فتحی که ویلہام دوم

۱ - Meurthe . ۲ - Oureq . ۳ - Foch . ۴ - Revigny . ۵ - Fore-Champenoise . ۶ - Aisne .

بدان امید کامل داشت سست گشت .

پس از آنکه قوای آلمان در جنك مارن مغلوب
 شد و در شرق نیز سپاهیان آندولت مفتوح شهر
 نانسی^۱ نائل نیامدند ، دولت مزبور در صدد

حملة قوای آلمان
 بسواحل دریای شمال

برآمد که بشمال بلژیک حمله برد و بانصرف بندر آنور پادشاه بلژیک و
 تمام سپاه آندولت را که در آن بندر بودند اسیر کردند و بش از منفقین
 خود را بسواحل دریای شمال رسانیده بر شادر دونکرک^۲ و کاله^۳
 و تگه پادو کاله دست بابدور و ابط فرانسه و انگلیس را ازین طریق مقطوع سازد.

پس هنگامی که سپاههای پنج گانه آلمان در حوالی رود ان بسا
 دشمن مشغول زد و خورد بودند ، قسمت مهمی از قوای آندولت برای انجام مقصود
 سابق الذکر بنواحی شمالی بلژیک حمله برده علاوه بر بلا-لیژ و ناور
 و موبوژ^۴ که تا آن زمان بتصرف آلمان درآمده بود (از ۲۶ اوت تا
 ۷ سپتامبر) بندر آنور را هم که آخرین پناهگاه دولت بلژیک بود تسخیر
 کردند (۲۸ سپتامبر تا ۹ اکتبر) . ولی پادشاه بلژیک اقرب ۸۰۰۰۰
 سپاه پیش از سقوط آن بندر خود را ارمحاصره نجات داده بحوالی رود
 کوچک ایژر^۵ گریخت . پس از آن اشکریان آلمان بهزم نسخیر دونکرک
 و کاله رو بسواحل دریای شمال نهادند و محاربات سختی بین ایشان و
 قوای فرانسه و انگلیس روی داد که قریب یکماه دوام یافت (۲۰ اکتبر
 تا ۱۷ نوامبر) و عاقبت سپاهیان آلمان با آنکه شهر ایپر^۶ را با گلوله و توپ
 ویران کردند بواسطه پایداری و کوشش و مهارت ژنرال فشر فرمانده
 قوای متفقین بتصرف آن شهر و انجام مقصود و وفات نشدند و دولت آلمان
 ناچار از منظور خود چشم پوشید .

۱. Alais - ۳

۲. Dunkerque - ۴

۳. Nancy - ۱

۴. Ypres - ۵

۵. Ypres - ۵

۶. Maubeuge - ۲

ولی در همان حال بسیاری از بلاد فرانسه مانند لیل^۱ و پرون^۲ و نویون^۳ بتصرف دشمن درآمدند شهرهای سواسن^۴ و نفس^۵ نیز در معرض خطر بود.

جنگ در سپاهیان اطیش که از ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ در صربستان بگلوله باران کردن شهر بلگراد پرداخته بودند تماماً دسامبر جبهه شرق آنسال بتصرف شهر مزبور نائل نشدند و برخلاف تصور حکومت اطیش، که گمانداشت بزودی دولت صربستان را از پای درخواهد آورد، دو بار از قوای آندولت شکست یافتند و یکبار نیز سپاه صربستان چنان بریشان غالب شد که بجاک بسنی تجاوز کرد. دولت آلمان زمانی که بروسیه اعلان جنگ داد گمان میکرد که تجهیز سپاه در آن مملکت بزودی انجام پذیر نیست و بهمین گمان فقط سپاه هشتم خود را که عدد افراد آن بالغ بر ۲۲۰،۰۰۰ تن بود با ۷۷۴ توپ مأمور حفظ سرحدات پروس شرقی کرد ولی دولت روسیه برای اینکه زود تر بفرانسه کمکی کند از ۱۵ ماه اوت بر پروس شرقی حمله برد و شهر ممل^۶ را با آسانی گرفت و سپاهیان روسی از رودنی به من^۷ نیز گذشتند.

دولت آلمان برای اینکه از حمله قوای روس جلوگیری کند بسرعت قسمتی از سپاهیان خویش را از جبهه غرب پیرورس شرقی انتقال داد و فرماندهی سپاه هشتم را یکی از سرداران معروف خود کننل ژنرال ون هیندنبورگ^۸ سپرده سردار معروف دیگر ژنرال لودندورف^۹ را نیز بریاست ارکان حرب سپاه مزبور گماشت. هیندنبورگ و لودندورف با مهارت تام برد و دسته سپاه روس که از مشرق و جنوب شرقی

۱ - Lille	۲ - Péronne	۳ - Noyon
۴ - Soisson	۵ - Reims	۶ - Memel
۷ - Niemen	۸ - Hindenburg	۹ - Ludendorff

برپروس تاخته بودند حمله برده یکی را در محل تاننبرگ^۱ (۲۴ تا ۲۹ اوت) و دیگری را در حوالی دریاهای مازوری^۲ (۸ تا ۱۰ سپتامبر) درهم شکستند. از سپاه دوم روس که در محل تاننبرگ شکست یافت قریب ۹۰۰۰۰ اسیر و ۳۰۰ توپ و مقدار کثیری غنائم جنگی بدست قوای آلمان افتاد و سپاه مزبور بکلی نابود شد، چنانکه سانسونف^۳ سردار آن زندگی را بر خود حرام شمرد و انتحار کرد. از سپاه دیگر نیز لشکریان آلمان قریب ۴۵۰۰۰ اسیر و ۱۵۰۰ توپ بغنیمت بردند.

در جنوب برخلاف لشکریان روس در اطیش پیشرفت کردند و قوای آندولت را در محل لمبرگ^۴ شکستی سخت داده (۳ تا ۱۱ سپتامبر) وارد خاک گالیسی^۵ شدند و تاحوالی جبال کارپات^۶ پیش رفتند، چنانکه اگر قوای آلمانی بیاری اطیشیان نمیرسید و هیندنبورک و اودندرف با قوای خود بلهستان حمله نمی بردند بیم آن بود که دولت اطیش هنگری در آغاز جنگ از پای درآید.

پس از فتح تاننبرگ و دریاهای مازوری چون وضع سپاه اطیش چنانکه گفتیم در گالیسی سخت شده و در ارکان حرب کل آلمان قسمت مهمی از سپاه هشتم را بنام سپاه نهم بفرماندهی هیندنبورک مامور کرد که بلهستان حمله برد. تا قسمتی از قوای روس بدین طرف متوجه شوند و از فشاری که در گالیسی بر قوای اطیش وارد آورده بودند بکاهد. هیندنبورک با رئیس ارکان حرب سپاه خود لودندرف بلهستان حمله برد (۲۸ سپتامبر) و تاحوالی ورشویش رفت، لکن در همان اوان فرمانده کل قوای روس گراندوک نیکولایویچ^۷ عم تسار پس از آنکه سپاه اطیش را در گالیسی عقب نشانند، قسمت اعظم

۱. Tannenberg - ۲. Lacs de Mazurie - ۳. Sansonov - ۴. Lemberg - ۵. Galicie - ۶. Carpathes - ۷. Nicolas Nikolaiewitch

لشکریان خود را بلهستان فرستاد و از اطراف بر سپاه نهم آلمان حمله برده آنرا تا حوالی سیلزی آلمان باز راند و بیم آن بود که سیلزی یعنی یکی از پرفاخرترین ایالات آلمان بتصرف قوای روس درآید، ولی بی نظمی سپاه روس و مهارت و تدبیر سرداران آلمانی مانع این خطر گشت. خاصه که در همان ایام نقشه مقاصد دشمن و صورتی از وضع سپاه و میزان قوای آن از جیب صاحب منصب روسی مقتولی بدست فرمانده سپاه آلمان افتاد. بعلاوه بواسطه بی احتیاطی ارکان حرب سپاه روس غالباً دشمن اسرار لشکری ایشان را بدست می آورد و فرمانده قوای آلمان بوسیله متخصصین از تلگرافات مرموزی که سردار روسی با اداره ارکان حرب کل روسیه و سائر مقامات لشکری آن مملکت با دستگاههای بیسیم مخابره میکرد آگاه میشد.

ارکان حرب کل آلمان از اول نوامبر ۱۹۱۴ هیندنبرگ را بریاست کل قوای آلمان درجهه شرق برگرید و لودندرف را نیز بریاست ارکان حرب قوای مزبور گماشته فرماندهی سپاه نهم را بر نرال هاکنزن^۱ سردار معروف دیگر سپرد. سرداران سه گانه از ۱۱ نوامبر مجدداً در خاک لهستان بر دشمن حمله کردند و با آنکه یکبار سپاه نهم آلمان در جنوب شرقی شهر لوز^۲ تقریباً در محاصره دشمن واقع شد، قوای عظیم روس را شکستی سخت داده جمعی اسیر و تعدادی غنائم جنگی بدست آوردند (۲۴ و ۲۵ نوامبر) سپاه اطریش و هنگری نیز در جنوب کراکوی^۳ بر قوای روس غلبه کرد (۱۲ دسامبر) و بالاخره راه حمله لشکریان تسار با آلمان و اطریش مسدود شد و هر يك از طرفین از دریای بالتیک تا سرحد رومانی خندقهایی کنده در محل خود توقف گزیدند.

جنگهای بحری
در سال ۱۹۰۴
در سال ۱۹۱۴ جنگ بحری مهمی روی نداد و بر
خلاف تصور عموم سفائن جنگی انگلیس و آلمان
از بنادر خویش کمتر خارج شدند. دولت انگلستان

در آغاز جنگ بسیادت بحر شمال و حفظ روابط بحری امریکا با ممالک
غربی اروپا قناعت کرد و قوای بحری خویش را بیشتر در حمل و نقل
سپاه و حمایت کشتیهای تجارتی خود و محافظت سواحل مملکت بکار برد.
دولت آلمان نیز از جنگهای بزرگ بحری اجتناب نمود و برای
قطع روابط انگلیس و فرانسه در دریای مانش نیز کوششی نکرد. چه
بگمان و تیر پیتر^۱ فرمانده کل قوای بحری آلمان وجود سفائن
جنگی آن مملکت برای حفظ سواحل دریای شمال و دریای بالتیک از
حملات ناگهانی دشمنان لازم بود و هرگاه سفائن مزبور از بنادر بعزم
جنگ بحری خارج میشدند دولت آلمان ناگزیر بود که عده کثیری
از سپاه خود را بمحافظت سواحل مملکت بگمارد. علاوه برین
ملاحظات سیاسی نیز مانع اقدام دولت آلمان بمحاربات عظیم دریائی
بود و بتمان هلوک^۲ گمانداشت که از قوای بحری هنگام عقد معاهده
صلح بیشتر استفاده میتواند کرد.

مراکز عمده سفائن جنگی آلمان در دریای شمال بندر ویلهلمسهاfen^۳
و در دریای بالتیک بنادر کیل^۴ و دانتریک^۵ بود و کشتیهای آندولت
غالباً از نرعه^۶ امپراطور ویلهلم (در جنوب شبه جزیره دانمارک) از دریائی
بدریای دیگر میرفتند.

از آغاز جنگ دولت روسیه کشتیهای جنگی خود را
بخلیج فنلاند برد و از آن پس طریقه ارتباط آندولت با دریاهای آزاد
براه اقیانوس منجمد شمالی منحصر شد. بنابراین رابطه تجارتی

آلمان با دولت سوئد محفوظ ماند و توانست ازینراه تاحدی ازمواد غذائی و معدنی آن مملکت استفاده کند .

از جمله جنگهای دریائی معروف سال ۱۹۱۴ یکی جنگ هلی گولاند^۱ است که در ۲۸ ماه اوت روی داد و در آن جنگ سه فرونداز کروازر^۲ های کوچک آلمانی غرق گشت . ولی یکماه بعد تحت البحرهای آلمان نیز در دریای شمال سه کروازرانگلیسی را غرق کردند . در اول نوامبر هم پنج کروازر آلمانی در محل کورونل^۳ (واقع در ساحل شیلی) بادسته ای ازسفائن جنگی انگلیس مصادف شده دوکروازر بزرگ انگلیسی را معدوم ساختند . لکن چندی بعد درهشتم دسامبر همان پنج کروازر درحوالی جزائر فاکلاند^۴ گرفتار عده ای از کشتیهای جنگی انگلیس شدند و فقط یکی از آنها جان بدر برد .

علاوه برین کروازرهای کوچک و سریع السیر آلمانی بسیاری از سفائن جنگی و تجارتي متفقین را غرق کردند و از آنجمله یکی کروازر معروف امدن^۵ است که در اقیانوس کبیر و اقیانوس هند بسیاری از سفائن متفقین را نابود ساخت و مخصوصاً بدولت انگلیس صدمات بسیار زد ، و عاقبت خود نیز درنهم نوامبر درحوالی جزائر کوکس^۶ (واقع در خلیج منگله) گرفتار بکی از سفائن جنگی استرالیائی شده غرق گشت .

در همانحال تحت البحرها نیز خدمات فراوان انجام میدادند. دولت آلمان در آغاز جنگ ۲۸ تحت البحری داشت و با این عده بسیاری از سفائن انگلیس را از میان برداشت . چنانکه در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۴

۱ - Hengoland .

۲ - Croiseur (کشتی جنگی سریع السیر که غالباً راههای سفائی حکایت .)

۳ - Coronel . ۴ - Falkland . ۵ - Emden . ۶ - Cocos .

یکی از تحت البحرهای آندولت سه کروازر بزرگ انگلیسی را که گنجایش هر يك قریب چهل هزار خروار بود غرق کرد .
در ماه نوامبر ۱۹۱۴ دولت انگلیس مملکت آلمان را از جانب دریای شمال محاصره کرد و از عبور کشتیهای تجارتی که آذوقه با آن مملکت میبردند جلوگیری نمود و فی الحقیقه چونک تجارتی پرداخت .
حکومت آلمان نیز از ۴ فوریه ۱۹۱۵ دریاهای اطراف جزائر برناتی کبیر و ایرلند را از جمله مناطق جنگی شمرده اخطار کرد که هر يك از سفائن تجارتی و جنگی متفقین یا دول میطرف را که بدین منطقه وارد شود غرق خواهد نمود.

آغاز محاربات
پس از محاربه فلاندر جنگ در جبهه غرب صورت دیگر یافت و طرفین طرز جنگیدن حدقی در جبهه غرب معمولی خویش را که مستلزم حرکات دائمی سپاه بود رها کرده خندقها کردند و در آن متمکن شدند . کندن خندق در ضمن جنگ و متکی ساختن سپاه بدان از سال ۱۹۰۴ در جنگهای روس و ژاپن معمول شده بود . ولی سرداران دول معظم اروپا معتقد بودند که تا سپاه دائماً در حرکت نباشد بر دشمن غلبه نمیتواند کرد و محاربات خندقی را نشانه ضعف و ناتوانی سپاه میشمردند .

در آغاز جنگ بین المللی هم بهیچوجه سخنی از جنگهای خندقی در میان نبود ، لکن دیری نگذشت که طرفین اختیار اینگونه جنگ را بر خود لازم دیدند و در اندک مدتی محاربات صورت دیگر گرفت .
از ماه نوامبر ۱۹۱۴ سپاهیان آلمان و فرانسه و انگلیس در جبهه غرب بحفر خندقهایی پرداختند که از دریای شمال تا سرحد سویس یعنی قریب صد فرسنگ (۷۰۰ کیلومتر) امتداد یافت . سپس در آن

خندقها مقابل یکدیگر متمکن شدند . در جنگهای خندقی مهمترین
اسلحه‌ها فی الحقیقه بیل وکلند بود و سپاهیان لایق‌قطع خاصه هنگام شب
بحفر زمین مشغول بودند . کم‌کم اهمیت اینگونه جنگ جاثی رسید
که طرفین در خط توقف خویش چندین رشته خندق کنند و آنها
را بوسیله راههای مخصوص با یکدیگر مربوط ساختند و در مقابل
هر رشته خندقی برای جلوگیری از حملات ناگهانی خصم سیمهای
خاردار کشیدند و گاه نیز در اطراف خود استحکاماتی قلعه مانند
بنا کردند . در همان حال هر یک از دو طرف برای آنکه روابط لشکرگاه
خود را با مراکز سیاسی و لشکری مملکت محفوظ دارد خطوط
آهن و تلگراف و تلفن را تا پشت خندقها ممتد ساخت و چون
در جنگ خندق از تفنگ و توپهای سبک استفاده کامل نمیشد طرفین
دست توپهای مسلسل (میترالیوز) و توپهای سنگین بردند . به‌علاوه
چون گاه خندقهای دو طرف بیش از چند ذرع از یکدیگر دور نبود
استعمال بمب و نارنجک هم متداول گشت . هواپیمائی نیز درین
جنگها برای کشف مواقع دشمن و هدف ساختن آن با توپهای سنگین
اهمیت بسیار یافت و طیاره‌ها از هرسو بتفتیش لشکرگاه خصم و عکس
برداری پرداختند . بالنتیجه هر یک از دو طرف برای اینکه هوا-
پیمایان دشمن را فریب دهد بجایله‌های گوناگون از قبیل حفر خندقهای
دروغی و مستورداشتن توپخانه و لشکرگاه با ابرهای مصنوعی و برنگ
خاک و چمن درآوردن توپها و سایر آلات حرب متصل شد ، چنانکه
میدان جنگ هرساعتی چون صحنه تأثیر تغییر میکرد .

بنابراین جنگ صورتی گرفت که موجب دوام آن نبود .

از آن پس اقدام بتصمیمات فوری امکان‌ناپذیر می‌نمود و در آن محاصره
بری عاقبت شکست متوجه آنطرفی می‌شد که در آذوقه و ذخائر

جنگی پیش از حریف تهی دست شود . بهمین سبب نیز وضع ممالك مرکزی اروپا که از هرسو در محاصره قوای بحری و بری دشمن بودند بمراتب از وضع ممالك فرانسه و انگلیس که با سایر دول عالم و خاصه با ممالك متحده امریکا رابطه داشتند سخت تر و بخطر نزدیکتر بود .

محاربات سال ۱۹۱۵

در ظرف سال ۱۹۱۵ دول مراکز اروپا بیشتر جنگهای جبهه غربی قوای خود را در جبهه شرقی بکار بردند . چه ارکان حرب کل آلمان بر خلاف نقشه پیشین خود مصمم شده بود که درین سال نخست با چند حمله سخت روسیه را از پای در آورد و از آپس بانجام کار دشمنان غربی پردازد . ولی متفقین برخلاف سعی میکردند که قسمت اعظم سپاه آلمان را در جبهه غربی سرگرم دارند و بدینوسیله ارکان حرب کل آندولت را از فرستادن قوای مهمی بجبهه شرقی مانع شوند . ضمناً در ازدیاد قوای لشکری و تهیه اسلحه و توپخانه جدید نیز میکوشیدند و قصدشان این بود که با قوای عظیمی بردشمن حمله برده حتی الامکان اراضی فرانسه و بلژیک را از تصرف او خارج کنند .

از جمله محاربات مهمی که در ماههای اول سال ۱۹۱۵ روی داد یکی جنگ شامپانی است که آنرا بمناسبت جنگ بزرگ دیگری که در اواخر همین سال در شامپانی واقع شده « جنگ اول شامپانی » مینامند (واسطه فوریه تا اواخر مارس) . درین چهاره هیچیک از طرفین پیشرفت مؤثری نکرد . ولی عده تلف شدگان و اسرای فرانسوی (۷۸۰۰ تن) بیش از اسیران و تلف شدگان آلمانی (۳۵۳۰۰ تن) بود .

جنگ مهم دیگر در نواحی ایبر روی داد و آنرا بمناسبت جنگی که سال پیش در همین محل واقع شده بود جنگ دوم ایبر میگویند (۱۷ آوریل تا ۱۷ مه). درین جنگ سپاهیان آلمان برای درهم شکستن قوای خصم گاز خفه کشته بکار بردند و چون استعمال اینگونه گاز تا آنزمان سابقه نداشت در لشکریان فرانسه و انگلیس، که در آن ناحیه بیشتر از اهالی الجزیره و کانادا بودند. خوف و تشویش عظیمی بدید آمد و شکست دریشان افتاد. ولی دوران استفاده قوای آلمان از گاز مزبور کوتاه بود، چه علمای شیمی فرانسه و انگلیس در ظرف یکماه ونیم نقایب اختراع کردند که افراد سپاه را از آسیب گاز خفه کننده محفوظ میداشت.

پس از محاربات ماههای آوریل و مه جبهه غربی یکچند نسبتاً آرام بود. درینمدت طرفین بتیه لشکریان جدید و لوازم جنگ مشغول بودند، و مخصوصاً در آلمان و فرانسه و انگلیس کارخانهای اسلحه سازی و توپ ریزی با سرعت فراوان کار میکرد. دولت انگلستان نیز درینمدت برعهده لشکریان داوطلب خویش افزود و سپاه فراوانی هم از مستعمرات خود تهیه کرد، چنانکه در تابستان ۱۹۱۵ قوای جدیدی بنام سپاه سوم از انگلستان بفرانسه آمد و در جبهه جنگ پشتیبان سپاهیان سابق انگلیس گشت.

در تابستان سال ۱۹۱۵ اوضاع جنگ چنان بود که حمله سخت منفقین را بر قوای دشمن در جبهه غربی ایجاب میکرد، چه از طرفی ژوفر رئیس کل ارکان حرب فرانسه وعده داده بود که در آنسال اراضی فرانسه و بلژیک را از وجود سپاهیان خصم پاک کند و از طرف دیگر روسیه سخنی طرف حمله دول مرکزی واقع شده بود و اگر منفقین در جبهه غربی سخت بر قوای آلمان نمیتاختند و بدینوسیله

از شدت حملات آن دولت بر متحد خویش نمیگاستند ممکن بود روسیه بکلی از پای در آید و ناگزیر صلح انفرادی تن دهد . علاوه برین در شبه جزیره بالکان نیز دول سه گانه رومانی و بلغارستان و یونان در بوستن بیکی از طرفین مردد بودند و هرگاه متفقین در جنبه غربی بفتوحات نمایانی نائل نمی آمدند ممکن بود دول مزبور بمخالفین ایشان پیوندند .

نابرین ژنرال ژوفر مصمم شد که در محل شامپانی 'وآرتوا' وایپر بسختی بر قوای دشمن حمله کند و برای انجام این مقصود تقریباً نیمی از تمام قوای فرانسه و یک ثلث از قوای انگلیس را با ۱۷۵۰ توپ سنگین و ۲۷۸۰ توپ صحرائی بآندوم محل انتقال داد .

در روز ۱۹ سپتامبر توپخانه فرانسه در سه محل سابق الذکر خندقها و بناگاههای قوای آلمان را هدف ساخت و شدت آتشباری آن بجائی رسید که در هیچیک از جنگهای پیشین نظیر آن دیده نشده بود . سپس لشکریان فرانسه و انگلیس بدستباری آتش توپخانه خود بقوای دشمن نزدیک شدند و تا صدد ذرعی خندقهای حصه پیش رفتند در آرتوا وایپر قوای فرانسه و انگلیس بسر داری ژنرال فش و ژنرال فرنچ با سپاه ششم آلمان که ولیعهد باویر فرمانده آن بوده مصادف شد و در شامپانی سپاهیان متفقین بفرماندهی ژنرال کاستلنو با سپاه سوم آلمان که ژنرال ون اینم سردار آن بود روبرو شدند . با آنکه بواسطه شدت آتش توپخانه فرانسه بسیاری از خندقهای آلمانی ویران شد ، سپاهیان آلمان سخت مقاومت نمودند و حملات قوای فرانسه و انگلیس را بانوهای مسلسل دفع کردند .

جنگهای شامپانی و آرتوا و ایپر تا اواخر ماه اکتبر دوام یافت ولی متفقین برخلاف امید خویش بیش از سه یا چهار کیلومتر پیش نرفتند و عاقبت ناچار از منظور خود چشم پوشیده باردیگر در خندق متمکن شدند. عده تلف شدگان منفقین درین جنگ به ۱۳۰۰۰۰ تن بالغ شد، در صورتیکه تعداد کشتگان آلمان بمراتب کمتر بود بنابرین ژنرال ژوفر که میخواست خاک وطن را از وجود دشمن پاک کند بمقصود نرسید. در همانحال يك شکست سیاسی نیز بر متفقین وارد آمد و آن ییوستن بلغارستان بدول مرکزی اروپا بود.

جنگهای حبه شرقی چنانکه در وقایع سال ۱۹۱۴ گذشت پس از آنکه قوای آلمان و اطیش دومین حمله سپاه روس را در لهستان و گالیسی دفع کردند (دسامبر ۱۹۱۴) جنگهای جبهه شرقی

نیز جنگهای خندقی مبدل شد، ولی گراندوک نیکلا عم نثار سردار سپاه روس آرام ننشست و پس از شکست گالیسی در صدد برآمد که از جانب هنگری برخاک خصم حمله برد. پس قریب پانصد هزار سپاه در گالیسی گرد آورد و در آغاز ماه ژانویه ۱۹۱۵ از طریق جبال کارپات و بجانب هنگری نهاد. قوای اطیش و هنگری درین ناحیه بپایه قوای روسیه نبود. علاوه سرمای سخت و برف و یخ همه روز عده کبری از لشکریان طرفین را ییجان میکرد. فرمانده سپاه روس میکوشید که گردنه دوکلا را بتصرف آورد و از گردنه مزبور که کوتاهترین راه بود اپست بایتخت هنگری بود بر آتشهر دست یابد. قوای اطیش هنگری با وجود کمکی که از جانب آلمان بدیشان رسیده بود با قوای عظیم روسیه مقاومت نمیتوانستند کرد و بیم آن بود که راه هنگری بردشمن باز شود. خاصه که در ۲۲ ماه مارس ۱۹۱۵ قلعه

مهم پروزه‌یسل^۱ پس از چهار ماه محاصره با چهل هزار اسیر و مقداری اسلحه بتصرف قوای روس درآمد وعده کثیری از لشکریان روس که در آنجا اسیر بودند آزاد شدند و حملات ایشان بر گردنه‌های جبال کاربات شدیدتر شد. بالاخره در اواخر مارس ژنرال فالکن هاین^۲ رئیس کل ارکان حرب آلمان مصمم شد که حملات قوای روس را بسختی دفع کند و یکی از سرداران معروف آلمان موسوم به وون در مارویتز^۳ را که پیش از آن در جنگ مارن لیاقت بسیار نموده بود با یک کردار مه سپاه بکمل قوای اطیش هنگری فرستاد. مارویتز در آغاز ماه آوریل بر سپاهیان روس حمله کرد و در چندین محل آنان را درهم شکست و عاقبت فرمانده روس ناچار از مقصود خویش چشم پوشد و دوران محاربات کاربات نیز پایان رسید. عده تلف شدگان قوای روس را در جنگ‌هایی که از ماه نوامبر تا آوریل ۱۹۱۵ در جبهه شرقی روی داد قریب بانصد هزار نوشته اند

در همان حال که قسمت عمده سپاهیان روس در جبال کاربات با قوای اطیش در زد و خورد بود هیندنبورک ولودندرف از شمال بردسته دیگر از لشکریان روسی حمله برده بجانب ورشو متوجه شدند و پس از محاربات سختی که از ۷ فوریه تا ۲۲ آنامه دوام یافت و «محاربات زمستانی در بایچه‌های مازور» معروفست قوای روس را بکلی درهم شکسته قریب ۱۱۰۰۰۰ اسیر و ۳۰۰۰ توپ بغنیمت گرفتند.



پس از محاربات کاربات ولهستان شمالی روس دول آلمان و طریش متفقاً مصمم شدند که قوای خود را در سرحد شرقی گرد آورده با حملات سخت گالیسی ولهستان را از وجود سپاهیان روس پاک کنند و از شمال نیز بر ایالات ساحل بالتیک حمله برده شهر سن پترزبورغ

را تهدید نمایند و بدینوسیله روسیه را از پای درآورند . علت اتخاذ این تصمیم آن بود که دول معظم مرکزی پس از نه ماه محاربه بدین نکته پی برده بودند که در تهیه سپاه و لوازم جنگی با متفقین برابری نمیتوانند کرد . چه تهیه سپاه برای روسیه بواسطه کثرت جمعیت و فراهم ساختن لوازم جنگی برای انگلستان که مستعمرات فراوان و سیادت بحری داشت آسان بود ، ولی از قوای لشکری و مادی دول مرکزی روز بروز کاسته میشد . بنابراین مصمم شدند که بر شدت حملات خویش بیفزایند و دشمنان غربی و شرقی را پیش از آنکه قوای ایشان کاملتر شود از پای درآورند .

چون حمله بر قوای دشمن در جبهه غربی تا بر تجارب جنگی سابق در نظر ارکان حرب کل دول متحده مرکزی دشوار می نمود حمله بر قوای روسیه را ، که بعلمت شکستهای پیاپی و نداشتن اسلحه کافی ضعیفتر بود ، مرجح شمردند و برای انجام این مقصود ژنرال ماکنزن را که از سرداران نامی و کار آزموده آلمان بود با قریب ۵۰۰۰۰ هزار سپاه و ۱۵۰۰ توپ مخلف و اسلحه کامل مامور کردند که بدستاری قوای فراوان اطربش و آلمان که در جبهه شرقی بود بر سپاهیان روس حمله برد .

ماکنزن قوای خود را در ناحیه کراکوی گرد آورد و از روز اول ماه مه سپاه روس را هدف گلوله های توپخانه خویش ساخت و در ظرف چهار ساعت قریب ۷۰۰۰۰ گلوله بر سرایشان ریخت و بدینوسیله قوای روس را مجبور بقب نشینی کرده آنان را بسختی تعاقب نمود از اطراف وی نیز دسته های دیگر سپاه آلمان و اطربش بر قوای روس حمله بردند . بالاخره گراندوکنیکلا فرمانده سپاه روس ناچار شد

نواحی کارپات را که با مشتقات وفداکاریهای فراوان بصرف آورده بود رها کند و همچنین ۱۵۰۰۰۰ سپاهی را که برای حمله بقسطنطنیه در شهر ادسا^۱ گرد آورده بود برای دفع حملات دشمن احضار نماید، لکن باز از عهده^۲ این امر بر نیامد. سایر سرداران روسی نیز در قسمتهای مختلف جبهه شرقی از پیش دشمن عقب نشستند، چنانکه نا اول سپتامبر سراسر کراکوی و قسمت اعظم گالیسی و تمام لهستان با شهر ورشو (هاوت) بتصرف قوای آلمان درآمد و سپاه آندولت در ناحیه شرقی از شهر برست لیتوسک^۳ نیز تجاوز کرد. در همان حال هیندنبورک^۴ هم از شمال بایالت کورلاند^۵ تاخت و بلاد کونو^۶ و ویلنا^۷ را تصرف کرده (۱۸ سپتامبر) تانزدیکی بندر ریگا^۸ پیش رفت، ولی با آنکه سفائن جنگی آلمان نیز از جانب دویا بندر مزبور را گلوله باران کردند تصرف آن بر سپاه هیندنبورک میسر نگشت.

حمله قوای آلمان در جبهه شرقی تا اواخر سپتامبر دوام یافت درین تاریخ چون وجود قسمنی از قوای جبهه شرقی آلمان بواسطه حملات شدید متفقین در جبهه غربی لازم می نمود دولت اطریش هم در شبه جزیره بالکان و سرحدات ایتالیا که از ۲۳ ماه مه بدو اعلان جنگ داده بود، بکمک فوری احتیاج داشت. سپاهیان آلمان حملات خویش را موقوف کردند و در جبهه شرقی مجدداً طرفین در خندقها جای گرفتند در ششم سپتامبر تسار روسیه فرماندهی کل سپاه روس را خود بعهده گرفت و گراندوک نیکلارا که تا آن زمان دارای این سمت بود بفرماندهی سپاه قفقاز برگزید. از آن پس نیز قوای روس چدین بار تا واسط ماه نوامبر در جنوب بر سرحدات

۱ - Courlande - ۲

Brest Litovsk - ۲

Odessa - ۱

Riga - ۲

Viina - ۶

Kovno - ۴

اطریش هنگری حمله بردند ، ولی نتیجه مهمی نگرفتند .
 علت عمده شکست قوای روس بی کفایتی و سستی و بی احتیاطی
 و خیانت اولیای امور آندولت بود ، چنانکه وزیر جنگ روسیه
 سوخوملینف^۱ هنگامیکه مخزنهای روسیه از اسلحه خالی بود ،
 لوازم جنگی آندولت را کافی شمرد و از قبول چندین میلیون
 تفنگی که دولت انگلیس برای روسیه فراهم کرده بود خودداری
 کرد ، و در نتیجه این خیانت کار قوای روس بجائی رسید که
 هنگام عقب نشینی حملات سخت سپاه خصم را با چوب و امثال آن
 دفع میکردند . عده تلف شدگان قوای روس در جنگهای ۱۹۱۰
 بمراتب بیش از تلف شدگان دول مرکزی بود و فقط تعداد اسرای
 ایشان در سه ماه مه و ژون و ژویه به ۷۵۰۰۰۰ نفر میرسید !

از وقتیکه دولت عثمانی بمتحدین مرکزی پیوست (نوامبر
 ۱۹۱۴) راه دریای سیاه که یگانه وسیله ارتباط فرانسه
 و انگلیس با روسیه بود بسته شد و دولت اخیر از حیث
 لوازم جنگی سخت در عسرت ماند . در ماه ژانویه ۱۹۱۵ متفقین
 بموجب معاهده ای سری بر آن شدند که با سفائن جنگی بشنگه
 داردانل حمله برند و قسطنطنیه را بتصرف آورده بروسیه سپارند و
 بدینوسیله راه آسیای صغیر را بر آلمان بسته راه روسیه را بر خود
 بگشایند . ولی دولت عثمانی از اواسط سال ۱۹۱۴ بدستکاری مهندسين
 آلمانی در سواحل داردانل استحکامات عظیم بنا نهاده بود و متفقین
 ازین امر بی اطلاع بودند ، بهمین سبب چون در ۲۵ فوریه ۱۹۱۵
 سفائن جنگی انگلیس و فرانسه بر داردانل حمله بردند از دو ساحل
 هدف گلوله توپهای عثمانی شدند و از آنمیان سه کشتی بزرگ غرق

حمله متفقین
 بدار دانل

شد و ناچار از مفصود خود چشم پوشیدند .

پس ازین شکست متفقین قریب صد هزار سپاه بسرداری ژنرال هامیلتون^۱ انگلیسی در مصر گرد آورده در ماه آوریل ۱۹۱۵ از طریق دریای اژه شبه جزیره گالی پولی^۲ حمله بردند . دولت روسیه نیز ۱۵۰۰۰ سپاه در ادسا حاضر کرده بود که از دریای سیاه بشکافه سفر حمله برد . وای چنانکه سابقاً اشاره کردیم پس از حملات شدید قوای آلمان و اطیش در جبهه شرقی ناچار قوای مزبور را بدانجا فرستاد . قوای فرانسه و انگلیس هم ، باتک که تدریجاً برعهده ایشان افزوده شد ، کاری از پیش نبردند . چه سپاهیان عثمانی بفرماندهی ژنرال ونساندرس^۳ سردار آلمانی از دیرزمانی در انتظار ایشان بودند و مدت نه ماه آنان زود خورد کردند عاقبت چون مصر را در پائیز آنسال طرف حمائم سخت دول منجده مرکزی و باغراستان شد متفقین ناچار قوای خود را از شبه جزیره گالی پولی خارج کرد . برای کمک صربستان بسالونیک فرستادند . در جنگهای دارد^۴ بمتفقین خسارات زیاد وارد شد ، چنانکه آنها از سپاهیان انگلیس ۱۱۳۳۰۸ نفر مقتول و مجروح شدند و قریب ۱۰۰۰۰۰ تن وسعت ارض مختلف ازبای در آمدند . شکست داردایل قسطنطنیه را از خطر رها نبد و دولت انگلیس را در نظر دول شرقی بیقدر و خوار کرد ، ولی ضمناً قوای ترك را نیز از حملات شدید بعصر و تنگه سواتز باز داشت .

دولت ایتالیا از آغاز جنگ خود را بطرف شمردید و ورود ایتالیا
فرانسه اطلاع داد بود که بدشمنان آندولت نخواهد و بلغارستان جنگ
پیوست . در همان حال بمتحدین خویش یعنی دول آلمان

۱ - Gallipoli .

۲ - Egee .

۳ - Hamilton .

۴ - Von Sanders .

واطریش نیز اخطار کرد که هرگاه دولت اطریش باز بر قسمتی از شبه جزیره بالکان دست تصرف دراز کنند دولت ایتالیا هم در عوض اراضی ایتالیائی زبانی را که در تصرف اطریشست حق خویش خواهد شمرد و در ماه دسامبر ۱۹۱۴ رسماً از دولت اطریش نواحی **تریست** و **ترائتن** و **تیرول** جنوبی را مطالبه کرد. ولی دولت اطریش بتسلیم نواحی مزبور راضی نشد و مذاکرات دولتن با وساطت آلمان تا ماه ۱۹۱۵ دوام یافت. در همین حال متفقین که از آغاز جنگ با ایتالیا از در دوستی درآمده بودند در لندن با آندولت معاهده ای سری منعقد ساختند و متعهد شدند که هرگاه ایتالیا بیاری ایشان برخیزد و با متحدین خود بجنگ پردازد تمام نواحی ایتالیائی زبان اطریش، مانند **تریست** و **ترائتن** و قسمت ساحلی دالماسی را حق مسلم او شمارند. بالاخره ایتالیا بتحرک متفقین در ماه مه رسماً از اتحاد مثلث کناره گرفت و چون دولت اطریش بتسلیم اراضی مطلوبه رضایت نداد در ۲۳ آگست با آندولت از در جنگ درآمد و در ۲۱ مه اوت نیز بدولت عثمانی اعلان جنگ فرستاد، ولی از جنگ رسمی با آلمان تا ۲۷ اوت ۱۹۱۶، یعنی درست تا روزی که دولت رومانی با اطریش و آلمان بجنگ پرداخت، احتراز کرد.

از آغاز جنگ بین الملل متفقین میکوشیدند که در شبه جزیره بالکان متحدینی برای خود تهیه کنند، ولی این مقصود انجام نیافت. چه پادشاه یونان بواسطه اینکه شوی خواهر ویلهلم بود بدولت آلمان بیشتر بستگی داشت و دولت رومانی را هم بادول آلمان و اطریش یارای جنگ نبود. فردیناند پادشاه بلغارستان نیز با آنکه نواده لویی فیلیپ شاه قدیم فرانسه بود و فرانسویان اورا هواخواه خود می پنداشتند

بعثت مداخله متفقین در جنگهای بلغارستان و صربستان در سال ۱۹۱۳ و تسلیم مقدونیه ب صربستان برایشان بیچشم عداوت مینگریست . متفقین برای اینکه پادشاه بلغارستان را با خود متحد سازند با موافقت صربستان حاضر شدند که نیمی از مقدونیه را باو تسلیم کنند . ولی دول اطیش و آلمان بموجب معاهدهای سری در سال ۱۹۱۴ تمام مقدونیه را باو وعده داده بودند . بهین سبب نیز دولت بلغارستان عاقبت در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۵ با صربستان ب جنگ پرداخت و در نتیجه متفقین هم با آندولت از در جنگ درآمدند .

تصرف صربستان در اوایل ماه اکتبر ۱۹۱۵ دول آلمان و اطیش که از جبهه شرقی تاحدی آسوده خاطر شده بودند در صدد برآمدند که کار صربستان را یکسر کنند و ماکیزن . که بواسطه فتوحات عظیم خود در جبهه شرقی بر تبه مارشالی رسیده بود ، مأور نصف آن مملکت گردید .

ماکیزن با دودسته سپاه از شمال و مغرب بر صربستان تاخت . قوای بلغارستان نیز از مشرق حمله آوردند و سراسر آن مملکت در ظرف هشت هفته (از ۶ اکتبر تا ۲۹ نوامبر ۱۹۱۵) بتصرف متحذین در آمد . در ۱۴ اکتبر متفقین ۷۵۰۰۰ سپاه بقصد یاری صربستان در سالونیک پیاده کرده و ذلک ولی کاری از ایشان ساخته نشد و عاقبت در ۱۴ نوامبر پادشاه صربستان و بازماندگان سپاه از وطن را ترک گفته سربان فرانسوی بجزیره کرفو گریختند . پس از آن کسراک در کل سپاه اطیش مونستگرو و قسب شمالی آلبانی را نیز تصرف کرد . و آندولت را در شبه جزیره بکن حریفی نماید .

جنگهای سال ۱۹۱۶

در سال ۱۹۱۵ دول آلمان و اطریش و عثمانی از هر سو فاتح شدند و دریایان آنسال چنان می نمود که فتح قطعی نیز بزودی نصیب ایشان خواهد گشت. لکن این تصور بخطا بود. چه دولت روسیه با وجود شکستهای سختی که در سال ۱۹۱۵ یافته بود هنوز قدرت کافی داشت و دول فرانسه و انگلیس هم در مغرب با سعی فراوان بتجهیز سپاه و تهیه اسلحه و فراهم ساختن وسائل حمله و دفاع مشغول بودند. دولت انگلستان بدستباری لرد کیچنر سپاهی عظیم گرد آورده بود و از آغاز سال ۱۹۱۶ (۲۵ ژانویه) نیز برخلاف رأی جمعی از مردان سیاسی مملکت خدمت لشکری را در سراسر برتانی کبیر (بجز ایرلند)، تا پایان جنگ اجباری ساخت. در همان حال ژنرال دو گلاس هایگ^۱ را هم، که از سرداران نامی انگلستان بود، بجای مارشال فرنچ بفرانسه فرستاد. دولت فرانسه نیز شب و روز برای تهیه سلاح و تجهیز سپاه در داخله مملکت و مستعمرات خویش میکوشید. علاوه برین جمله منافقین با امریکاروابط مستقیم دوستانه داشتند و مقدار کثیری اسلحه و آذوقه از ممالک متحدۀ امریکای شمالی وارد میکردند. در صورتیکه سفائن جنگی انگلستان روابط دول مرکزی را با سایر قطعات عالم مقطوع ساخته بود و بهمین سبب کار ممالک آلمان و اطریش احوث آذوقه و مواد خام و لوازم جنگ روز بروز دشوارتر میشد.

در آغاز سال ۱۹۱۶ سرداران آلمانی و اطریشی را در باب اقدامات جنگی آنسال عقاید مختلف بود. هیندنبورک و لودندورف معتقد بودند که دول مرکزی باز بجهت شرقی متوجه شده نخست روسیه را، که بواسطه شکستهای سال ۱۹۱۵ ناتوان شده بود، از پای در آورند. کنراد رئیس کل سپاه اطریش نیز حمله بخاک ایتالیا و درهم شکستن

آندوت را لازم می‌شمرد . ولی فالکن‌هاین رئیس کل ارکان حرب آلمان عقیده داشت که باید اول با حملهٔ سختی فرانسه را ناچیز کرد تا امید انگلستان نیز ازفتح منقطع گردد و بصاح راضی شود . سپس چون این دو حریف زورمند از میدان کناره گرفتند بانجام کار روسیه و ایتالیا پرداخت . برای ناچیز کردن فرانسه فالکن‌هاین مصمم شد که بستختی بر قاعهٔ وردن حمله برد . چه این قاعه درجهٔ غربی مهمترین تکیه گاه قوای متفقین بود و بگمان وی فرانسه چاره‌ای نداشت جز آنکه قسمت اعظم قوای خود را برای حفظ قلعۀ مزبور فدا کند . در همان حال برای اینکه انگلستان را نیز مستحاصل نماید بدوات پیشنهاد کرد که جنگ تحت البحری را نامحدود سازد و از ورود سفائن خارجی بآبهای انگلستان جلوگیری کند ، ولی بتعمان هولوت از بیم آنکه مبادا جنگ تحت البحری نامحدود دول متحدۀ امریکای شمالی را برضد آلمان برانگیزد با این امر موافقت نکرد و مخالفت اوسبب شد که ون‌تیرپینز امیرالبحر کل آلمان از کارکناره گرفت .

پیوسته

متفقین نیز پس از شکستهای بیابانی ۱۹۱۵ خود را بر روی حملهٔ سختی مهیا می‌کردند و بالاخره جهائی بر آن شدند که در تاسان ۱۹۱۶ قوای خود را در ناحیۀ رودسم برد آورده از طرف آروده به بستختی بر قوای دشمن حمله کنند و اگر نتوانند اراضی فرانسه و بویژ را ازو باز گیرند .

پس از جنگهای شهبانی و آرتوا در پائین ۱۹۱۵ جهتهٔ غربی آرام شده بود و این آرامی نمایان زمستان آتس و آغان سال ۱۹۱۶ دوام یافت مع هذا در بنهدت آتش جنگهای هوا در زمین بود و هوا نوردان آلمانی چندین بار با طره و زمین شهر نرس و سواحل شرقی انگلستان را گوله باران کردند . از بنزمان روز و ن دائرة جنگهای هوایی نوسعه یافت و اهمیت آن بواسطهٔ وجود هواپیما

شیاج بی باکی مانند گویمر^۱ فرانسوی و بولکه^۲ و ایملمان^۳ آلمانی زیاده گشت. ازین پس تابان جنگ زمینها و طیاره‌های زرك آلمانی معروف به گتا^۴ مکرر شهراندن و سواحل انگلستان و سفائن آندولت را در دریاهای اطراف گاوهاران کردند و همچنین مکرر بوسیله طیاره‌های خویش مقاصد جنگی دشمن را مکتوف ساختند، چنانکه ارکان حرب آلمان مدنی پیش از حمله متفقین در ماه مه ۱۹۱۵ بهاجیه آرا از روی عکسهای که هواپیماهای آلمانی گرفته بودند کاملاً بمقصد دشمن و وضع سپاه او و تجهیزات او که برای حمله مذکور میکرد پی برده بود.

آرامی جبهه غربی تا ماه فوریه ۱۹۱۵ باقی بود، فقط قوای آلمان که در صدد حمله سختی بقاعه وردن بودند چندبار برای اعمال دشمن در نواحی آرتوا و نامپای و جبال وژ حملات مختصری کردند. قاعه وردن بگمته سرداران آلمانی بمنزله قاب فرانسه بود و تسخیر آن دولت مزبور را، چزمیکرد. لیکن این قاعه سخت مستحکم بود و مخصوصاً تصرف آن بواسطه وضع ارضی و ولع رنجنگلهای اطراف دشواری نمود. از روز ۲۱ فوریه توپخانه آلمان با توپهای سنگین ۲۱۰ و ۴۲۰ میلیمتری بشمار از احدی است روسه و آموزش لشکریان فرانسه را بسختی گاو ازان کرد و آلمان آلمان را داری و نیعهد آندولت بجانب قاعه وردن حمله بردند. ۸ مارس دشمن را تخریب ۲۰ کیلومتر عقب انداختند. ۱۰ رانته و توپهای ۲۱۰ و ۴۲۰ میلیمتری مستحکم فرانسه بود و تصرف آوردند. ژنرال توفر ریور را در حرب فرانسه نیز بی درنگ ژنرال پتین^۵ را که از سرانار کار کرده و در مبدعی قوای که آمور دفاع

۱ - Immelman
۲ - Douaumont

۳ - ۴ -
۵ -

۱ - Guynier
۲ - Gothas
۳ - Pétain

قلعه وردن بودند گماشت و چون راه آهن برك فرانسه در بن ناحیه از روز اول جنك مقطوع شده بود، ما انوهمبای باری برك که پیوسته چون زنجیری اردوسوی راه در حرکت بود. سپاه واساحه بمیدان جنك فرستاد.

پس از فتح قلعه دوئومون وابعهد آلمان از ساحل چپ رود موزنیز بر قوای فرانسه حمله برد و پس از چهارمات خونین سخت چند محل معتبر جنگی را بمنصرف آورد و ۱۲ هزارس ودرپ ۲۵۰۰۰ اسیر و مقدار کتیری بوپ سنگین و سبک غنمت گرفت. معهذا در سخت ترین مواقع ژوفروان از طریق حزم و برداری منحرف نشدند و بااطمینان -اطر ساهیان فرانسه را بدفع دشمن تحریض کردند و بدینوسیله دشمن را از پیشرفت سریع اذداشتند. جنك وردن بواسطه پابری قوای فرانسه فریب نه ماه دوام یافت و درینمدت شب وروز کواه بوپ از آسمان فرو می آمد. جنگهاومزارع و جاگه های سبز خرم صحرایی شوم وهراس گیزه بدل شد که ضربت میلیونها گلوله بوپ آنرا شخم کرده و خون صدهزار آله ای وقرانسوی سیراب نموده بود.

در اوائل ماهه ژنرال فیول که اورا «رهانده وردن» خوانند از جانب ارکان حرب کل فرانسه بجای پتن گماشته شد وقرانسویان لاینقطع بر قوای خویش افزودند. وابعهد آلمان نیز قسمی از سپاهیان خود را تجدید کرده بار دیگر بحملات سخت پرداخت و در دوم ژون قلعه مستحکم ووا را مفتوح ساخت، لکن از بیمه این ماه دوران پیشرفت قوای آلمان پایان رسید. چه ازطرفی بواسطه آنکه در خاک فرانسه باشناب پیش آمده بودند حفظ روابط ایشان

با داخله آلمان و جبران تلف شدگان سپاه دشوار شده بود و از طرف دیگر متفقین از روز اول ماه ژوئیه در ناحیه سمروجه شرقی سخت بر قوای آلمان حمله بردند و بدین سبب ارکان حرب آندولت مجبور شد که قسمتی از سپاه وردن را بناحیه سم و سرحدات شرقی فرستد، پس قوای آلمان ناچار غلبه نشستند و فلاح دوئومون و «وو» تا آغاز ماه نوامبر از تصرف ایشان بدر رفت. در ماه دسامبر نیز شکستهای تازه یافتند و آنچه را که در آمدت با تحمل خسارات فراوان گرفته بودند بدشمن باز دادند.

در آغاز جنگ وردن دولت آلمان امید بفتح عظیمی داشت. لکن این امید باینصدد هزار جوان آلمانی در آنسر زمین مدفون گشت. عده تلف شدگان فرانسه را نیز در همین حدود نگاشته اند.

در تابستان سال ۱۹۱۶ وضع دول آلمان و اطیش سخت حاکم دشوار می نمود، زیرا حماه وردن ب نتیجه ای نرسیده و سپاه اطیش در ایطالیا پیشرفتی نکرده بود. قوای روس نیز از مشرق حملات سخت آغاز کرده بودند و دولت رومانی خبال یوستن بمتفقین در سر داشت. از طرفی بواسطه تصویب قانون سپاه احباری در انگلستان روز بروز بر عده لشکریان آندولت در جبهه غربی میفزود و جمع آن تقریباً بیک میلیون رسیده بود. دولت فرانسه در تجهیز سپاه و تهیه سلاح میکوشید و آمریکا دائماً متفقین را لوازم جنگی و اسلحه و آذوقه میفرستاد. جنگ تحت البحری نیز بنا بر درخواست و تهدید ویلسن رئیس جمهور ممالک متحده آمریکا محدود شده بود. درینحال دول مرکزی از هر سو در محاصره بودند و تهیه سلاح و آذوقه و

مواد خام روز بروز بریشان دشوار ترمی گشت .

در چنین موقعی متفقین در ناحیه رود سم بر قوای آلمان بسختی حمله بردند و با توپهای سنگینی که از چندین ماه پیش مهیا شده و در آن ناحیه گرد آمده بود خندقهای خصم را گلاوه باران کردند. فرماندهی سپاه آلمان در شمال رود سم با ژنرال فریتز و بلو و در جنوب با ژنرال گالویتز بود و این دو سردار در دفع حملات دشمن لیاقت بسیار نمودند . با اینکه عده سپاهیان انگلیسی و فرانسوی در ناحیه سم بمراتب بیشتر از لشکریان آلمان و توپخانه و لوازم جنگی ایشان نیز بدرجات کاما تر بود، بواسطه پایداری قوای آلمان تا پایان ماه اوت بیش از شش کیلومتر پیش نرفتند و همه جا حملات آنان با مقاومت های سخت مواجه گشت . تنها فائده ای که ازین جنگ دو ماهه نصیب منفین شد پیوستن رومانی بدیشان و از اشن سپاه آلمان از دفع حملات شدید قوای روس در جبهه شرقی و اندک پیشرفت سپاه ابطالیا در جبهه جنوبی بود . در ماه سپتامبر منفین بر شدت حملات خویش افزودند و جبهه سم در سختی صورتی گرفت که حتی در محاربات وردن نیز بطیر آن دیده نشده بود . در اواسط سپتامبر متفقین سلاح جدیدی متوسل شدند و عرصه کارز ر بانومیل های سنگین زره پوش معروف به قاناک من برین گشت . ظهور تانک که هرمانی مانند درختان و سیمهای خاردار و امثال آنرا ازیش رهیداشت و از خندقها باسانی میگذشت در آغاز امر موجب هراس قوای آلمان شد . خاصه که در همان حال طیارهای فرانسه و انگلیس نیز با توپهای مسلسل از هوا توپخانه و پیاگان سپاه آلمان را در خندقها و مراکز ایشان هدف گلوله ساختند ، لکن این هراس در سه رمانی بواسطه افزایش قوای هوایی آلمان و تهیه وسائل دفع تانکها بامید مبدل شد .

جنگ سم تا ماه نوامبر ۱۹۱۶ دوام یافت و چون بارانهای شدید بایزی باریدن گرفت کم کم آتش جنگ فرو نشست. درین محاربه متفقین از حملات شدید خود نتیجه مهمی نگرفتند و دائره پیشرفت ایشان از ۱۵ کیلومتر تجاوز نکرد. جمع سپاهیان طرفین در جنگ سم بچندین میلیون رسید و در اواخر جنگ هم دولت آلمان، چون عده تلف شدگان سپاه بسیار بود، ناگزیر لشکریان جوان ناآزموده را بمیدان فرستاد. در جنگ سم قریب ۵۰۰۰۰۰ تن از قوای آلمان و ۷۵۰۰۰۰ تن از سپاه متفقین بهلاکت رسیدند. عده صاحب منصبان مقتول نیز بمراتب از محاربات پیش بیشتر بود و جبران این خسارت بر طرفین آسانی میسر نمیشد.

پس از جنگ سم وشکست وردن بنیان اعتماد واطمینانی که بواسطه فتوحات سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵، در فرانسه وپروس شرقی ولهستان وگالیسی و صربستان، در دول مرکزی پدید آمده بودستی گرفت و بر آنان مسلم شد که در قوای لشکری و مادی بادشمنان خود برابری نمیتوانند کرد. خاصه که در سال ۱۹۱۶ دول رومانی و برتقال نیز با ایشان از در جنگ در آمدند و پس از مرگ پادشاه یونان هم پسر او ناچار گردن باطاعت متفقین نهاد.

معهذا وضع دول مرکزی چنان نبود که از فتح نومید شوند! چه قوای ایشان در مشرق و مغرب قسمت مهمی از اراضی دشمنان را در تصرف داشت و بزرگترین حریف آنان فرانسه نیز خسارات فراوان دیده بود و بنا بر اظهار رسمی وزیر جنگ آن مملکت از آغاز جنگ تا ماه نوامبر ۱۹۱۶ قریب ۱۵۰۰۰۰۰ تن از افراد سپاهش بهلاکت رسیده بودند. علاوه برین اوضاع داخلی روسیه نیز سخت مشوش و آثار زوال آن دولت پدیدار بود.

جنگهای حبه زمانیکه قوای آلمان در ۲۱ فوریه ۱۹۱۶ بقلعه وردن تاختند دولت روسیه در صدد برآمد که در ناحیه شمالی جبهه شرقی بر سپاه دشمن حمله برد تا بدینوسیله هم از شدت حملات او در ناحیه وردن بکاهد و هم اگر بتواند اراضی از دست رفته را باز گیرد. بنابراین قوای روس در اواسط ماه مارس بسررداری کوروباتسکین در نزدیکی شهر کونوبرلشکریان آلمان تاختند. ولی ازین امر نتیجه ای نکرفتند.

دو ماه بعد متفقین بنا بر نقشه ای که نهانی طرح کرده بودند. ناگهان در دو جبهه غربی و شرقی بر قوای دول مرکزی حمله بردند. در چهارم ژون سپاهیان روس در ناحیه بوکوبین بسختی بر سنگرهای اطریشی تاختند و چون در همان ایام قسمتی از قوای اطریش از آن ناحیه بسرحدات ایتالیا انتقال یافته بود، سپاهیان آلدوات تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند. سه هفته بعد نیز چنانکه در صفحات پیش گذشت، در جبهه غربی حملات شدید سپاه فراسه وانگایس در ناحیه رودسه آغاز شد. در هفته اول ماه اوت هم قوای ایتالیا در جبهه جنوبی بر لشکریان اطریش تاخته ایشان را درهم شکستند. در ۲۷ ماه اوت نیز دولت رومانی با آلمان و اطریش ز در جبهه درآمده بایالت ترانسیلوانی لشکر کشتید. پس از مدتی در جبهه وردن هم دوران پیروزی قوای آلمان پایان رسید و فرانسویان بمسوحاتی نائل شدند. حوادث ناگهانی مزور و سکسپدی بود. دور مرکزی را، که امید قدرت و برتری قوای حسگی خوش از هیئت قوای دشمنان غافل بودند، بدر کرد و روشن مساه - که رئیس کل ارکان حرب آلمان در طرح نقشه های جنگی خود میزان توانائی حربگران را رعایت نکرد. و بدین سبب از صریح و صواب

منحرف شده است . پس ویلهلم دوم فالکن هاین را از ریاست کل ارکان حرب معزول کرده مقام اورا به هیندنبرگ که طرف اعتماد واحترام عام ملت وافراد سپاه بود سپرد ولودیدرف را هم بمعاونت وی گماشت (۲۹ اوت). از ۱۳ ماه سپتامبر ۱۹۱۶ نیز نامواقت فرانسوا ژوزف ویلهلم دوم فرماندهی کل سپاه آلمان واطریش وسایر متحدین را شخصاً بعده گرفت و سرداران دول منحدۀ عموماً فرمانبردار او شدند .

منظور متفقین از حملات سختی که در تابستان ۱۹۱۶ از هرسو آغاز کردند درهم شکستن قوای دول مرکزی واز پای درآوردن ایشان بود . ولی هیچیک از حملات آنان مانند حمله قوای عظیم روس در دشمن مؤثر نبفتاد . چه دولت روسیه از سال ۱۹۱۵ وسائل حمه سخت خویش را مهیا کرده ، مقدار کثیری اسلحه از متفقین خود وممالك متحدۀ امریکا خواسته بود وخسارات لشکری ومادی شکستهای گذشته را جبران نموده افراد سپاه خویش را بدستباری منحصصین انگلیسی وفرانسوی وژاپونی ازفنون جدیدۀ جنگ آگاه ساخته بود در ۴ ژون بروسیلف^۱ سردار روسی نخست در جنوب جبهه شرفی (از مردابهای پریپه^۲ تا سرحد رومانی) بر قوای اطریشی حمه برد و چون سپاه اطریش در بن ناحیه قایل بود آنانرا شکستی سخت داد ولشکریان روس پیشرفت سبار کردند . پس دول مرکزی ناچار مقدار کثیری از سپاه احتیاطی خویش وقسمتی از قوای جبهه وردن وسم وایتالیا را باشتاب مدفع حملات شدید سپاه روس فرسنادند وحملگهای سختی در سراسر جبهه شرقی در گرفت . فرماندهی سپاه

درآمد (۲۷ اوت ۱۹۱۶) و به ترانسیلوانی لشکر کشید. در نتیجه ورود رومانی بچنک وضع دول مرکزی از آنچه بود به مراتب سخت تر شد. چه عده افراد سپاه دولت مزبور به ۷۵۰۰۰۰ تن میرسید و با این عده مینوانست از طریق ترانسیلوانی بقلب هنگری راه یابد و روابط دول مرکزی را با شبه جزیره بالکان قطع کند و نیز ممکن بود که از جنوب بخاک بلغارستان و عثمانی حمله برده بدستیاری لشکریان متفقین که در سالونیک بودند آندو دولت را از پای درآورد. بنابراین بر دول مرکزی واجب بود که نزدی شر رومانی را دفع کنند و با حمله سخنی او را از عرصه کارزار خارج سازند. پس با نهایت شتاب دودسته سپاه سرداری ژنرال فالکن هاین رئیس سابق ارکان حرب کل آلمان و ژنرال ون آرز^۱ برای انجام مقصود خود ترانسیلوانی فرسادند و ژنرال ماکنزن را نیز مأمور کردند که با سپاهی مرکب از قوای ترک و بلغار و آلمان از جنوب بخاک رومانی حمله برد.

ماکنزن در آغاز ماه سپتامبر از سرحد رومانی گذشته وارد جاگه^۲ دوبروجه^۳ شد و ناپایان ماه اکتبر قسمتی از جلگه مزبور را با بندر مهم کستافرا^۴ بتصرف آورده راه ارتباط بخارست و دریای سیاه را قطع کرد. در آنحال لشکریان رومانی از گردنهای رشنه شرقی جبال کارپات باآسانی گذشته وارد خاک ترانسیلوانی شده بودند و چون قوای مهمی در برابر ایشان نبود مانند شتای می توانستند بکفست از هنگری را نیز تسخیر کنند. ولی از موقع استفاده نکردند. در پایان ماه سپتامبر سپاهیان دوگانه آلمان و اطیش که مأمور ترانسیلوانی شده بودند در محل مأموریت خود گردآمدند و در ظرف سه هفته سپاه

رومانی را از گردنهای کاربات بازرانده خاك ترانسیلوانی را از وجود ایشان پاك کردند و دولت رومانی که میخواست متفقین ریااری کند خود بكمك قوای روس محتاج گشت .

فالكنهاين و آرز در ماه نوامبر با قوای جدیدی باز سپاهیان رومانی را بسختی تعاقب گردند و پس از محاربات شدیدی، که مهمترین آنها جنگ تارگوژیو^۱ است، آنانرا تا نزدیک بخارست عقب راندند. در همانحال ماکزن نیز از جنوب متوجه بخارست شد و تا ششم دسامبر آشهر را تسخیر کرد و لشکریان رومانی ناچار تا رود سرت^۲ عقب نشستند . بنابراین در اندك مدتی قسمت اعظم خاك رومانی بتصرف متحدین درآمد و با آنکه سپاهیان رومانی هنگام عقب نشستن انبارهای گندم و چاههای نفت را آتش میزدند . باز مقدار کثیری گندم و نفت که دول آلمان و اطریش بدان احتیاج فراوان داشتند بدست ایشان افتاد.

سپاهیان رومانی پس از شکستهای پیاپی در عقب رودخانه سرت و در نواحی کوهستانی مملکت متمکن شدند و چون وجود ایشان برای دول مرکزی خطرناك بود قسمتی از قوای آلمان و اطریش ناگزیر در خاك رومانی باقی ماندند . در تابستان سال ۱۹۱۷ که متفقین باز عموماً بر دول مرکزی تاختند لشکریان رومانی هم بفرماندهی سرداران فرانسوی در حوالی رودخانه سرت بر قوای دشمن حمله بردند . ولی ماکزن ایشانرا بسختی درهم شکست و بالاخره پس از آنکه دولت روسیه بامتحدين از در صلح درآمد، دولت رومانی هم ناچار بصلح تن داد (دسامبر ۱۹۱۷) ، لکن مصالحه قطعی آندوات بامتحدين، چنانکه بعد خواهد آمد ، در بهار سال ۱۹۱۸ منعقد گشت .

جنگ بحری در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ جنگ بحری عظیمی روی
نداد ، چه سفائن جنگی آلمان وانگلیس از اقدام جنگ
اسکاژراک در نزدیکی سواحل دشمن بیم داشتند . دولت آلمان
با آنکه بوسیله کروزهای سبک و تحت البحرهای خود و مواد قابل
انفجاری که در معبر کشتیهای دشمنان میگذاشت بسیاری از سفائن جنگی
و تجارتنی انگلیس را غرق کرد . نوانست بر قوای بحری آند دولت
شکست محسوسی وارد کند . خاصه که دولت برتانی کبیر در
ضمن جنگ دائماً با ساختن سفائن جنگی تازه بر قوای حویش بحری
میفزود .

در سال ۱۹۱۶ امیرالبحر آلمانی موسوم به شتر که از مافرانویه
آنسال بفرماندهی کل سفائن جنگی آند دولت منصوب شده بود ، در صدد
برآمد که کشتیهای آلمانی را از نادر مملکت بدرای شمال برد و
آشکارا بقوای بحری انگلیس جنگ پردازد . پس در ۳۱ ماه مه ۱۹۱۶
دسته ای از سفائن جنگی آلمان بفرماندهی شرویهیپر^۱ که رتبه ییادت
امیرالبحری داشت از بندر ویلهلمسهافن خارج شده در کسارشبه جزیره
ژوتلاند راه دریا پیش گرفتند ، تا مگر خود را بسواحل انگلستان
رسانیده بمادر آن مملکت را گواهِ باران کنند . اتفاقاً در همانروز
دسته ای از کشتیهای جنگی انگلیس هم بفرماندهی امیرالبحر انگلیسی
موسوم به باقی^۲ بعزم تحقیقات بحری رو بسواحل جنوب دریای شمال نهاده
بودند . بعد از ظهر آنروز سفائن جنگی طرفین با یکدیگر روبرو
شدند و جنگ سختی در نزدیکی تنگه اسکاژراک^۳ در گرفت . در آغاز
امرچون عده کشتیهای آلمانی بیش از سفائن خصم بود سه کشتی بزرگ
انگلیسی غرق شد و بانی ناچار فرمان عقب نشینی داد . لکن دو همانحال

دسته دیگری از کشتیهای جنگی انگلیسی بفرماندهی امیرالبحر جلیکو^۱ از راه در رسیدند و آتش جنگ تندتر شد ضمناً سفائن انگلیسی راه بندر ویلهلمسهافن را نیز بر کشتیهای آلمانی بستند و پس از دو ساعت جنگ هنگام غروب امیرالبحر آلمانی چون قوای خویش را ضعیفتر از قوای دشمن دید، بدستیاری دودهای مصنوعی سفائن خود را از نظر کشتیهای انگلیسی مستور داشته رو بسواحل آلمان نهاد و بخلیج الب پناهنده شد. سفائن انگلیسی هم چون از جنگ شبانه بیدار شدند او را تعاقب نکردند.

در جنگ بحری تنگه اسکاژراک دو امیرالبحر انگلیسی با ۳۳۱ صاحب منصب و ۵۰۰۰ ملاح و ۱۵ کشتی بزرگ که گنجایش آنها قریب ۱۱۷۰۰۰ تن بود غرق شدند. از سفائن آلمان نیز ۱۵ کشتی بزرگ و یک تحت البحری معدوم گشت که گنجایش آنها جمعاً ۶۰۰۰۰ تن بود.

محاربات سال ۱۹۱۷

هیندنبورک پس از آنکه در ماه اوت ۱۹۱۶ بجای فالکنهاین بریاست کلارکان حرب آلمان منصوب گشت. بدستیاری لودندرف که در همان حال بمعاونت وی تعیین شده بود، از پی ازدیاد قوای لشکری و لوازم جنگی مملکت برخاست و اداره ای بنام اداره عالی جنگ تأسیس کرد که وظیفه آن تجهیز لشکریان جدید و تهیه اسلحه و لوازم جنگی تازه بود.

سپس بموجب قانونی که تصویب ریشتاک رسانیده بود قسمت اعظم قوای مملکت را در راه جنگ بکار برد و عموم جوانانی را که از هجده سال کمتر داشتند و هنوز سن سپاهگیری نرسیده بودند باعده کثیری از دختران و زنان در کارخانههای اسلحه سازی بکار

گماشت و بدینوسیله در اندك مدتی اسلحه جدید فراوان تهیه کرد . در همین حال دول آلمان و اطیش بامید اینکه مردم لهستان را بر ضد متفقین برانگیزند و از آنان سپاه فراوانی فراهم سازند بایشان وعده استقلال دادند (۵ نوامبر ۱۹۱۶) . ولی این امید خطا کرد و از لهستان سپاه فراوانی گردنیامد .

و در امریکا باوجود جدوجهد هیندنبورك درازدیاد قوای لشکری باز در آغاز سال ۱۹۱۷ عده افراد سپاه آلمان و اطیش بچك از عده افراد سپاه دشمن بمراتب کمتر بود و بهمین سبب دول مرکزی از پیشدستی در حمله بخصم بیم داشتند .

معهدا دول آلمان از طریق چك تحت البحری نامحدود بر دشمنان خود حمله میتواندست کرد و هنوز هم امیر البحر كل آندولت معتقد بود كه باچك تحت البحری نامحدود میتوان انگلستان را از پای در آورد . ولی صدراعظم آلمان از بیم ممالك متحده امریکای شمالی و هلند و دانمارك بدین امر راضی نمیشد و بعلت مخالفت وی چك تحت البحری نامحدود قریب یکسال بتأخیر افتاد و فرصی از دست رفت .

در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۷ دول آلمان بدول متحده امریکای شمالی اطلاع داد كه از اول ماه فوریه چك تحت البحری نامحدود خواهد پرداخت و كشتی تجارتي هر دولتی را كه وارد مناطق ممنوعه جنگی یعنی سواحل فرانسه و انگلیس و ایتالیا و الجزیره و تونس و قسمت شرقی بحر الروم ، شود غرق خواهد كرد . دول متحده امریکا نیز در جواب روابط سیاسی خویش را با آلمان قطع كردند (۴ فوریه) و در ۷ آوریل رسماً بدول آلمان و اطیش و عثمانی از در چك در آمدند . پس از ورود ممالك متحده امریکای شمالی بچك در اندك مدتی دول برزیل و سیام و چین و كوبا و اوروگه و پرو و یونان نیز بمتحدین اعلان چك فرستادند

محاربات بنابر نقشه‌ای که متفقین از اواسط ماه نوامبر ۱۹۱۶ کشیده بودند مقرر شده بود که از آغاز سال ۱۹۱۷ در تمام
 صه غری جبهه‌های جنگی بمحاربات تعرضی پردازند تا دشمن را
 مجال حمله نماند. نقشه حملات تعرضی جبهه غربی را ژنرال ژوفر
 طرح کرده بود. ولی او خود با اجرای نقشه مزبور توفیق نیافت. چه
 بواسطه یسرفت نکردن قوای فرانسه از آغاز جنگ و موفق نشدن
 ژوفر بانجام وعده‌های خود، که خارج ساختن دشمنان از خاک وطن
 یکی از آنجمله بود، فرانسویان از وی نومید شدند و دشمنانش زبان
 بملامت وزشت گوئی گشودند. بالاخره دولت فرانسه در اواخر دسامبر
 ۱۹۱۶ ژوفر را رنیه مارشالی عطا کرد. ولی فرماندهی کل جبهه غربی
 را بژنرال فیول سپرد و ژوفر را در سال ۱۹۱۷ بامریکا فرستاد تا در
 تجهیز سپاه باولیلای امور آندولت یاری کند.

تغییر ژوفر و نصب نیول حمله متفقین را که نباید در ماه فوریه
 ۱۹۱۷ آغاز شود يك ماه بتأخیر انداخت. در همان حال ارکان حرب کل
 آلمان که از قصد متفقین آگاه شده بود، برای اینکه هشته جنگی ایشانرا
 باطل کند، سپاه خود را نهانی قریب بیست کیلومتر عقب نشاند و بدین
 سبب زحماتی که نیول برای حمله کشیده بود بهدر رفت و انجام
 مقصود او بکماه دیگر بتأخیر افتاد.

بالاخره از نهم ماه آوریل حملات سخت متفقین آغاز شد.
 نخست قوای انگلیس در ناحیه آرا بر خندقهای آلمانی ناخته بدسیاری
 توپهای سنگین و تانکها اندکی یسرفت کردند و حملات ایشان تمامه
 مه دوام یافت. ولی درین مدت باوجود تحمل خسارات فراوان فقط
 هشت کیلومتر از اراضی ناحیه آرا بدست ایشان افتاد. پس از آن

بر ۱۶ آوریل قوای فرانسه در نواحی رودان و جلگه شامپانی بحمله سختی پرداختند ، ولی چون سرداران آلمانی قبلاً از قصد ایشان آگاه شده بودند ، پیشرفت قابلی نائل نیامدند و از افراد سپاه آنان نیز جمع کثیری بھاك هلاك افتادند .

پیشرفت نکردن قوای متفقین فرانسه و یان را از ژنرال نیول نیز نومید ساخت و حکومت فرانسه ناگزیر شد که مقام فرماندهی کل جبهه غربی را از وی باز گرفته بژنرال پتن سپارد (۱۶ مه).

در ماه ژون آنسال چون انجنگ تحت البحری نامحدود بدولت انگلستان خسارت بسیار رسیده بود و حفظ روابط انگلستان و فرانسه را امر بکا از طریق دریای مانش دشوار بنظر میرسید ، سپاهیان انگلیسی بأمور شدند که در ناحیه فلاندر بر قوای دشمن حمله برند تا اگر بتوانند بر بنادر ساحلی دریای شمال مانند استافورد^۱ و زیروگتر^۲ که بناهگاه تحت البحریهای آلمانی بود دست یابند و دریای مانش را تا حدی از آسیب آنها محفوظ دارند . بنابراین لشکریان انگلیسی در ناحیه جنوبی شهر ایپر ناگاه بسختی بردشمن حمله بردند و بیاری توپخانه و تانکهای خود عده کثیری از سپاهیان آلمان را که منتظر حمله سخت ایشان نبودند بهلاکت رساندند (۷ ژون) . در همانحال قوای فرانسه نیز موقع را مغتنم شمرد و در نواحی شامپانی غربی و حوالی وردن و برخی نقاط دیگر بر سپاه دشمن تاختند . ولی حملات آنان محلی و موفقی بود . سپس در ماه ژویه مجدداً قوای انگلیس در اراضی فلاندر بین دو رودخانه ایزر و لی^۳ بگلوله باران کردن خندقهای خصم پرداختند و آتشباری توپخانه ایشان بجائی رسید که نظیر آن در جنگهای پیشین دیده نشده بود . جنگ درین ناحیه چندماه دوام یافت و چون در ناحیه مزبور حفر

خندقهای عمیق بواسطه مجاورت دریا امکان ناپذیر بود طرفین مشتت
 بسیار کشیدند و بریشان از هر جهت خسارات فراوان رسید .
 در ماه نوامبر ۱۹۱۷ سرداران انگلیسی بر آن شدند که در
 حدود شهر کامبره^۱ (واقع در کنار روداسکو) باز غفله بردشمن حمله
 کنند ، ولی درین جنگ بجای اینکه بیش از حمله پیادگان بوسیله
 آتش توپخانه دشمن را عقب نشانند ، مخصوصاً تانک را که در جنگهای
 پیشین امتحان نیکو داده بود بکار بردند و با قریب ۴۰۰ تانک و متجاوز
 از هزار طیاره جنگی بر خندقهای آلمان حمله کردند . در ناحیه
 کامبره پناهگاههای آلمانی بسیار مستحکم بود و بهمین سبب با آنکه
 حمله ناگهانی تانکها سپاهیان آلمان را مرعوب کرد لشکریان انگلیس
 پیشرفت قابل نکرده .

گذشته از جنگهاییکه در نواحی سابق الذکر روی داد ، سایر
 نواحی جبهه غربی در سال ۱۹۱۷ نسبت آرام بود . در آغاز ماه دسامبر
 این سال عده سپاهیان امریکائی در فرانسه فقط به ۱۴۵۰۰۰ میرسبد
 و این عده نیز در عقب خطوط جنگی بآموختن فنون لشکری جدید
 اشتغال داشتند .

در آغاز سال ۱۹۱۷ بعثت دوام جنگ وضع زندگانی
 اغلب ملل اروپائی چنان سخت شده بود که تحمل
 صلح رستلینوسک آن امکان ناپذیر می نمود . عموم ملل از تنگی
 معیشت و کمی آذوقه و تغییر اوضاع عادی اجتماعی و فشار حکومتها و
 تحمیلات جنگ بسنوه آمده بودند و آثار ناخرسندی و شورش در
 اغلب طبقات زیر دست دیده میشد .

روسیه بواسطه نالایق بودن سران قوم و خیانت زعمای مملکت

زود تر از ممالك ديگر دچار بدبختی و انقلاب گشت. نیکلای دوم پادشاهی ضعیف النفس و بی کفایت بود و اراده کثیش زشتخوی بد کرداری موسوم به راسپوتین^۱ که برخی او را جاسوس و دست نشانده حکومت آلمان دانسته اند، بروی و دربار وی فرمانروائی داشت. در سالهای اول جنگ کار فرمانروائی این کشیش بجائی رسیده بود که تسار و زرای خود را بدستور وی عزل و نصب میکرد و حمله یا عقب نشینی قوای روسی بسنه بمیل آن کشیش بود.

در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۶ یکی از شاهزادگان وطن پرست روسیه راسپوتین را بقتل رسانید، ولی فقط قتل وی کار روسیه را اصلاح نمیتوانست کرد. در نهم مارس ۱۹۱۷ قحطی و سختی معیشت در پتروگراد^۲ بدرجۀ کمال رسید و از روز دهم کارگران کارخانها و سائر مؤسسات شهری دست از کار کشیده اجماعاتی تشکیل کردند و علامات ناخرسندی و انقلاب در دومای روسیه نیز ظاهر گشت. در روز یازدهم تسار در صدد انحلال دوما برآمد، ولی مجلس مزبور فرمان او را واقعی نهاد و جلسات خود را ادامه داد در همانحال علاوه بر کارگران پتروگراد ملاحان سفائن جنگی روسیه نیز در برخی از نادر مهم دریای بالئیک شورش کردند و سپاهیانی هم که از واحی شمال برای فروشانیدن انقلاب احصار شده بودند بشورشیان پیوستند. تسار درین موقع از پابست دور بود و براهلاب پتروگراد بدیده بی اعنائی مینگریست و زمانی اهمیت امر را دریافت که شورشیان زمام حکومت را بچنگ آورده بودند پس ناچار از سلطنت کناره گرفت (۱۵ مارس) و برادر خود گراندوک میشل را جانشین

۱ - Raspoutine. ۲ - نام سن پترزبورغ را نیکلای دوم واسطه آنکه ركب آلمانی داشت از آغار حثك بین المللی تعبیر داده پتروگراد نهاده بود.

خویش خواند ، ولی پیش از قبول سلطنت خود داری نمود و حکومت انقلابی تسار را با زن و فرزندانش شهر تسارسکوسلو^۱ در چهار فرسنگی بطروگراد فرستاده آنجا محبوس ساخت .

در همان حال دوما حکومتی موقتی تشکیل کرده ریاست آنرا پیرنس لفوف^۲ از توانگران مملکت سپرد . در آغاز امر گمان مرفت که آتش انقلاب روسیه بزودی فرو خواهد نشست و اوضاع آن مملکت با حکومت مشروطه جدید یا جمهوری بار دیگر بطریق عادی متوجه خواهد شد. لکن بزودی معلوم شد که ملت نادان ساده لوح روسیه چنان از مشقات جنگ و سختی معیشت بئسك آمده است که بر طرز حکومت مملکت و قوانین اجتماعی بدیده بی اعتنائی مینگرد و او را جز صلح و آسایش و بجات از قحطی و تنگی معیشت بچیزی دلبنسکی نیست .

حکومت موقتی روسیه بریاست لفوف دوامی نیافت و در ماه ژوئیه همانسال جوانی کرنسکی^۳ نام که در حکومت مزبور چندی وزیر عدلیه و جنگ بود حکومت موقتی جدیدی تشکیل کرد. لکن زمام حکومت فی الحقیقه در دست هیئت نمایندگان کارگران و سباهیان که آنان را سویت^۴ میگفتند بود و بهمین سبب کوشش کرنسکی در حفظ حکومت خویش و ادامه جنگ بجائی نرسید و چون متفقین هم مساعدت خود را ازودریغ کردند سر انجام در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ دوران حکومت او نیز پایان رسید و بولشویکها بر سر کار آمدند.

بولشویکی^۵ بر رسته کوچکی از سوسیالیستهای روسیه اطلاق میشد که معتقد بحکومت اشتراکی و بین المللی مطلق بودند و میخواستند حکومت را از طبقات ممتازة و سرمایه دار بطبقه کارگر انتقال دهند

یکی از پیشوایان این دسته که اصلاً ولادیمیر ایلیچ اولیانف^۱ نام داشت ولی بنام ساختگی «لنین»^۲ معروف بود، از آغاز جنگ بین‌المللی سوئیس رفته در آنجا باشاۀ مرام پرداخته بود. پس از آنکه روسیه گرفتار انقلاب گشت لنین فرصت را غنیمت شمرده با مساعدت حکومت آلمان به‌مراهی تنی دیگر از پیشوایان بولشویسم موسوم به «تروتسکی»^۳ بروسیه آمد و از پریشانی اوضاع استفاده کرده در میان کارگران و افراد سپاه بشر عقائد سیاسی و اجتماعی خویش پرداخت و در اندک مدتی بنیروی جد و جهد طرفداران فراوان یافت و ازیشان بنام سپاه سرخ لشکری گرد آورد مردم روسیه هم چون از جنگ فرسوده و با حکومت کرنسکی که طرفدار ادامه جنگ بود مخالف بودند، چون لنین صلح را از حمله اصول مقاصد خویش می‌شمرد، هواخواه وی شدند و بالاخره چنانکه در سطور فوق اشاره کردیم، در هفتم نوامبر ۱۹۱۷ در نتیجه انقلاب خونینی لنین و طرفداران وی بزور حکومت موقتی کرنسکی را برانداخته خود فرمانروای روسیه شدند.

جبهۀ شرقی بواسطۀ انقلابات داخلی روسیه تاماۀ ژون ۱۹۱۷ آرام بود. پس از آنکه کرنسکی در حکومت موقتی لفوف از وزارت عدلیه وزارت جنگ و بحریه منصوب شد، چون طرفدار ادامه جنگ بود، در صدد برآمد که بار دیگر بر قوای آلمان و اطیش حمله برد. پس سپاهیان روس بفرماندهی بروسیلوف در چند نقطه از جبهۀ شرقی برخند قهای خصم ناخند و کرنسکی شخصاً در تشجیع ایشان زحمت بسیار کشید، ولی چون بواسطۀ تبلیغات سوء اشتراکیون بنیان انتظامات لشکری روسیه سخت متزلزل شده بود پیشرفت مهمی نکردند. پس از حمله قوای روس رئیس کل ارکان حرب آلمان مصمم شد که جمعی

از سپاهیان آلمان را از جبهه غربی بمشرق فرستاده با حمله سختی کار روسیه را یکسره کنند و چون سپاه کافی در جبهه شرقی گرد آمد در ۱۹ ژوئیه فرمان حمله داد. قوای روسیه در شمال رودخانه دنیستر^۱ و جنوب آن بین شهر تارنوپول^۲ و جبال کارپات بعزت اختلاف رائی که بین سرداران سپاه موجود بود سخت در هم شکست و در برخی نقاط قوای آلمانی قریب ۱۵۰ کیلومتر پیش رفتند. از اول ماه سپتامبر نیز سپاه هشتم آلمان بسر داری ژنرال ون هوتیه^۳ در ناحیه شمالی از رود دونائ^۴ گذشته سپاه روس را شکستی سخت داد و در سوم آناماه شهر ریگارا تسخیر کرد. در اواسط ماه اکتبر هم قوای بحری آلمان جزائر ازل^۵ داگو^۶ و موم^۷ را بتصرف آوردند و از آن پس شهر بطروگراد پایتخت روسیه سخت در خطر افتاد.

دو همان حال، چنانکه سابقاً گذشت، دوران حکومت کرنسکی نیز پایان رسید و لنین و ترسکی بر سر کار آمدند. حکومت بولشویکی که صلح را از جمله اصول مرام خویش می شمرد در ۲۶ نوامبر رئیس کل ارکان حرب آلمان را بمبارکه جنگ دعوت کرد و از ۱۵ دسامبر در نتیجه موافقت طرفین آتش جنگ در جبهه شرقی خاموش شد. در ۲۲ دسامبر نمایندگان متحدین و روسیه برای مذاکره در شرائط صلح در شهر برست لیتوسک گرد آمدند ولی مذاکرات ایشان نامااه فوریه سال ۱۹۱۸ بجائی نرسید. عاقبت هم چون از طرفی حکومت روسیه شرائط متحدین را تحمل ناپذیر می شمرد و از طرف دیگر دول مرکزی بر خلاف میل روسیه منفرداً با او کرن^۸ صلح کرده بودند. نمایندگان روس بدون عقد معاهده از برست لیتوسک خارج

Hutier - ۳

Tarnopol - ۲

Dniester - ۱

Dagoe - ۲

Oesel - ۵

Duna - ۴

Ukraine - ۸

Moon - ۷

شدند و نروتسکی که از جمله نمایندگان مزبور بود اظهار کرد که: « روسیه بتصدیق چنین معاهده‌ای تن نمیتواند داد ولی مادامه جنگ نیز مایل نیست و سپاهیان خود را مرخص خواهد کرد » ولی دولت آلمان برین اظهار واقعی نهاد و قوای آلمان از روز ۱۸ فوریه باز شروع بحمله نموده از شمال و مشرق بجانب پتر گراد و مسکو و از جنوب بطرف دریای سیاه متوجه شدند و چون مانعی در پیش نبود باسانی قسمت مهمی از خاک روسیه را تصرف کردند، چنانکه دائره پیشرفت ایشان از جنوب بشهر ادسا و شبه جزیره کریمه رسید.

پس از جمله قوای آلمان حکومت روسیه ناچار بار دیگر صلح راضی شد و در سوم ماه مارس نمایندگان آن دولت مصالحه نامه‌ای را که بدلخواه متحدین نوشته شده بود در شهر برست لیتوسک بی هیچگونه اعتراضی امضا کردند. بموجب مصالحه نامه مزبور گذشته از فنلاند و او کرن لهستان و یونانی و کورلاند و لیونی و اسنونی هم از روسیه منتزع گشت و دولت مزبور در آسیا نیز بلاد قارص و باطوم را بعثمانی تسلیم نمود و علاوه برین متعهد شد که مبلغ شش میلیارد مارك بعنوان غرامت پردازد.

پس از آنکه روسیه بادول مرکزی صلح کرد، دولت رومانی هم ناچار صلح راضی شد و پس از متارکه موقتی که در ماه دسامبر ۱۹۱۷ صورت گرفت نمایندگان آن دولت در ۲۶ مارس ۱۹۱۸ مصالحه نامه قطعی را در شهر بخارست امضاء کردند.

بعد از معاهده برست لیتوسک و کناره گیری روسیه از منفقین باز انقلابات چندی در نواحی مختلفه آن مملکت روی داد و برخی از سرداران سابق روسیه مانند کالدین^۱ و کلچاک^۲ و یودنیچ^۳ و دنیکن^۴ و ورانگل^۵

۱. Youdenitch.

۲. Koltchak.

۳. Kaledine.

۴. Dénikine.

۵. Werangel.

متحرک و دستیاری متفقین برضد حکومت بولشویکی برخاستند، ولی همگی مغلوب سپاه سرخ شدند و کاری از پیش نبردند

ایطالیادر
جنگهای جبهه ایتالیا بیشتر در دو ناحیه بود، یکی در حوالی رودخانه ایزونزو^۱ در مشرق و دیگری از نواحی آلپ در شمال، ولی چون محاربه در کوهستان آلپ نیز دشوار بود جنگهای مهم غالباً در حوالی رود ایزونزو روی میداد. از آغاز ورود ایتالیا به جنگ (مه ۱۹۱۵) تا پائیز ۱۹۱۷ غالباً قوای ایتالیا در حمله پیشدستی کردند ولی بواسطه پایداری سپاهیان اطریشی پیشرفت مؤثری نائل نماندند و مقصود اساسی ایشان که تصرف بندر تریست بود انجام نگرفت. در سال ۱۹۱۵ چهار جنگ نزرک در حوالی ایزونزو روی داد و از آن جنگها برطرفین خسارات بسیار رسید. در ماه مارس ۱۹۱۶ نیز قوای ایتالیا برای اینکه از شدت حمله متحدین در ناحیه وردن بکاهند بر سپاهیان اطریش حمله بردند، لکن ازین حمله نیز نتیجهای حاصل نشد. پس از آن در ماههای ژون و اوت آن سال هم جنگهای سختی بین قوای طرفین در گرفت.

زمانی که ژنرال نیول در ماه آوریل ۱۹۱۷ در جبهه غربی بر قوای آلمانی تاخت دولت ایتالیا نیز بار دیگر در ناحیه ایزونزو بر سپاهیان اطریش حمله برد و باندک پیشرفتی نائل شد، ولی پس از آنکه دولت روسیه بامتحدين از در صلح درآمد، دول مرکزی سپاه فراوانی بسرداری ونبلو آلمانی و ژنرال کروس^۲ اطریشی بجبهه ایتالیا فرستادند و از ۲۴ اکتبر ۱۹۱۷ در ناحیه ایزونزو بحملات سخت پرداخته قوای ایتالیا را در اندک مدتی تا حوالی رود پیاو^۳ عقب راندند و از سپاهیان آندولت قریب ۳۰۰۰۰ تن اسیر گرفتند.

پس ازین شکست دولت ایتالیا بتجدید قوای لشکری پرداخت و بدینواسطه جنگ مهمی در جبهه ایتالیا روی نداد. در ماه ژون ۱۹۱۸ دولت اطریش بار دیگر باقوای عظیمی بر لشکریان ایتالیا حمله برد، ولی چون درین زمان دولت ایتالیا بدستکاری سرداران فرانسوی قوای تازه ای فراهم کرده بود حکومت اطریش از آن حمله جز شکست نتیجه ای نگرفت. ازماه ژون ۱۹۱۸، چنانکه بعد خواهد آمد، قوای فرانسه و انگلیس و امریکا بفرماندهی مارشال قش سردار فرانسوی بر لشکریان آلمانی، که در خاک فرانسه پیشرفت فراوان کرده و بار دیگر خود را برودمارن رسانیده بودند، حمله بردند. ولی دولت ایتالیا نتوانست بلافاصله متفقین خویش را در حمله پیروی کند و تا ماه اکتبر از حمله بقوای اطریش خودداری کرد. از ۱۲ اکتبر سپاهیان آندولت با کمک دسته ای از قوای فرانسه و انگلیس و امریکا باز در نواحی ایزونزو و تیرل برخند قهای اطریش تاختند، و چون در آن هنگام دولت اطریش هنگری در حال تجزیه و زوال بود و سپاهیان مجاری و لهستانی و غیره از اطاعت او امر سرداران سریچی می کردند، شکست در قوای اطریش افتاد و این شکست بمتار که جنگ اطریش و متفقین منتهی گشت (۴ نوامبر).

اوضاع سیاسی اروپا
حوادث سال ۱۹۱۷ اوضاع لشکری اروپا را یکباره
دگرگون ساخت. چه حلفه آهینی که تا آن زمان
در سال ۱۹۱۷
دول مرکزی را از هرسو احاطه کرده بود با زوال

دولت روسیه و صلح رومانی درهم شکست و بدینواسطه قوای آلمان و اطریش در جبهه غربی بر قوای فرانسه و انگلستان برتری یافت. در اواخر بایئز ۱۹۱۷ دول مرکزی در جبهه ایتالیا نیز، چنانکه در ستور فوق اشاره کردیم، بفتوحات مهمی نائل شدند و در مقدونیه هم حملات قوای متفقین را کاملاً دفع کردند. فقط در آسیای صغیر متحد ایشان

شکستهای سخت یافته بود و لشکریان ترك علاوه بر ارمنستان بلاد مهمی مانند بغداد و بیت المقدس را نیز از دست داده بودند .

بنابراین وضع لشکری دول مرکزی در پایان سال ۱۹۱۷ چنان بود که باز آنرا بامید ظفر خوشدل میساخت . ولی درین زمان مانند آغاز جنگ تنها برتری قوای لشکری برای ظفر یافتن کافی نبود و وضع سیاست داخلی و خارجی دول نیز درین امر تأثیر فراوان داشت . درین زمان سیاسيون و اداره کنندگان مملکت فی الحقیقه بیش از سپاه بوطن خود خدمت میتوانستند کرد .

وضع سیاسی دول فرانسه و انگلیس با آنکه از خسارات جنگ سخت فرسوده بودند ، از چندین جهت بهتر از دول مرکزی بود . چه از طرفی بامستعمرات وسیع و حاصلخیز خود و باممالك بیطرف مانند دول امریکای شمالی و جنوبی از طریق دریا رابطه داشتند و آذوقه و لوازم جنگ را باسانی تهیه میکردند . از طرف دیگر زمام امور این دو دولت در دست مردان کار آزموده لایفی مانند اللوید جرج و کلیمانسو بود که دقیقه ای از تقویت احساسات ملی و برانگیختن مردم بچنگ و حفظ یگانگی و اتحاد احزاب و فرق مختلفه در برابر خصم غافل نمی نشستند .

دول مرکزی برخلاف ازهرسو محصور بودند و بدین واسطه هر چه جنگ دوام می یافت کار ایشان از حیث آذوقه و مواد خام دشوار تر میگشت و بتدریج از غرور و اعتماد ملی کاسنه میشد چنانکه در سنوات اخیر جنگ غالب مردم از فتح و ظفر نوید گشته بصاحبی که شرائط آن تحمل پذیر باشد خرسند بودند .

اوضاع داخلی اطیش هنکری در آغاز سال ۱۹۱۷ سخت مشوش بود و اختلافات مالی اقوام مختلفه آن مملکت از اقتدارات دولت

میکاست . بهمین سبب در آغاز سال ۱۹۱۷ شارل امپراتور جدید چور اوضاع داخلی را بریشان وادامه جنگ را زیان آوردید، نهانی بوسید برادرزن خود که در سپاه بلژیک خدمت میکرد ، مسیو پوانکاره رئیس جمهور فرانسه را بصلح دعوت نمود . ولی ازین امر نتیجه ای نگرفت و برخلاف دشمنان را از ضعف دولت خود آگاه و دوستان را نسبت بخوشتن بدگمان ساخت .

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۷ نیز ریشناک آلمان رسماً بصلح اظهار تمایل کرد و این خود نشانی از ضعف دول مرکزی بود . ریشناک میداشت که دول متخاصم بدون مطالبه هیچگونه غرامت جنگی و بی آنکه در صدد تصرف اراضی یکدیگر بر آیند صلح کنند و مصالحه نامه آنان مبتنی بر صورت سیاسی و اقتصادی اروپا پیش از جنگ باشد .

چند روز پیش از آنکه ریشناک تعایل خود را بصلح آشکار سازد بتمان هولوک که با این امر مخالف بود از مقام صدر اعظمی کناره گرفت و شخصی مکاتلییس نام جانشین وی شد ولی دوران صدر اعظمی او نیز بعلت بی کفایتی زود پایان رسید و در اول نوامبر ۱۹۱۷ کنت هرت لینک رئیس الوزرای بلویر که از سیاسیون کار آزموده و باتجربه بود بدان مقام منصوب گشت . هرت لینک با آنکه در ریشناک موافقین بسیار داشت بعلت پیری و ناتوانی چنانکه باید از عهده اداره امور سیاسی آلمان بر نمی آمد و طرز کار او با طرز کار ژرژ کلمانسو رئیس الوزرای فرانسه که در همان اواز (۱۰ نوامبر ۱۹۱۷) بدان مقام منصوب شده بود کاملاً مخالفت داشت . ژرژ کلمانسو پیری ۷۵ ساله بود، ولی در قوت نفس و اراده و کار در میان جوانان نیز نظیر وی کمتر یافت میشد . اینمرد کار آزموده وطن پرست بشیروی کفایت در سخت ترین مواقع زمام امور دولتی فرانسه را بچنگ آورد

و هر خود را فقط بدان مصروف کرد که تمام قوای ملی و دولتی مملکت را در راه فتح و ظفر بکار برد . عقیده وی این بود که فرانسه تا بفتح حقیقی نائل نشده است باید بجنگد و هر چه را که مانع اعمال این عقیده میدید بی ملاحظه از میان برمیداشت .

در سال ۱۹۱۷ پاپ نیز در صدد برآمد که متفقین و متحدین را آشتی دهد ، ولی بمقصود نرسید . بالاخره در هشتم ژانویه ۱۹۱۸ ویلسن رئیس جمهور ممالک متحده امریکا (مسائل چهارده گانه) خویش را که اساس صلح بود بکنگره امریکا اعلام کرد ، ولی چون تسلیم ایالات آلمانی و لرن بفرانسه و اعطای استقلال بلهستان و موضوعات دیگری مخالف میل و سیاست آلمان و اطیش از جمله مسائل مزبور بود ، دول مرکزی از قبول آن خودداری کردند .

در سال ۱۹۱۷ بر مشکلات داخلی دول مرکزی نیز روز بروز اضافه میشد . در اطیش هنگری مال مختلفه مجار و چک و اسلاو و لهستانی و سرب و غیره طالب استقلال بودند و مخالفت های ایشان موجب ضعف دولت بود . در آلمان نیز آثار ناخرسندی و نومیدی مشاهده میشد و در برخی از محافل سیاسی سخن از تغییر طرز حکومت در میان بود . در ماه آوریل ۱۹۱۷ صد هزار تن از کارگران برلن در کارخانه های اسلحه سازی و ادارات حمل و نقل دست از کار کشیدند و مقصود اصلی پیشوایان ایشان آن بود که دولت را بدرخواست صلح مجبور سازند . در میان افراد سپاه بری و بحری نیز علائم خستگی و نگرانی از ادامه جنگ آشکار بود ،

در انگلستان برخلاف دولت کارگران را با سیاست خود همداستان ساخته حتی برخی از زعمای ایشان را وزارت داده بود . بهمین سبب با آنکه در آن مملکت نیز چندین بار کارگران اعتصاب کردند در اداره امور دولتی و جنگی اختلالی روی نداد و اولیای امور باسانی

از طریق حزم و تدبیر کارگران را بکار خود باز گردانیدند.

جنگ در آسیا و مستعمرات

زمانیکه دول معظم اروپائی در دو جبهه شرقی و غربی اروپا با یکدیگر در زد و خورد بودند آتش جنگ در برخی نقاط آسیا و مستعمرات نیز روشن بود. جنگهای آسیا بیشتر برای تسخیر بلاد و متصرفات مهم دشمن و تسلط یافتن بر ملل آسیائی اتفاق افتاد. در مستعمرات مختلفه دول هم با آنکه تعیین سرنوشت آنها بالاخره منوط به جنگهای اروپا بود محارباتی روی داد. زیرا طرفین میخواستند پیش از آنکه نتیجه جنگهای اروپا معلوم شود مستعمرات یکدیگر را بزور تصرف کنند. دول انگلیس و فرانسه مخصوصاً از آن بیم داشتند که دولت عثمانی مسلمین را برضد ایشان بجهاد براندد. ولی این امر صورت نگیرد و مسلمانان مراکش و الجزیره و تونس و هندوستان و ترکستان و قفقاز و غیره با دول فرانسه و انگلیس و روس مخالفتی نکردند، بلکه برخلاف دولت انگلیس جمع کشیری از مسلمین هند را در محاربات آسیا برضد عثمانی بکار برد. از جمله جنگهای مهم آسیا یکی محاربات قفقاز و ارمنستانست که در سال ۱۹۱۴ و قسمتی از سال ۱۹۱۵ بین سپاهیان روس و عثمانی روی داد. در آغاز امر گاهی فتح نصیب قوای روس و گاه نصیب قوای عثمانی میشد ولی پس از آنکه گراندوک نیکلابفر ماندهی کل قوای روس در قفقاز منصوب گشت، شکست در سپاه عثمانی افتاد و لشکریان روس قسمتی از ارمنستان عثمانی را نیز بتصرف آورده بقصد یاری قوای انگلیس از شمال متوجه بین النهرین شدند.

دولت انگلیس از آغاز جنگ میخواست شهر بغداد را که از لحاظ جنگی اهمیت بسیار داشت تسخیر کند. ولی این مقصود بواسطه گرمای

شدید بین‌النهرین و کمی آب و دفاع سخت قوای عثمانی آسان انجام نگرفت. در پائیز سال ۱۹۱۵ جنگ سختی بین سپاهیان عثمانی و قوای انگلیس که از جنوب تاحوالی بغداد پیش آمده بودند در نزدیکی آن شهر در گرفت و قوای انگلیس شکست یافته در کوت‌الاماره محصور شدند و بالاخره پس از پنجمه در ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ خود را بدشمن تسلیم کردند.

بعد از شکست کوت‌الاماره دولت انگلیس در صدد انتقام برآمد و در اواخر سال ۱۹۱۶ مجدداً سپاه فراوانی از هندی و انگلیسی بسرداری ژنرال مدل مأمور فتح بین‌النهرین ساخت و سپاه مزبور در ۲۴ فوریه ۱۹۱۷ کوت‌الاماره و در ۱۱ مارس بغداد را فتح کرده از ماه آوریل با قوای روس که از جانب شمال پیش می‌آمدند مربوط شد ولی ریشه این ارتباط در پائیز همانسال بواسطه انقلابات داخلی روسیه و عقب‌نشستن قوای روس مقطوع گشت.

پس از فتح بغداد ژنرال مد متوجه سامره شد و تا ۲۳ آوریل خود را بدان شهر رساند و قوای عثمانی با آنکه ژنرال فالکن هاین از آلمان بفرماندهی ایشان آمده بود کاری از پیش نبرده تا محل تکریت عقب نشستند.



دولت عثمانی از آغاز سال ۱۹۱۵ در صدد برآمد که تنگه سوئز را بتصرف آورده بخاک مصر حمله برد و رابطه انگلستان را با هندوستان و اقیانوسیه قطع کند، لکن صعوبت حمل و نقل لوازم جنگی و کمی آب آندولت را از فرسندن قوای کافی بدان ناحیه بازداشت و چون متفقین بتنگه دار دانیل حمله بردند ناچار قسمتی از سپاهیان خود را از جبهه مصر احضار کرد.

تاسال ۱۹۱۷ محارباتی که در جبهه مصر روی داد اهمیت فوق العاده ای نداشت ، ولی در سال مزبور طرفین رشدت حملات خویش افزودند. از آغاز سال ۱۹۱۷ قوای انگلیس بقصد تصرف بیت المقدس متوجه فلسطین شدند. ولی بواسطه پایداری قوای عثمانی باین مقصود نائل نیامدند. در اواخر ژون ژنرال آلبنی^۱ ، که از سرداران کار آزموده انگلیس بود ، بفرماندهی قوای مصر منصوب شد و با سپاه فراوانی از مردم هندوستان و استرالیا و افریقای جنوبی ، بامساعدت کشتیهای جنگی انگلیس و فرانسه بر قوای ترك و آلمان و اطیش که فالکن هاین فرمانده ایشان بود ، بسختی حمله برد و آنان را درهم شکسته در نهم دسامبر شهر بیت المقدس را فتح کرد .

در ماه دسامبر ۱۹۱۷ دول مرکزی پس از آنکه با روسیه صلح کردند بر مقدار قوای خود در فلسطین افزودند و ژنرال ونساندرس را بجای فالکن هاین گماشتند . در بهار سال ۱۹۱۸ نیز قوای متفقین باز بر سپاه ترك حمله بردند ، ولی پیشرفت مهمی نائل نشدند و چون حمله سخت آلمان در جبهه غربی آغاز شد طرفین ناگزیر قسمتی از قوای خود را بجبهه مزبور انتقال دادند . لکن پس از آنکه حمله آلمان در فرانسه نتیجه ای نداد و سپاهیان آندولت در برابر حملات سخت مارشال فوش ، چنانکه بدخواهد آمد ، عقب نشینی اختیار کردند. در جبهه فلسطین نیز شکست در قوای متحدین افتاد و لشکریان انگلیس بسختی بر قوای ترك حمله برده آنانرا منهزم ساختند و ژنرال ونساندرس نیز چون در سپاه آلمانی خود که از سه هزار میگذشت یارای مقاومت ندید ناچار عقب نشست . بالنتیجه در سی ام سپتامبر ۱۹۱۸ شهر دمشق و چند روز بعد از آن شهر حلب بتصرف ژنرال آلبنی درآمد و قوای او بانکاء سفائن جنگی انگلیس

بسوی شمال متوجه شده و ب قسطنطنیه نهادند . بالاخره درسیام اکبر دولت عثمانی درخواست صلح کرد و پس از دوهفته سفائن جنگی انگلیس و فرانسه در بندر قسطنطنیه لنگر انداختند



چنانکه سابقاً اشاره کردیم در مستعمرات نیز آتش جنگ روشن بود . مستعمرات آلمان بواسطه دور بودن از آندولت ناچار با فوای محدود خود بادشمن مصاف میدادند و همین سبب در اندک مدتی از پای درآمدند . چنانکه بندر کیائوچو در ماه نوامبر ۱۹۱۴ بنصرف ژاپن درآمد و در همان حال منافقین متصرفات آلمان را در اقیانوس کبیر نیز تاسانی تسخیر کردند .

مستعمرات افریقائی آلمان نیز تدریجاً بنصرف فوای مستعمراتی فرانسه و انگلیس درآمد و از آن جمله **توگو و کامرون** و مستعمره افریقای غربی را دولت آلمان تا آغاز سال ۱۹۱۶ از دست داد . لیکن برخلاف در افریقای شرقی سپاهیان آلمان بفرماندهی ژنرال **لتووربک** ، که از سرداران جدی و کار آزموده بود ، تا پایان جنگ در برابر دشمن پایداری کردند . این سردار وطن پرست در آغاز جنگ فقط با عده قلیلی آلمانی و پنجهزار سپاهی مستعمراتی بادشمنان مصاف داد پس از آن نیز هیچگاه جمع لشکر بان اواز ۱۳۰۰۰ تجاوز نکرد ، مع هذا همیشه بر خصم غالب بود و غالباً اسلحه و سایر لوازم جنگی را ، که سپاهیانش بدان احتیاج فراوان داشتند ، بشیروی شجاعت از دشمن بغنیمت میگرفت .

محاربات سال ۱۹۱۸

در سال ۱۹۱۸ بار دیگر صورت جنگ تغییر پذیرفت و حمله فوای آلمان طرفین باز جنگهای خندقی را زک کرده مانند سال ۱۹۱۴
 در سال ۱۹۱۸ طبق محاربات معموله سابق را که مستانم حرکت

دائمی سپاه بود پیش گرفتند. لکن بین سپاهیان سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ از حیث سلاح و لوازم جنگی تفاوت بسیار بود و در جنگهای ۱۹۱۸ توپهای مسلسل سبک و توپهایی که با گلولهای گازدار بر میشد و توپهای سبکی که با حملات پیادگان مراقبت میتوانست کرد، از جمله لوازم اصلی جنگ بشمار میرفت. علاوه برین در سال ۱۹۱۸ کارخانهای آلمان توپی ساختند که تیررس آن قریب هجده فرسنگ (۱۲۰ کیلومتر) بود^۱ از سال ۱۹۱۷ نیز علمای آلمان گاز خفه کننده جدیدی اختراع کردند که چون نخست در ناحیه ایپر بکار رفت بگاز ایپریت^۲ معروف شد. این گاز در سوزندگی و هلاک کردن افراد سپاه بمراتب مؤثرتر از گازهای پیشین بود، ولی برخلاف آنها چون رنگ و بوی مخصوصی نداشت دشمن از وجود آن بزودی آگاه نمینوانست شد. در همان حال گازهای دیگری هم که افراد سپاه راست و ییچس میکرد و همچنین خمپارهایی که مه غیر طبیعی تولید می نمود اختراع شده بود و بدین واسطه افراد سپاه طرفین غالباً در هوائی مسموم و تاریک می جنگیدند.



دولت آلمان از آغاز سال ۱۹۱۸ چون با روسیه و رومانی صلح کرده بود قسمت عمده قوای خویش را از جبهه شرقی بجبهه غربی انتقال داد و میزان قوای آندوات موقتاً بر قوای متفقین برتری گرفت. بنابراین موقع رای حمله سخنی در جبهه غربی بر قوای فرانسه و انگلیس مساعد می نمود، و چون بیم آن بود که این فرصت بواسطه ورود سپاه عظیم دولت ممالک متحده امریکای شمالی با اروپا ازدست رود، رئیس ارکان حرب کل آلمان مصمم شد که حتی الامکان زودتر دشمنان حمله برد.

در این زمان فرماندهی قوای متحدین در جبهه غربی فقط با ژنرال لودندرف بود. ولی بر خلاف در فرانسه هنوز قوای انگلیس مطیع مارشال دو گلاس هایک و قوای فرانسه فرمانبردار ژنرال پن بودند و وحدت فرماندهی از لحاظ جنگی اهمیت و فائده بسیار داشت. از اواخر دسامبر ۱۹۱۷ لودندرف شروع بهیه و سائل حمله کرد و متجاوز از ۳۵۰۰۰۰ تن از سپاهیان آلمان را در سراسر جبهه غربی گرد آورد که همه باتوپهای مسلسل سبک و سنگین و انواع بمبها و طیارهای جنگی و شمار و توپهای فراوانی که عده آنها در هر کیلومتر بمصد عراده میرسید مجهز بودند.

ارکان حرب کل آلمان ناحیه پیکاردی^۱ یعنی اراضی واقع بین شهرهای آرا و سن کاتین^۲ را برای حمله انتخاب کرده بود لودندرف میخواست بدینوسیله روابط قوای انگلیس و فرانسه را قطع کرده و رود را از پای در آورد.

صبح روز ۲۱ مارس باران آهن و آتش و گازهای خفه کننده و سوزان بر سر قوای فرانسه^۳ و انگلیس در اراضی بین دورود اسکارپ^۴ و اواز^۵ باریدن گرفت و چند ساعت بعد پیادگان آلمانی سختی بر خندقهای دشمن حمله بردند. در ناحیه شمال حملات ایشان تاحدی با پایداری قسمتی از قوای انگلیس مواجه شد، ولی قسمت دیگر از سپاهیان آندولت در ناحیه جنوبی مقابل سن کاتین با حمله سخت لشکریان آلمانی که ون هوقیه^۶ فرمانده ایشان بود تاب مقاومت ناورده منهدم شدند و چنانکه لودندرف امیدوار بود اراضی وسیعی بین قوای انگلیس و فرانسه بتصرف آلمان در آمد و راه بلاد آمین و پاریس بر بستان باز گشت. در همان حال سرداران آلمانی برای آنکه دشمن را مرعوبتر کنند باتوپهای مرموز

۱. Scarpe -

۲. Saint-Quentin

۳. Picardie -

۴. Von Hut er

۵. Oise -

۶

جدید الاختراع خود که تیررس آن قریب ۱۸ فرسنگ بود پاریس را گلوله باران کردند

تا آن زمان هیچگاه وضع سپاه متفقین بد آنسختی نشده بود، مع هذا ژنرال بنن از ۲۰ مارس تا حدی از پیشرفت سریع دشمن در ناحیه رود اواز جلو گیری کرد و در همان حال نیز دول فراسه و انگلیس بلزوم وحدت فرماندهی کل سپاه پی رده ژنرال فیش را در سوم آوریل بفرماندهی کل سپاه متفقین در جبهه شرقی برگزیدند

لشکریان آلمان در طرف ده روز قریب به فرسنگ (۶۰ کیلومتر) پیش آمده و یک سپاه انگلیس را تمامی در هر شکسته قریب ۹۰۰۰۰ اسیر و مقدار کبیری غنائم چنگ آورده بودند علاوه برین ملا دبا پوم و پرن و نواین و من دیدیه^۴ نیز بدست ایشان افتاده بود

پس از چنگ بیکاردی سپاهیان آلمان در حوالی رودی نیز بر قوای انگلیس حمله کردند (۹ آوریل) و منظور ایشان تصرف بنادر تنگ پادو گاله بود لکن با ایسکه درین ناحیه یز سپاه انگلیس نکلی از پای درآمد. بیش از سه فرسنگ (۲۰ کیلومتر) پیشرفت نکردند و برگرفتن جمعی اسیر و مقداری غنائم جنگی فناخت نمودند.

منظور اصلی فرمانده کل قوای آلمان از حملات دو گانه سانلی ذکر از میان برداشتن قوای انگلیس بود و چون در جنگهای مذکور بواسطه کمکی که از طرف فرانسویان بسپاه انگلیس رسید این مقصود کمالا انجام نگرفت. در صدد درآمد که نخست از جانب رودان در مغرب شهر رفس ناگهان بسپاه فراسه حمله برد و پاریس را تهدید کند و چون فرانسویان در آن ناحیه سرگرم دفاع شد دبار دیگر در اراضی فلاندر بر قوای انگلیس تاحته منظور اصلی خویش را انجام دهد. پس در ۲۶ مه سپاه هفتم آلمان سر داری

ون بوهن^۱ و سپاه اول سرداری فریتزون بلوین شهرهای سواسن و ونس، بر قوای فرانسه بستنی حمله بردند و تاسی ام آناه از قریب هشت فرسنگ و نیم (۵۰ کیلومتر) در خاک فرانسه پیشرفته ۵۰۰۰ اسیر و مقدار کثیری توپ و طیاره و اسلحه و آذوقه غنیمت گرفتند و کسار و دمارن در ده فرسنگی (۶۵ کیلومتری) پاریس توقف کردند.

در ۹ ژون لو دندرف باز در اراضی بین من دیدیه و او از بر قوای فرانسه حمله برد تا جناح غربی سپاه خود را از خطری که بدان متوجه بود محفوظ دارد، ولی این بار از حمله خود نتیجه نگرفت و با مقاومت سخت فرانسویان مواجه شد.

لو دندرف با آنکه در حمله اخیر خود بمقصود نرسیده و در حمله متعقب
بفتح قطعی خویش اطمینان داشت و منفقین نیز از فوحت
پیاپی دشمن بریش حال بودند. مع هذا اولیای امور فرانسه
و انگلیس بومید نشدند و ثبات عزم ایشان در ادامه جنگ
سستی نگرفت. کلمانسو رئیس الوزرای پرفرانسه در همین زمان علناً
اظهار کرد که «سیاست داخلی و خارجی من جنگست اگر روسیه بنا
خیانت کرده است باز من خواهم جنگید و اگر رومانی ناگزیر بصاح
انفرادی تن داده است دست از جنگ نخواهم کشید. اگر دشمن قوای
فرانسه را تا جبال پیرنه نیز عقب راند جنگ خواهم کرد و تا آخرین ساعت
روی از جنگ بر نخواهم تافت. چه میدانم که در آخرین ساعت فتح
نصیب ما خواهد بود.»

دولت انگلیس هم در اندک زمانی خساراتی را که در ماه ژون
از حیث سپاه و اسلحه بدو رسیده بود جبران کرد و قریب یک میلیون سپاهی
جدید بفرانسه فرستاد. ممالک متحده امریکا نیز در فرستادن لشکریان
خود با اروپا شتاب کردند، چنانکه تا اول ماه ژوئیه جمع سپاهیان ایشان
در فرانسه به ۶۵۰۰۰۰ رسید.

درین موقع فرمانده کل سپاه آلمان در صدد بود که باز با سپاه مهمی در ناحیه فلاندر بر قوای انگلیس حمله برد و باتسخیر بنادر تنگه پادوکاله دولت مزبور را بکلی از عرصه کارزار خارج سازد. ولی برای سرگرم داشتن قوای فرانسه نخست مصمم شد که درجبهه رنس بر دشمن حمله کند. درین قصد لودندرف نیز عیناً با شباهون کلوک، در سال ۱۹۱۴، دچار شد و گمان اینکه دشمن تمام قوای خود را فقط در دفع حملات سپاه آلمان بکار می برد، از قصد پنهانی و حمله ناگهانی او غافل نشست. بهمین سبب پس از آنکه قوای آلمان در ۱ ژوئیه برخند قهای خصم حمله بردند پیشرفت قابل نائل نشدند و از جانب چپ هم در ناحیه شامپانی سپاه چهارم فرانسه از پیشرفت ایشان جلوگیری کرد.

در ۱۸ ژوئیه نیز ماگهان سپاهیان فرانسه از جانب جنگل وسیع ویلر کوتره^۱ بر جناح راست قوای آلمان تاختند و بدست یاری تانکهای بسیار که عده آن قریب ۵۰۰ عراده بود لشکریان آلمان را سخت درهم شکسته تا عقب رود خانههای آن و وصل^۲ عقب را بدند و متجاوز از ۳۰۰۰ اسیر و ۷۰۰ توپ بغنیمت گرفته شهر سواسن را نیز تصرف آوردند. علت این شکست که بقول سرداران آلمانی بجنک سواسن و بقول فرانسویان بفتح دوم مارن معروفست همان غفلت لودندرف از قصد پنهانی دشمن بود. ژنرال فیش و ژنرال پتن از آغاز ماه ژوئن در پناه جنگل ویلر کوتره با تجهیزات سپاه پرداخته خود را برای حمله سختی بر جناح راست قوای آلمان در ناحیه مارن مهیا کرده بودند و بواسطه مهارتی که در انجام این امر بکار گرفته بود دشمن تا آغاز ماه ژوئیه بکلی از قصد ایشان غافل ماند.

پس از جنک سواسن ژنرال فیش برخلاف گمان سرداران آلمانی

حملات خود را در نقاط مختلفه جبهه غربی دنبال کرد و مخصوصاً در جلسه‌ای که از سرداران سپاه متفقین تشکیل شده بود (۲۴ ژوئیه) در ضمن بیان عقاید و تشریح نقشه‌های جنگی خود اظهار کرد که بواسطه مهیا بودن سپاهیان امریکا و برتری متفقین بر دشمن از حیث لوازم جنگ و قوای احتیاطی و طیاره و تانک و غیره باید حالت دفاعی را ترك گفته از هر سو بر دشمن حمله برد. ولی این حملات نخست باید در نقاط مختلفه با سرعت انجام گیرد تا حریف را مجال استراحت و تجدید قوی ننماید. سپس چون قوای خصم بواسطه اینگونه حملات ضعیف شد، بایستی در سراسر جبهه غربی بروی حمله کرده او را از پای در آورد.

در هفتم ماه اوت ژنرال فاش پاداش فتح دوم مارن برتبه مارشالی مفتخر شد و یکروز بعد دودسته سپاه انگلیسی و فرانسوی در ناحیه پیکاردی بسختی بر خندقهای دشمن تاختند و چون حمله ایشان باز ناگهانی بود لشکریان آلمان شکست یافته تا ۲۶ اوت قریب ۱۸ فرسنگ (۱۲۰ کیلو متر) عقب نشستند و آنچه را که پنجمه پیش از آن در حمله ۲۱ مارس از فرانسه گرفته بودند از دست دادند. در حمله پیکاردی بقوای آلمان خسارات بسیار رسید و از آنجمله ۱۵۰۰۰۰ آلمانی اسیر شدند.

پس از شکست پیکاردی برهیندنبرگ و لودندرف مسلم شد که از آنپس ادامه جنگ برای دول مرکزی زیان آورست، پس دوات آلمان در صدد برآمد که بواسطه ملکه هلند از متفقین درخواست صلح کند. در نیمه اول ماه سپتامبر باز مارشال فاش بین رودخانه‌های ان و اواز بر قوای آلمان حمله مرد و سپاهیان امریکائی نیز در جنوب و ردن بسر داری ژنرال پرشینگ^۱ فرمانده کل قوای امریکا قسمتی را که از سال ۱۹۱۴ در تصرف آلمان بود باز گرفتند (۱۲ سپتامبر). سپس از ۲۶ سپتامبر مارشال فاش چون موقع را مناسب و دشمن را کاملاً ضعیف دید،

چنانکه سابقاً اشاره کردیم در سراسر جبهه غربی بحملات سخت پرداخت و تا ۱۳ اکتبر بلاد سن کاتن و کامبره و لان را از دشمن باز گرفت. در همین حال متحدین آلمان یکایک از پای درآمدند. چنانکه در واسطه سپتامبر دولت بلغارستان از سپاه متفقین در مقدونیه شکستی سخت یافت و در ۲۹ آناه ناچار در سالونیک با ایشان صلح کرد. لشکریان ترك را نیز، چنانکه سابقاً گذشت، در ۱۸ سپتامبر ژنرال آلنبی درهم شکسته منهزم کرد و بلاد دمشق و حلب را بتصرف آورد و دولت عثمانی هم ناچار بامتفقین از در صلح درآمد (۳۰ اکتبر).

قوای آلمان روز بروز ضعیف میشد و در هر شکست مقدار کثیری از افراد سپاه و لوازم جنگی. آن میکاست و با آنکه رئیس کل قوای آندولت مشمولین سال ۱۸۹۹ را نیز بجبهه جنگ فرستاده بود باز بقوای احتیاطی احتیاج کامل داشت. به همین سبب هیندنبرگ در اواخر ماه سپتامبر بدولت امپراطوری پیشنهاد کرد که مستقیماً با خصم در باب صلح بمذاکره پردازد و مسائل چهارده گانه ویلسن را بپذیرد و در پنجم اکتبر حکومت آلمان رسماً با رئیس جمهور امریکا بمذاکرات صلح پرداخت.

درین حال قوای متفقین پیایی بردشمن حمله میکردند و سپاهیان آلمان تدریجاً در خاک فرانسه عقب می نشستند. مارشال فوش برای اینکه بتواند از قفا بر قسمت عمده قوای آلمان حمله برد مصمم شد که از روز ۱۴ نوامبر در خاک لرن ازدو سوی قلعه میس بر خندقهای خصم تازد، ولی این امر بواسطه ختم جنگ صورت نگرفت. آخرین حمله شدید متفقین از شب ۲۲ اکتبر در ناحیه فلاندر آغاز شد و بزودی سراسر جبهه غربی را فرا گرفت. قوای آلمان با آنکه درین جنگ شجاعت و جانفشانی بسیار نمودند عاقبت باز ناچار عقب نشستند و تا یازدهم نوامبر

بلاد گان و مونس^۱ و مزیر و سدان بدست متفقین افتاد . در همان
 حال رئیس کل قوای آلمان از مارشال فش متار که جنگ را
 خواستار شد و چون فش از جانب متفقین اختیار تام داشت شرائط
 سنگین صلح را صبح روز شنبه نهم نوامبر در محل رفتند و واقع در
 جنگل اگل^۲ نمایندگان آلمان اطلاع داد ، ولی چون در همانروز
 دسته ای از سوسیالیستهای آلمان در شهر برلن سر بشورش برداشته و حکومت
 امپراطوری را منقرض ساخته حکومتی موقتی تشکیل کرده بودند
 امضای قرار داد متار که جنگ تاروز دوشنبه ۱۱ نوامبر بتاخیر افتاد
 و در ساعت یازده آنروز آتش جنگ در سراسر جبهه غربی خاموش گشت
 زوال دولت پس از مرنک فرانسا و ژرف (۲۱ نوامبر ۱۹۱۶) و جلوس
 شارل اول روز بروز دایره اختلافات ملی داخلی وسیعتر
 اطیش هنگری میشد و ملل مختلفه امپراطوری اطیش در تحصیل آزادی
 و استقلال حربستر و کوشاتر میشدند . پس از آنکه قوای اطیش در
 حمله خویش بخاک ایتالیا (ژون ۱۹۱۸) از سپاهیان آن دولت شکست .
 یافت و در مقدونیه نیز دولت بلغارستان از پای درآمد . شارل بعموم
 مال مختلفه مملکت وعده استقلال داخلی داد (۱۶ اکتبر) و بامتفقین
 از در صلح جوئی در آمد . ولی این اقدام در اوضاع پربشان
 مملکت تأثیری نکرد ، چه از چندی پیش از آن اسلاوهای شمال
 و جنوب و مردم لهستان سر از اطاعت حکومتهای وین و بوداپست
 پیچیده خود را مستقل خوانده بودند و در روز چهارم نوامبر که
 قرار داد متار که جنگ بین اطیش هنگری و متفقین در شهر
 پادو^۳ (از بلاد ایتالیا در ایالت ونسی) بامضاء رسید ، سلطنت خاندان
 هابسبورگ فی الحقیقه منقرض شده بود . اسلاو های جنوبی ساکن

ایالت اسلاونی و کرواسی بصرستان پیوستند و چکها و اسلاوهای شمالی نیز خود را مستقل شمردند. تراتن و تربست هم بتصرف ایتالیا در آمد و چون در شهرهای وین و بوداپست حکومتهای انقلابی بر سر کار آمده بودند شارل اول ناچار در ۱۲ نوامبر از سلطنت اطریش هنگری کناره گرفته پسویس پناهنده شد.

انقلاب در آلمان با آنکه بنیان وحدت ملی سخت استوار بود شکست موجب انقلاب گردید. ویلهلم دوم پس از آنکه قوای آلمان را در برابر متفقین ضعیف دید و اوضاع داخلی را بواسطه قدرت یافتن مخالفین حکومت و کمی آذوقه و ناخرسندی مردم سخت پریشان یافت، ناچار برای جلب قلوب مخالفان حکومت ملی آزادی بریاست پرنس ماکس دوباد^۱ تشکیل کرد. حکومت جدید نیز بنابر تأکید مخصوص هیندنبورک و لودندرف، چنانکه سابقاً اشاره کردیم، مستقیماً از رئیس جمهور ممالک متحدۀ امریکا درخواست صلح نمود. متفقین بحکومت آلمان جواب دادند که شرائط صلح را سرداران سپاه ایشان تعیین خواهند کرد. مارشال فوش نیز تازمانی که نمایندگان آلمان تمام شرائط سنگین صلح را نپذیرفتند دست از جنگ نکشید.

درین هنگام کاخ حکومت امپراطوری در سراسر آلمان واژگون شده بود و بتحریک دسته‌ای از سوسیالیستهای آن مملکت جمعی از افراد سپاه و ملاحان در بنادر کیل^۲ و ویلهلمسهافن و غیره نافرمانی آغاز کرده، در ممالک باویر و هس و ساکس نیز سوسیالیستها حکومت جمهوری را اعلام نموده بودند. درنهم نوامبر شهر برلن نیز دچار انقلابی سخت گردید و سوسیالیستها حکومت ماکس دوباد را برانداخته

ابرت نام از وکسلاوی سوسیالیست مجلس را که از دباغی بوکالت رسیده بود بجای وی برگزیدند و حکومت جمهوری را اعلان کردند. ابرت نیز بی درنگ ملت را بانتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان دعوت کرد و ویلهم دوم که در اسپانیا (از بلاد بلژیک) مرکز ارکان حرب کل سپاه خود بود، ناچار از امپراطوری استعفا کرده بخاک هلند پناهنده شد (۹ نوامبر). شرائط قرارداد شرائط مهم قرار داد متار که جنگی که نمایندگان آلمان در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ امضاء کردند بقرار ذیل بود :

متار که جنگ ۱- تخلیه اراضی فرانسه و بلژیک و آلزاس و لورن در ظرف پانزده روز . ۲- تخلیه اراضی ساحل چپ رود رن و تسلیم آن بقوای متفقین در ظرف یکماه . ۳- تسلیم ۵۰۰۰ توپ و ۲۵۰۰۰ توپ مسلسل و ۱۷۰۰۰ طیاره و ۱۵۰۰۰۰ واگون و ۵۰۰۰ محرك ماشين بخار (لو کوموتيو) و ۵۰۰۰ اتومبيل بارکش و تمام تحت البحريه های آلمان باده کشتی ذره پوش و هشت گروازر و پنجاه کشتی سریع السیر (دسترویر) ۴- بمتفقین .

۴- باطل شمردن معاهدات برست لیتوسک و بخارست و تخلیه اراضی رومانی و روسیه از سپاه آلمان و اطريش . ۵- استرداد اسیران و محبوسين و مقصران جنگی متفقین بدون معامله بمثل از جانب ایشان . ۶- ادامه محاصره بری و بحری آلمان و موکول بودن ورود آذوقه بدان مملکت بشخصیص و اجازه متفقین .

در نتیجه قرار داد مذکور قوای فرانسه در ۱۷ نوامبر ایالات آلزاس و لورن را پس از ۸ سال مجدداً بتصرف آوردند .

صلح و نتایج جنگ

کمراس صلح پس از قرار داد متار که ۱۱ نوامبر متفقین بر آن شدند که برای تهیه و تنظیم معاهدات صلح بادل آلمان و اطريش و هنگری و باخارستان و عثمانی مجلسی ترتیب دهند و مجلس

مزبور که بکنفرانس صلح معروفست در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ بریاست ژرژ کلمانسو رئیس الوزرای فرانسه مفتوح گردید .

کنفرانس صلح، که مرکب از نمایندگان ۲۷ دولت از دول امریکا و اروپا و آفریقا و اقیانوسیه بود، در جلسات عمومی خود پنجاه هیئت کوچکتر برای دقت و مطالعه در مسائل مربوط بصلح تعیین کرد، لیکن اختیار کنفرانس فی الحقیقه در دست نمایندگان ده دولتی که مستقیماً رضد آلمان بجنک پرداخته بودند و خصوصاً بانمایندگان دول چهار گانه انگلیس و فرانسه و ممالک متحده امریکا و ایتالیا (للوید جورج، کلمانسو، ویلسن و ارلاندو) بود. نمایندگان متحدین یعنی آلمان و اطریش و هنگری و بلغارستان و عثمانی در کنفرانس شرکت نداشتند و فقط کنفرانس نمایندگان هریک از دول مزبور زادرخارج از آراء و تصمیمات خود آگاه میساخت .

چنانکه سابقاً نیز اشاره کردیم و در ویلسن رئیس جمهور ممالک متحده امریکا چهارده مسئله مهم سیاسی را که اساس صلح می پنداشت در چهارده ماده رسماً بکنفره امریکا ابلاغ کرده بود (هشتم ژانویه ۱۹۱۸) متغفین و متحدین نیز هنگام منار که جنک متعهد شده بودند که مواد چهارده گانه مزبور را اساس صلح قرار دهند و مضمون آن مواد بقرار ذیلست :

- ۱- عقد معاهدات صلح بطور آشکار و ممنوع داشتن معاهدات سری .
- ۲- آزاد کردن بحر پیمائی در تمام دریاها برای عموم ملل .
- (متغفین فقط از قبول این ماده بنا بر درخواست دولت انگلیس خودداری کردند).
- ۳- کوشش در رفع موانع و مشکلات اقتصادی، ورعایت مساوات و آزادی عموم ملل در تجارت بین المللی .

۴- محدود ساختن تجهیزات و قوای جنگی دول بعد اقل احتیاج هریک .

۵- حل اختلافات مستعمراتی با رعایت بیطرفی و حفظ مصالح ملل بومی و بانوجه بدعاوی منصفانه دول ذینفع

۶- تخلیه اراضی روسیه و آزاد نهادن مردم آن مملکت در اختیار هر گونه حکومتی که برای تأمین استقلال سیاسی و ملی خویش مفید شمارند.

۷- تخلیه اراضی بلژیک و اعاده استقلال و سلطنت آن سرزمین و جبران خساراتی که بدان مملکت رسیده است .

۸- تخلیه اراضی فرانسه و جبران خساراتی که بدان اراضی است رسیده و تسلیم ایالات آلزاس و لرن بدولت مزبور .

۹- اصلاح سرحدات ایتالیا با رعایت سوابق تاریخی مردم ایالات سرحدی .

۱۰- تضمین استقلال ملل مختلفه دولت امپراطوری اطریش هنگری.

۱۱- تخلیه اراضی رومانی و صربستان و مونتهنگرو و جبران خساراتی که باراضی مزبور رسیده و تعیین حدود صربستان بفسمی که آندولت را بدریادسترسی باشد .

۱۲- تضمین استقلال ملل مختلفه امپراطوری عثمانی و آزاد نهادن تنگه داردانل برای عبور سفائن عموم دول .

۱۳- تأسیس دولت مستقل لهستان از اراضی لهستانی نشین و تعیین راهی برای آندولت بدریای بالتیک .

۱۴- تأسیس مجمع اتفاق عمومی بین المللی برای تضمین استقلال سیاسی و اراضی دول کوچک و بزرگ عالم.

مجمع اتفاق منفقین بنا بر ماده چهاردهم از مواد چهارده گانه ویلسن پیش از تنظیم شرایط صلح بتهیه اساسنامه مجمع اتفاق ملل پرداختند ملل و اساسنامه مزبور را کنفرانس صلح در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ تصویب کرد .

مؤید اسانامه مجمع اتفاق ملل تمام دولی که در کنفرانس صلح شرکت داشتند و همچنین دول بیطرفی که تا موعد معینی درخواست عضویت کردند، عضو اصلی مجمع محسوب شدند، ولی قبول آلمان و سایر دول موکول بدان شد که دوثلث از اعضاء اصلی باورود آنها موافقت نمایند. مرکز مجمع راینز برخلاف میل دول بلژیک و فرانسه در شهر ژنو از بلا نسوبس معین کردند و مقرر شد که وظائف مجمع بتوسط هیئت های مختلف ذیل انجام گیرد: اول هیئت نمایندگان عموم دولی که عضو مجمعند. دوم شورائی از نمایندگان نه گانه دول معظم انگلیس و امریکا و فرانسه و ژاپون و ایتالیا و چهار دولت دیگری که هیئت عمومی نمایندگان تعیین کند. سوم دیوانی دائمی بعنوان دیوان عدالت بین المللی. چهارم شعب مخصوص متعددی که با نظارت مجمع بامور مختلفه بین المللی رسیدگی کند. وظائف مجمع حفظ صلح و اجرای معاهدات و مطالعه در مقررات حقوق بین المللی از طریق حکمیت یا بوسیله احکام مخصوص است. اعضاء مجمع متعهدند که استقلال سیاسی و ارضی یکدیگر را محترم شمارند و از قوای جنگی خویش را تا حد اقل احتیاج خود بکاهند و هرگاه بین ایشان اختلافی روی دهد، موضوع اختلاف را بحکمیت رجوع کنند و از اقدام بجنک پرهیز نمایند. هرگاه دولتی از دول عضو مجمع برخلاف تعهد خویش با دولت دیگر جنک پردازد، اعضاء مجمع همگی موظفند که روابط تجارتهی مالی خود را با آن دولت قطع کنند و هرگاه مجمع برای حفظ مقررات اسانامه خود بتجهیز سپاهی محتاج شود با او در این امر مساعدت نمایند.

اسانامه مجمع اتفاق ملل با میل مردم اروپا که از جنک

فرسوده بودند ، چنانکه باید موافقت نمیکرد ، چه از طرفی اقدام جنگ را کاملاً ممنوع نشمرده و دول عالم را بتحدید قوای جنگی خویش ملزم نساخته بود ، و از طرف دیگر برای انجام مقاصد و اجرای مقررات خود فی الحقیقه هیچگونه قوه مؤثری را اختیار نداشت . به همین سبب پس از آنکه ویلسن بامریکا باز گشت و تصویب اساسنامه مجمع را از کنگره ممالک متحده خواستار شد مجلس سنا از تصدیق آن خود داری نمود و کرسی نمایندگان امریکا در مجمع از جلسه نخستین خالی ماند .

قرارداد
صاحب‌ورسای
پیش از آنکه مجمع انفاق ملل تأسیس شود و بنا را بر اساسنامه خود از حدوث جنگ جلوگیری کند ، متفقین در صدد برآمدند که بوسائل گوناگون از قدرت آلمان بکاهند ، چنانکه آندولت را با ایشان یارای همسری نماند دولت فرانسه مایل بود که اراضی ساحل رود رن از آلمان منتزع شود و باظارت مجمع انفاق مال مسنعل گردد . ولی لئوید جرج و ویلسن چون مبدانسنند که فرانسه بر اراضی مزبور چشم طمع دارد بامنظور آندولت موافقت نکردند و فقط مقرر شد که اراضی ساحل چپ رود رن تا پانزده سال در تصرف قوای متفقین بماند و هر پنجسال یکبار ، اگر دولت آلمان کاملاً بتعهدات خود وفا کرد ، قسمتی از آنرا تخلیه کنند

پس از آنکه مجلس ملی آلمان در شهر ویمار^۱ با شرائط سنگین صلح موافقت کرد ، نمایندگان آن دولت در ۲۸ ژون ۱۹۱۹ ، یعنی درست پنجسال پس از قتل ولیعهد اطریش در سراپو ، قرار داد صلح را در قصر ورسای ، همان قصری که در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ ویلهلم اول در آنجا بامپراطوری کل آلمان رسیده بود ، امضاء کردند.

قرارداد صلح مرکب از ۴۰ ماده بود . بموجب این قرارداد
اولا دولت آلمان متعهد شد که قانون خدمت سپاه اجباری را در مملکت
باطل شمارد و عده سپاهیان خود را بصد هزار تن محدود کند . ثانیا
ایالات آلزاس و لورن را بفرانسه و ناحیه موریسنه^۱ را بلژیک و قسمت لهستانی
نشین پروس را بلهستان سپارد . در باب اراضی شلسویک و اوپن و مالمدی^۲
(در ایالت رن) و سیلزی علیا و قسمت جنوبی پروس شرقی نیزه^۳ قرار شده
بود که بآراء عمومی مراجعه شود . ثالثا دو قسمت از اراضی آلمان نیز
باشراط مخصوصی از آن مملکت مجزا شد . یکی بندر دانتریوک^۴ در
مشرق که بدان عنوان شهر آزاد داده اند و فی الحقیقه بندر تجارتی لهستان و
و وسیله ارتباط آن مملکت بادریای بالنیک است . دیگری ناحیه سار^۵
در مغرب که حکومت آن نامدت پانزده سال بمجمع اتفاق ملل سپرده شده
است و در پایان این مدت بنا بر آراء عمومی مردم آن سرزمین یا بحالت
فعالی باز خواهد ماند و یا مجدداً بدولت آلمان خواهد پیوست . ولی
معادن زغال سنگ این ناحیه در عوض خساراتی که ازلشکر کشی آلمان
بمعادن ایالات شمالی فرانسه رسیده است آبدولت تسایم شده و فقط
بآلمان اجازه داده اند که هر گاه پس از پانزده سال سرزمین سار بدان
مملکت پیوست ، معادن مزبور را از فرانسه بخرد .

در خارج اروپا نیز آلمان از تمام مستعمرات خود چشم پوشید و
دول فرانسه و انگلیس و ژاپن مستعمرات مزبور را میان خود تقسیم
کردند . علاوه برین جمله دولت آلمان منعقد شد خساراتی را که از
سپاه او بر مردم بلژیک و ایالات شمالی فرانسه رسیده و همچنین مبالغی
را که متفقین بعنوان وظیفه برای مجروحین یا بازماندگان مقتولین
جنگ معین کرده اند ، بتشخیص ایشان پردازد ، متفقین نیز ازین بابت

۱۳۲ میلیاردمارك طلا از آلمان مطالبه کردند و مقرر شد که دولت مزبور مبلغ بیست میلیاردمارك تا اول ماه مه ۱۹۲۱ تقدیرداخته بقیه را بتدریج تأدیه کنند. پنجاه و دو درصد از جمع غرامات جنگ یعنی ۶۸ میلیاردمارك سهم دولت فرانسه است.

گذشته از تعهدات سابق الذکر دولت آلمان ناگزیر بود که قسمت اعظم سفائن جنگی و تجارتي و تمام سبمهای تلگرافى تحت البحر و طیارات و زیلینهای جنگی خویش را بمنفقین سپارد و ویلهلم دوم را با سایر سردارانی که دشمنان مسئول جنگ میسر شدند در محاکم خاصی محاکمه کند. در خصوص تسلیم سفاین و طیارات و غیره دولت آلمان چندی از اجرای مقررات صالح بهانههای گوناگون خودداری کرد و حتی ملاحان دسته‌ای از سفائن آلمانی بفرماندهی ونروترا برای اینکه کشتیهای وطن ایشان بدست دشمنان نیفتد، خود را با تمام سفائن مزبور غرق کردند. ولی عاقبت دولت آلمان ناگزیر با طاعت و مقررات صالح نن داد. محاکمه ویلهلم دوم بواسطه آنکه دولت هلند بتسلیم وی اراضی نسد صورت نگرفت سایر مقصرین را نیز دولت آلمان خود محاکمه و تبرئه کرد.

گذشته از قرارداد ورسای متفقین معاهدات دیگری نیز قراردادهای
در باب صلح بادشمنان خود منعقد ساختند که معاهدات
سن ژرمن^۲ (با اطریش در دهم سپتامبر ۱۹۱۹) و نویی^۳ (با
بلغارستان در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹) و تریان^۴ (اھنگری در چهارم ژوئن ۱۹۲۰) و
نور^۵ (با عثمانی در ۱۱ اوت ۱۹۲۰) از آن جمله است.

بموجب معاهدات سن ژرمن و تریان دولت امپراطوری اطریش تجزیه شد، از ایالات آلمانی نشین آن مملکت دولت جمهوری اطریش پدید آمد که در آغاز میخواست بدولت آلمان پیوندد، ولی منفقین

از لحاظ سیاسی با این امر موافقت نکردند و مخصوصاً مجزاه‌اندن دولتین را از شرائط معاهده قراردادند . دولت هنگری نیز ایالات مجار نشین محدود شد و دول چکوسلواکی و لهستان و و گو سلاوی ایالات اسلاو نشین امپراطوری قدیم را میان خود تقسیم کردند . ترانسبلوانی را نیز دولت رومانی و ایالات ابستری و ترانتین را ایتالیا تصاحب کرد .

معاهدات نوبی و سورهم موجب تجزیه دولت عثمانی شد . باخارستان قسمتی از اراضی خود را که بادر بای اثره مجاور بود از دست داد و ولایات ادرنه و تراس با تمام جزائر در بای اثره . غیر از جزیره رُوس^۱ که ایتالیا تصاحب کرده بود ، بنصرف یونان درآمد . برای دولت ترکیه (عثمانی قدیم) در اروپا بجز سدر فسطاط^۲ و حوالی آن و در آسیا غیر از ایالات آناطولی چیزی نماند . حتی در معاهده سورمقین بندر ازمیر را نیز یونان بخشیده بودند و همین امر موجب طهور حنك سختی بین ترکیه و یونان گردید . ارمنستان نیز دارای استقلال گشت و سوریه و بین‌النهرین را دول فرانسه و انگلیس بعنوان قیمومت تصرف کردند ، ولی دولت فرانسه در تعیین حدود سوریه از شمال با مخالفت دولت جدید ترکیه مواجه شد و پس از آنکه دو سال با سپاهیان ترك که مصطفی کمال پاشا فرمانده ایشان بودند جدلید ، عاقبت ناچار بموجب معاهده آفره (اکتبر ۱۹۲۱) از تصرف ارمنستان صغیر و سلیسی چشم پوشید . سرزمین فلسطین نیز با مقررات مخصوصی بدولت انگلیس سپرده شد . مملکت حجاز را هم ، چون هنگام حنك بتحریر انگلستان ، برضد سلطان عثمانی برخاسته بود ، استقلال عطا کردند .



فهرست فصول و مطالب کتاب

فصل اول - اوضاع اروپا پس از سقوط حکومت ناپلئون

کنگره وین، صلح - سیاسی اروپا در سال ۱۸۱۵ - تأثیرات انقلاب

صفحه

فراسه و امپراطوری ناپلئون در اروپا - اتحاد مقدس ۶

فصل دوم - اوضاع فرانسه از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸

حکومت مشروطه - سلطنت شارل دهم - سلطنت لوئی فیلیپ - موضوع

تفتیش سیاسی - موضوع پادشاه - انقراض سلطنت لوئی و فیلیپ . . . ۱۶

فصل سوم - اوضاع انگلستان در نیمه اول قرن نوزدهم.

طرز حکومت انگلستان در آغاز قرن نوزدهم - موضوع آزادی بیرون

و دهکاتولیک - موضوع استقلال ایرلند و تعسر مجدد قانون انتخابات - آزادی

تجارت و الحاق قانون جدید علات ۲۵

فصل چهارم - انقلابات سال ۱۸۴۸

انقلابات ایتالیا - انقلابات لهستان و وین - جنگ ملل ایتالیا با اتریش - تجدید

حکومت باطریش از گت حکومت استبدادی انقلابات اتریش در سال ۱۸۴۸ - ظهور

انقلابات علیه دولت و شکست انقلابیون - انقلابات آلمان در سال ۱۸۴۸ - اتحادیه دول

آلمان - اتحاد گمرکی - مجلس مؤسسان فرانکفورت - انحلال مجلس مؤسسان - انقلاب

پروس و تشکیل مجلس مؤسسان ۳۵

فصل پنجم - ادبیات و علوم و صنایع ظریفه اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم

ادبیات فرانسه - ادبیات فرانسه پیش از انقلاب - ادبیات فرانسه پس از

انقلاب - ریشه لغت رمانتسم - عقاید هوا داران رمانتسم - شاتو ریان - مادام استال

لامارتین - ویکتور هوگو - آلمر - دووین بی - آلررد دمو - سنت بو - شوفیل گوتیه -

بالزاک - ژورژ سان - آلکساندر دوما - مورجن فرانسه - گوستی تی بری - میشله - فلاسفه فرانسه -

ادبیات انگلستان - لرد بایرن - شلی - داستان سرایان انگلیس - والتر اسکات

شارل دیکنس - مورجن انگلیس - لرد ماکوله - کارلایل .

ادبیات آلمان - گوته - شیلر - هاری های - فلاسفه آلمان - کانت - هگل - ترقی علوم

در نیمه اول قرن نوزدهم - هرشل - فرسل - آمپر و آراگو - فاراده - گه لوساک

دالتن - دای - برلیوس ۴۲

صفحة

فصل ششم جمهوری دوم فرانسه

مقاصد سوسیالیستها و ادارهٔ مشاغل دولتی - انحلال ادارهٔ مشاغل و شورش کارگران - قانون اساسی جدید - دورهٔ ریاست‌جمهوری پائون - که دمای دوم دسامبر ۱۸۵۱ - دوره پادشاهی لوئی پائون - خدمات پائون سوم ۹۱

فصل هفتم - ایجاد وحدت ایتالیا و آلمان

ایجاد وحدت ایتالیا - ویکتور اماوئل و کابور - مقدمات حک ایتالیا و اتریش و اتحاد با پائون - حک فرانسه و ساردی با اتریش صلح و پلاورنکا - انضمام ایتالیای مرکزی ساردی - انضمام مملکت دوسی سیل انضمام وستی ساردی - تصرف رم .

ایجاد وحدت آلمان - مقدمات وحدت آلمان و حک دوک شدها بسمارک - حک پروس و اتریش - حک سادوا - صلح پراگ - غلبه پروس - پانچ غلبه پروس - حک فرانسه و آلمان - مقدمات حک موضوع انضمام لوکزامبورگ - موضوع سلطت اسپانی - ظهور حک - عال شکست فرانسه حکومت دواع منی - محاصره پاریس - صلح فرانکفورت - تاسیس امپراطوری آلمان ۱۰۵

فصل هشتم - مسئلهٔ مشرق

امپراطوری عثمانی در آغاز قرن نوزدهم - احوال عیسویان و ممالک عثمانی - انقلاب صربستان و غلبه آن - معاهده با روسیه - استقلال داخلی صربستان - انقلابات یونان - ظهور انقلاب - مداخلهٔ دول اروپا - حک «وارن» - حک روس و عثمانی - معاهدهٔ ادربه - احیایات مصر و عثمانی - محمد علی پاشا و حک سوریه - مداخلهٔ دول اروپا - حک دوم مصر و عثمانی - حک کریمه - اتحاد فرانسه و انگلیس با عثمانی - عهد نامه پاریس 'وضع ممالک بالکان پس از معاهده پاریس - تشکیل دولت رومانی - انقلابات صربستان - مسئلهٔ یسوسی و هررگوین - حک صربستان و عثمانی - انقلاب فسططیه حک روس و عثمانی - کنگره برلین - تشکیل دولت بلغارستان - استقلال داخلی حریره کرب - انقلاب حوایان ترک - اتحاد ممالک بالکان و حک ۱۹۱۲ - مقاصد دول معظم اروپا ۱۳۷

فصل نهم - اوضاع روسیه در قرن نوزدهم

ولاد و لهستان - سلطت یکلا و شورش سپاهیان - انقلاب لهستان - روسیه

در دوران سلطنت نیکلای اول . سلطنت الکساندر دوم و آردی روسائیان صفحه
انقلاب ثانی لهستان . تاثیر انقلاب لهستان در روسیه . سلطنت الکساندر
سوم . سلطنت نیکلای دوم ۱۶۷

فصل دهم تاریخ امپراطوری آلمان از سال ۱۷۸۱ تا ۱۹۱۴

ویلهلم دوم . قانون اساسی و وضع حکومت آلمان سیاست داخلی بسمارک . احوال
ملل تابعه المان - جبهه‌های المان
۱۷۸

فصل یازدهم اوضاع انگلستان از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴

محافظه کاران و آردی طلبان . اوضاع انگلستان از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۷ . تغییر
قانون انتخابات در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴ . مسئله ایرلند . اتحاد کارگران
و حزب جدید کارگر . تجدید اعتبار مجلس لردها
۱۸۶

فصل دوازدهم - اوضاع فرانسه از سال ۱۸۷۰ تا آغاز جنگ بین‌المللی

استقراض دولت و راحت عوامت با آلمان . استعفاء تی‌دد و ریاست
جمهور ماک‌ماهون قوانین اساسی سال ۱۸۷۵ - حکومت جمهوری طلبان . تجدید
نظر در قانون اساسی . نمایندگان ملی سال ۱۸۸۹ . موضوع پاناما - اودامات
آنارشیتها - موضوع دریفوس . بحره مذهب اردولت . تغییرات اساسی فرانسه
از سال ۱۸۷۰ ۲۰

فصل سیزدهم اوضاع اطریش هنگری از ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۴

اختلافات ملی در اطریش - اختلافات ملی در هنگری . اوضاع
اطریش هنگری در آغاز قرن بیستم ۲۱۶

فصل چهاردهم - اوضاع تجاری و صناعی دنیا در قرن

نوزدهم و بیستم .

اختراع ماشین بخار - اختراع راه آهن . سحر پیمانی و احراج کشتی
بخار . حفر تنگ سوئز - حفر تنگ پاناما . هواپیمائی و اختراع موتور و
طیاره . اختراع تلگراف و تلفن ترقیات امور پستی ترقی صنایع و حرف
۲۲۴

فصل پانزدهم . ادبیات و علوم اروپا در نیمه دوم قرن نوزدهم

و آغاز قرن بیستم

ادبیات و علوم در فرانسه . شعرای فرانسه در نیمه دوم قرن

نوزدهم . داستان سربازان فرانسه - تاثیر بویسی در نیمه دوم قرن نوزدهم .
مورخین فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم . فلسفه در نیمه دوم قرن نوزدهم .

ادبیات آلمان - داستان نویسان آلمان - تأثر نویسان آلمان
مورخین آلمان - فلاسفه آلمان

ادبیات انگلستان - شعرای انگلستان - داستان نویسان انگلستان - تأثر نویسان انگلستان - فلاسفه انگلیس

ادبیات روسیه در قرن نوزدهم - شعرای روسیه - گری بایدوف - پوشکین - لرمونتوف - نویسندگان روسیه

ترقی علوم در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم - علمای ریاضی - علوم طبیعی - شیمی

۲۳۹

فصل شانزدهم - دست اندازی اروپائیان بر سائر قطعات عالم

تشکیل مستعمرات اروپائی در افریقا - تصرف الجزیره از جانب فرانسه - تسلط یافتن فرانسه بر تونس و مراکش - اوضاع مصر - خدمات محمد علی پاشا و جانشینان او - تصرف سودان - اوضاع سایر نواحی افریقا - کاشفین معروف افریقا - تقسیم افریقا - متصرفات فرانسه - متصرفات انگلستان - متصرفات آلمان - **تشکیل مستعمرات اروپائی در آسیا** - آسیای روس - تصرف سبیری - تصرف قفقازیه - تصرف ترکستان - متصرفات انگلیس در آسیا - تصرف هندوستان - متصرفات فرانسه در آسیا

۲۷۰

فصل هفدهم - اوضاع ژاپن در قرون نوزدهم و بیستم

اوضاع ژاپن پیش از قرن نوزدهم - انقلاب ۱۸۶۸ - جنگ کره

۳۰۳

فصل هجدهم - اوضاع ممالک متحده امریکای شمالی در قرون

نوزدهم و بیستم

قانون اساسی سال ۱۷۸۷ - توسعه ممالک متحده - موضوع بردگی - جنگ انفصال - الغاء بردگی - ترقیات اقتصادی و صنعتی ممالک متحده - اخطاریه مونرو و سیاست استعماری امریکا

۳۱۰

فصل نوزدهم - تغییر حیات اجتماعی ملل در قرن نوزدهم

منع برده فروشی - تخفیف مجازاتهای قانونی - آزادی مذهب - تغییر طرز حکومتات

۳۲۱

فصل بیستم - ظهور سوسیالیسم یا مصلک اجتماعی

سن سیمون - فوریه - اون - لوئی بلان - پرودن - کارل مارکس

۳۲۷

